دوشنبه ۱۲ ربیع الاول بود.

دوازدهم نبود، سیزدهم بود

در کتاب ایام حیاة النبی این

مسئله تحقیق کرده شد.

شمس الدین محمد
با چهارشنبه و بنابرین مقدمه از روی حساب نمی‌تواند بود که روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول بوده باشد و شیخ
جزری در تصحیح المصابیح و حضرت هادی الانامی جمال الاسلامی در روضة الاحباب در مقام جواب ابن الاسکال
مرقوم خامه بلاغت مآب گردانیده اند که احتمال دارد که سکنه مکه و مدینه در دیدن هلال ذی حجه مذکور
بسبب اختلاف مطالع با بعضی دیگر از مواقع مختلف بوده باشند و حضرت رسالت مآب و اصحاب چون
بمدینه مراجعت نموده باشند بنا بر تاریخ را بر روایت مدنیان نهاده باشند و هر یک از شهور ذی
الحجه و محرم و صفر تکمیل یافته سی روز آمده باشد برین تقدیر غرهٔ ربیع الاول پنجشنبه خواهد
بود و دوازدهم دوشنبه اما دفن حضرت رسول صلی الله علیه و سلم باتفاق اهل سیر شب چهارشنبه
واقع شد بهم شب تا سحر و چنانچه از سیاق کلام گذشته بوضوح می‌پیوندد بقول اصح و اکثر سن حضرت بشیر
شصت و سه سال بود و بعضی شصت و پنجاه گفته اند و بقولی آنحضرت شصت ساله بود که از عالم
انتقال نمود صلی الله علیه و آله الی یوم الموعود گفتار در بیان بعض احوال حضرت رسالت مآب از وقت طلوع
چون از زمان رفع عیسی علیه سلام الله تعالی هشتصد سال یا ششصد و بیست سال یا پانصد و هفتاد و بیست سال
علی اختلاف الاقوال درگذشت و اوقات فترت امتداد یافته اولوالعزمی مرسل نگشت که از
میامن انفاس مسیحا اقتباس قلوب مرده اصحاب ضلالت را حیاتی مجدد کرامت نماید
و بر شبحات سحاب هدایت قالب نیم مرده ارباب غوایت را [illegible] بصارت عنایت
فرماید [illegible] اوقات [illegible] وعبادت [illegible] نوار معرفت
معبود حقیقی و رزاب [illegible] [illegible]
باصیات [illegible] ز نور [illegible]
[illegible] تاج رسالت [illegible] سرفراز [illegible]
[illegible] قدم [illegible] شد از وجود [illegible]



در ورود بیک ... وقوف در عرفات ... ماه ... ایام

تیره چون آبنوس ز نادانی خویش قوم یهود گرفتند در پیش راه جحود شد و از ناقوس ترسا بلند
تزلزل در ارکان ایمان فکند ز تلبیس ابلیس شخصی پرست سراسر جهان پر شد از بت پرست
چنین بود احوال عالم خراب که ناگه برآمد بلند آفتاب یعنی نسیم عنایت ازلی از مهب عاطفت لم یزلی
در وزیدن آمد و صبح سعادت ابدی از مطلع سیادت احمدی دمیدن آغاز نهاد و نور نبوت
کبری از اقوام القری طالع شد و آفتاب رسالت عظمی از اوج سپهر بطحا لامع گشت
برآمد ببرج شرف اختری نه اختر که شاه بلند افسری بگلزار هاشم گلی بر شکفت که گشتند
مردم ازان در شگفت بباغ رسالت نهالی دمید که ظل ظلیلش بطوبی رسید عجب
گوهری بر سپهر جلال برآمد که از نور او لایزال چراغ هدایت جهان برفروخت که از پرتوش
جان کفار سوخت و چون حریم حرم بلکه شرق و غرب عالم بوجود فایض الجود حضرت
خاتم صلی الله علیه وسلم صفت اضارت پذیرفت بروایت بیشتر علما ز پیر اول کسی که آنحضرت
را شیر داد ثویبه بود کنیزک ابولهب بشیر پسر خود مسروح و بدین جهت حمزة بن عبد المطلب
و ابوسلمة بن عبد الاسد مخزومی و عبد الله بن جحش اسدی برادر رضاعی حضرت
مقدس نبوی گشتند زیرا که ثویبه ایشانرا نیز بشیر پرورده بود و جمعی از اهل سیر رفته اند
که خیر البشر نخست یکهفته از پستان آمنه شیر خورد آنگاه ثویبه مرضعهٔ آنحضرت گشت
و بعد سه چهار ماه که ثویبه بامر ارضاع پرداخت آن عطیهٔ عظمی نصیب حلیمه بنت ابی
ذویب عبد الله بن الحارث شد و حلیمه آن گوهر کان حلم و سعادت را از مکه بمیان بنی سعد
بن بکر برد و سبب این معنی آنکه [illegible] اوقات عبادت ضایع دید و رسم قریش آن بود که اولاد خود را
بمرضعات میدادند تا بفراغت با ازواج خویش بر فراش قربت توانند غنود و ایضاً تعفن و حرارت
هوای مکه ضرری باطفال خرد سال نرساند بنابرین در فصل بهار و خزان زنان از قبایل که

که در حوالی حرم سکنی داشتند بمکه آمده اطفال قریشیان را می ستاندند و همراه خویش می بردند و بعد از انجام
ایام رضاع باز آورده تسلیم آبا و امهات ایشان میکردند و بهمین دستور در سال ولادت حضرت
خیر البشر علیه السلام والتحیة والثنا از قبیله بنی سعد بمکه مکرمه آمده از آنجمله حلیمه بارضاع رسول واجب الاتباع
سرفراز شد و آنحضرت را بمیان قبیله بنی سعد برد از حلیمه روایتست که گفت در وقتیکه باتفاق
نسوان بنی سعد متوجه حریم حرم گشتم من و شوهرم یک دراز گوش لاغر داشتم که از غایت نحافت
مجال رفتار نداشت و ناقه ضعیف مصحوب ما بود که قطره شیر بهیچ تدبیر از وی میسر نمی پذیرفت
لاجرم از عقب کاروان افتان و خیزان طی مسافت مینمودیم و من از اطراف و جوانب عرایب
مشاهده میکردم چنانچه بر هر چه میگذشتم میگفت خوشا وقت پستان تو ای حلیمه که آن نور تابان
ازان شیر خواهد خورد و ما بعد از نسوان قبیله بمکه رسیدیم و آنزمان اطفال متمولان قریش را تا آن
زنان ستانده بودند لاجرم ملول و محزون گشته از آمدن پشیمان شدم دران اثنا شخصی دیدم که
انوار بزرگی از چهره او میدرخشید و ندا میکرد که هیچکس باشد از زنان شیردار که رضیعی نگرفته باشد حلیمه
گوید بعد از شنیدن این سخن تفحص نام و نسب آن شخص نموده چون دانستم که عبد المطلب
بن هاشم است پیش رفته شرایط تحیت بجای آوردم و خود را بروی عرض کردم پرسید که از
کدام قبیله و چه نام داری جواب دادم که از بنی سعدم و نام من حلیمه است تبسمی نموده فرمود که خوش
خوش دو خصلت نیکوست سعادت و حلم آنگاه گفت ای حلیمه مرا کودکی است یتیم محمد نام
و او را بر تمام زنان بنی سعد عرض کردم بجهت آنکه پدر ندارد قبول ننمودند و امید دارم که تو
از وی سودمند شوی گفتم بروم و با شوهر خود مشورت نمایم فرمود که هیچ اکراهی بر تو نیست
و چون پیش شوهر رفته صورت واقعه را در میان نهادم بتبهیج و سرور شده گفت ای حلیمه
بشتاب و آن کودک را قبول کن که مبادا دیگری فرا گیرد و اما خواهرزاده من مانع شده بجهت مبالغه

او اندک تر لزبی بسبانی عزیمت من راه یافت وبالاخره خاطر بر ستاندن سید اوایل واواخر
قرار داده نزد عبد المطلب رفتم تا مرا بخانه امنه برد و چون بدانجا درآمدم زنی دیدم که روی او
چون بدر منیری تافت و در روی من خندید و مرا بحجره فرزند خود درآورد و کودکی بنظرم درآمد که بشره
اش مانند خورشید انور بود و فریفته جمال با کمال او شده رگهای بدنم پر شیر شده پستان راست
در دهانش نهادم بمکید و چون پستان چپ بروی عرض کردم ملتفت نگردید عبد الله بن
عباس رضی الله عنهما گوید دران زمان حضرت مقدس نبوی را صلوات الله علیه وسلم
بعدل موافق کردانیده اند که یکی پستان جهت شریکی که داشت نگذاشت حلیمه گوید که چون آنحضرت
را بخانه بردم و بنظر شوهر خود درآوردم سر بسجده برده گفت ای حلیمه کودکی آوردی که من
در میان بنی ادم ازوی بهتر ندیدم و ما بعد از هفت روز که در مکه توقف کردیم عزم مراجعت نمودیم
من بر دراز گوش خود سوار شدم و محمد را در پیش خویش داشتم و دراز گوش دست
بر زمین زده و سر بجانب اسمان افراشته بنشاط تمام متوجه کعبه شد و سه بار سر بر زمین
نهاده بازگشت و در رفتار بر جمیع مراکب قافله سبقت گرفت و زنان بنی سعد متعجب شده
گفتند که ابن فلان دراز گوش تو نیست که در وقت توجه بجانب مکه قوت رفتار نداشت
گفتم هست گفتند در اینجا سری است و این دراز گوش را شانی عظیم است و من شنیدم
که دراز گوش دران زمان گفت والله که مرا شانی عظیم است که زنده شدم و قوت گرفتم
ای زنان بنی سعد غافل مانده اید که من حامل کیستم من حامل محمد رسول رب العالمین ام که خیر
دنیا و نور سعادت از وست القصه حلیمه از امارات سعادت و سروری و علامات
سعادت و برتری در وقت ارضاع ان مهر سپهر پیغمبری چندان امور غریبه مشاهده نمود
که شرح ان بگفتن و نوشتن راست نیاید و از اثار یمن مقدم سید ولد ادم صلی الله علیه وسلم

انمقدار خیر و برکت نصیب او گشت که قلم و زبان از تحریر شمه از آن بعجز و قصور اعتراف مینماید از حلیمه مرویست
که گفت حضرت بغیر پستان راست شیر نخوردی و هرگز التفات بجانب پستان چپ نکردی
و مانند اطفال دیگر جامه خود را ببول و غائط ملوث نساختی و هر روز در وقتی معین قضاء حاجت بردی
و چون هنگام سخن گفتن وی شدی نوبتی از و شنیدم که میگفت الله اکبر الله اکبر الحمد لله رب العالمین
و در روایتی آنکه حلیمه گفت اول کلامی که از خیر الانام شنیدم آن بود که نیم شبی گفت لا اله الا الله قد
وسا قدوسا نامت العیون والرحمن لا تاخذه سنة ولا نوم بعضی از ارباب سیر آورده اند که چون
دو ساله از عمر خیر البشر درگذشت حلیمه آنحضرت را بمکه نزد آمنه برد و بنابر آنکه دل از دیدار فائض
الانوار آن برگزیده پروردگار برنمیتوانست کند بار دیگر ببهانه حرارت هوای مکه آنحضرت را
بقبیله خویش آورد و درین نوبت بروایتی که در اکثر کتب اهل سنت و جماعت مرویست قصه شق
صدر واقع شد چنانچه شرح آن در نسخ مشهوره مسطور است و بعد از آن واقعه حلیمه خائف گشته
سرور کائنات را بمکه برد و در ضمان عافیت و کرامت بآمنه سپرد و در آنوقت بقول بعضی
از مورخان سن شریف نبی آخر الزمان صلوات الرحمن علیه به پنج سالگی رسیده بود و چون
آمنه نوبت دیگر دیده بدیدار آفتاب کردار احمد مختار صلی الله علیه و آله الاخیار روشن فرمود
ام ایمن را که کنیزک عبد الله بود و بحسب ارث تعلق بحضرت رسالت پناه پیدا است
بحضانت آنحضرت مقرر نمود بادر چو شد همنشین در زمان ببست ام ایمن بخدمت
میان و در سال ششم از ولادت خیر البشر آمنه آنحضرت را بمدینه برد تا با خوال عبد الله که از بنی
عدی بن النجار بودند ملاقات نماید و در منزلی که اکنون دار النابغه میگفتند یکماه اوقات گذرانیده
بجانب مکه بازگشت و در مرحله ابوا آمنه مریض گشته بعالم بقا رحلت فرمود بیت شد آن دری
آسمان شرف جدا همچو در یتیم از صدف و هم آمنه در آن موضع مدفون شد ام ایمن آنحضرت را صلی

الله علیه وسلم بحریم حرم رسانید و عبد المطلب در مهد کفالت آن صدر ایوان رسالت بر فوت
آمنه تأسف بسیار خورد و آن دُر درج نبوت را خاطر جویی نموده از اولاد صلبی خود گرامی تر میداشت
و در سال هفتم از میلاد مقرون با سعاد خیر العباد در میان قریش قحط و غلای عظیم بوقوع پیوست
و زحمت جوع در معده ها شیوع یافته ساعت بساعت عسرت می افزود و بالاخره بنا بر خوابی که
رقیقه بنت صیفی بن هاشم دیده بود قریش از عبد المطلب التماس کردند که بدعای باران
اشتغال نماید و عبد المطلب شرف دودمان لوی بن غالب را مصحوب خویش گردانیده با طایفه
از اشراف قوم بجبل ابو قبیس شتافت و دست دعا بدرگاه ایزد سبحانه تعالی برآورده ببرکت
وجود خاتم الانبیا علیه من الصلوات اطیبها همان لحظه غمام انعام الهی فایض گشت و باران فراوان
باریده نهال آمال قریشیان خضرت و نضارت پیدا کرد و چون سن شریف حضرت مقدس
نبوی بهشت سالگی رسید عبد المطلب پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در اوقات مرض تعهد حضرت رسالت
را صلی الله علیه وسلم با بو طالب حواله کرد و بعد از فوت عبد المطلب تا انقضاء ایام زندگانی در تربیت و حمایت
آن حضرت مساعی جمیله مبذول داشت و همواره در باب حراست و محافظتش اهتمام نموده هرگز
نقش تقصیر بر صحیفه ضمیر منیر ننگاشت در روضة الاحباب مسطور است که بعد از آنکه دوازده سال
و دو ماه و ده روز از سن شریف آن نیر عالم افروز درگذشت ابو طالب جهت تجارت
عازم ولایت شام گشت میخواست که حضرت خاتم را صلی الله علیه وسلم در حریم حرم بگذارد و چون
پرتو شعور آنحضرت برین عزیمت افتاد و گمان برد که ابو طالب میخواهد صبح مرافقت را بشام
مفارقت مبدل گرداند نزد او رفت و گفت ای عم مرا با مید که میگذاری که نه پدر دارم و نه مادر
ابو طالب از استماع این سخن رقت بی نهایت کرده آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در آن سفر
همراه خویش گردانید و بعد از طی منازل و قطع مراحل چون بقریه کفر که از آنجا تا بصری شش میل مسافت

است رسیدند راهبی بحیرا نام نیکو سرانجام که از دیر باز در دیری که دران مقام بود و بامید دیدار
خیر الانام علیه الصلوة والسلام آرام گرفته انتظار مقدم شریفش میکشید از وصول کاروان قریش
واقف گردید و بر بام صومعه رفته دید که قطعه ابری بر سر کاروانیان سایه انداخته و بموافقت ایشان
حرکت مینماید بحیرا این حال مشاهده نمود و باخود گفت ظاهرا مطلوب من در میان کاروانیانست
و اهل کاروان نزدیک بقریه مذکوره منزل گزیده ابوطالب باتفاق سروران دودمان عالی نسب
در پای درختی فرود آمدند و آن قطعه ابر نیز بر سر ایشان سایه گستر و بروایتی شاخهای آن
شجره منبسط گشته خضرت و نضارت پیدا کرد و گمان راهب از مشاهده این صورت
بسر حد یقین رسیده از بام دیر پایان آمد و فی الحال طعام ترتیب داده کاروانیانرا طلبید
۱۵
و ابوطالب مطلوب راهب را در منزل گذاشته با سایر همراهان بسر سفره بحیرا حاضر گشت
که مقصود وی تشریف حضور ارزانی نداشته التماس نمود تا آنحضرت را نیز بمجلس آوردند
و بحیرا نظر بر صفحات احوال خیر الوری انداخته آثار و علاماتی که در کتب متقدمین مطالعه
نموده بود بعین الیقین مشاهده فرمود و بعد از تفرق مهمانان ابوطالب را با حضرت مصطفی
نگاه داشته دیگر دلایل و شواهد نبوت را معلوم کرد آنگاه ابوطالب را گفت این جوهر
گرانبها خاتم جمیع انبیاست و یهود شام در سلک دشمنانش انتظام دارند زنهار او را
بدان ولایت نبری و بسرعت هرچه تمامتر بطرف مکه مبارکه مراجعت نمای ابوطالب
نصیحت راهب را بسمع رضا اصغا نموده امتعه خود را در بصری حسب المدعا بفروخت
و بجانب ام القری باز گشت و در سال هفدهم از ولادت سید عالم صلی الله علیه وسلم
زبیر بن عبدالمطلب و بقولی عباس بن عبدالمطلب آنحضرت را همراه خویش بمملکت یمن
برد در اثنای راه خوارق عادات ازان منبع سعادات مشاهده فرموده در ضمان صحبت

وعافیت مراجعت کرد و در سال بیستم گاهی ملایکه عظام بر حضرت خیر الانام علیه الصلواة والسلام
ظاهر میشدند و دل همایونش را احتیاط می نمودند و با یکدیگر میگفتند که این اوست ولیکن هنوز وقت
ظهورش نیست و انحضرت این حالت را با ابوطالب گفته ابوطالب او را نیز و کاهنی که دعوی
طبابت میکرد برد و کیفیت واقعه را تقریر نموده بعضی از اعضاء خاتم الانبیا را منظر در آورده
و حرکات و سکناتش را مشاهده کرده گفت ای ابوطالب خاطر شریف جمع دار که برادرزاده تو
هیچ مرض ندارد و شیطان نزد او و تسلط نیست بلکه ملایکه کرام بر او ظاهر می شوند و دل او را ملاحظه می
نمایند بجهت مصلحت نبوت لاجرم خاطر ابوطالب اطمینان یافت ذکر توجه حضرت خیر الانام دیگر بار
بجانب دیار شام و تزویج خدیجه کبری بعد از مراجعت از بلاد حرجه اکثر علماء سیر بصحت این
خبر تصریح فرموده اند که چون سن شریف خیر البشر با طلعت الشمس والقمر به بیست و پنج سالگی رسید
بسبب ستمکاری سپهر غدار و تواتر نوایب روزگار قلت مال و عسرت حال قرین اوقات ابوطالب
شد و شمه ازین معنی با سید ابرار اظهار کرده گفت شنیدم که کاروانی از وطنان بجانب شام روان
می شوند و خدیجه بنت خویلد بر سبیل مضاربه چیزی بمردم میدهد که سودا و معامله نمایند اگر خدیجه مبلغی
از تو بستانی و بتجارت روی شاید که نفعی از آن ممر محصول بود و پیش از آنکه حضرت رسالت
علیه السلام والتحیه از خدیجه رضی الله عنها التماس فرماید کیفیت گفت و شنید مذکور بعرض او رسید
و نزد انحضرت خبر فرستاد که چون غایت امانت و نهایت دیانت تو وضوحی تمام دارد دو برابر آنچه
بسایر تجار مال میدهم بتو ارزانی میدارم مناسب آنکه بعزیمت سفر شام جازم شوی حضرت مقدس
نبوی صلوات الله و سلامه علیه این سخن را با عم خود در میان نهاده ابوطالب گفت این رزقیست
که وهاب بی منت از خزانه کرم بی غایت خویش بتو ارزانی داشته است پس خدیجه رضی الله عنها
بدانچه وعده کرده بود وفا نمود و غلامی میسره نام را ملازم خیر الانام علیه الصلوات والسلام گردانید و

طلب [illegible] ... [illegible]

بروایتی یکی از اقربای خود را که موسوم بخزیمه بن حکیم بود نیز بمرافقت آنحضرت امر فرمود میسره
و خزیمه دران سفر از خیر البشر خوارق عادات مشاهده کرده چون نزدیک بدیر بحیرا رسیدند در
پای درختی منزل کزیدند راهبی نسطور نام که بعد از فوت بحیرا قایم مقامش کشته بود و از کتب سماوی
بعلوم دانست که در سایه آن شجره نشیند مکر پیغمبر از بام دیر نزول آنحضرت و حضرت آن درخت را دیده
فی الحال فرود دوید و مانند پروانه کرد آن شمع شبستان رسالت کشته بعضی دیکر از علامات نبوت
را تحقیق نمود و میسره را از حقیقت حالت آنحضرت اعلام داده وصیت کرد که او را بشام نبری
که دران دیار دشمن بسیار دارد و مبادا که کسی زحمتی دهد القصه بعد از ان بصری شام مطلع
صبح طلعت حضرت خیر الانام علیه السلام کشت و هر متاعی که خدیجه فرستاده بود ببهای تمام
فروخته شد و آنحضرت باتفاق رفقا مراجعت فرموده در نیم روزی بنواحی حرم رسیدند و دران
زمان خدیجه کبری با جماعتی از نسا در غرفه نشسته بود ناکاه دید که جمعی از جانب شام می آیند
و دو مرغ بر زبر سر یکی پر در پر بافته سایه کرده اند و خدیجه ازین معنی متعجب کشته همان لحظه میسره
بخدمت رسیده و سخنان نسطور راهب و کراماتی که از سید کاینات علیه افضل الصلوات دران
سفر دیده بود بعرض رسانید و تعجب خدیجه زیاده شد پس حساب امتعه و اموال بوضوح پیوست که از جهاتی
که در تصرف خیر البشر بود ربح فراوان بحصول موصول شده بنا برین مقدمات محبت خلاصه
موجودات علیه اکمل التحیات در دل خدیجه جای کرفته زبان حالش بفحوای این مقال کویا شد
که نظم انصاف بده ای فلک مینا فام ٭ تا زین دو کدام خوبتر کرد خرام ٭ خورشید جهانتاب
تو از جانب صبح ٭ یا ماه جهان کرد من از جانب شام ٭ انکاه خاطر عاطر بر ازدواج سید اوایل و اواخر
قرار داده نفیسه بنت منیه را واسطه ساخت تا بتقریبی انکیخته ما فی الضمیر او را بعرض آنحضرت
رسانید و خیر البشر بدان مناکحت راغب کشته خدیجه ع باعثی که شود مشتری از ان مسعود ٭ عم و بسر عم

خود عمرو بن اسد و ورقه بن نوفل بن اسد را جهت انعقاد مجلس نکاح طلب داشت و حضرت مقدس
نبوی صلوات الله وسلامه علیه مرافقت اعمام خویش حمزة بن عبد المطلب و ابو طالب بخانه خدیجه
تشریف برد و هر یک از ابو طالب و ورقه بن نوفل دران محفل خطبه فصیحه بلیغه بر زبان رانده خدیجه
را بحباله خیر البشر در آوردند و مهر خدیجه رضی الله عنها بروایتی بیست شتر
مایه و بعقیده زمره پانصد درهم نقره و توفیق میان این سه روایت خالی از اشکالی نیست القصه هم
در ان روز که عقد نکاح منعقد گشت برجیس اوج اصطفا با ان زهره خورشید سیما مقارنه کرده زفاف
بوقوع پیوست ﴿ سعادت بر گشاد اقبال را دست ﴿ قران مشتری با زهره پیوست ﴿ و میان حضرت
خیر الانام علیه الصلوة والسلام و خدیجه کبری رضی الله عنها الفت بی غایت و محبت بی نهایت
واقع شده خدیجه که اعقل و اجمل نسوان قریش بود از کمال اخلاص و دوستداری جمیع اموال و جهات
خود را طفیل سید کاینات گردانید و انحضرت نیز پیوسته با او در مقام خاطر جویی بوده در مدت
مصاحبت مضمون کلمه کریمه و عاشروهن بالمعروف را بظهور میرسانید ذکر بنا خانه کعبه باهتمام
قریشیان و بیان شمه از وقایع که روی نمود و دران اوان بنبوت پیوست
که در سال سی و پنجم از ولادت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه اکابر قریش خانه کعبه را که بواسطه
مرور ایام نزدیک بانهدام رسیده بود و سقف نداشت باز کرده بتشیید اساس و تمهید بنا دران
پرداختند و چون ارکان خانه ارتفاع یافته وقت ان رسید که حجر الاسود را در موضعش استوار
گردانند اختلاف در میان قبایل قریش بوقوع انجامید چه هر قبیله را داعیه شد که ان سنگ
متبرک را که کسی از ایشان در مجلس مضبوطه سازد و بعد از قیل و قال مهم بران قرار گرفت که
هر کس نخست از باب بنی شیبه که یکی از ابواب مسجد الحرام است در اید دران قضیه حکم باشد
و هیچ افریده از حکم او تجاوز جایز ندارد و درین اثنا بانی مبانی شریعت غرا علیه من الصلواة اتمها و

اسماعها ازان در درآمد وقوم بقدوم همایونش اظهار ابتهاج نموده گفتند اینک محمد امین رسید
و هرچه درینباب مقتضای رای صواب نمای او باشد باید که هیچکس ازان تجاوز ننماید و چون
صورت نزاع بر ضمیر آفتاب شعاع آنحضرت روشن گشت ردای همایون گسترده حجر الاسود
را در میان آن نهاد و از هر قبیله شخصی طلبیده عتبه بن ربیعه و ابو زمعه و ابو حذیفه بن المغیره
و عدی بن قیس بخدمت شتافتند و باشارت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه هر کدام
یک گوشه ردا را گرفته بدان طریقه حجر الاسود را برداشتند و بپای کار رسانیدند آنگاه حضرت
نبوت پناه بدست همایون آن سنگ متبرک را از میان ردا برگرفت بموضعش استوار کرد و چون
دیوار خانه موازی بیست گز ارتفاع یافت آنرا سقف ساخته مبنی بر شش ستون گردانیدند
و حجر را که عبارت از حاطیم است بر پشت از خانه بیرون گذاشتند و چون این بنا بر خلاف
قواعد ابراهیم علیه السلام بوقوع پیوست نوبتی موسس ابنیه رسالت علیه السلام والتحیه با عایشه
گفت که لولا ان قومک حدیث عهد بالکفر لنقضت الکعبه و رددتها علی قواعد
ابراهیم و جعلت لها بابا شرقیا و بابا غربیا و بنابر استماع این حدیث عبد الله بن زبیر در ایام
حکومت خویش بنا قریش را منهدم ساخته بموجب داعیه حضرت خیر البریه علیه السلام و
التحیه خانه را بحال عمارت باز آورد و چون در ایام تسلط عبد الملک بن مروان حجاج زبیر را بقتل
رسانید آن بنا را ویران کرده باز بدستور قریشیان خانه را آبادان گردانید و چون هرون الرشید
بر مسند ایالت متمکن گردید خواست که بنا حجاج را خراب ساخته باز بقاعده عبد الله بن زبیر آن
خانه را بنا کرداند اما یکی از علما او را ازان امر مانع شده گفت خانه کعبه را ملعبه ملوک
مساز بنابران هرون از سر آن داعیه درگذشت القصه نظم چو شد سن خیر البشر سی و شش
علامات بعثت نمودار گشت و اول چیزی ازان امارات که بر حضرت سید کاینات علیه

افضل الصلوات ظاهر شد خوابها راست بود نکمان لا بری رویا الا جاءت مثل فلق الصبح و دیکر
انکه قریب بایام بعثت خیر البشر بر هر حجر و شجر که کذشتی اوازی از ان بسمع همایونش رسیدی
که السلام علیک یا رسول الله و چون تنها براهی رفتی شنیدی که شخصی او را اذا کرده کفتی یا محمد
و هر چند از یمین و یسار نکاه کردی کسی را ندیدی و وهم بر ضمیر وصی بر برش غالب کشته
بطرفی دویدی و هم و ران اوان فیض محبت الهی بمرتبه بر فضای دل هدایت نمای انحضرة
استیلا یافت که آثار ما سوی الله را از صحیفه خاطر منجز ماثر محو کرد و در قطع علایق و عدم اختلاط
با خلایق بمثابه مبالغه نمود که هر کس از عقلا بران حال اطلاع می یافت کلمه ان محمدا عشق
ربه بر زبان می آورد ذکر ابتدای نزول وحی حی و کیفیت بعث حضرت رسالت پناه و اقفان آثار
قرانی و عارفان اسرار اسمانی چنین آورده اند که چون زمان فرود آمدن جبرئیل و اوان نزول
آیات تنزیل نزدیک رسید اعراض از موانست جنس انس و اعماض از مصاحبت معشر بشر
بر ضمیر انور حضرت پیغمبر صلی الله علیه الی یوم المحشر مستولی کردید لاجرم عنان عزیمت بصوب کعبه وصال
انعطاف داده اکثر اوقات در غار حرا باستحکام قواعد ارکان عبادت می پرداخت و ریاض
ریاضت و عبودیت را باب نیاز و هوای اخلاص سرسبز و نامر می ساخت و چون چندگاه
روزگار خجسته آثارش برین منوال بکذشت و مخزن باطن اعجاز میامنش محل ورود اسرار الهی
و مورد فیوض انوار نامتناهی کشت جبرئیل امین بفرموده رب العالمین از اوج سدرة المنتهی بر بسیط
غبرا آمده درر غرر الفاظ قرانی و جواهر زواهر کلمات فرقانی بکوش هوش انحضرت رسانید و خاتم
نبوت بانکشت درایتش در آورده قامت قابلیتش را بخلعت فاخره حقیقت مشرف کردانید
نظم ان کهر تاج فرستادکان • تاج دهی کوهر ازادکان • دیده سر افسر پیغمبری • یافت ببر
خلعت دین پروری • یافت بروبر تو انوار وحی • کشت دلش مظهر اسرار وحی • تفصیل این

عشق ربه

اجمال انکه در اوایل بعثت حضرت رسالت پناه مدت شش ماه وحي بطريق رويا صالحه بود چنانچه
هر خوابي که ميديد بتاثير تعبيران مانند صبح صادق از مطلع احوال انحضرت طلوع مينمود انگاه در جبل حرا
روح الامين خود را بران سرور ظاهر کردانيده کفت يا محمد منم جبرئيل فرستاده حق عز و علا بسوي تو
و تو رسول خدائي برين امت بخوان انحضرت بر زبان آورد که ما انا بقاري من خواننده نيستم پس جبرئيل
رسول را صلي الله عليه وسلم کرفته محکم بفشرد و باز کفت بخوان وهمان جواب شنيد و اين فشردن
و کفتن و شنيدن سه نوبت تکرار يافته بعد ازان جبرئيل کفت اقرا باسم ربک الذي خلق
خلق الانسان من علق اقرا و ربک الاکرم الذي علم بالقلم علم الانسان مالم يعلم و بروايت
اکثر و اشهر هم در انروز روح الامين پاشنه بر زمين ماليد تا چشمه اب پيدا شد و سيد المرسلين
را تعليم وضو کرد و پيش رفته احرام صلواة بست و انحضرت بوي اقتدا کرده دو رکعت نماز
کذارد و انگاه حضرت رسالت پناه صلي الله عليه وسلم بمنزل خديجه رضي الله عنها تشريف برد
و حال انکه دران زمان وهم بسيار بر ضمير فايض الانوارش استيلا يافته بود و خديجه را چون چشم
بر جمال افتاب اوج رسالت افتاد بنور فراست دريافت که انحضرت صورتي موافق مقصود
در اينه معهود مشاهده فرموده بنا بران مضمون مقال اين بر زبان آورد ع امروز جمال تو سيماي
دکر دارد واقعه که ترا پيش امده باز کوي و بانفاذ ابدار غبار الهام از لوح خاطرم بشوي بعد
از تسکين رعبي که داشت حکايات کذشته را با خديجه کفت ايات منزله را بروي خواند و بروي
که لقد خشيت علي نفسي و خديجه رضي الله عنها سخنان سنجيده و دلايل پسنديده سيد عالم را صلي
الله عليه وسلم تسلي داده برخصت انحضرت نزد پسر عم خويش ورقه بن نوفل که در سلک
احبار نصاري انتظام يافته بود رفت و کفت يا ابن عم خبر ده مرا از جبرئيل ورقه کفت قدوس
و في رواية قال سبوح سبوح جبرئيل را در دياري که اهل ان بعبادت اصنام قيام مي نمايند

علق

که یاد کنند جبرئیل امین حضرت رب العالمین است و وحی بتوسط وی بر انبیا نازل می شود خدیجه گفت
محمد میگوید که جبرئیل بر من فرود آمد و تمامی واقعه را تقریر کرد ورقه گفت بخدا سوگند که اگر جبرئیل فرود
امده باشد حق عز و علا خیر و برکت بلا انتها باین دیار ارزانی داشته و تحقیق که جبرئیل ناموس اکبر است
که بموسی و عیسی نازل شده انگاه ورقه گفت ای خدیجه محمد را بنزد من فرست تا کیفیت حال را
بی واسطه از وی بشنوم و خدیجه التماس ورقه را بخاتم الانبیا علیه من الصلوات افضلها رسانیده
انحضرت نزد او رفت و حکایت نزول جبرئیل و اوردن ایات منزل را باز گفت ورقه گفت
البشری یا محمد ثم البشری بدرستی که من گواهی میدهم که توان پیغمبری که عیسی علیه السلام
بقدوم او بشارت داد و زود باشد که مامور شوی بقتال و جهاد با کفار و اگر من ان روز
دریابم هر اینه ترا نصرت نمودمی و سه بار سران سرور را ابو سعید القصه ورقه تصدیق
رسالت انحضرت کرده خاطر همایونش را مطمین گردانید و بعد ازان باندک زمانی فوت
شده بدریافتن اوان دعوت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه فایز نشد و بروایتی
که در روضة الاحباب مسطور است رسول صلی الله علیه وسلم در شان وی فرمود که نقد رایت
النفس فی الجنة علیه ثیاب خضر لانه امن بی و صدقنی باتفاق جمهور اهل سیر بعد از نزول جبرئیل
مدت سه سال وحی انقطاع یافت و این معنی موجب حزن و ملال خاطر انور نبوی گشته
از غایت اندوه چند نوبت قصد فرمود که خود را از قله کوه بیندازد و هر بار جبرئیل بر انحضرت
ظاهر شده میگفت یا محمد تو پیغمبر خدائی لاجرم دل مبارکش تسکین میگرفت و ضمیر همایونش
اطمینان می پذیرفت از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه مرویست که رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود که در زمان فترت وحی براهی میرفتم ناگاه از اسمان اوازی شنیدم و بالا نگریسته
روح الامین را دیدم که در میان اسمان و زمین بر کرسی نشسته است و ازین جهت خایف شده

بخانه شتافتم وگفتم زملونی زملونی پس مرا بجبری بپوشانیدند وهمان زمان این آیت نازل گشت که
یا ایها المدثر قم فانذر وربک فکبر وثیابک فطهر والرجز فاهجر بعد از ان وحی پیوست تواتر پذیرفته
ومن باظهار دعوت زبان گشاده روز بروز اسلام قوت گرفت وبروایت جمهور اهل سیر
مقارن بعثت خیر البشر شیاطین بواسطه شهب ثاقبه از استراق سمع ممنوع گشتند وکاهنان
از فن کهانت بی نصیب شده از سران دعوی درگذشتند وکیفیت گرویدن اسلام وسعادت بیعت
حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام دریافت وتعداد ایام بعضی از اصحاب که
در اوایل ایام بعثت انوار ایمان بر صحیفه احوال ایشان تافت بر ضمیر انور واقفان فن سیر پوشیده
نخواهد بود که در میان علمای سخن در اختلافست که اول کسی که تصدیق نبوت حضرت رسالت
علیه السلام والتحیه نمود که بود واکثر محققان ودانش اثر بران رفته اند که خدیجه کبری نخستین
سعادتمندیست که باین موهبت عظمی سرافراز گشته واز عبد الله بن عباس رضی الله عنهما
درین باب روایتی وارد شده ونزد فرقه بروایت عمرو بن عنبسه وابو سعید خدری وحسان
بن ثابت رضی الله عنهم ثبوت پیوسته که نخستین کسی که بوحدانیت الهی ورسالت جناب
ختمی پناهی ایمان آورده ابو بکر صدیق بود وموافق عقیده این فرقه نیز از ابن عباس روایتی
هست وپیش زمره دیگر بروایت ابو ذر غفاری وسلمان فارسی ومقداد بن اسود کندی
وخباب بن الارت وجابر بن عبد الله انصاری وزید بن ارقم وانس بن مالک رضی الله
عنهم بصحت انجامیده که تحلی بحلیه ایمان علی مرتضی صلوات الله علیه بر تمامی اصحاب سبقت دارد
واین زمره نیز مطابق اعتقاد خود از ابن عباس روایتی یافته اند ودر مجلد ثانی از روضة الاحباب
مسطورست که بمذهب اهل تحقیق صحیح انست که بعد از خدیجه کبری هیچکس از ذکور بر آبا در متابعت حضرت
مصطفی بر علی مرتضی سابق نیست پس از ان جناب زید بن حارثه را این سعادت دست داد وانگاه

ابوبکر صدیق بتصدیق آنحضرت زبان گشاد و بسر بلال حبشی ایمان آورد و بعضی از ائمه دین گفته اند که اولی
باحتیاط آنست که گویند اول مومنان از نسوان خدیجه است و از صبیان شاه مردان علی و از احرار رجال
امیر المومنین ابوبکر و از موالی آزاد زید بن حارثه و عبد بلال حبشی رضی الله عنهم و بصحت پیوسته
که هم در اوایل ایام بعثت جعفر بن ابی طالب عبیده بن الحارث بن عبد المطلب بشرف متابعت
سرور زمان لوی بن غالب مشرف گشتند و هم در آن اوقات بهدایت ابوبکر رضی الله عنه
و عثمان بن عفان و زبیر بن العوام و طلحه بن عبید الله و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن
عوف مسلمان شدند آنگاه ابو عبیده بن الجراح و ابو سلمه بن عبد الاسد المخزومی و عثمان بن
مظعون و ارقم بن ابی الارقم در سلک اتباع حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم منتظم گشتند
و بعد ازین جماعت عمار بن یاسر و مادرش سمیه و ام سلمه بنت امیه بن تره و خوله بنت حکیم و سعید بن
زید و صهیب رومی و خباب بن الارت و عبد الله بن مسعود و عامر بن فهیره و حنیس بن حذافه
و جمع دیگر از مردان و زنان بتدریج ایمان آوردند. ذکر دعوت فرمودن حضرت خیر الانام علیه [السلام]
مردم را باسلام و بیان هجرت اصحاب سید ابرار بواسطه بلبلان گلشن علم و سیر و طوطیان شکرستان
خبر در تقریر این داستان زبان حلاوت بیان بدین شان گشوده اند که حضرت رسالت علیه السلام
والتحیه در اوایل بعثت بمدت سه سال مردم را بنهانی بوحدانیت جناب جلال سبحانی دعوت
میفرمود و چون آیت باهدایت فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین نازل گشت بطریق آشکارا
خلایق را بجاده دین قویم و شارع شریعت مستقیم دلالت کرده از شرک و عبادت اصنام
نهی نمود و هم در آن ایام آیه کریمه و انذر عشیرتک الاقربین نازل گردید و سید المرسلین دعوت
و انذار خویشان نزدیک را پیش نهاد همت عالی نهمت گردانید از امیر المومنین علی علیه التحیه منقولست که

چون آیت مذکور نزول نمود رسول صلی الله علیه وسلم مرا به ترتیب طعامی امر فرمود و من بعد از تهیه
اسباب ضیافت چهل نفر از اقربای آنحضرت را طلبیدم و ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب
از آنجمله بودند و چون طعام حاضر کردند سید الانام علیه الصلواة والسلام مقداری گوشت بدست
مبارک خود گرفت و بعضی از آن تناول نمود و تتمه را در حوالی طبق نهاده گفت خدا باسم الله
و همه ایشان از آن طعام خورده سیر شدند و بدان خدای که جان علی در قبضه قدرت اوست
که یک نفر از ایشان آن مقدار طعام که سیر شده بود تنها تناول کردی همچنین از قدحی شیر که بهمه ساینده
بودم و مجموع سیراب گشتند و بعد از اکل و شرب پیش از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم تکلم
فرماید ابولهب روی بقوم آورده گفت برخوردار مباد آنکس که صاحب شما یعنی محمد را حاضر کرده است
و با پیغمبر صلوات الله علیه گفت که قریش را طاقت مقاومت با جمیع قبایل عرب نیست و مناسب آنست
که بنو هاشم تراحبس کنند تا هرگز چهره عیش و نشاط نه بینی و این صورت برما آسان ترست
از آنکه با مجموع اقوام عرب مقاتله نمائیم و مجلس با عشیرت خود این بدی نبیند شنیده است که تو می
اندیشی و گفتگوی ابولهب بر ضمیر سید عرب گران آمده هیچ نگفت و قوم متفرق شدند
مرتضی علی صلوات علیه وسلم فرمود که ای علی این مرد یعنی ابولهب امروز در تکلم مسابقت کرد
و سخنش آن بود که شنودی بار دیگر طعامی آماده ساز و من بموجب فرموده عمل نموده چون اقربای
آنحضرت حاضر شدند و از اکل و شرب فارغ گشتند پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از اداء ثنا آفریدگار
فرمود که بخدا سوگند که اگر با همه خلق دروغ گویم با شما نخواهم گفت بدان خدای که غیر او معبودی
نیست که من رسول خداوندم بشما و بسوی کافه خلایق والله که شما می میرید همچنانکه در خواب
می شوید و بر انگیخته خواهید گشت چنانچه بیدار میگردید و بر آنچه عمل نمائید محاسب شوید و جزای
نیکی احسان و سزای بدی نیران خواهد بود و امیر المومنین علی صلوات الله علیه گوید که چون

سخن رسول صلی الله علیه وسلم بانجا رسید من گفتم یا رسول الله من که از همه ایشان بسال خردترم
ترا تصدیق نموده و بتو گرویدم و در خدمت بجان بکوشم و خاک قدم ترا کحل الجواهر نظر دوشم و سید عالم
صلی الله علیه وسلم مرا نوازش فرموده گفت که این برادر منست و وصی من سخن او را بشنوید و از
فرموده او تجاوز جایز مدارید قوم که این سخن شنیدند برخاستند و خنده زنان با ابوطالب گفتند و بدین
که محمد پسر ترا بر تو مهتری داد و ترا مامور او گردانید بصحبت پیوسته که ما دام که خیر الانام علیه الصلوة والسلام
متعرض بیان عیوب بتان قریش نمیشد آن طایفه نیز دست تعرض از دامن غرض آنحضرت کوتاه
میداشتند و هرگاه بر محافل ایشان میگذشت میگفتند این پسر عبد المطلب است که از آسمان خبر میدهد
و دعوی میکند که ملایک با من سخن میگویند و بعد از آنکه آیات قران مبنی از بطلان اوثان فرود آمد
قریشیان با بنی اعمام آنسرور اظهار عداوت و استهزا کردند و در ایذا و اضرار سید ابرار و صحابه عالیمقدار
لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند بیهوده گویان زبان سفاهت گشاده کمر تعصب و ستیز بر میان جان
بستند و عیب جویان خاک نامردی در دیده مروت پاشیده دل آنحضرت را بسنگ جور و جفا خستند
و گاهی آن بیت القصیده زمره انبیا را شاعر خواندند و لحظه آن مظهر اعجاز اصفیا را ساحر گفتند ساعتی
آن مرکز دایره عقل و خرد را بجنون منسوب کرده لباس بی شرمی شعار خود ساختند و زمانی سردفتر مخبران
صادق را بکذب متهم دانسته نوای بی آزرمی افراختند در تفسیر کازرونی مسطورست که چون قریش
استماع نمودند که حضرت مقدس نبوی صلوات الله وسلامه علیه آلهه باطله ایشانرا طعن و قدح میفرماید
بهیات اجتماعی نزد ابوطالب رفته گفتند که تو بزرگتر و سرور قریشی انصاف ما از برادر
زاده خود بستان و او را از سب خدایان ما منع نمای تا نیز محمد را بجزای او باز گذاریم و ابوطالب
شرف دودمان لوی بن غالب را بحضور قوم طلبیده گفت صنادید قریش از تو انصاف
میطلبند که تو دیگر آلهه ایشانرا دشنام ندهی و ایشان نیز دست از ایذاء تو باز دارند رسول صلی الله

علیه وسلم فرمود که من ایشانرا بامری دعوت می نمایم که بهتر از آن تصور نتوان کرد و عرب و عجم مطیع و منقاد
ایشان گردند ابوجهل گفت آن کدام است تا ده نوبت بجای آوریم آن سرور فرمود که لا اله الا الله بگویید
قریش گفتند التماس دیگر فرمای رسول صلی الله علیه وسلم بر زبان وحی بیان راند که اگر آفتاب را از
آسمان فرود آورید و بدست من نهید غیر ازین نخواهم و قوم غضبناک برخاسته گفتند ما ترا و خدای ترا
دشنام دهیم و هرگز از آلهه خویش اعراض ننماییم و آیت أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَٰهًا وَاحِدًا إِنَّ
هَٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ و کریمه وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ
دران باب نازل شد و چون قریش دانستند که با وجود حمایت و رعایت ابوطالب بذات
خجسته صفات خواجه کاینات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات چندان اذیتی نمیتوانند رسانید
نظم
لوای سفاهت برافراختند * باایذای اصحاب پرداختند * واکثر ضعفاء صحابه را گرفته بعذابهای
گوناگون تعذیب مینمودند و تکلیف میکردند که از دین حق تبرا نمایند از آنجمله پدر و مادر عمار یاسر و سمیه
را چندان ایذا نمودند که بسعادت شهادت رسیدند و اول کسانی از امت محمد علیه السلام
والتحیه که بدان درجه علیه فایز شد ایشان بودند و چون حرکات ناشایست اصحاب ضلال از حد
اعتدال متجاوز گشت رسول صلی الله علیه وسلم صحابه را رخصت فرمود که بجانب حبشه هجرت فرمایند
و در ماه رجب سال پنجم از بعثت یازده مرد و چهار زن پوشیده و پنهان از میان سیه دلان قریش
بیرون رفته روی بدیار سیه پیکران آوردند عثمان بن عفان و زوجه وی رقیه بنت خیر البریه علیه السلام
والتحیه و زبیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف و عثمان بن مظعون و ابوسلمه بن عبد الاسد مخزومی
و زوجه وی ام سلمه رضی الله عنهم از آنجمله بودند و آنجماعت بکشتی از دریا عبور نموده در ضمان صحت
و عافیت بمقصد رسیدند و در جوار ملک حبشه که موسوم باصحمه بود قرار گرفته از ایذاء کفار فارغ
گردیدند در روضة الاحباب مسطور است که بعد از رفتن مهاجران حبشه بروزی چند سوره النجم نازل گشته

آن مهر سپهر نبوت آیات آن سوره را در محفل قریش باواز بلند قرائت فرمود. و در آن حین ابلیس
لعین فرصت یافته در وقتیکه آیت افرأیتم اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری بر زبان وحی
بیان آنحضرت میگذشت این کلمه بگوش بت پرستان رسانید که تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن
لترتجی واز استماع این کلام عبده اصنام فرحناک شده چون رسول صلی الله علیه وسلم بعد از فراغ
از تلاوت سوره سجده کرد جمیع مشرکان که حاضر بودند غیر ولید بن مغیره سر بسجده نهادند و باهم گفتند
که چون محمد خدایان مارا باحسن وجهی یاد نمود ما نیز دیگر با او ستیزه ننماییم و ابواب اعدا در بر رویش بستیم
وجبرئیل امین سید المرسلین را از القای شیطان واقف ساخته این معنی موجب ملال خاطر انور
گشت و کریم یورش بر جبهه تسلی ضمیر نبی بشیر این آیت فرستاد که وما ارسلنا من قبلک
من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم
الله آیاته والله علیم حکیم ومشرکان ازین حال خبر یافته بار دیگر نسبت بخیر البشر صلی الله علیه وسلم
در مقام عصیان وطغیان آمدند لیکن چون خبر اظهار اطاعت ایشان بگوش مهاجران حبشه رسید
بمقتضای کلمه حب الوطن من الایمان بجانب حریم حرم باز گشتند وبعد از وصول از حقیقت واقعه
خبر یافته و تعذیب و تشنیع مشرکان را از بیشتر بیشتر دیده و شنیده نوبت دیگر عازم حبشه شدند
و درین کرت جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه با جمع کثیر از رجال ونسوان صحابه با ایشان موافقت
فرمودند و نجاشی نسبت بآن جماعت طریق احسان مسلوک داشته مهاجران بفراغ بال در حبشه
توطن نمودند و چون خبر رفاهیت صحابه بمسامع قریشیان رسید از غایت حسد عمرو بن عاص و عماره
بن ولید و بروایتی عبد الله بن ابی ربیعه را با تبرکات لایقه نزد نجاشی فرستاده التماس نمودند که مهاجر
انرا بطرف حرم باز گرداند و عمرو عاص و عماره بعد از طی منازل بحبشه رسیده بوسیله نواب نجاشی
ادای سفارت نمودند و امرای نجاشی که از قریشیان رشوتها ستانده بودند عرض کردند که مارا ازین

غیر با هیچ فایده متصور نیست و مناسب چنان مینماید که ایشانرا باین رسولان سپاریم تا بمکه برند نجاشی
این سخن نپسندید و بر زبان گذرانید و هرگز طایفه را که اینجا پناه آورده اند تسلیم خصم نکنم تا وقتیکه بر حقیقت
این حال اطلاع نیابم انگاه بانعقاد مجلسی عظیم حکم فرموده باحضار مهاجران اشارت نمود و صحابه جعفر بن
ابی طالب را رضی الله عنه مقتدای خود ساخته بدان مجلس شتافتند و جعفر بعد از تقدیم لوازم تحیت
و تسلیم بعبارات لایقه کیفیت بعثت حضرت رسالت و طغیان اهل ضلالت و نزول ایات
بینات الهی و چگونگی انکار سالکان مسالک تباهی را بنجاشی معروض نجاشی گردانید و بقرائت
ایتی چند از کلام حضرت خداوند معمور گشته تلاوت سوره مریم کرد و چون بدین ایت رسید که فکلی و اشربی
و قری عینا نجاشی گریان شد و اساقفه که صحف انجیل در نظر داشتند چندان اشک افشاندند که محاسن
ایشان تر گشت و نجاشی بر زبان آورد که ان هذا لهو الحق بخدا سوگند که این کلام و انچه بر موسی و عیسی
فرود آمده از یک مشکوتست انگاه روی بعمرو عاص و رفیق او آورده گفت والله که این جماعت را بشما
نسپارم و نسبت بدیشان شرایط رعایت و عنایت بجای ارم و جعفر و اصحاب از ان مجلس سرافراز
و منتظر و رسولان قریش محزون و پریشان خاطر بیرون رفتند و عمرو عاص روز دیگر بخدمت نجاشی
شتافته گفت این طایفه عیسی را بعبودیت منسوب میدارند و نجاشی کرت دیگر جعفر را رضی الله عنه
طلبیده پرسید که شما در باره روح الله چه گویید گفت او را بنده خدا و رسول و کلمه القاها الی مریم و روح منه نجاشی خاشاکی از زمین
برداشته گفت میان حال عیسی و انچه شما گفتند این قدر فرق نیست مرحبا شما را و انکس را که شما
از نزد وی آمده اید من گواهی میدهم که او رسول خداوندست پس تحف و تبرکات قریش را باز
داده گفت چون خدای تعالی ملک را بی رشوت بمن ارزانی داشت من نیز رشوت نگیرم و
سخن اهل غرض را در باره مهاجران بسمع قبول نشنوم انگاه عمرو عاص خایب خاب الرحل
جنبنده اول نیل ما طلب و خاسر باز گشته جعفر ایمن و مطمئن خاطر با رفقاء خود دران دیار متوطن

شد نقلست که پدر نجاشی را که در بلاد حبشه بفرمانرهی فرمای قیام مینمود بغیر از و فرزندی نبود و برادرش دوازده
پسر داشت و ارکان دولت او بتصور آنکه هرگاه پادشاه بمیرد چون او را زیاده از یک پسر نیست ملک
به بیگانگان انتقال خواهد یافت بیگناه او را بکشتند و برادرش را بر تخت پادشاهی نشاندند و چون
نجاشی که اصحمه نام داشت و در وقت قتل پدر خورد سال بود پس رشد و تمیز ترقی فرمود و آثار دولت
از ناصیه احوال او ظاهر گشت کشندگان پدرش با هم گفتند که اگر این جوان زنده ماند ممکن که پس از
انقراض ایام سلطنت عم خود بپادشاهی رسد و از ما انتقام خون پدر کشد آنگاه باتفاق نزد عمش
رفته رخصت قتل اصحمه طلبیدند و پادشاه از قبول آن امر ابا نموده بعد از قیل و قال اجازت داد
که او را از آن ملک اخراج نمایند و آن طایفه اصحمه را بیکی از مسافران دریا فروختند و مقارن آن حال
خرمن حیات عم نجاشی بصاعقه محرق شده ارکان دولت قابلیت سلطنت در هیچ یک از پسران
او ندیدند و از فروختن اصحمه پشیمان گشته از عقب تاجر شتافتند و نجاشی را ستانده و بپارگاه آورده
بر تخت نشاندند غرض از عرض این حکایت آنکه کلام نجاشی که گفت خدای ملک را بی گرفتن
رشوت بمن ارزانی داشت مشعر باین قضیه است آورده اند که مرد تاجر که نجاشی را خریده بود
جهت طلب وجه خود بحبشه مراجعت فرمود و هر چند تردد نموده از بایعان زر طلبید بجائی نرسید
بالاخره بدرگاه پادشاه رفته عرض داشت کرد که ارکان دولت تو غلامی بمن فروختند و باز بتغلب
ستانده و در اداء ثمن آن تعلل می نمایند امیدواری بکمال عدالت شهریاری آنکه فرمان واجب
الاذعان نفاذ یابد که غلام یا بهای آنرا بمن دهند آن پادشاه معدلت پناه بازرگان را ناشناخته روی بامرا
آورد و گفت که این شخص راست میگوید یکی ازین دو صورت را اختیار نمائید و امرا منفعل شده زر تاجر را باو رسانیدند
در درج الدرر و بعضی دیگر از کتب سیر مسطور است که از جمله مهاجران حبشه هشتاد و چند مرد و یازده زن از قریش بودند
و هفت نفر دیگر از سایر قبایل و بعد از آنکه حضرت خیر البریه علیه السلام والتحیه از مکه مبارکه بمدینه طیبه هجرت

فرمود و از رجال سی و سه کس و از نسوان هفت نفر بحریم حرم باز گشتند و از انجمله دو مرد در مکه مردند
و هفت نفر محبوس شدند و بیست و چهار کس دیگر در واقعه بدر بدان بدر سپهر نبوت پیوستند و جعفر
رضی الله عنه برافقت سایر مهاجران در سال هفتم از هجرت متوجه ملازمت حضرت رسالت علیه السلام
والتحیه گردیده پس از فتح خیبر بدان سعادت عظمی و عطیت کبری رسیدند کفار در ایراد اسباب
آزار سید عالم صلی الله علیه و سلم بشعب ابی طالب باتفاق بنی هاشم و بنی المطلب و بیان بیرون آمدن آن حضرت
از ان موضع و ذکر بعض باتفاق اکثر اهل سیر در سال ششم از بعثت خیر البشر حمزه رضی الله عنه که عم آنحضرت
بود در سلک اهل اسلام انتظام یافت و در همین سال پرتو انوار ایمان بر وجنات حال عمر بن الخطاب
تافت و چون کفار قریش دیدند که روز بروز اعلام اسلام روی در ارتفاع دارد و رایات کفر و ظلام میل
بانخفاض مینماید مضطرب گشته ابوجهل بن هشام و شیبه و عتبه بن ربیعه و نضر بن الحارث و عاص
بن وایل و عقبه بن ابی معیط با جمعی دیگر از غلاظ مشرکین بقصد قتل سید المرسلین کمر بسته بر در ابوطالب
رفتند و زبان بگفتن این سخنان گشادند که چون محمد ملتی محدث در میان آورده و پیوسته بطعن و سب آلهه
ما اوقات مصروف میدارد وظیفه آنکه او را تسلیم نمائی تا بقتل رسانیم والا یقین دانی که با تو در مقام حرب
و قتل خواهیم آمد و پس از رفتن ایشان ابوطالب سرور آل غالب را طلبیده آنچه از قوم شنیده بود بعرض
آنحضرت رسانید و گفت مناسب چنان مینماید که زبان از تقریر عیوب معبودان این گروه سر برکشیده
داری تا مهم باستعمال سیف و سنان سرایت نکند رسول صلی الله علیه و سلم از شنیدن این سخن گمان
برد که ابوطالب را فتوری در امر حمایت و رعایت آنحضرت پیدا شده فرمود که ای عم آنچه من میگویم و میکنم
بفرمان خداوندست سبحانه و تعالی سرزنش مشرکان بدکیش و تخویف و تهدید بیگانه و خویش مرا ازین
امر مانع نباید اگر تو بتقویت و تمشیت مهم من قیام نمائی ترا بهتر خواهد بود والا نصرت آسمانی و عنایات
سبحانی کار مرا کفایت خواهد نمود آنگاه برخاست تا از مجلس بیرون رود ابوطالب او را از استماع

کلام خیر الانام رقیقی تمام دست داده آنحضرت را باز گردانید و گفت ای برادرزاده من بکاری که مامور گشته
قیام نمای و بسرانجام مهمی که ترا فرموده اند اشتغال فرمای که تا من زنده باشم کسی از اعدا بتو گزندی
نتواند رسانید و ابوطالب در این باب بیتی چند در سلک نظم کشید و دو بیت از آن جمله اینست

والله لن یصلوا الیک بجمعهم حتی اوسد فی التراب دفینا فاصدع بامرک ما علیک غضاضة
وابشر بذاک وقر منک عیونا ،، آنگاه بنی هاشم و بنی مطلب را حاضر ساخته در باب محافظت
حضرت رسالت از شر اصحاب ضلالت از ایشان استمداد نمود و بغیر ابولهب تمامی اعیان آن
دو قبیله این معنی را قبول کرده مومنان آن قوم بجهت احراز مثوبت کافران بنابر تعصب
و حمیت کمر موافقت بر میان بستند و ابوطالب در محرم سال هفتم از بعثت باتفاق حضرت
رسالت را بشعبی که منسوب باو بود درآورد و چون کفار قریش جد ابوطالب را در حفظ و حمایت
رسول علیه السلام والتحیة مشاهده کردند شیشه مروت و رعایت صله رحم را بسنگ شقاوت
بشکستند و با یکدیگر که با بنی هاشم و بنی مطلب طریقه مناکحت و مبایعت و مخالطت
مرعی ندارند و نتوانند نگذارند که بایشان منفعتی عاید شود و ملک جهت ایصال مضرت در
طریق اهتمام سلوک نمایند و در این باب عهدنامه نوشته از در خانه کعبه آویختند لاجرم کار بر اهل
اسلام بغایت دشوار شد چه هرگاه یکی از ایشان برای سرانجام مهمی از آن شعب بیرون
می آمد اشرار کفار ایذاء بسیار بدو میرسانیدند و اگرچه در ایام حج بحسب ظاهر متوجه آزار
ایشان نمی شدند اما نمیگذاشتند که کسی از اهل قافله با مفلسان بازار مکه طعام بآن زمره ناجیه
فروشد و ولید بن مغیره و ابوجهل بن هشام از سایر اهل ظلام در تضییق اهل اسلام بیشتر
میکوشیدند و ابوطالب در آن اوقات اطراف شعب را استوار کرده در محافظت
سید ابرار صلی الله علیه وآله الاخیار اهتمام بسیار می نمود و در شب و روز لحظه لحظه از مراقبت حال

ان آفتاب عالم افروز غافل و ذاهل بود و چون قرب سه سال حال برین منوال بگذشت و زبان شفقت

بنیابت منقار بگشت فا در شغال ارضه را بران وثیقه قاطعه کماست تا هر حرف که غیر نام حضرت حق

عز اسمه بود بخورد و بروایتی اسامی بزدی را خورده سایر کلمات را بگذاشت و ابقا هشام بن عمرو بن

الحارث[۴] و زمعة بن الاسود بن المطلب بن عبد العزی با وجود کفر بر حال اهل اسلام ترحم نموده شبی

باهم اتفاق کردند که آن صحیفه قاطعه را قطعه قطعه کنند و صباح روز دیگر در مجمع قریش اظهار نقض آن

معاهده کرده ابو جهل و بعضی دیگر از جمله کفره بقدم منازعت پیش آمدند و در آن اثنا ابو طالب

بآن مجلس تشریف آورد و کیفیت استیلا ارضه را بران وثیقه بر وجهی که از حضرت خیر البریه شنوده

بود تقریر فرمود و فرمود که اگر آنچه محمد در بناب من گفته است موافق واقع باشد شما از سر این

معاهده درگذرید و الا برادرزاده خود را بشما میسپارم تا آنچه مدعا داشته باشید درباره او

بتقدیم رسانید و قریش این سخن را مستحسن شمرده چون آن صحیفه باز کردند بموجبی که بزبان

وحی بیان رسول صلی الله علیه و سلم گذشته بود واقع بود و از آنجهت انفعال تمام بحال قریشیان

راه یافت اما ابو جهل همچنان در طریق عناد سلوک می نمود آنگاه آن پنج نفر که اسامی ایشان

مسطور گشت آن کاغذ کهنه را پاره پاره ساختند و سلاح پوشیده بدر شعب رفتند و حضرت رسالت مآب

را با اصحاب و احباب از آنجا بیرون آوردند تا در ضمان صحت و عافیت بمنازل خویش نزول

اجلال نمودند و این واقعه در سال دهم از بعثت دست داد و هم درین سال وفات ابو طالب اتفاق

افتاد و در سال دهم عمر خیر البشر که در خدمتش عمر بروی بسر بدست اجل داد نقش حیات

محالست در دار دنیا ثبات در روایات اهل بیت سید کاینات علیه و علیهم شرایف الصلواة و

التسلیمات آمده است که ابو طالب در او آخر اوقات حیات بنی هاشم را جمع آورده گفت یا بنی

هاشم انتم صفوة الله و قلب العرب و انتم حزب الله و راس الحسب منکم سید المطاع و منکم المقدام الشجاع

[۴] اسامی آن پنج نفر زهیر بن ابی امیه و مطعم بن عدی بن نوفل
و هشام بن عمرو و ابو البختری بن هشام ۲

الکاه این نژاد معظم بیت الله در رعایت صلهٔ رحم و اعانت عایل و ادا امانت و صدق حدیث و صیت
نمود و فرمود بر شما باد که نسبت بمحمد لوازم متابعت و معاونت بجای آورید و امین قریش
و صدیق عرب است و باری آمده است که دل تصدیق آن کرده و زبان براستی آن قایل شده و
بخدا سوگند که من چنان بینم که اشراف اطراف ربقه بر ربقه اطاعت او در خواهند آورد و گردن کشان
اکناف مقالید بلاد خود را تسلیم او خواهند کرد ای بنی هاشم بدو تقرب جوئید و بنفس و مال او را
تقویت نمائید فو الله لو کانت لی مدة و فی اجلی تاخیر لکفیته الکوافی و لدفعت عنه الدواهی در مؤلفات
بسیاری از علماء کبار بروایت محمد بن اسحق بسیار که از اعاظم اهل اخبار است سمت تحریر
یافته که سید ابرار و سید اخیار صلی الله علیه و عترته الاطهار در وقت مرض موت ابوطالب را
فرمود که ای عم بگفتن کلمه طیب توحید مبادرت نمای تا روز جزا مرا آن وسیله شفاعت کنم
ابوطالب جواب داد بخدا که اگر نه اندیشه از ملامت قریش بودی که گویند ابوطالب از خوف مرگ
مسلمان شد هر آینه چشم ترا بگفتن آن کلمه روشن می ساختم الکاه حال وی تغییر یافت زبان
در دهانش می جنبید و چیزی میگفت و عباس رضی الله عنه گوش نزدیک بدهانش برده
یا رسول صلی الله علیه و اله و سلم گفت ای برادرزاده من ابوطالب کلمه را که تو بگفتن آن امر نمودی
میگوید و ثقة الحفاظ ابو الکرام عبد السلام بن محمد بن حسن در مستقصی از ثقات علما نقل کرده است
که اتفق ائمة اهل البیت ان ابا طالب مات مسلما و خلاف اهل البیت فی السلام خلاف غیر
معتبر و با وجود این روایات صحت ابیات و ثبوت حکایات شداید محن و مقاسات که ابوطالب
در حمایت و رعایت سید کاینات و سند مکونات علیهم تمام الصلوات و تسلیم التحیات کشیده
اعتقاد اکثر اهل سنت و جماعت آنست که او مشرک از عالم رفته و توفیق گفتن کلمه طیبه توحید
نیافته و در روضة الصفا منقولست که چون ابوطالب فوت شد اسد الغالب رسول را صلی الله علیه و سلم

ازان واقعه اگاه گردانید وانحضرت فرمود که برو و اورا بپوش و خاموش باش تا نزد من ائی وعلی صلوات

الله علیه بموجب فرموده عمل نموده بملازمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بازگشت نوبت دیگر خیر البشر بگفت

که برو اورا غسل ده و بهیچکس سخن مگوی تا پیش من ائی وامیر المومنین علی بر بموجب تقدیم رسانیده

راوی گوید که بعد ازان رسول صلی الله در حق علی مرتضی دعائی کرد که در عوض ان شتران سرخ موی نمیخواهم

از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که حضرت رسالت علیه السلام والتحیه پیش پیش جنازه ابوطالب

میرفت ومیگفت ای عم صله رحم بجای آوردی ونیکو بها کردی جزاک الله خیرا در کشف الغمه از مناقب

ابو المؤید موفق بن احمد الخوارزمی منقولست که ابوطالب را چهار پسر بود ویک دختر واسامی پسران

ابی طالب عقیل جعفر علی مرتضی علیهم رضوان الله تعالی وهر یک ازین پسران بترتیب مذکور

ده سال از دیگری بزرگتر بود واز طالب نسل نماند اما دختر ابوطالب فاخته نام داشت واورا بحسب

کنیت ام هانی میگفتند مدت عمر ابوطالب بروایت روضة الصفا هشتاد وچند سال بود ووفات او

باتفاق اکابر اهل سیر در سال دهم از هجرت روی نمود وبعد ازان واقعه ببه روز یا سی وپنج روز

فوت خدیجه کبری رضی الله عنها دست داد وازین دو مصیبت عظیمه که متعاقب یکدیگر اتفاق افتاد

تواتر حزن والم بر ضمیر انور حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم استیلا یافت بمثابه ان سال را سال عام

حزن نام نهادند ورفتن رسول صلی الله علیه واله وسلم بجانب طایف بثبوت پیوسته که بعد از وفات

ابوطالب اشرار کفار در ایذا واضرار سید ابرار وسید اخیار علی صلی الله علیه واله الاطهار بمرتبه

مبالغه نمودند که انحضرت را در حریم بطحا مجال اقامت نماند لاجرم بجانب طایف شتافت وعبد

یالیل ومسعود وحبیب اولاد عمرو بن عمیر را که دران زمان رؤسا قوم ثقیف بودند باسلام دعوت

نمود ومدت ده روز یا سی روز در میان ایشان توقف کرده معجزات باهره ظاهر فرمود اما

هیچکس ازان قبیله ایمان نیاورد وان سه لعین شقیها وارزال ان قوم را برانگیختند که سنگ بجانب

رسول صلی الله علیه وسلم و زید بن حارث که در ملازمتش بود انداختند و سر زید و پای عرش سای آنحضرت
را مجروح و خونین ساختند الشعر رسول ز نور جبین رسول خدا * بطائف برافروخت شمع هدی * ولی تیره
دل مشرکان لئیم * که بودند در شهر طائف مقیم * ز تاریکی بخت ظلمت سرشت * نجستند از آن شمع راه بهشت
کسی را که شد کور چشم خرد * بنور هدایت کجا پی برد * دل بخت کفار خذلان مآب * نشد نرم از پرتو آفتاب *
چه خوش گفت دانای راز کهن * که در بحر نثرش بود گنج سخن * که حاصل کند تنگچشمی بزور * بسرمه که بینا کند چشم کور *
توان پاک کردن ز زنگ آینه * ولیکن نشاید ز سنگ آینه * چو از آن طایفه نزد خیر البشر * عیان گشت اطوار
اصحاب سقر * غم خاطرش زان جهت در فزود * ز طائف سطحا عزیمت نمود * در اثناء راه ببطن نخله رسیده شب آنجا
توقف فرمود و در وقتیکه پری پیکران کواکب جلوه گری میکردند پیغمبر انس و جن صلوات الله وسلامه علیه در
نماز ایستاده باواز بلند قرائت مینمود و در آن زمان هفت نفر یا نه نفر از جنیان نصیبین بدان مقام رسیده
واواز قرائت قران شنیده همانجا ایستادند تا آنحضرت از ادای صلواة فراغت یافت آنگاه خود را
بر خاتم الانبیا ظاهر ساخته بقبول دین اسلام موفق گشتند و بموجب اشارت حضرت رسالت
بنصیبین مراجعت کرده قوم خویش را بشریعت بیضا دعوت نمودند و بسیاری از برهان دین قویم به راه اندر رفتند
و نا و به انمردم دیده آفرینش را دوست گرفتند و بعد از سه ماه از واقعه بطن نخله فوجی کثیر از آن
طایفه بشعب حجون آمده بملاقات خواجه کاینات فایز شدند و عبدالله بن مسعود که آن شب در ملازمت
آنحضرت بود امور عجیبه مشاهده فرمود القصه روز دیگر خیر البشر علیه السلام از بطن نخله بطرف مکه
در حرکت آمده در میان راه شنیدند که سفهای قریش داعیه دارند که در سلوک طریق بی ادبی تقلید
کفار طائف کنند بنابران بر زبر جبل حرا ساکن گشت و کس نزد بعضی از روسای قوم فرستاده التماس جوار نمود
و اکثر کفار دست رد بر سینه ملتمس مقتدای اخیار نهاده بالاخره مطعم بن عدی این معنی را قبول کرده با اقارب و عشایر
سلاح پوشیده آنحضرت را بمکه در آورد و در همین سال حضرت رسالت علیه السلام والتحیه عایشه بنت ابوبکر الصدیق

وسوده بنت زمعه را رضی الله عنهم در حباله نکاح جای داد و با سوده که ثیب بود زفاف کرده بنا بر صغر سن
عایشه رضی الله عنها عروسی او موقوف شد و سال اول از هجرت در مدینه آن صورت روی نمود ذکر عروج
سید کاینات علیه رواتب الصلوات و فواتح التحیات بر معارج سماوات چنانچه سابقاً بر
سبیل اجمال از مؤلفات ارباب فضل و کمال نقل کرده شد عارجان معارج اخبار نبوی و ناهجان
مناهج آثار مصطفوی خلاف نموده اند که قصه غریبه معراج در کدام سال واقع بوده و بعضی را اعتقاد آنست
که آن امر بدیع در نبوت روی نموده و ایضاً ایمعنی مختلف فیه است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از کدام
محل متوجه عالم بالا گشته چه بعضی از احادیث دلالت بران میکند که آنحضرت در خانه خاص خود
بود که جبرئیل نزول نمود و او را بمعراج برد و در روایتی آنکه خیر البریه در حطیم تشریف داشت که آن صورت
دست داد و قولی آنکه در حجره بود و روایت اشهر آنکه در آن شب رسول عجم و عرب در خانه ام هانی بنت
ابو طالب تهیه اسباب خواب اشتغال مینمود که جبرئیل جهت آن مهم آنحضرت را از آنجا بیرون آورد
و برین قیاس در میان روایت اختلافست که روح مطهر خیر البشر صلی الله علیه وسلم را با جسد در حالت
بیداری بمعراج برده اند یا آنکه در وقتی که حضرت رسالت مآب در خواب بوده روح شریفش را بملاء
اعلی رسانیده اند و جسد اطهرش را همچنان گذاشته اند و چنانچه در روضة الاحباب مسطور است عایشه
رضه و معاویه و حسن بصری برین مذهب رفته اند و سخن محمد بن اسحق نیز ناظر باین معنی است و بعضی
برانند که اسرا از حرم تا بیت المقدس به بیداری بود و عروج بر طبقات سماوات بخواب و ظاهر
آیت کریمه سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی موید این
روایتست و اکثر اکابر سلف و خلف بران رفته اند که معراج خاتم الانبیا علیه من الصلوات اتمها و انماها
به بیداری بود و روح مطهر آنحضرت بموافقت جسد معطر در بعضی از شب از مکه به بیت المقدس
رفت و از آنجا باوج سماوات عروج فرمود و مدلول آیت با غنایت ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین

او اد في مولد این معنی است القصه نظم نیم شعبان بیک الهی ز دور * امد و آورد براقی ز نور *
و براق مرکبی بود از استر خردتر و از خر دراز گوش بزرگتر روی مشابه روی ادمی و گوشهای او مانند
از ان فیل و یال او مثال یال اسب و گردن و دنبالش مثال گردن و دم شتر و سینه اش همچون سینه
اشتر و قوایمش نیکو چون قوایم گاو و برو ایتی مثل قوایم شتر و سمها او بسم گاو مانند بود و سینه او
یک قطعه یاقوت احمر می نمود و پشتش مانند دره بیضا بود که از غایت صفا میدرخشید و دو پر بران
داشت که ساق وی را می پوشید و زینی از زینهای مراکب بهشتی برو نهاده بودند و ان مرکب
بر نبی سر رهوار بود که انجا که چشم کار میکرد یک گام مینهاد نظم چو او فرق سر کرد و ز حرام
براقی چو نور بصر تیز گام * ز اب و ز خاکش نبوده سرشت * جریده ببستان سرای بهشت *
نبوده زرین و لجامش گزند * نینداخته کس بسویش کمند * که تا که بحکم جهان افرین * گرفتش عنان جبرئیل
امین * رسانید نزدیک خیر الانام * که ای داده کار زمین را نظام * خرامش کن اشب بسوی سپهر *
جمل ساز از روی خود ماه و مهر * لاجرم سید عالم صلی الله علیه وسلم پای مبارک در رکاب سعادت
انتساب اورده مصرع برق صفت جست بیت براق * و بمرافقت جبرئیل و میکائیل و جمعی دیگر
از فرشتگان متوجه مسجد اقصی گشت و بعد از وصول ارواح مشاهیر انبیا را انجا حاضر یافته باشارت جبرئیل
پیش رفته دو رکعت نماز گذارد و همه ان و ملایکه اقتدا با حضرت کردند و پس از فراغ از نماز و ادای
ثنا و حمد کریم کارساز جبرئیل علیه السلام ان سرور عالیمقام را بموضع صخره بیت المقدس برود
نردبانی که یک پایه ان از طلا و یکی از یاقوت سرخ و یکی از زمرد سبز و دیگری از نقره بود از
صخره تا اسمان ظاهر شده نظم و ز انجا رسول فلک احتشام * بر امد برین چرخ فیروزه فام * و چون
باسمان اول رسید جبرئیل انحضرت را بباب الحفظه که یکی از ابواب سپهر دنیاست رسانید
و طلب فتح الباب نمود و فرشته اسمعیل نام که با دوازده هزار فرشته بران در موکل است پرسید که کیست جبرئیل جواب

داد که منم جبرئیل باز سوال کرد که کیست با تو گفت محمد اسمعیل گفت او را طلبیده اند روح الامین گفت اری
پس در بگشود و گفت مرحبا به فنعم المجی جاء وباین دستور حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مرافقت جبرئیل
طبقات سماوات را در نوشته غرایب وعجایب بسیار ملاحظه فرمود و ادم را در اسمان اول و یحیی و عیسی را
در فلک دوم و یوسف را در سپهر سوم و ادریس را در اسمان چهارم و هارون را در فلک پنجم
و موسی را در اسمان ششم و ابراهیم را در سپهر هفتم دیده با هر یک از ان انبیاء عالیشان
مراسم تحیت وسلام بتقدیم رسانید و پس از طی طبقات سماوات سبعه بسدرة المنتهی رسید و ان
درختی است که میوه ان در بزرگی مثل سبوهای هجر و برگ ان مانند گوش فیل و غاشیه ان
از نور خداوند جلیل و چندان فرشته در حوالی ان شجره بودند که عدد انها را غیر علام الغیوب کسی نمیداند
و مقام جبرئیل علیه السلام در میان ان درخت است از حضرت مقدس نبوی صلوات الله والسلام
علیه منقول است که فرمود در اصل سدرة المنتهی چهار نهر دیدم دو نهر ظاهر و دو نهر مخفی و از جبرئیل حال
ان جویبارها پرسیدم جواب داد که دو نهر باطن داخل انهار بهشت است و دو جوی ظاهر نیل و فرات
بثبوت پیوسته که در نواحی سدره سه ظرف بنظر انور خیر البشر صلی الله علیه وسلم اوردند یکی پر از
عسل و دیگری از شیر و سیم از خمر و نبی بشیر بشیر میل فرموده انرا بیاشامید و جبرئیل گفت نیکو
کردی فطرت را یعنی دین اسلام را فرا گرفتی تو و امت تو بران خواهد بود اگر خمر را می اشامیدی
امت تو گمراه میشدند اگر بعسل میل مینمودی حلاوت دنیا دنی ایشانرا فریفته میساخت
و بروایت اکثر علما امت حضرت خیر البریه علیه السلام والتحیة دران شب بهشت برین
خرامید و عجایب و غرایب جنات و منازل و درجات بهشتیان مشاهده فرموده از میوه
اشجار ریاض خلد اثار تناول نمود و همچنین در همان شب رسول عرب را بر درکات دوزخ و
کیفیت عذاب و عقاب کفره و اهل عصیان اطلاع حاصل شد و چون حضرت مصطفی مرافقت امین

ایزد تعالی از سدرة المنتهی درگذشت جبرئیل انحضرت را بر خود تقدیم کرد و از عقب روان گشت
تا بجایی رسید انگاه فرشته از وراء حجاب دست بیرون اورده انحضرت را ببرد و جبرئیل
باز ایستاد ❁ چنان کرم در رتبه قربت برانند که جبرئیل در راه ازو باز ماند ❁ بعد ازان خاتم الانبیا
تنها قطع مسافت نموده چون هفتاد حجاب طی فرمود و براق نیز ساکن شد رفرفی سبز ظاهر گشت که
نیر نور افتاب غالب بود و رسول صلی الله علیه وسلم بران رفرف نشسته پس از طی منازل بپای عرش
مجید رسید و با صناف الطاف الهی فایز گردید ❁ چو بگذشت از نه فلک اسمان ❁ در امد بخلوتگه
لامکان ❁ ادای ثنای الهی نمود ❁ ز عصیان ما عذر خواهی نمود ❁ ز اعزاز اکرام دید انچه دید ❁ بشارت
ز غفران امت شنید ❁ و دران شب کریم عطابخش خواتیم سوره بقره را بحضرت خیر البری علیه
من الصلوات اشملها و التحیات اکملها بی واسطه عنایت نموده در شبانروزی پنجاه وقت
نماز بر امت بلند رتبتش فرض فرمود انگاه رسول صلی الله علیه وسلم مفتخر و سرافراز باز گشت چون
باسمان ششم بموسی علیه السلام رسید کلیم الله پرسید که بچه چیز مامور گشتی انحضرت جواب داد که شبانروزی
پنجاه وقت نماز بر امت من واجب شد موسی گفت امت تو استطاعت انکه از عهده ادای این
طاعت بیرون ایند ندارند و من پیش از تو تجربه مردم کرده ام مناسب انکه مراجعت نموده طلب تخفیف
کنی و سید کاینات صلی الله علیه واله وسلم باز گشت و طالب تخفیف شده حق تعالی ده وقت نماز
را وضع فرمود و چون رسول همین نحو باز بموسی رسید کلیم الله جهت ملت تخفیف کرت دیگر
انحضرت را باز گردانید و ده وقت دیگر تخفیف یافت و همچنین حضرت سید المرسلین نه نوبت دیگر
باستصواب خطاب موسی امد شد فرمود تا پنجاه وقت نماز به پنج وقت قرار گرفت و چون باز موسی علیه السلام
حضرت خیر الانام را گفت باز گرد و از پروردگار خود طلب تخفیف نمای انحضرت گفت راجعت
ربی حتی استحییت منه ولکنی ارضی واسلم بعد ازان ان کرم رو منزل اسری به بسیط غبرا مراجعت فرمود

و هنوز جامه خوابش گرم بود و در روضة الاحباب از صاحب زین القصص مرویست که رفتن و باز آمدن
حضرت رسول الله علیه و سلم بمعراج در عرض سه ساعت از شب وقوع یافت و وهب بن
منبه و محمد بن اسحق چهار ساعت گفته اند نظم دگر روز کین آفتاب منیر * بر آمد بمعراج چرخ اثیر *
رسول عرب سرور کامیاب * بر خساره غیرت آفتاب * خرامید حرم به بیت الحرام * بیان کرد احوال شب را
تمام * نمودند ارباب ایمان قبول * نکردند تصدیق جمع جهول * نمودند از روی جنگ و جدال * نخست از
علامات اقصی سوال * و اگر از امارات تجار شام * که بودند از اهل بیت الحرام * رسول قریشی بوفق صواب *
بگفت از سؤالات ایشان جواب * ولی از گروه ضلالت سیر * نگشتند از آن معجزه بهره ور * بکوری چو
شد خشم دل مقبلا * به بیند ز کحل الجواهر جلا * مزاجی که فاسد شد از زهر و هر * نیابد ز تریاق فاروق بهر *

ذکر ابتدای اسلام انصار و متابعت ایشان با سید ابرار نغمه سرایان ریاض خبر در چمن سیرت خیر البشر در بیان
این داستان بدین سان زبان گشوده اند که رسول صلی الله علیه و سلم در مواسم حج و عمره خود را بر
قبایل عرب عرض کردی و ایشان را باسلام دعوت نموده لوازم نبوت بجای آوردی و در سال یازدهم
از بعثت شش کس از متوطنان مدینه در عقبه منظور نظر هدایت اثر خیر البشر گشته آنحضرت ایشان را
بقبول ملت بیضا ترغیب نمود و آیتی چند از کلام خداوند قرائت فرمود و مدنیان چون در آن اوان
بکرات شنوده بودند که وقت ظهور پیغمبر آخر الزمان است باهم گفتند که والله این آن پیغمبر است که یهود ما
را از بعثت او خبر میدهند انسب آنست که بوی ایمان آوریم تا کسی از اهل مدینه درین امر بر ما سبقت نداشته
باشد آنگاه زبان بکلمه توحید گویا گردانیده گفتند یا رسول الله در میان هیچ دو قبیله عداوت بآن
مثابه نیست که در میان قرابتان ما فلعل الله یجمع امرهم بک فان اجتمعوا علیک فلا رجل اعز منک
و آن شش دولتمند از بنی خزرج بودند و اسامی ایشان اینست اسعد بن زراره عوف بن حارث
بن عفرا رافع بن مالک بن عجلان قطبة بن عامر بن حدیده عقبة بن عامر بن نابی جابر بن عبدالله

بن رباب و چون این شش نفر از ان سفر مراجعت نموده بمدینه رسیدند خبر بعثت خیر البشر را با ساکنان یثرب در میان نهادند و ذکر انحضرت دران ملک اشتهار یافته انوار ایمان و اسلام بر وجنات بسیاری از ساکنان ان دیار تافت و در سال دوازدهم از بعثت دوازده کس از ایشان بمکه مکرمه شتافته در عقبه بشرف ملازمت حضرت رسالت علیه السلام و التحیه متعزز شدند و با انحضرت بیعت نمودند که در حالت عسر و یسر و زمان نشاط و اندوه از فرموده خدا و رسول او در نگذرند و این بیعت را اهل شریعت عقبهٔ اولی کویند از جمله اهل ان بیعت ده نفر از قبیله خزرج بودند و دو کس از قوم اوس و اسامی خزرجیان اینست اسعد بن زراره عوف بن معاذ و پسران عفرا رافع بن مالک سعد بن عباده منذر بن عمرو عباده بن الصامت یزید بن ثعلبه عقبه بن عامر بن نابی قطبه بن عامر بن حدیده و نامهای اوسیان اینست ابو الهیثم مالک بن التیهان عویم بن ساعده و این جماعت بوقت مراجعت بفرموده حضرت رسالت علیه السلام و التحیه مصعب بن عمر را همراه خویش بمدینه برده باین شاد ان قوم نیکو سیرت بسعی کس روان شد براه بهشت بلکه اکثر قبیله اوس و خزرج باظهار شعار اسلام مبادرت نموده در سال سیزدهم از بعثت جمعی کثیر بحریم حرم شتافتند و از انجمله هفتاد مرد و بروایتی هفتاد و سه مرد و دو زن در شب دوم از لیالی ایام تشریق در شعب عقبه بملازمت رسول صلی الله علیه و سلم رسیده بعد پس از عرض اخلاص و شرح نیاز نمودند بیعت بان سرفراز که دقت نشاط و زمان کسل نسازند فرمان او را بدل جو هجرت کنند سید المرسلین توجه نماید به یثرب زمین حراست کنندش ز اصحاب شر بیازند در راه او سیم و زر و چون قواعد این بیعت که مورخان انرا بیعت عقبهٔ ثانیه کویند استحکام تمام یافت سید المرسلین باشارت جبرئیل امین در میان مدنیان دوازده نقیب تعین فرموده ده نقیب از خزرج و دو نقیب از اوس اسامی نقباء خزرج بر این موجب است اسعد بن زراره

براء بن معرور و رافع بن مالک بن عجلان سعد بن عباده سعد بن خیثمه سعد بن الربیع عبادة بن الصامت
عبدالله بن رواحه عبدالله بن عمرو بن حرام بشیر بن عمرو بن حسن و نامهای نقبای اوس اسید ابو الهیثم
مالک بن التیهان بعد از آنکه حضرت رسالت از امر بیعت باز پرداخت و جماعت
مذکوره را نقبا مقرر ساخت شیطان بر سر عقبه برآمده فریاد برآورد که ای اهل منازل بدانید که
مردم یثرب با محمد بیعت کردند و بر حرب شما اتفاق نمودند و روز دیگر قریش بمیان قافله مدینه
رفته گفتند ای قوم اوس و خزرج ما شنیدیم که شما بمخالفت ما با محمد بیعت کرده اید جمعی از مشرکان
یثرب که از آن مهم خبر نداشتند سوگند خوردند که این خبر غیر واقع است و خواطر کفار اطمینان یافته
چون انصار بمدینه باز گشتند حقیقت الحالات بر قریشیان ظاهر شد لاجرم در ایذا و اضرار
اتباع احمد مختار صلی الله علیه با دار الفلک الدوار بیشتر از پیشتر مبالغه نمودند و خیر البشر اصحاب را
اجازت هجرت داده اکثر بمدینه شتافتند و از تفحص و تشویش مشرکان قریش نجات یافتند

قصد کفار نسبت برسول غالب و تشریف بردن آن حضرت بجانب خطه یثرب

چون مشرکان قریش مشاهده نمودند که اهل اسلام را مانند مدینه مأمنی پیدا شد و گمان بردند که رسول
صلی الله علیه و سلم بدان صوب هجرت خواهند فرمود در دار الندوه مجتمع گشته در دفع خیر البریه علیه السلام
و التحیه قرعه مشورت در میان انداختند و شیطان بصورت پیری صاحب تدبیر خود را بدان مجلس
رسانیده چون قریشیان از وی پرسیدند که تو کیستی جواب داد که از اهل نجدم و موجب جمعیت
شما را دانسته آمده ام تا در باب مهمی که پیش گرفته اید لوازم امداد بتقدیم رسانم آنگاه قریش
آغاز قیل و قال نموده رای شخصی از ایشان بر حبس نبی آخر الزمان و تدبیر دیگری بر اخراج آن سرور
قرار گرفت اما نجدی در باب تخطیه این دو تدبیر دلایل گفته در ابطال آن کوشید و ابوجهل

بن هشام گفت انسب واولی چنان می نماید که از هر قبیله شخصی جلد بسر محمد روند وبیکبار تیغ
در و نهاده بقتلش رسانند تا خون او در قبایل پراکنده شود وچون بنی عبد مناف را قوت
مقاومت باتمامت قبایل نباشد ناکام بدیت راضی گردند وبر تجدید این رای را تحسین نموده
وخواطر کفار بران قرار گرفته متفرق شدند وهمان لحظه جبرئیل امین نازل گشته ایت کریمه واذ
یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک ویمکرون ویمکر الله والله
خیر الماکرین بر سید مرسلین خواند وپیغام رب العالمین رساند که شب در مقام معهود باستراحت
نپردازد و روز دیگر متوجه مدینه گردد وچون لباس روزگار بسان قلوب اشرار کفار تاریک شد
روسای قریش مثل ابوجهل وابولهب وابی بن خلف وشیبه وعتبه پسران حجاج ونضر بن الحارث
وعقبه بن ابی معیط وحکم بن ابی العاص وطلحه بن عدی با فوجی دیگر از کفار چنانچه قرار داده بودند
بقصد قتل سید ابرار صلی الله علیه واله الاخیار توجه نمودند وحضرت خیر الانام امیر المومنین علی
صلوات الله علیه را طلبید واز کیفیت حادثه اگاه گردانید وگفت امشب ردای اخضر مرا بپوش ودر خوابگاه
من تکیه کن ودل قوی دار که مکروهی بتو نخواهد رسید وعلی مرتضی علیه صلوات الله تعالی بموجب
فرموده عمل نموده ان ردا را بر دوش کشید ونفس نفیس را فدای ذات مقدس خیر البشر ابا
کرده در فراش خاص انحضرت تکیه فرمود وچون مشرکان بر در خانه رسول صلی الله علیه وسلم جمع
امدند باستصواب ابولهب صلاح دران دانستند که ان شب سرور عجم وعرب را محافظت کنند
وچون صبح صادق طالع شود باتمام ان مهم بپردازند تا بنی هاشم وبنی مطلب را معلوم شود که قبایل
عرب بهیات اجتماعی بران امر شنیع اقدام نموده اند اما سید عالم صلی الله علیه وسلم چون امیر المومنین
علی را صلوات الله علیه قایم مقام خویش گردانیده از حجره همایون بیرون رفت قرائت سوره

پس آغاز نهاده مشتی خاک برداشته بر سر آن بادپیمایان پاشید و از آن خاک بر سر هر کس رسید
در جنگ بدر بی آبرو شده با آتش دوزخ پیوست نقلست که در آن شب علی مرتضی بعد از غایت مصاحبت
و دلبری بر بستر آن مهر سپهر پیغمبری آرام گرفته باری سبحانه تعالی بجبرئیل و میکائیل وحی فرمود که من
در میان شما دو کس عقد مواخات بستم و عمر یکی از شما را از عمر دیگری بیشتر مقدر گردانیدم
بگوئید که کدام یک از شما حیات برادر خود را بر زندگانی خود اختیار میکند و هر یک از آن دو ملک
گفتند که ما حیات خود را دوستر میداریم و اختیار زندگانی دیگری بر زندگانی خود نمیکنیم باز ندا رسید
که چرا مثل علی مرتضی که میان محمد و او عقد برادری بستم و او جان گرامی خود را فدای نفس نفیس
محمد کرده حیات او را بر حیات خویش ترجیح نمود اکنون ازین طارم خضرا بغبرا روید و علی را از
شر اعدا محافظت نمائید و ایشان بزمین حرم نزول نموده جبرئیل بر بالای سر و میکائیل
در پایان پای امیرالمومنین علی صلوات الله علیه مقام کردند و روح الامین گفت بخ بخ کیست
مثل تو ای علی که خدای بمباهات تو بر ملائکه مقربین نمود و آیه کریمه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء
مرضات الله والله رؤف بالعباد در آن واقعه نازل شد متون کتب سیر مشحونست باین خبر که چون
خیر البشر صلی الله علیه و سلم خاک بر مفارق نامبارک مشرکان پاشیده از میان درگذشت پس از
لحظه ابلیس لعین بصورت انسان بدان معرکه آمده پرسید که سبب این جمعیت چیست گفتند
انتظار بیرون آمدن محمد میکشیم شیطان سوگندان بر زبان آورد که محمد از خانه بیرون آمده بر شما
عبور نمود و خاک بر مفارق شما ریخت و مشرکان دست بر سر نهاده فرقهای خود را پرغبار ادبار
یافتند و از شگاف در احتیاط کرده امیرالمومنین علی را صلوات الله علیه دیدند و گفتند اینک
محمد در مضجع خود خفته است و برد خود را پوشیده آنگاه بعزم دست برد پای در خانه نهادند امیرالمومنین
علی برخاست و مشرکان را جزم شد که آن شخص در قول خویش صادق بوده و از علی مرتضی علیه السلام

پرسیدند که محمد کجاست جواب داد که شما بداینید و شب را در طلب او بروز رسانیده اید واهل ضلالت در عین
خجالت ساعی شاه ولایت را محبوس کردانیند عاقبت باشارت ابو لهب دست از اصحاب
باز داشته وبجست جوی رسول صلی الله علیه واله وسلم مشغول وازعاق منقول است که کفت
روزی بوقت استوا که حرارت بر هوا استیلا داشت صاحب مقام محمود بخلاف معهود کرد آمده اند
صدیق کفت یا رسول الله ما هم باشیم رسول صلی علیه واله وسلم فرمود که بلی انکاه بتعجیل تمام تهیه
اسباب سفر کرده خیر البشر برافقت ابوبکر متوجه غار ثور کشته روایتیست که دران راه جهت آنکه
بی کم شود ان دو رفیق صاحب توفیق بسر انکشت پا طی مسافت میکردند واخر الامر پاهای ایشان مانده شد
ابوبکر صدیق انحضرت را بر پشت کرفت و بغار رسانیده و مستر بدانجا در رفته سوراخهای ان منزل مظلم را
بو ملهای که از جامه خود منفصل ساخته بود مسدود کردانید و یک سوراخ مانده پاشنه پای بران نهاده
انکاه حضرت خیر العباد بغار درون رفت وماری که دران غار سالهای بسیار انتظار مقدم شریف
سید ابرار میکشید زخمی بر پاشنه پای صدیق رضی الله عنه زد ناانجناب پای خود را کرد کرد
ومار بیرون آمد و منظور نظر خیر البشر کشته انحضرت از وی پرسید که چرا یار مرا زخم زدی
کفت یا رسول الله مدتیست که منتظر ملازمت تو بودم واکر این کار نمیکردم از شرف ملاقات
شریف محروم می ماندم ومیدانستم که الم ان زخم بدعای تو تسکین یابد و رسول صلی الله علیه وسلم او
را تصدیق نموده بهمین نفس مسیحا اسای پای مبارک صدیق اکبر را شفا ارزانی داشت القصه چون سید ابرار
دران غار قرار کرفت دو کبوتر بر در غار آشیانه ساخته بیضه نهادند وعنکبوت بر در غار تنیده پرده
از رسجات سحاب موهبت الهی درختی دران مقام سر برافراخت و روز دیکر اهل طغیان
قایفی کرفته سر در کوه وبیابان نهادند وقایف که بابو کرز موسوم بود باجتهاد بسیار نشان پی تا نشیب
و نیز و یک بغار ثور رسیده قریشیان را کفت مطلوب شما ازین غار در نکذشته وبعضی از کفره بغار

یم کمنا دامی برده بودم ودر الخبر را الکونه

انمقدار نزدیک رفتند که ابی بکر اندیشمند گشته شمه از همغی اظهار کرد و حضرت خیر الانام ورعایت تسلی
خاطر او شرایط لطف و مکرمت بجا آورد و چنانچه ایه کریمه ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه
لا تحزن ان الله معنا افاده آن معنی است چون قریشیان آشیانه کبوتر و پرده عنکبوت را دیدند الفقات
بقول قایف نکرده نومید و حیران بازگشتند و ابو جهل فرمود تا در مکه ندا نمودند که هرکه محمد با ابن
ابی قحافه را بیاورد و یا از ایشان یکی را بیاورد صد شتر بدیهم روایت است که احمد مختار صلی الله علیه
مادار الفلک الدوار سه شب دران غار توقف نمود و دران لیالی عبد الله بن ابی بکر هر شب بغار
میرفت و هر خبر که میبافت عرض میکرد و عامر بن فهیره که آزاد کرده ابوبکر بود قدحی شیر بر آنجا
می آورد و عبد الله بن ارقط را باجره گرفته دو شتر بدو سپرده مقرر ساخته بودند که در صبح
روز سیوم سفر از آن مغار نور رسانیده بر اسم راهبری قیام نماید و بعد از انقضای مدت مذکور
عبد الله بموجب فرموده عمل نموده رسول صلی الله علیه و سلم و ابو بکر رضی الله عنه بیک شتر نشستند
و عبد الله عامر بر شتری دیگر بتعجیل از طریق سواحل بجانب مدینه روان گشتند و تا کرمکان
روز و هیچ منزلی قرار نگرفتند انگاه فرود آمده و در سایه سنگی لحظه آسوده باز روی براه آوردند
و در منزل قدید گذر حضرت خیر البشر بر منزل ام معبد عاتکه بنت خالد خزاعیه افتاده علیه الصلاة والسلام
علیه السلام والتحیه دست مبارک بر پشت یکی از اغنام او که از غایت ضعف و ناتوانی
از رفتار باز مانده بود و از فوار سنان آن گوسفند شیر فراوان در فوران آمد چنانچه تمامی حاضران
سیر گشتند و هر ظرفی که دران خیمه بود پر شد و آن گوسفند ببرکت دست حق پرست آنحضرت هیجده
سال زیست و بعد از وقایع آن سفر آنکه سراقه بن مالک مدلجی بطمع صد شتر که قریش وعده
کرده بودند بر اسب خویش نشسته از عقب رسول صلی الله علیه بشتافت و چون نزدیک
بآنحضرت رسید اسبش بسر درآمد و پیاده شده بازاری تمام زبان بمعذرت گشاد و با آنکه فالی که بکرده

طمع او بود روی نمود و باز متعاقب آن اسب در سر آمد و چنان تند راند که آواز قرائت حضرت رسالت
را شنید و نوبت دیگر اسب بسر درآمد و از جره الاع را برانگیخته و تاخته چون میان او
و رسول صلی الله علیه و سلم مقدار دو نیزه مسافت بیش نمانده آنحضرت مناجات کرده گفت
الهی شر سراقه را از ما کفایت کن و مقارن این دعا قوایم اسب سراقه بزمین فرو رفت
و سراقه پیاده شده فریاد برآورد که یا محمد دعا فرمائی که اسب من خلاص شود تا من باز گردم
و هر کس از عقب تو متوجه باشد باز گردانم و بدعای حضرت مصطفی اسب مطلق العنان
گشته و سراقه امان نامه از آنحضرت ستانده مراجعت نمود و بسیار کس را که طلب رسول
صلی الله علیه و سلم می آمدند باز گردانیده و دیگر آنکه بریده بن الحصیب اسلمی با هفتاد نفر از قبیله
خود بطمع شتران که قریش وعده کرده بودند سر راه بر حضرت رسالت پناه گرفت شیخ سعید
کازرونی در سیر خود آورده است که چون رسول صلی الله علیه و سلم بریده را دید پرسید که نام تو
چیست جواب داد که بریده آنحضرت گفت برد امرنا یعنی نیکو شد کار ما و باز سوال کرد که از کدام
طایفه بریده گفت از بنی اسلم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود سلمنا و باز دیگر پرسید که بنی اسلم
اسلم از کدام قبیله جواب داد که از بنی سهم آنحضرت گفت خرج سهمک یعنی بیرون آمد سهم
تو و بریده چون در لطف گفتار و نور رخسار و طلاقت لسان و فصاحت بیان پیغمبر انس
و جانرا مشاهده نمود بسعادت اسلام فایز شد و دستار خود را گشاد و بر سر نیزه علم ساخته
پیش پیش آن سرور روان گشت آورده اند که سکنه مدینه بعد وقوف بر توجه حضرت خیر البشر
علیه السلام و التحیه از مدینه هر صباح بطریق استقبال بحره می آمدند و چون هوا گرم می شد باز میگشتند
و روزی بر دستور معهود مراجعت نموده بودند که چشم یهودی بر سید ابرار صلی الله علیه و آله
الاطهار افتاده بی اختیار فریاد برآورد که ای بنی قبیله اینک آن بخت و سعادت که انتظار

مقدمش میکشیدند آمد و انصار در غایت فرح و استبشار باستقبال استعجال نموده و بر بالای چهره بغبره
و بسبوس آن مقتدای احرار سرافراز گشتند و آنحضرت بمحلهٔ قبا در میان بنی النجار بسرای کلثوم بن
هدم یا سعد بن خیثمه نزول فرموده و چند روز آنجا توقف نموده در آن ایام بنای مسجد قبا که آیهٔ کریمه
لمسجد اسس علی التقوی از عظم شان آن روایت میکنند پرداخت و آن اول بقعه ایست که حضرت
مصطفی علیه من الصلوات اشرفها در مدینه ساخته آنجا نماز گزارد و بثبوت پیوسته که بعد از توجه رسول
صلی الله علیه از مکه بمدینه امیر المومنین علی صلوات الله مدت سه روز در حریم حرم توقف کرده ودایع
خلایق را که نزد آنحضرت بود بصاحبانش رسانید آنگاه متوجه یثرب گردید و بقول بعضی از علمای شیعه جمعی
از اعدا که قصد مرتضی علی را صلواة الله علیه تعاقب نمودند و بین الجانبین مهم بجنگ و جدال سرایت
کرده حضرت شاه ولایت پناه بظفر و نصرت اختصاص یافت و بنور حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم در محله قبا بود که بملازمت آنحضرت رسیده باصناف الطاف از امثال و اقران ممتاز گردید
و در روایت اهل سنت آنکه امیر المومنین علی صلواة الله علیه آنرا پیاده طی فرموده بود و آبلها بر پای
مبارکش ظاهر گشته و بعد از وصول بخدمت رسول صلی الله علیه و سلم آنحضرت دست همایون بر پای
آنجناب مالیده و دعای شفا خوانده آن عارضه بصحت تبدیل یافت بلکه دیگر مدة العمر ابن عم سید
عالم صلی الله علیه و سلم درد پا نکشید

ذکر وقایع سال اول از هجرت سید ابرار علیه [illegible] الاخیار و آله الاخیار

نزد علما اخیار و فضلا اخبار بثبوت پیوسته که [illegible] رسول
صلی الله علیه و آله الاطهار روز جمعه از محله قبا متوجه نفس مدینه شد چون بمنازل [illegible] و بعضی
رسید در بطن وادی از راحله فرود آمده و بخواندن خطبه ادای نماز جمعه قیام [illegible]
نماز جمعه بود که آنحضرت در مدینه گذارد و بعد از نماز بمهر سرافراز صلی الله علیه فرموده [illegible]
و در هر چند قدم یکی از مشاهیر شهر زمام ناقه خیر الانام را میگرفت و بنا بر زعم خود بیع کرده بملازمتش

منزل مرا التشرف نزول همایون مشرف کردان تا شرایط اخلاص بتقدیم رسانم و انحضرت میفرمود که مهار

شتر مرا بگذارید که او مامورست و همچنین میرفت تا بزمینی که حالا مسجد متبرک مدینه است رسید

و ناقه دران موضع برانو درآمده ابو ایوب انصاری رضی الله عنه پیش دوید که یا رسول الله وثاق

من نزدیکترین منازل است باین زمین اگر اجازت فرمایی احمال و اثقال ترا ببنده خانه برم

کرم نموده فرمود که خانه خانه تست مدت هفت ماه در خانه ابو ایوب بسر برد و هم دران ایام که خیر الانام

علیه الصلوات والسلام بمدینه طیبه نزول فرمود عبدالله بن سلام که از جمله احبار یهود بود و بمزید علم و

دانش امتیاز تمام داشت باسلام درآمد و در سال اول از هجرت رسالت آن سرزمین را که محل

نزول همایون بود خریده بنا مسجد و حجرات عالیات قیام نمود و دران سال زید بن حارثه و ابو

رافع که غلامان خواجه کاینات علیه افضل الصلوات بودند بفرمان انحضرت از مدینه بمکه رفته فاطمه

و ام کلثوم و سوده را رضی الله عنهم بیثرب آوردند و عبدالله بن ابی بکر برما در خویش ام رومان

و خواهران خود اسما و عایشه را بمدینه رسانید و در جمادی الاولی همین سال سلمان فارسی رضی

الله عنه مسلمان شده در سلک خدام خیر الانام علیه الصلوة والسلام انتظام یافت عبدالله بن

عباس رضی الله عنهما روایت کند که سلمان با من گفت که پدر من دهقانی بود و در بعضی از

اصفهان توطن داشت و پرستش آتش قیام مینمود و من نیز پیوسته نزد ضعیفه محوسیه باشتعال نار

رجا ... ستم و نسبت به آتش مراسم تعظیم و عبادت بجای می آوردم و در روزی که متوجه

... ید خود بودم بکنیسه که بر سر راه بود درفتم و جمعی را دیدم که بطاعت معبود حقیقی

علیه السلام والتحیه ... را انجماعت در نظرم مستحسن نموده بدان ملت درآمدم و پدرم برین واقع

در روزی بر ... ساخت و من بحیله که دانستم خود را ازان قید خلاص کرده بمرافقت کاروانی

الاظهار ... ده بی ... تم و در کنیسه بخدمت اسقفی قیام نمودم و آن اسقف پیوسته مردم را

در نزول همایون نبوی در خانه ابو ایوب انصاری
و ورود حضرت رسالت پناه

بتصدق تحریص می‌نمود و آنچه اصحاب خیر باوی می‌آوردند همه را ذخیره کرده فلسی بهیچ مستحق نمیداد او
لاجرم عداوت او بر ضمیر من مستولی گشت و چون دست قضا بساط حیات اورا درنوشت
مردی بغایت عابد و زاهد قایم مقام او شد و من چندگاه دیگر در ملازمتش بسر برده بعد از آنکه
آن عزیز پهلو بر بستر ناتوانی نهاد مرا براهبی که در موصل بود نشان داد و من پس از فوت وی
بدان بلده شتافتم و شرف ملازمت آن راهب را دریافتم و زاهد موصلی بوقت وفات
مرا از حال اسقفی که در نصیبین بعبادت حضرت رب العالمین اشتغال داشت خبر کرد و من از موصل
بدان سرزمین رفته چندوقت دیگر در خدمتش روز گذرانیدم و چون هادم اللذات سر بر
او تاختن آورد مرا براهبی که در عموریه بطاعت خالق البریه قیام می‌نمود حواله فرمود و من
پس از فوت وی بدانجا رفته مدت دیگر در مصاحبت راهب عموریه روز بشب رسانیدم و بعد
از آنکه صبح زندگانی او بشام وفات نزدیک رسید پرسیدم که پس از حرمان از خدمت تو روی
امید بکه آرم جواب داد که ظهور پیغمبر آخر الزمان صلوات الرحمن علیه در دیار عرب نزدیک شده
است و هجرت سرای او نخلستانی باشد در میان دو سنگستان باید که سعی نمای و خود را
بملازمت آنحضرت رسانی تا بمرادات جاودانی فایز گردی و یکی از علامات آن قبیله ارباب
سعادات آنست که صدقه نخورد و بهدیه رغبت نماید و مهر نبوت در میان هر دو شانه وی باشد
سلمان رضی الله عنه گوید که بعد از فوت راهب عموریه چند روزی در آن دیار بهمی اشتغال نموده
گاو و گوسفند چند بهم رسانیدم و بهمراهی کاروانی بنی از کلب روی بصوب حجاز آوردم و بعضی
از کلانتران کاروان را گفتم که چون بمرافقت شما بمقصد رسم این مواشی را بشما تسلیم
خواهم داشت و پس از وصول بوادی القری کاروانیان سلوک طریق غدر نموده مرا بعنوان
یهودی سهلی فروختند و چون چندگاهی بخدمت آن یهودی پرداختم مرا به پسر عم خود بیع کرد و بملازمتش

بمدینه رفته چون چشم من بران بلده افتاد حرم دانستم که مهاجر سید عالم صلی الله علیه وسلم خواهد بود و هم
دران اوان وصول پیغمبر آخر الزمان بدان سرزمین وقوع یافته در محله قبا نماز شامی بخدمت آنحضرت
شتافتم و مقداری خرما بنظر انورش رسانیده گفتم این صدقه است رسول صلی الله علیه وسلم
میل ننمود و با اصحاب اشارت کرد که بخورید و چون خیر البریه علیه السلام والتحیه نفس مدینه را تشریف
آورد باز بشرف ملازمت مشرف شده خرمای چند بردم و گفتم این هدیه است و آنحضرت تناول
آن مبادرت فرمود از سلمان مرویست که گفت در نوبت ثانی بیست و پنج خرما برده بودم
و بیست و پنج نفر از صحابه در صحبت خیر البشر نشسته بودند و من دانهای خرما را که می افکندند میشمردم
برابر عدد حباب درآمد و در نوبت سیم که بملازمت حضرت رسالت رسیدم بجانب پشت آنحضرت
میل کردم و بنور فراست غرض من ضمیر انور نبوی روشن شده ردای همایون از کتف خویش بینداخت
دیده انتظار کشیده من بر مهر نبوت افتاده اثرا بوسیدم و گریان شده کلمه توحید بر زبان آوردم
آنگاه سرگذشت خود را معروض داشتم و بعد از چند روز آفتاب عالم افروز مرا گفت خود را از آن یهودی
باز خر من از مالک خویش التماس ایمنی نموده جواب داد که سیصد نهال خرما بنشان و بپرور تا در بار آمده
وصل رقبت را تسلیم نمای تا رقبه ترا از ربقه رقیت آزاد گردانم و من کیفیت طلب او را بعرض خیر البرایا
علیه من الصلوات اتمها رسانیده بامر آنحضرت در زمینی گوها فرو بردم و اصحاب بنابر اشارت حضرت
رسالت مآب سیصد نهال بمن عنایت کرده آن سرور ارباب هدایت بدست مبارک خود آن
نهالها را بنشاند و جمیع آنها در همان سال بارآور و مگر یک نهال که عمر بن الخطاب نشانده بود و چون حضرت
مقدس نبوی صلوات الله وسلامه علیه بدان نخلستان رسیده آن نخل را دید فرمود که ما حال
هذه النخلة عمر گفت یا رسول الله انا غرستها و آنحضرت فی الحال آن نهال را بر کند و باز بجایش
نشانده همان لحظه خوشهای خرما از آن آویزان گشت آنگاه سلمان آن نخلستان را تسلیم خواجه جهود

نموده ودر تامل بود که چهل وقیه طلا از کجا بهم رساند ودران اثنا از اموال غنیمت بمقدار بیضه مرغی زر
سرخ بنظر انور خیر البشر آوردند وانحضرت سلمان را طلب داشته امر ابوی داد وگفت برو واین را
بیهودی تسلیم کرده خود را ازوی خلاص کن وان سلمان گفت یا رسول الله انچه بر منست بسیاری
بیش ازین است سید المرسلین ان طلا را ازوی گرفته وزبان معجز نشان وران گردانیده فرمود
که بگیر این را که حق عز وعلا انچه بر تست باین اوا کند سلمان گوید که بان خدای که نفس من در
در قبضه قدرت اوست که چون ان بیضه طلا را وزن نمودم چهل وقیه برآمد نه بیش ونه کم
لاجرم ان وجه را بیهودی تسلیم کردم واز قید رقیت نجات یافته روی بملازمت خواجه
کونین آوردم ودیگر از وقایع سال اول انکه فرایض نماز پیشین ونماز دیگر ونماز خفتن که دو رکعت
دو رکعت بود مقرر شد که چهار رکعت چهار رکعت گذارند ونماز بامداد ونماز شام بحال خود
خود بماند وسنت اذان هم درین سال در میان آمد ومنصب موذنی بر بلال حبشی قرار
گرفت ودرهمین سال عقد مواخات میان اصحاب خواجه کاینات علیه افضل الصلوات
سمت انعقاد پذیرفت از کتب اکثر اهل سیر چنان بوضوح می پیوندد که عقد مواخات دو نوبت
بوقوع پیوسته ونوبت اول اختصاص بمهاجران داشته وانصار را دران دخلی نبوده چنانچه از
عبد الله بن عمر مرویست که گفت رسول الله علیه وسلم عقد برادری بست میان ابوبکر وعمر وطلحه
وزبیر وعثمان بن عفان وعبد الرحمن بن عوف پس علی مرتضی گفت یا رسول الله میان یاران
عقد برادری تعین نکردی انحضرت فرمود که انت اخی فی الدنیا والاخرة اما کیفیت مواخاة
ثانی انست که بعد از هجرت به پنج ماه یا هشت ماه در میان چهل وپنج نفر از مهاجر وچهل وپنج کس
از انصار واقع شد ودرین مواخات بروایتی که در روضة الاحباب مسطورست حضرت
رسالت مآب برادری بست میان ابوبکر وخارجة بن زید انصاری وابو عبیدة بن الجراح وسعد

بن معاذ و زبیر بن عوام و سلمه بن سلامه و عثمان بن عفان و اوس بن ثابت انصاری و طلحه بن
عبد الله و کعب بن مالک و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن الربیع و سلمان فارسی و ابو الدرداء و
کتابتی درین باب قلمی شد مضمون آنکه این جماعت در معاونت هم تقصیر ننمایند و از یکدیگر میراث
برند و اصحاب مواخات بنا بر نوشته مذکوره از یکدیگر میراث می بردند تا بعد از غزوهٔ بدر آیت
و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض نازل شده آن حکم منسوخ گشت و در کشف الغمه بروایت حذیفه
بن الیمان مرویست که چون حضرت مقدس نبوی در وقت عقد مواخات هر یک از رجال مهاجرین
را نظیری از انصار پیدا کرده میان ایشان عقد برادری بست دست علی بن ابی طالب را گرفته
گفت این برادر منست قال حذیفه و رسول الله صلی الله علیه و سلم سید امیر المومنین و امام المتقین
و رسول رب العالمین الذی لیس له شبیه و نظیر و علی اخوه در اعلام الوری مذکورست که در سال
اول از هجرت یهود بنی قریظه و بنی نظیر و بنی قینقاع نزد رسول صلی الله و سلم آمده گفتند
یا محمد خلق را بچه چیز دعوت میکنی آنحضرت فرمود که بشهادة لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله آنگاه
اوصاف خود را بر وجهی که در توریت و زبور بود تعداد نمود یهود گفتند هر چه گفتی شنیدیم و ما جهت آن
آمده ایم که قواعد مصالحه را استحکام دهیم نه با تو باشیم و نه بر تو تا آن زمان که ما را معلوم شود
که مهم تو و قوم تو بکجا می انجامد و سید عالم صلی الله علیه و سلم ملتمس ایشانرا قبول فرموده فرمود
تا جهت هر قبیله صلح نامه در قلم آوردند دیگر از وقایع سال نخستین از هجرت سید المرسلین آنکه
گرگی از رمهٔ گوسفندی در ربود و شبان از عقب دویده گوسفند را از چنگال گرگ بیرون آورده گرگ
بزبان فصیح گفت که چرا رزقی را که ایزد تعالی بمن ارزانی داشته بود باز ستدی و شبان متحیر شده
گفت هرگز ازین عجب تر امری ندیدم که گرگ تکلم نماید گرگ گفت ازین عجب تر آنست که مردی
در میان این نخلستان که واقع است در میان دو سنگستان شما را از گذشته و آینده خبر میدهد و

و چوپان که از یهود بود نزد صاحب مقام محمود رفته کیفیت واقعه را باز گفت آنحضرت شبان را تصدیق
نموده فرمود که این صورت از جمله علامات قیامت اوست و هم درین سال حضرت مقدس نبوی صلوات
الله وسلامه علیه با عائشه بنت ابوبکر صدیق رضی الله عنهما زفاف فرمود و تولد عبد الله بن الزبیر بروایتی
هم درین سال روی نمود و در همین سال حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بر قبر براء بن معرور
که پیش از قدوم آنحضرت بیکماه در مدینه وفات یافته بود نماز گذارد و او در سلک نقبای انصار
انتظام داشت و ایضاً وفات اسعد بن زراره که داخل نقبا بود و هم درین سال اتفاق افتاد
و او را در بقیع غرقد دفن کردند و باعتقاد اهل مدینه اسعد اول سادتمندی است که در بقیع
مدفون گشت و در همین سال بنابر حیات کلثوم بن الهدم منهدم شد و او پیش از رسیدن
رسول صلی الله علیه وسلم بمدینه ایمان آورده بود و هم درین سال ولید بن المغیره پدر خالد
و پدر عمرو عاص بن وائل السهمی که از جمله غلاظ مشرکین بودند در سقر سقر باهم مرافقت نمودند

ذکر وقایع سنه ثانیه از هجرت خیر البریه علیه السلام والتحیه

باتفاق مورخان در سال دوم از هجرت
نبی آخر الزمان بماه شعبان روزه شهر رمضان فرض شد و صدقه فطر واجب گشت و حضرت
خیر الوری روز عید بصحرا خرامیده نماز بجماعت بگزارد و هم درین سال قبله از جانب بیت المقدس
بطرف کعبه معظمه زادها الله تشریفاً و تکریماً تحویل یافت و تزویج شاه اولیا علی مرتضی و سیده
نت فاطمه زهرا صلوات الله علیهما هم درین سال بوقوع پیوسته در بسیاری از کتب معتبره
بروایت ثقات نقله مرویست که قبل ازین وصلت روزی ابوبکر بخدمت حضرت رسالت
علیه السلام والتحیه مبادرت نموده خیر النساء را خواستگاری کرد آنحضرت بر زبان
آورد که در مهم فاطمه انتظار وحی میکشم و ابوبکر این سخن را با فاروق در میان نهاده آن
جناب گفت حضرت رسالت مآب التماس ترا قبول نفرموده بفاروق اعظم تقرّب کرده

فاروق جواب داد که التماس ندارد فرموده بعد ازان صدیق بافاروق گفت که تو درین امر

شروع نمای فاروق بمجلس نبوت آمده او نیز همان جواب شنید آنگاه جهت آن امر مجلس خیر

البشر شتافته همان جواب که ابوبکر شنیده بود استماع نمود و بروایتی که دراعلام الوری مذکورست

بعد از خواستگاری ایشان بعضی از اصحاب امیر المومنین علی را گفتند چرا خطبه زهرا نمیکنی جواب داد

که چیزی ندارم گفتند حضرت رسالت از تو چیزی نطلبد آنگاه علی مرتضی علیه صلوات الله تعالی

بصحبت خیر الانام صلوات الله علیه رفت و از غایت حیایی آنکه سخنی گوید باز گشت و روز دوم

نیز بهمین دستور مراجعت فرمود و چون روز سیوم بمجلس همایون شتافت رسول صلی الله علیه

وسلم گفت ای علی هیچ حاجتی داری جواب داد آری آنحضرت فرمود که مگر آمده فاطمه را خطبه

کنی گفت بلی یا رسول الله و خیر البرایا این التماس را بحسن قبول مقرون گردانید پس جبرئیل

نازل شده گفت یا محمد سبحانه تعالی امر کرده است ترا که فاطمه را بحباله علی مرتضی در آری

فقال النبی صلی الله وآله لفاطمه ان علی بن ابی طالب فمن عرفت قرابته و فضله فی

الاسلام وانی سالت ربی ان یزوجک خیر خلق واحبهم الیه و قد ذکر من امرک شیئا

فماترین فسکتت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو خارج من عندها الله اکبر سکوتها

اقرارها و در مناقب عبد المویدخوارزمی از امام عالیمقام حسین بن علی علیهما السلام

منقولست که روزی خیر الانام صلی الله علیه الی یوم القیام در خانه ام سلمه نشسته بود که فرشته

که بیست سر داشت و در هر سری هزار زبان ظاهر گشت و آنحضرت اورا جبرئیل پنداشته گفت یا

جبرئیل هرگز باینصورت نزد من نیامده بودی آن فرشته گفت یا رسول الله من جبرئیل نیستم

انا صرصائیل بعثنی الله الیک لتزوج النور من النور بعمره گفت ای صرصائیل کرا کی با که دارد

گفت دختر خود فاطمه را بعلی مرتضی عقد کن فزوج النبی صلی الله علیه وآله فاطمه من علی بشهاده

جبرئیل ومیکائیل وصرصائیل ودران اثنا نظر جبرائیل بر میان دو کتف صرصائیل افتاده برانجا
نوشته وید که لا اله الا الله علی بن ابی طالب مقیم الحجة واز صائیل برسید که چند گاه است که این
کلمه برمین الکتفین تو مکتوب گشته جواب داد که پیش از آفرینش عالم بدوازده هزار سال والصادر
مناقب خوارزمی از امیر المومنین علی علیه السلم وام سلمه وسلمان رضی الله علیه وسلم درخانه ام
سلمه بود که شاه ولایت پناه جهت خطبه فاطمه بدانجا تشریف برد وبعد از اظهار ما فی الضمیر نبی بشیر
انجناب را مخاطب ساخته فرمود که بشارت باد ترا یا ابا الحسین بدرستی که ایزد تعالی در سپهر خضرا
فاطمه را در سلک ازدواج تو کشید وپیش از آمدن تو فرشته که وجوه واجنحه شتی داشت نازل شده
مرا گفت السلام علیک ورحمة الله وبرکاته وابشر یا محمد باجتماع الشمل وطهارة النسل فقلت
وما ذاک ایها الملک فقال لی یا محمد انا سطائیل الملک الموکل باحد قوایم العرش سالت
ربی عز وجل ان یاذن لی فی بشارتک وهو هذا جبرئیل علیه السلام فی اثری یخبرک عن ربک
عز وجل بکرامة الله عز وجل وهنوز سخن سطائیل باتمام نرسیده بود که جبرئیل نازل شده پس از تقدیم
تحیت وسلام حریر پاره بیضا از حریر پارهای بهشت که دران دو سطر نوشته بود بقلم نور
نزد من نهاد ومن از جهت خود جبرئیل برسیدم که جیست این حریر وبرانجا چه چیز نوشته اند
جواب داد که بدرستی که حق تعالی اطلاع یافت بر اهل ارض اطلاع یافتی وترا از جمیع خلق
برگزیده برسالت خود مبعوث گردانید وثانیا بر ساکنان خطه غبرا مطلع شده از برای تو
برادری ووزیری وصاحبی ودامادی اختیار فرمود ودختر ترا فاطمه زهرا با او در سلک
ازدواج کشید باز پرسیدم که کیست این شخص فقال لی یا محمد اخوک فی الدنیا والاخرة وابن
عمک فی النسب علی بن ابی طالب صلوات الله علیه انگاه جبرئیل گفت یا رسول الله اشجار
بهشت ودوحه طوبی بامر الهی اثمار برآورده بحلل مزین گشتند وحوران جمال حال خود را بزیورها

۴ محمد الرسول الله

[illegible] علی ولی الله

بیار استند و ملایکه در حوالی بیت المعمور مجتمع شده رضوان منبری از نور که ادم در روز عرض اسماء بر دو شنکان

بران صعود فرموده نصب نمود پس بموجب وحی الهی راحیل که بطلاقت لسان و حسن بیان الفاظ

دارد بران منبر بر امده باداء حمد و ثنا ایزد تعالی متوطنان سماوات را فرحناک و مسرور ساخت

قال جبرئیل علیه السلام ثم اوحی الی ان عقد عقدة النکاح فانی بره قد زوجت امتی فاطمه بنت

صلی محمد من عبدی علی بن ابی طالب فعقدت عقدة النکاح واشهدت ولک الملایکه اجمعین

فکتبت شهادتهم فی هذه الحریره و قد امرنی ربی عز و جل ان اعرضها علیک وانا اختمها بخاتم

وانا ادفعها الی رضوان وان الله عز و جل لما اشهد الملکه علی تزویج علی من فاطمه امر شجرة

طوبی ان ینثر حلیها وان شجره بار خود را نثار کرده ملایکه و حور عین انرا بر چیدند و تا قیامت

بان مفتخر خواهند بود یا محمد ایزد تعالی مرا امر فرموده است که ترا معمور کردانم که میان علی و

فاطمه علیها السلام در زمین نیز عقد زوجیت منعقد کردانی در کشف الغمه و بعضی از کتب سیر

از انس بن مالک منقولست که کفت من نزد حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه

علیه نشسته بودم که اثار وحی در بشره همایون او ظاهر کشت پس از لحظه وحی منجلی شده انحضرت

فرمود که ای انس هیچ میدانی که جبرئیل بمن از خداوند عرش چه پیغام اورد انس کوید که کفتم

یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد چه خبرست ان حضرت فرمود که پیغام اینست

که ان الله تعالی یامرک ان تزوج فاطمه من علی الکاه رسول کفت ای انس برو و ابو بکر

و عمر و عثمان و طلحه و هر دو طایفه از انصار را بکوی که رسول خدا شما را میخواند و من بموجب

فرموده عمل نموده چون مجلس منعقد شد حضرت مصطفی علیه من الصلواة اتمها و انماها بعد

از اداء ثنا باری تعالی فرمود که من بنا بر امر خطاب جلال سبحانی فاطمه را بزنی بعلی دادم بر مهر

چهار صد مثقال نقره اکر علی بان راضی شود و حال انکه هنوز امیر المومنین علی صلوات الله علیه

بدان مقام شریف بیاورده بود پس بفرموده رسول علیه السلام طبقی پر آورده حاضران او را
از هم ربودند و همان لحظه علی مرتضی علیه صلوات الله حاضر شده مصطفی علیه التحیه والثنا در روی
وی تبسم فرمود و گفت یا علی ایزد تعالی مرا امر کرده است که فاطمه را بزنی بتو دهم و من او را
در سلک ازدواج تو کشیدم بر چهارصد مثقال نقره بدین راضی هستی قال رضیت یا رسول الله
ثم قام علی فخر لله ساجداً فقال النبی صلی الله علیه وآله جعل الله فیکما الکثیر الطیب وبارک
الله فیکما قال انس فوالله لقد اخرج منهما الکثیر الطیب بروایتی امیر المومنین علی در مجلس
حاضر بود و بموجب اشارت رسول علیه السلام خطبه فصاحت بیان بر زبان راند گفت که قد زوجنی
رسول الله بنت فاطمه وجعل صداقها درعی هذا وقد رضیت بذلک فاسئلوه واشهدوا فقال المسلمون
الرسول الله صلی الله علیه زوجته یا رسول الله فقال نعم فقالوا بارک الله لهما وعلیهما وجمع
شملهما نبوت پیوسته که چون علی مرتضی سیده النسا را صلوات الله علیهما خطبه فرمود رسول صلی الله
علیه وسلم گفت یا علی مهر او چه میسازی جواب داد که یا رسول الله در دست من چیزی نیست آنحضرت
پرسید که زره حطمیه تو کجاست گفت موجود است رسول الله صلی الله فرمود که آنرا صداق ساز
در کشف الغمه مسطور است که آن زره را علی مرتضی علیه صلوات الله تعالی بچهارصد درهم نقره بعثمان بن
عفان فروخت و بعد از قبض دراهم عثمان گفت یا ابا الحسن لست اولی بالدرع منک و انت اولی
بالدراهم پس درع را برسم هدیه باز داده امیر المومنین علی صلوات الله علیه دراهم و زره
را بنظر انور مصطفی صلوات الله علیه وآله آورده کیفیت واقعه را باز گفت و آنحضرت عثمان را
دعای خیر کرده یک قبضه از آن وجه ابوبکر الصدیق داد و گفت ازین زر جهت دختر من آنچه
مناسب خانه او باشد بخر و سلمان فارسی و بلال حبشی را همراه او گردانید و ابوبکر از آن وجه
که شصت و سه درهم بود بعضی از جزئیات که تفصیل در کتب مبسوطه مسطور است بهم رسانید

وباقی دراهم را حضرت خیر البریه نزد ام سلمه فرستاد از انجمله ده درم بولیمه و دیگر دراهم بسایر مایحتاج
آن امر مصروف گشت و در روایتی آنکه از آن چهار صد درهم دو دانگ را بوی خوش صرف کردند
و ثلثه را بدیگر ضروریات و بعد از انعقاد نکاح بدو سه ماه میان آن آفتاب اوج ولایت و زهره برج
رسالت زفاف بوقوع پیوست و در شبی که آن نور را بیکدیگر می سپردند حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم پس از ادای نماز خفتن رکوه آب برداشته بحجله داماد و دختر درآمد و آب دهان مبارک
در رکوه انداخته معوذتین و ادعیه قرائت فرمود و مقداری از آن آب بر سر فاطمه و پستان او پاشید
و قدری دیگر بر سر علی و میان هر دو کتف او ریخت و فرمود که اللهم انهما منی و انا منهما
اللهم کما اذهبت منی الرجس وطهرتنی فطهرهما آنگاه فرمود برخیزید و بجای خود روید و در
حین مراجعت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم فاطمه علیها السلام گریان شده آنحضرت گفت
ای دختر من سبب گریه چیست ترا بر نیکبختی دادم که در اسلام بر همه سابق است و در علم بر همه
فایق و در معرفت حضرت عزت بر همه راجح و بروایتی فرمود شخصی را شوهر تو گردانیدم که بهترین اهل
منست و همچنین گفت بآن خدای که نفس من بید قدرت اوست که ترا زوجی کردم که سیدا فی الدنیا
وانه فی الآخرة لمن الصالحین و بقولی گفت که زوجی که سیدا فی الدنیا والآخرة در بعضی از کتب
سیر مرویست که سعد بن معاذ رضی الله عنه کبشی و طایفه از انصار چند صاع ذرت برسم هدیه
آوردند و طعام عروسی فاطمه علیها السلام از آن مرتب شد و درین باب روایات نیز
وارد شده که تفصیل آن موجب تطویل است نقلست که در صباح روز چهارم از زفاف شرف
دودمان عبد مناف کرتی دیگر بخانه فاطمه علیها السلام رفته لوازم پرسش و نوازش بتقدیم رسانیده
در وقتی که قصد مراجعت فرمود زهرا گفت یا رسول الله مرا طاقت خدمت خانه نیست خادمه
عنایت فرمای که معاونت من کند آنحضرت فرمود که ای فاطمه خادم میخواهی یا آنچه بهتر از آن باشد

زیرا با بشارت علی مرتضی بگفت اینچه بهتر باشد فقال علیه السلام نسبحن الله عز وجل فی کل یوم ثلثة وثلثین مرة وتحمده ثلثة ثلثین ونکبره اربعة وثلثین فذلک مایة باللسان والف حسنة بالمیزان یا فاطمة ان ملتها فی صبحته کل یوم کفاک الله ما اهمک من امر الدنیا والآخرة در کشف الغمة از امام همام عالی باقر صاحب المناقب والمفاخر جعفر بن محمد الباقر علیهما السلام مرویست که عقد نکاح امیر المؤمنین علی وسیدة النسا صلوات الله علیهما در شهر مبارک رمضان سنه مذکوره وقوع یافت وزفاف در ذی الحجه همان سال وشیخ سعید بخاری روی گوید که نکاح وزفاف هر دو در ماه ربیع الاول روی نمود و در روضة الاحباب مسطور است که در ماه رجب یا در صفر عقد منعقد گشت وزفاف در همان ماه وبقولی بعد از آن بود والله اعلم واحکم ذکر شمه از تتمه احوال سال دوم از هجرت وبیان اختصاص اهل اسلام در موضع بدر بفتح و نصرت اکثر مجاهدان میدان سیر وسیر مجتهدان معرکه خبر آورده اند که در سال دوم از وصول خیر البریه علیه السلام والتحیة بمدینه طیبه نسخ فرمان لکم دینکم ولی دین باذن الله اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا انبدیل یافت وقائل کلمه انا نبی السیف بکر ظفر اثر اقتلوا المشرکین بر میان همت بسته عنان عزیمت بحرب کفار تافت نظم بسال دوم هجرت بعباد برافراخت رایات غزو وجهاد کمر بسته بر قتل اعداء دین چو نص خدا اقتلوا المشرکین و باصطلاح اهل سیر وحدیث در هر لشکری که خیر البشر صلی الله علیه وسلم بنفس نفیس تشریف داشته امر اعفرات و غزوه خوانند و در هر که سپاهی که خود حاضر نبود وامر اسریه گویند وبروایتی مجموع غزوات سید کاینات علیه افضل الصلوات نوزده بوده وبقولی بیست وبک وبعضی رمزه از اهل سیر ان بیست وچهار غزوه فرموده و بمذهب فرقه بیست وهفت وسرایای خیر البرایا از پنجاه متجاوز است وانحضرت را در نه غزوه با صحاب ضلال قتال اتفاق افتاد در بدر واحزاب وبنی قریظه ومریسیع وخیبر ووادی القری وفتح

مکه و چنین اهل اسلام را نصرت و ظفر دست داد و میان علما و اخبار اختلافست که نخستین غزوات
و اول سرایا خاتم الانبیا کدام بود چه محمد بن اسحق با طایفه بران رفته که غزوه نخستین سید المرسلین
غزوه ابواسود و برخی گفته اند که اول غزوه عشیره روی نمود و همچنین فرقه گمان برده اند که اول
سریه خیر البریه علیه السلام والتحیه ارسال حمزة بن عبد المطلب است بسر راه قافله قریش و زمره
اعتقاد دارند که نخستین سرایا سریه ابوعبیدة بن الحارث بود در روضة الاحباب مسطورست که
در اواخر سال اول از هجرت یا اول سال دوم سید عالم صلی الله علیه وسلم سعد بن عباده را در
مدینه خلیفه ساخته بقصد جمعی از قریش و قبیله بنی ضمره لوای عزیمت برافراشت و چون بمنزل
ابوا رسید مخشی بن عمرو پیشوای بنی ضمره التماس صلح کرد و آنحضرت بادی معالحت نموده مراجعت
فرمود القصه ابوعبیده بن الحارث بن عبد المطلب را که شیخ المهاجرین لقب داشت با شصت
نفر از اهل هجرت بر سر جمعی از قریش که بجهت مهمی از مکه بیرون آمده بودند فرستاد و علمی سفید
ترتیب داده انرا بمسطح بن اثاثه تسلیم فرمود و بروایتی اول علمی که در اسلام بسته شد آن بود و
ابوعبیده را دران سفر با کفار قریش که ریاست آن با ابوسفیان بن حرب یا عکرمة بن
ابی جهل یا مکرز بن حفص متعلق بود اتفاق ملاقات افتاده تیر بجانب یکدیگر انداختند و اول کسی
که تیر بجانب مشرکان افکند سعد بن ابی وقاص بود و بت پرستان از اهل ایمان متوهم گشته فرار
نمودند و ابوعبیده بمدینه مراجعت فرمود و هم دران اوان خبر بمدینه رسید که جمعی از قریش
که بجهت تجارت بشام رفته بودند باز گشته بمکه میروند آنحضرت عم خود حمزه را رضی الله عنه
با سی نفر از مهاجر بسر راه کاروان فرستاد و لوای سفید ترتیب داده ابومرید غنوی را علمدار
ان سپاه ساخت حمزه رضی الله عنه علم توجه برافراخته قریب بکنار دریا بقریشیان که ابوجهل دران
میان بود رسید و از جانبین آهنگ جنگ نموده آخر الامر بسعی مجدی بن عمرو جهنی که هم سوگند فریقین بود هم

ابن

بصلح انجامید و هم درین سال حضرت رسول صلی الله علیه وسلم سعد بن ابی وقاص را با بیست کس از
مهاجران بقصد کاروان قریش بخرار که قرب جحفه است فرستاد و سعد بموضع مذکور رسید بوقوع
پیوست که قریشیان درگذشته اند لاجرم بمدینه بازگشت و هم دران سال سید المرسلین با دویست کس
از مهاجرین بقصد قافله قریش از مدینه توجه فرموده تا منزل بواط رفت و بی آنکه با کفار ملاقات
دست دهد مراجعت نمود و دیگر از غزوات سال دوم از هجرت آنکه حضرت رسالت علیه السلام
والتحیه با صد و پنجاه کس یا دویست نفر از مهاجران بقصد کاروان قریش که ابوسفیان رئیس
ایشان بود و بجانب شام میرفتند تا منزل عشیره که موضعی است از بطن ینبع تشریف برد و لکاروان
نرسیده بمدینه باز گردید و هم درین سال بسریه خود عبدالله بن جحش اسدی را با بیست نفر یا دوازده
نفر از اکابر مهاجر ببطن نخله فرستاد و عبدالله بعد از وصول بدان منزل جمعی از قریشیان که از
طایف مویز و ادیم بار کرده بمکه میبردند در غره رجب دو چار خورد و مسلمانان متصور آنکه امروز
سلخ جمادی الاخری است مشرکان را غافل ساخته بیکبار ناگاه بر سر ایشان تاختند و یکی از اهل
السلام واقد بن عبدالله نام بزخم تیری عمرو بن الحضرمی را که مهتر کاروان بود بقتل رسانید
و دیگران عثمان بن عبدالله و حکم بن کیسان را اسیر کردند و اموال کاروان بتصرف مسلمانان
درآمده سالماً غانماً بازگشتند و چون بمدینه نزدیک رسیدند با آنکه تا آن غایت آیتی که دلالت
بر فریضت خمس کند نازل نشده بود عبدالله بن جحش خمس غنایم را جهت خاتم الانبیا جدا
نمود و بقیه را بر یاران خود قسمت فرمود و این اول خمسی است که از برای رسول صلی الله علیه
وسلم افراز کردند و نخستین غنیمتی است که میان مجاهدان تقسیم یافت و چون این واقعه در ماه حرام
اتفاق افتاده بود مومن و مشرک بر عبدالله بن جحش و اصحابش زبان طعن دراز ساختند و رسول
صلی الله علیه وسلم حکم فرمود که هیچکس در غنایمی که آورده بودند تصرف نکند و اهل سریه از این حرکت

پشیمان شده ترس و بیم روزگار بیکران دیدند تا آیت یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه قل قتال
کبیر و صد عن سبیل الله وکفر به والمسجد الحرام واخراج اهله منه اکبر من القتل نازل شد و عبد الله بن
جحش و یاران او ازین غم رهایی یافته رسول صلی الله علیه وسلم غنایم را بموجبی که سابقاً مسطور گشت
قسمت فرمود و نقلست که قریش جهت تخلص عبد الله بن جحش بودند بسبب گم شدن
شتری باز پس مانده بودند حضرت رسالت فرمود که چون یاران ما بسلامت باز آیند اسیران
شمارا اطلاق فرمائیم و پس از آنکه سعد و عتبه بمدینه رسیدند خیر الانام علیه الصلوات والسلام
آن دو تن را باسلام دعوت فرمود و حکم بن کیسان ایمان آورده عثمان بن عبد الله بمکه
باز گشت و بر کفر مرد و هم درین سال غزوه بدر کبری که آنرا بدر قتال نیز گویند بوقوع انجامید
و دران معرکه بمقتضای آیت کریمه لقد نصرکم الله ببدر و انتم اذلة اعلام اسلام ارتفاع
یافته رایات کفر و ظلام نگونسار گردید سبب این غزوه آنکه بسمع شریف خیر الانام علیه الصلوة
والسلام رسید که ابو سفیان با قرشیان و اموال فراوان از شام باز گشته متوجه مکه مکرمه اند بنابران
با سیصد و پنج نفر از اصحاب که از انجمله هشتاد کس از مهاجر و باقی از انصار بودند و هفتاد شتر و
دو سر اسب با آنکه سه اسب و شش زره و هشت شمشیر داشتند بعزیمت گرفتن سر راه بر
کاروان در دوازدهم ماه رمضان یا هشتم یا نهم از مدینه طیبه روان شد و ابو سفیان ازین
واقعه آگاهی یافته غفاری را بمکه فرستاد تا از قریش استمداد نماید و در بسیاری از کتب سیر
مسطور است که قبل از وصول ضمضم بحریم حرم شبی عاتکه بنت عبد المطلب خوابی دید که از
مهابت آن بترسید و صباح با عباس گفت که دوش خوابی دیدم که دلالت بران میکند
که عنقریب قریش ببلیه گرفتار شوند و من آن خواب را با تو میگویم مشروط بآنکه هیچکس را
برین سر اطلاع ندهی عباس اخفاء آن راز را قبول نموده عاتکه گفت در خواب چنان مشاهده کردم

عثمان بن عبد الله و حکم بن کیسان [illegible]
محمد بن ابی وقاص [illegible]

ضمضم

که سه سواری آمده در ابطح بایستاد و سه نوبت باواز بلند گفت که ای قریش بشتابید بکشتن گاه خود
بعد از آن بمسجد حرام رفت و مردم از عقبش آمده آن سوار بر بام خانه کعبه نمودار شد و سه بار
دیگر همان سخن بر زبان آورد و باز او را بر سر کوه ابوقبیس دیدم که همان کلام را اعاده مینمود آنگاه
از سر کوه سنگی غلطانید و آن سنگ پاره پاره شده هیچ خانه در مکه نماند که قطعه از آن سنگ
در آنجا نیفتاد مگر خانهای بنی هاشم و بنی زهره و عباس چون از خانه بیرون رفت از وصیت خواهر
غافل شده آن خواب را با ولید بن عتبه که دوست او بود در میان نهاد و همانروز آن سخن
اشتهار یافته بگوش ابوجهل رسید و روز دیگر در وقت طواف خانه عباس را گفت
یا ابا الفضل چند روزست که این عورت بمرتبه نبوت رسیده عباس گفت کدام عورت
ابوجهل گفت خواهر تو عاتکه چنین واقعهٔ دیده و عباس منکر شده ابوجهل آغاز سفاهت کرد
که شما بدان قانع نیستند که مردان شما دعوی نبوت میکنند اکنون زنان شما نیز دعوی پیغمبری
مینمایند ما تا سه روز صبر میکنیم و اگر اثری ازین خواب ظاهر نشود مکاتیب باطراف قبایل عرب
میفرستیم که دروغ گوی ترین قبایل بنی هاشم اند عباس رضی الله عنه زبان بدشنام او گشاده
گفت تو سزاوارتری بلوم و کذب از عباس رضی الله عنه مرویست که گفت چون شب بخانه
رفتم زنان قبیله جمع آمده مرا ملامت کردند که چرا از ابوجهل آن سخنان را تحمل نمودی و او را
زجر نفرمودی و من ایشانرا تسکین داده گفتم بار دیگر اگر ابوجهل ازین مقوله سخنی گوید او را زجر
خبر کرداتم و در روز سیم ازین واقعه خشمناک از خانه بیرون رفته بمسجد الحرام در آمدم و ابوجهل را
آنجا یافته بجانب او روان شدم و او را دیدم بتعجیل از مسجد بیرون دوید با خود گفتم غالباً اثر خشم در
بشرهٔ من مشاهده کرده فرار مینماید اما همان زمان دانستم که سبب اضطراب او استماع آواز الغوث
ضمضم غفاری بوده و بعد از آن غبار تفرقه بمرتبه ارتفاع یافت که یکدیگر نیز واختم القصه چون ضمضم بحرم

حرم رسید و پیغام ابو سفیان بقوم رسانید اکثر اکابر و اصاغر قریش تهیه اسباب سفر کرده نهصد و پنجاه
نفر از شهر مکه متوجه حرب حضرت پیغمبر گشتند و در میان ایشان هفتصد شتر و صد سر اسب بود و مجموع
سواران و بعضی پیادگان زره داشتند و هر روز یکی از بزرگان قوم سپاه را طعام میداد باتفاق اکثر ارباب
عباس بن عبد المطلب و عتبه بن ربیعه و امیه بن خلف و حکیم بن حزام و نضر بن الحارث و ابو جهل بن
الهشام و سهیل بن هشام و نبیه و منبه پسران حجاج از جمله مطعمان جنود بتفاوت در روز بوده‌اند
بثبوت پیوسته که چون ابو سفیان ببدر رسید و خبر توجه سپاه اسلام نزد او به تحقیق انجامید راه را
گردانیده قافله را بمکه رسانید و قیس بن امراء القیس را نزد قوم ارسال داشت و پیغام داد
که جهت بیرون آمدن شما حمایت کاروان بود و اکنون که ما در ضمان عافیت بحریم حرم
رسیدیم مناسب آنست که شما نیز مراجعت نمایید و قیس با ضاویه قریش ملاقات نموده
باداء رسالت پرداخت ابو جهل گفت که والله که باز نگردیم تا ببدر نرسیم و در آنجا شراب
نخوریم و عشرت ننماییم و چون چنین کنیم شوکت و حشمت ما در اطراف دیار عرب منتشر
شود و قوم بالضروره بسخن ابو جهل عمل نموده بجانب سپاه اسلام در حرکت آمدند اما بنی زهره
باستصواب اخنس بن شریق که حلیف ایشان بود مراجعت نمودند و از آنجانب چون
حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام بوادی صفرا نزول فرمود کیفیت توجه ضاویه قریش
را جهت حمایت کاروان استماع فرموده بمقتضای کلمه و شاورهم فی الامر با اعیان صحابه
طریق مشورت مسلوک داشته چون اکابر مهاجر و اعاظم انصار اظهار اخلاص و اتحاد نمودند
و عن صمیم القلب در امر محاربت موافقت فرمودند بر زبان وحی بیان گذرانید که بروید ببرکت حضرت
عزت و بشارت باد شما را که ایزد تعالی مرا بر یکی ازین دو طایفه یعنی قافله یا جمعی که جهت
حمایت از مکه بیرون آمده‌اند ظفر و نصرت وعده کرده و واقدی روایت کند که رسول صلی الله

علیه

علیه وسلم در سانزدهم ماه مبارک رمضان بوادی بدر در آمده علی بن ابی طالب ع و زبیر بن العوام
و سعد بن ابی وقاص را با بعضی از صحابه بجر کبری نامزد فرمود و اشارت بموضع کرده گفت
امید دارم که نزدیک بجایی که انجاست خبر یابید و امیر المومنین علی علیه السلام با رفیقان
بدان مکان شتافته با جمعی از سقایان قریش باز خوردند و دو غلام را که یکی بسیار نام داشت
و دیگری اسلم بطریق لف و نشر مملوک سعید بن العاص و منبه بن الحجاج بودند بگرفتند
و بمنزل اشرف حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه علیه رسانیدند در وقتی که آن
حضرت باداء نماز اشتغال داشت و چون بعضی از حاضران اسیران را دیدند از ایشان پرسیدند
که شما کیستند گفتند ما سقایان قریشیم این سخن موافق مزاج اصحاب نیفتاد زیرا که ملایم
مزاج ایشان آن می نمود که گویند ما کسان کاروانیانیم بنابران گفتند دروغ میگوئید و دست
در غلامان بستند لاجرم ایشان بر زبان آوردند که ما ممالیک ابو سفیان و کاروانیانیم و اصحاب
دست آزار از ایشان باز داشته دران حال رسول صلی الله علیه وسلم از اداء نماز فراغت
یافت و صحابه را گفت چون این غلامان راست گفتند لت خوردند و پس از آنکه دروغ
بر زبان آوردند بازرستند انگاه حضرت رسالت پناه متوجه سقایان شده پرسید که قریش
کجا یند جواب دادند که در پس این تل ریگ که نمایانست و اعداد قعوی و شب عقنقل میکنند
القصه خبر البشر از کمیت عدد و اسامی حاضران آن لشکر سوال فرمود و چون کیفیت حال بوضوح
پیوست روی همایون بیاران آورده گفت مکه جگر گوشهای خود را بجانب شما افکنده است
بعد ازان در باب منزل شرط مشورت بجای آورده بنابر استصواب حباب بن المنذر ازانجا
کوچ کرد و بسر چاه اقرب بدر فرود آمده سایر آبار انباشته فرمود و نانزدیک آن چاه حوضی
کنده پر آب ساختند و در روز جنگ طایفه از مشرکان قصد کردند که ازان حوض آب خورند و مسلمانان

و مسلمانان در صدد ممانعت آمده حضرت رسالت فرمود که بگذارید ایشان از آب بیاشامند و هر کس
از کفار ازان آب خورد هماندر روز عالم را بدرود کرد مگر حکیم بن حزام که جان ازان مهلکه بیرون برد و بثبوت
پیوسته که چون رسول صلی الله علیه وسلم در منزل مذکور نزول اجلال فرمود سعد بن معاذ رضی الله
عنه جهت آنحضرت عریشه ترتیب نمود و دران اثنا کفار از جانب کثیب عقنقل که ازان سر کوه نمودار
گشته در برابر معسکر همایون فرود آمدند و رعبی تمام بر ضمیر اهل ظلام استیلا یافته عتبه بن
ربیعه باتفاق حکیم بن حزام و جمعی دیگر خواستند که طریق مصالحه مسلوک دارند و از محاربه اجتناب
نموده بازگردند اما بالاخره بنابر اغوای ابو جهل خاطر بر مقاتله قرار داده باشتعال آتش پیکار پرداختند
در روضة الاحباب و بعضی دیگر از مولفات علمای افادت مآب مسطور است که در لشکر اسلام
سه علم بود و سید عالم صلی الله علیه وسلم علم اعظم را که تعلق بمهاجران میداشت بمصعب بن
عمیر داد و لوای خزرج را بحباب بن المنذر و رایت اوس را بسعد بن معاذ و شعار مهاجران یا بنی
عبد الرحمن و شعار خزرج یا بنی عبد الله و شعار اوس یا بنی عبید الله بود و بروایتی شعار مجموع سپاه
نصرت شعار یا منصور امت بود و مقصود از کلمه یا منصور امت آنست که ای غازی موعود بنصرت
بکش دشمن خود را و در لشکر مشرکان نیز سه علم بود طلحه بن ابی طلحه و ابو عزیز بن عمیر و نضر بن الحارث
که بنی عبد الدار بودند و دران روز حمل رایات نکبت آیات کفار قیام نمودند القصه صباح روز
هفدهم ماه مبارک رمضان که آفتاب عالمتاب بفضای سپهر خضرا خرامیده بر ماه خطی خطوط
شعاع جنود نجوم را منهزم و منکوب گردانید و نقش وجود مواکب کواکب را از صفحه نمایش محو کرده
بنهانخانه فنا رسانید جوشن پوش والله یعصمک من الناس بتسویه صفوف سپاه سپهر
اساس قیام نمود و ایضا صنادید قریش با انواع حدت و طیش صف قتال آراسته بمیدان
شتافتند و نخست کسی از مشرکان که قدم در معرکه جلادت نهاد عتبه بن ربیعه بود با برادر خود
[illegible]

شیبه و پسر خویش ولید و از سپاه اسلام معاذ و معوذ و عوف ابناء حارث بمبارزت ایشان مبادرت
نمودند و بعضی بجای عوف عبدالله رواحه را گفته آمد و چون ایشان نزدیک مشرکان رسیدند عتبه و شیبه
پرسیدند که شما چه کسانید جواب دادند که فلان و فلانیم از انصار کفار گفتند باز گردید که ما را با شما مهمی نیست
و ما طالب بنی اعمام خودیم و مسلمانان باز گشته عتبه و شیبه فریاد بر آوردند که یا محمد اکفاء ما را بیرون
فرست و حضرت مصطفی علیه من الصلوات اسنیها حمزة بن عبدالمطلب و علی بن ابی طالب و ابو عبیده
بن الحارث را بمحاربه ایشان نامزد فرموده عتبه در برابر حمزه رضی الله عنه آمد و شیبه متوجه ابو عبیده
رضی الله عنه شد و ولید که خال معاویه بود بمبارزت امیر المومنین علی سلام الله علیه مبادرت
نمود و آنجناب در ساعت بیک ضربت ولید را بدوزخ روان گردانید و حمزه نیز بشمشیر
خونریز بیک دفعه عتبه را ریزه ریزه کرد و شیبه زخمی قوی بر پای ابو عبیده زد چنانچه در میان
میدان افتاده مغز استخوان ساقش بترشح گشت و آن دو شیر بیشه شجاعت یعنی حمزه و شاه اولیا
رضوان الله علیهما بمدد ابو عبیده شتافته شیبه را بقتل رسانیدند آنگاه نایره قتال اشتعال یافت
شمشیر آبدار حیدر کرار خرمن حیات کفار خاکسار را بباد فنا میداد و سایر شجعان اهل اسلام نیز
لوازم کشش و کوشش بجای آورده سنان جان ستان ایشان مشرکان را بجانب دوزخ میفرستاد
و در خلال آن احوال سید عالم صلی الله علیه وسلم بعریشی که جهت آنحضرت ترتیب داده بودند
در آمد و دست مناجات بدرگاه قاضی الحاجات بر آورده بمبالغه تمام ظفر و نصرت اهل اسلام را مسالت
نمود و تیر دعا بهدف اجابت رسیده ناگاه در مقام استیناس نعاس بر مردم دیده خیر الناس غلبه
کرد و همان ساعت از خواب در آمده بشارت وصول سپاه ملایکه مقربین جهت امداد جنود
مسلمین بگوش هوش حاضران رسانید و از عریش بیرون خرامیده آیت وافی عنایت
سیهزم الجمع و یولون الدبر بر زبان وحی بیان گذرانید و قبضه ریگ و سنگ ریزه از

زمین بر گرفته وشاهت الوجوه گفت بجانب مشرکان انداخت وجنود اسلام را تسلی داده بر
حرب اصحاب کفر وظلام دلیر ساخت از امیر المومنین علي علیه السلم روایتست که فرمود دو نوبت
بدر سه نوبت متعاقب هم بادي تند بوزید اول جبرئیل بود با هزار نفر از فرشتگان و دوم
میکائیل با هزار دیگر و سیم اسرافیل با هزار دیگر و دران روز ملایکه دستارها سرخ و زرد از نور
بر سر داشتند و بر اسبان ابلق سوار بودند القصه چون تایید الهي قرین حال حضرت رسالت
پناهي گشت کفار روي بانهزام آورده هفتاد نفر از ایشان کشته شدند و با هفتاد نفر دیگر
در پنجه تقدیر و دیگر با اسیري افتادند و از جمله قتیلان بروایتي سي وشش کس بزخم تیغ و سنان
شاه مردان علیه الصلواة والسلام بقعر جهنم پیوستند و بعضي از اهل سیر کمتر ازین گفته اند
واز جمله جماعت که بواسطه مبارزت جناب ولایت منقبت بقتل رسیدند حامس بن سعید
بن العاص است وحنظله بن ابي سفیان برادر معاویه وطعیمة بن عدي ونوفل بن خالد وزمعه
بن الاسود وعمیر بن عثمان بن کعب عم طلحه بن عبدالله و دو برادر او عثمان ومالک و برادر
بنیه منبه بن الحجاج السهمي و دران روز ابوجهل بزخم تیغ معاذ ومعوذ پسران عفرا از پاي در افتاد
وعبدالله بن مسعود بعد از وقوع فتح سران شقي را از بدن جدا کرد و بنزد حضرت پیغمبر صلي الله علیه
وسلم برد وعاصم بن ابي عوف السهمي ومعبد بن وهب بضرب تیغ ابودجانه انصاري بقتل
رسیدند وامیه بن خلف و پسرش علي را عبدالرحمن بن عوف اسیر کرده بطرفي میبرد
که ناگاه چشم بلال حبشي که از ان دو کافر فاجر در مکه متضرر شده بود بریشان افتاد وانصار را
بر قتل ایشان ترغیب نموده کار امیه وعلي بزخم شمشیر خبیب بن یساف انصاري وحباب
بن المنذر با خر انجامید واز جمله اسیران معرکه عباس بن عبدالمطلب است وعقیل بن ابي طالب
وابوالعاص بن الربیع وابو عزیز بن عمرو ولید بن الولید بن المغیره وابو عزه وعمرو بن عبدالله

[illegible]

الجمحی الشاعر و وهب بن عمیر بن وهب الجمحی و سهیل بن عمرو و عقبه بن ابی معیط و نضر بن الحارث و از آن جمله
عباس و عقیل در سلک اهل اسلام انتظام یافتند و عقبه بن ابی معیط و نضر بن الحارث بزخم تیغ
شمشیر اسد الله الغالب بقعر جهنم شتافتند و بروایتی نضر بن الحارث را عاصم بن ثابت بدوزخ
فرستاد و ابو عزه بنا بر افلاس خلاص شد اما اورا سوگند دادند که من بعد بر جنگ مسلمانان اقدام
ننماید و بعضی دیگر از اسیران فدا داده و برخی چند گاه بتعلیم اطفال انصار پرداخته مطلق العنان
شدند و از ارباب توحید در روز بدر چهارده کس شربت شهادت چشیدند و از آنجمله شش تن
از مهاجران بودند و هشت از انصار و ابو عبیده بن الحارث بن عبد المطلب رضی الله عنه
در سلک شهداء مهاجرین انتظام دارد و در آن روز چون عبیده از ضربت شمشیر شیبه از پای
در آمد و اورا برداشته نزد رسول صلی الله علیه و سلم بردند گفت یا رسول الله من شهید نیستم آنحضرت
فرمود که بلی تو شهیدی و مرغ روح ابو عبیده بعد از مراجعت از بدر در منزل صفرا یا روحا بجانب
عالم قدس پرواز نمود و هم آنجا مدفون شد مدت عمرش بقول صاحب مقصد اقصی هشتاد سال
بود دیگری از شهداء معرکه بدر عمیر بن الحمام بود و عمیر در آن روز در صف قتال ایستاده خرمایی
چند در دست داشت و میخورد در آن اثنا بگوش او رسید که حضرت مقدس نبوی صلوات
الله و سلامه علیه بر زبان معجز بیان میگذرانید که هر کس درین روز با کفار مقاتله نماید تا شهید شود
بهشت جاودان جای او باشد و عمیر بعد از شنیدن این سخن خرماها از دست افکنده جنگ
میکرد تا روی بروضه رضوان آورد و دیگری از شهیدان آن معرکه معوذ بن عفرا است
ابو جهل بضرب شمشیر او از پای در آمد و دیگری از شهیدان معرکه عمیر بن ابی وقاص است برادر
سعد و او در سن شانزده سالگی بود که بر دست عمرو بن عبدود شهد شهادت چشید و عبد الله
بن مظعون نیز از جمله شهداء بدر است و او در آن وقت سی ساله بود و ایضا خالد بن بکیر در سن

سی و چهار ساله که در آن معرکه شهید شد القصه بعد از وقوع این فتح نامدار و انداختن جیفه مردار کفار
بچاه بدر سید ابرار صلی الله علیه و آله الاطهار بسر آن چاه تشریف برد و نام کشتگان را که در آنجا
انداخته بودند بر زبان همایون راند و فرمود که هل وجدتم ما وعد ربکم حقا فانی قد وجدت ما
وعدنی ربی حقا عمر بن الخطاب گفت یا رسول الله با اجساد بی ارواح سخن میگوئی آنحضرت فرمود
که شما نمی شنوید شنواتر از ایشان سخنی را که من میگویم و ماده روایت کنند که در آن زمان حق تعالی
مشرکان را زنده گردانید تا آواز رسول را صلی الله علیه و سلم بشنوند و حیرت و ندامت ایشان
زیاده گردد و درین باب روایات دیگر نیز ورود یافته که ایراد آن لایق بسیاق این مختصر نیست
نبوت پیوسته چون احمد مختار صلی الله علیه الی انقراض الادوار در ضمان حفظ و حمایت پروردگار
بطرف مدینه باز گشت در وادی صفرا بر سر تلی نشسته غنایم آن معرکه را قسمت فرمود و بر سبیل
رسم اختصاص کشید و بروایتی که در روضة الاحباب مسطور است شمشیر منبه بن الحجاج که موسوم بذو الفقار
بود بامیر المؤمنین علی علیه السلام انعام نمود و باتفاق اهل سیر هشت کس را که بر حسب اشارت آنحضرت
جهت سرانجام بعضی از مهام در آن غزوه حاضر نبودند حکم حضار بدر داده حصه غنیمت ارزانی داشت
و آن جماعت که سه نفر از مهاجر و پنج کس از انصار بودند اینست که نوشته می شود عثمان بن عفان
طلحة بن عبید الله سعد بن زید ابو لبابه بن عبد المنذر که از قبل آنحضرت در مدینه خلیفه بود عاصم
بن عدی حارث بن حاطب خوات بن جبیر حارث بن صمه رضی الله عنه و برین تقدیر اصحاب
بدر سیصد و سیزده کس باشند و بعدد لشکر طالوت وقتیکه با جالوت محاربه مینمود در صحاح اخبار وارد است
که چون مهم اسیران کفار بفدیه قرار یافت آیت عتاب آمیز ما کان لنبی ان یکون له اسری
حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا و الله یرید الآخرة نازل گشت و این معنی موجب ملال خاطر
انور خیر البشر شده چون سابقه عنایت ربانی شامل حال امت پیغمبر آخر زمانی بود متعاقب

کریمه مذکوره این کلام معجز نظام نزول نمود که لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب
عظیم گویند شکستی که اهل اسلام را در واقعه احد واقع شده بود بواسطه اخذ فدیه بود در روایتی که چون آن
نبی آخرالزمان از معرکه بدر بازگشته ملک در رکاب و فلک همعنان بنواحی مدینه مکرمه رسید بعضی از اعیان
انصار که از موکب همایون تخلف نموده بودند مثل اسید بن حضیر و عبدالله بن انیس و غیرهم مراسم
استقبال استعجال کرده بلوازم اعتذار و ادای تهنیت فتح و نصرت قیام و اقدام نمودند و حضرت تقدس
نبوی صلوات الله و سلامه علیه عذر ایشانرا پذیرفته دعای خیر بر زبان معجز بیان گذرانید و قرین لطف
و عنایت پروردگار آن بلده طیبه را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید و چون فوت ابولهب
گریختگان معرکه بدر بمکه مبارک رسیدند و کیفیت ارتفاع اعلام اسلام و نگونساری رایات
کفر و ظلام را بسمع ابولهب رسانیدند از غایت حزن و اندوه عدسه بیرون آورد و پس از
روزی چند با قبح وجهی بقعر جهنم کرد و در همین سال عمیر بن عدی عصما یهودیه بنت مروان را که بهجو حضرت
خیر البریه علیه السلام والتحیه زبان میگشاد باستصواب آنحضرت بکشت و عمیر بن وهب جمحی باغوای صفوان
بن امیه بن خلف بقصد خیر البشر صلی الله علیه و سلم بر میان بسته از مکه بمدینه آمد و آنحضرت بنابر وحی
سماوی بر فساد نیت او مطلع گشته چون عمیر بمجلس همایون رسید فرمود که ترا صفوان بچه مهم فرستاده
بنابران عمیر کلمه توحید بر زبان راند و در سلک اهل اسلام منتظم گردید و هم درین سال آن برگزیده
ملک متعال با طایفه از ابطال رجال جهت عصیان و نقض عهد یهود بنی قینقاع بنواحی حصار ایشان
شتافته آغاز محاصره فرمود و جهودان که هفتصد نفر بودند بعد از پانزده روز در درون قلعه بتنگ آمده
و بحکم خدا و رسول رضا داده بسبب ضرورت بیرون آمدند و بنابر الحاح و مبالغه عبدالله بن ابی سلول
منافق صاحب مقام محمود از سر خون یهود درگذشته باخراج ایشان حکم فرمود و بعد از فراغ مهم بنی قینقاع
رسول صلی الله علیه و سلم بمدینه بازگشته باداء نماز عید الضحی و سنت قربانی قیام نمود نقلست که ابوسفیان

بعد از واقعه بدر نذر کرد که روغن بر خود نمالد و با زنان مصاحبت نکند تا انتقام از خیر الانام علیه الصلوة والسلام

نکشد و در اواخر این سال با دویست نفر از اهل ضلال بنواحی مدینه آمد و سحری در ناحیه عریض شخصی

از انصار را دیده بقتل رسانید و چند درخت خرما را سوخت بخیال آنکه نذرش بوفا رسید باز گشت

و حضرت رسالت پناهی ازین جرات آگاهی یافته با دویست نفر از اصحاب در عقب ابو سفیان روان

شد و مشرکان از توجه آنحضرت واقف گشته بجهت سهولت رفتار انبانهای سویق را که همراه داشتند

بینداختند و مسلمانان انبانها را بر گرفته آن غزوه را غزوه سویق نام نهادند فوت عثمان بن مظعون در تاریخ

امام یافعی مسطورست که درین سال عثمان بن مظعون رضی الله عنه وفات یافت روایتست که در

اوایل اسلام روزی در مجمع قریش لبید شاعر این بیت خود را که الا کل شیء ما خلا الله باطل

و کل نعیم لا محالة زایل میخواند عثمان چون مصراع اول را شنید گفت صدقت و بعد از استماع مصراع

ثانی گفت که کذبت نعیم الجنة لا یزول و باغوای لبید بعضی از مشرکان طپانچه بروی عثمان زدند

که یک چشم کبود شد و عثمان دران باب قطعه گفت که بیت اولش اینست بیت ان تک عینی

فی رضی الرب نالها ید الملحد فی الدین لیس بمهتد و در سر السیف از عایشه بنت قدامه بن مظعون

مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم رخساره عثمان را بعد از وفاتش تقبیل فرمود و بروی نماز

گذارده در بقیع بدفنش اشارت فرمود و بروایت امام یافعی تولد عبد الله بن الزبیر درین سال

بوقوع انجامید والعلم عند الله المجید الحمید گفتار در ایراد وقایع سال سوم از هجرت و ذکر غزوه احد

و بیان برخی دیگر از حوادث که مقارن آن حرب واقع شده در اوایل سال سیم از هجرت حضرت

رسالت عبد الله بن ام مکتوم را در مدینه خلیفه گذاشته رایت هدایت آیت بدست شاه ولایت

داد و با دویست سوار از مهاجر و انصار بقصد جمعی از بنی سلیم و غطفان بقرقرة الکدر تشریف

برد و بی آنکه با کفار اتفاق ملاقات افتد مراجعت کرد اما درین سفر پانصد شتر بدست اهل اسلام در آمد

غزوه ا

و غزوه ذی امر که انرا غزوه انمار نیز گویند هم درین سال واقع شد و در وقت عزیمت بدان سفر
خیر البشر عثمان بن عفان را در مدینه بنیابت خود تعیین فرموده با چهار صد و پنجاه نفر از لشکر
نصرت اثر بجانب بنی ثعلبه و محارب در حرکت آمد و انجماعت از عزیمت انحضرت واقف
گشته در قلل جبال متحصن شدند اما در روزی که بواسطه بارندگی اثواب حضرت رسالت مآب
نمناک بود انها را بر درختی انداخته در سایه شجر باستراحت اشتغال مینمود غورث که او را غورث بن
الحارث میگفتند و بصفت شجاعت و مردانگی اتصاف داشت رسول را صلی الله علیه وسلم در سایه
ان درخت دیده با شمشیر کشیده بر سر ان سرور دوید و گفت کیست که ترا حمایت کند از من
حضرت رسالت علیه السلام والتحیه فرمود که ایزد سبحانه و تعالی و فی الحال جبرئیل جناحی بر سینه
غورث زد که شمشیر از دستش بیفتاد و خیر البشر برخاست و شمشیر را برداشته گفت که کیست که ترا
حمایت کند از من غورث گفت هیچکس انگاه کلمه توحید بر زبان رانده مسلمان شد و رسول صلی الله علیه
وسلم بمدینه مراجعت نمود مدت این سفر یازده روز بود و هم درین سال زید بن حارثه رضی الله
عنه بفرمان خیر البریه علیه السلام والتحیه با صد سوار از مهاجر و انصار بر سر راه قافله قریش که از راه
عراق بشام می شتافتند رفت و رؤسای کفار فرار نموده قرب صد هزار درم اموال کفار و انبان بدست
مسلمانان افتاد و در چهاردهم صفر همین سال کعب بن اشرف یهودی که پیوسته زبان نامبارک بهجو
حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام میگشاد و مشرکانرا بر محاربت و مخالفت انحضرت ترغیب
میکرد بسعی محمد بن مسلمه و ابو نایله و بعضی دیگر از شجاعان قبیله اوس کشته گشت و همچنین ابو رافع تاجر
حجاز که در سلوک طریق شقاوت قدم بر قدم کعب داشت باهتمام عبد الله بن عتیک و عبد الله بن انیس
و ابو قتاده که از قبیله خزرج بودند بقتل رسید و هم درین سال ابو سفیان با سه هزار نفر از لشکر شیطان
و هفتصد از انجمله زره پوش بودند و دویست سر اسب و سه هزار شتر داشتند بجانب مدینه توجه نمودند

وجهت تدارک قتل بدر و ترغیب مردم بر حرب بازده هودج ترتیب داده بعضی از نسوانرا همراه

خود گردانیدند و عباس رضی الله عنه که دران زمان در مکه مبارکه تشریف داشت مکتوبی مخبر ازین واقعه

نزد خیر البشریه فرستاد و انحضرت قصد کرد که در مدینه متحصن گردد و بمدافعه کفره قیام نماید اما

آخر الامر بواسطه الحاح و مبالغه بعضی از جوانان جنگ جوی بکراهت تمام در نماز دیگر روز جمعه چهاردهم

یا ششم شهر شوال عبد الله بن ام مکتوم را در مدینه خلیفه گذاشته با هزار نفر از ابطال رجال

که صد کس از انجمله زره پوش بودند متوجه حرب گردید اما عبد الله بن ابی سلول در اثنا راه با سیصد

نفر از منافقان بازگشت و دران غزوه در میان لشکر اسلام سه لوا بود علم اوس را سعد بن

عباده داشت و لواء خزرج را حباب بن المنذر و لواء خاصه حضرت مصطفوی را جناب ولایت

مآب مرتضوی و بروایتی ان لوا در دست مصعب بن عمیر بود القصه بنا بر روایت اول صباح

روز شنبه پانزدهم شوال نزدیک بکوه احد تقارب ارباب توحید و اصحاب کفر تلاقی متحقق شد

و حضرت خیر البشریه بتعبیه سپاه قیام نموده عکاشه بن محصن اسدی را بر میمنه حمایت و در

میسره ابو سلمه بن عبد الاسد المخزومی را باز داشت و ابو عبیده بن الجراح و سعد بن ابی وقاص

را در مقدمه تعین نمود و جای مقداد بن عمرو را بر ساقه مقرر فرمود و عبد الله بن عمرو بن حزم یا عبد الله

بن جبیر را با پنجاه تیرانداز بمحافظت شکاف عینین که بر بسیار سپاه نصرت شعار بود مامور ساخت

و ایشانرا وصیت کرد که بهیچ حال ازان موضع حرکت نکنند خواه مسلمانان غالب شوند و خواه

مغلوب و ابو سفیان نیز بترتیب لشکر نکبت اثر قیام نموده خالد بن الولید را والی میمنه گردانید

و عکرمه بن ابی جهل صاحب میسره کرده و عبد الله بن ابی ربیعه را بر تیراندازان که صد نفر بودند امیر

ساخت و لوا را بطلحه بن ابی طلحه داد بمیدان شتافته مبارز طلبید و بنبرد شیر بیشه هیجا یعنی شاه اولیا علی

مرتضی سلام الله علیه چو سیلی که آید ز بالا بزیر ٭ بر سران بداختر تاخته بیک ضرب ذو الفقار

کار او را تمام ساخت و بعد از قتل طلحه بن ابی طلحه رایت قریش را برادرش مصعب بر داشت و نیز زخم مکان
جانستان عاصم بن ثابت بقتل رسید انگاه برادر دیگرش علم برگرفته او نیز بتیغ عاصم عازم سفر سقر گشت
و بروایتی عثمان بضرب تیغ حمزه رضی الله عنه مقتول گردید و پس از قتل عثمان ابو سعید بن ابی طلحه
و حارث بن طلحه و مسافع بن طلحه و کلاب بن طلحه و جلاس بن طلحه و ارطاة بن شرحبیل و شریح بن قارض
متعاقب هم علمدار کفار گشته بضرب تیغ مجاهدان دین راه سجین پیش گرفتند و اخر الامر غلامی از بنی عبد الدار
صواب نام رایت اهل ظلام را بر داشته او نیز بضرب ذو الفقار حیدر کرار بدار البوار پیوست قال فی کشف الغمه
روی عن ابی عبد الله جعفر بن محمد عن ابیه علیهما السلام قال کان اصحاب اللواء یوم احد تسعه
کلهم قتلهم علی بن ابی طالب علیه السلام و باتفاق جمهور اهل سیر امیر المومنین حیدر دران روز
بیشتر از جمیع اصحاب خیر البشر لوازم شجاعت و تهور بتقدیم رسانید مشرکان را منهزم گردانید و
و مسلمانان باخذ غنیمت مشغول شده اکثر الجماعت که بامر خواجه کونین بمحافظت شکاف عینین
قیام می نمودند بخلاف رای سردار خود جهت اخذ غنیمت عنان بمعرکه تافتند و خالد بن الولید
و عکرمه بن ابی جهل این معنی را دانسته بیکبارگاه بر سر عبد الله راندند و او را با رفقا شهید
ساخته از پس پشت سپاه اسلام در آمدند و تیغ کین آخته صورت بلیه ایشان را دست داد و
فوجی از مسلمانان کشته گشته زمره بوادی فرار شتافتند چنانچه بروایتی که در کتاب مذکور مسطور است
زیاده از چهارده نفر کسی در ملازمت حضرت رسالت علیه السلام و التحیه نماندند و از جمله
هفت نفر از مهاجرین بودند و هفت کس از انصار و اسامی مهاجرین بر نهج ست علی بن
ابی طالب ع ابو بکر بن قحافه عبد الرحمن بن عوف سعد بن ابی وقاص زبیر بن العوام طلحه
بن عبید الله ابو عبیده بن الجراح و نامهای انصاریان اینست حباب بن المنذر و ابو دجانه
و عاصم بن ثابت و حارث بن صمه و سهل بن حنیف و اسید بن حضیر و سعد بن معاذ و بعضی

بجای سعد بن معاذ اسید بن حضیر و سعد بن عباده و محمد بن مسلمه را نوشته اند و ازین چهارده عرب هشت کس
بر موت با ابو بکر بیعت کرده عهد بستند و این هشت کس عبارتست از امیر المومنین علی او طلحه
و زبیر و ابو دجانه و حارث بن صمه و حباب بن المنذر و عاصم بن ثابت و سهل بن حنیف و آن ان
در مقابله و مقاتله مشرکان آثار مردانگی بظهور آورده با وجود کثرت کفار آسیبی بذات هیچ یک
از نامبردگان نرسید و ابو الفتح در کشف الغمه مسطور است که در روز احد چون اهل اسلام از هجوم
جنود اصحاب ظلام انهزام یافتند خیر الانام علیه الصلوة و السلام از شاه عالیمقام پرسید که چرا
با قوم در امر فرار اتفاق نکردی امیر المومنین علی جواب داد که چگونه بروم و ترا تنها گذارم بخدا
سوگند که ازین موضع قدم فراتر ننهم تا کشته شوم یا آنکه ایزد تعالی انجاز وعده خویش کند
آنحضرت فرمود که ای علی حق عز و علا وفا کننده وعده خودست آنگاه سه طایفه عظیمه از کفار
متعاقب یکدیگر متوجه خیر البشر شده هر بار حیدر کرار باشارت آنحضرت شر ایشانرا از خود بذو الفقار
مندفع گردانید و از فرقه اول هشام بن امیه المخزومی و از زمره ثانیه عمرو بن عبد الله الجمحی و از
فوج ثالث بشر بن مالک عامری را بقتل رسانید بصحت پیوسته که در آنروز که حیدر کرار بدفع
اشرار کفار و انصار اعجاز آثار آخته بود و لوای سعی و اجتهاد برافراخته از جانب آسمان
ندای بگوش هم کنان رسید که لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و بقولی قایل این
کلمه جبرئیل بود علیه السلام و بروایتی رضوان خازن بهشت و ابو الفتح در آنروز در وقتیکه امیر
فرموده سید المرسلین امیر المومنین و امام المسلمین بر جمعی کثیر از ابطال مشرکین حمله کرده
سلک جمعیت ایشانرا از هم بگسیخت جبرئیل گفت یا رسول الله ملایکه تعجب مینمایند از
حسن مواسات و جوانمردی علی علیه السلام فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انه منی
و انا منه فقال جبرئیل علیه السلام و انا منکما و در اکثر کتب سیر مسطورست

که در معرکه احد خیر البشر بنفس نفیس مباشر امر قتال کردید نظم درانز ورازوت برو قفا
بدندان آن سرور انبیا بلی سنگ خورد و شکستی رسید شد از عقد در لعل و مرجان بدید
و بروایت اصح رامی آن حجاره عتبه بن ابی وقاص بود برادر سعد در روضة الصفا مذکور است
که در روز احد عبد الله بن قمیه و عتبه بن ابی وقاص و عبد الله بن شهاب زهری و ابی
بن خلف بر قتل رسول صلی الله علیه و سلم باهم عهد بسته بودند و زمره عبد الله بن حمید اسدی
را نیز داخل آن جهار خاکسار کردانیده اند و ابن قمیه چندان سنگ بجانب انحضرت انداخت
که رخسار آفتاب کردار او مجروح شد حلقها جو در جبین مبینش نشست و بروایتی بواسطه شمشیری
که آن ملعون بذات همایون رسول صلی الله علیه و سلم رسانید انحضرت در کوی افتاد و از چشم
مردم مردم چشم نهان کشته شیطان فریاد برآورد که محمد بقتل رسید و این خبر شایع شده موجب
حزن و تفرق اهل اسلام و سبب تفریح خاطر اصحاب کفر و ظلام کردید نقلست اول کسی که انحضرت
را در آن کو بشناخت کعب بن مالک انصاری بود آواز برآورد که هذا رسول الله حیا سویا سید عالم صلی
الله علیه و سلم اشارت فرمود که خاموش باش و چون مسلمانان از حیات خواجه کاینات خبر
یافتند از اطراف و جوانب بملازمتش شتافتند و طلحه رضی الله عنه بان کو در آمده پشت
خم کرد تا انحضرت پای مبارک بر پشت نهاد امیر المومنین علی علیه السلم دست همایون خیر الانام
را گرفت تا از آنجا بیرون شتافت بصحت پیوسته که سید المرسلین در سان آن پنج لعین
که بر قتلش عهد بسته بودند دعا فرمود بعضی از ایشان هم در آن معرکه کشته لقمه السیف
بال رسیدند و در مقصد اقصی مسطورست که در روز احد ابی بن خلف لعنه الله حضرت
رسالت پناه را دید گفت لا نجوت ان نجوت و بر انحضرت که در میان حارث بن صمه
و سهل بن حنیف ایستاده بود حمله کرد و مصعب بن عمیر پیش رفته بزخم نیزه آن شقی را

شهید شده آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم نیم نیزه که در دست سهل بود رضی الله عنه ازو بستد
و بر گردن ابی سعد و ابی عثمان بصوب فرار گردانیده از الم زخم سید عالم صلی الله علیه وسلم بسان
گاو بانگ میکرد تا وقتیکه روی بدوزخ آورد و در بعضی از روایات آمده است که نوبتی زید بن
وهب از عبد الله بن مسعود پرسید که چنین شنیده ام که در روز احد بغیر از علی علیه السلام
و ابو دجانه و سهل بن حنیف رضی الله عنهم در خدمت حضرت رسالت علیه السلام و التحیه بمجلس
نمانده بود این خبر مطابق واقع است یا نی جواب داد که در اوایل حال که سپاه اسلام روی بوادی
انهزام نهادند بغیر امیر المومنین علی احدی نزد آنحضرت نماند و بعد از ساعتی عاصم بن ثابت و ابو د
جانه و سهل بن حنیف و طلحه بن عبد الله بملازمت خیر البشر شتافته کمر محاربت بر میان
بستند زید باز پرسید که ابو بکر و عمر کجا بودند گفت ایشان نیز بگوشه رفته بودند و چون از حال عثمان
بن عفان استفسار نمود گفت او نیز بطرفی شتافته و در روز سیم از جنگ پیدا شد و بنابر آنکه معتاد
منزل عریض بود رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بدر رفتی که درین واقعه عریض گرفتی از مرتضی علی منقولست
که گفت در آن روز هولناک من و ابو دجانه و سعد بن ابی وقاص هر یک در طرفی بمنع و دفع طایفه از
مشرکان مشغول بودیم تا آنزمان که خدای تعالی فتح روزی کرد و چنانچه در اکثر کتب سیر مسطورست
که در روز احد جمعی دیگر از صحابه مثل ابو عبیده بن الجراح و طلحه بن عبید الله و ابو طلحه انصاری نیز
لوازم شجاعت و دلیری بتقدیم رسانیدند و دو انگشت طلحه بزخم تیغ ابن قمیه یا اصابت تیر مالک
بن زهیر جشمی از کار باز ماند القصه چون قتال اهل ضلال بنهایت انجامید حضرت خیر البشر علیه
التحیه و السلام با جمعی از صحابه که مجتمع گشته بودند بشعب اُحُد در آمد و هند بنت عتبه بن ربیعه
که زوجه ابو سفیان و مادر معاویه بود و باتفاق سایر نسوان قریش فضای میدان را از مردان شمشیر زن
خالی دیده بر سر شهدا شتافتند و بغیر از حنظله بن ابی عامر راهب که ملقب بغسیل الملائکه است

تمامی شهدا را مثله ساختند و هند جگر عم خیر البشر حمزه را از شکمش برون آورده بمکید بنابرین اورا آکلة الاکباد میگفتند و بعد ازین قضایا ابو سفیان و اتباع او را داعیه رجوع بمکه پیدا شده بجهت ابو سفیان نزدیک بشعب احد آمده فریاد برکشید که محمد در میان قوم هست یا نی و باشارت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم اصحاب ساکت بوده ابو سفیان باز آواز برآورد که ابا پسر ابو قحافه زنده هست یا نی و هیچکس بجواب زبان نگشاده نوبت دیگر گفت ابا پسر خطاب چه حال دارد و این کرت نیز جواب نشنیده روی بمردم خود آورده گفت این جماعت که نام بردم همه کشته شده اند عمر بن الخطاب رضی الله از استماع این مقال بی تحمل شده باواز بلند گفت که ای دشمن خدای این کسانی که نام بردی همه زنده اند و بروایت مقصد اقصی چون ابو سفیان از حال پیغمبر صلی الله علیه و سلم سوال کرد امیر المومنین علی علیه السلام فرمود که بخدای که محمد زنده است و سخن ترا می شنود آنگاه ابو سفیان آغاز نوازش معبود باطل خود کرده گفت اُعلُ هُبَل اُعلُ هُبَل اصحاب بامر حضرت رسالت مآب جواب دادند که الله اعلی و اجل باز ابو سفیان گفت العزی لنا و لا عزی لکم مسلمانان جواب دادند که الله مولانا و لا مولی لکم پس ابو سفیان بر زبان آورد که یوم بیوم والحرب سجال و نیز گفت وعده ما و شما سال آینده منزل بدر است و امیر المومنین علی علیه السلام و بکری از اهل اسلام بموجب فرموده خیر الانام صلی الله علیه و آله العظام زبان بقبول گشاده ابو سفیان بطرف مکه روان شده بروایت اکثر اهل سیر در واقعه احد قریب سی نفر از مشرکان بقتل رسیدند و از آنجمله بقول محمد بن اسحق دوازده نفر بضرب تیغ امیر المومنین حیدر کرار کشته شدند و اسامی ایشان اینست طلحه بن ابی طلحه و ابو سعید بن طلحه و کلده بن طلحه ابو عبد الله بن جمیل بن زهیر ابو الحکم بن الاخنس بن شریق الثقفی و ولید بن حذیفه بن المغیره و برادرش امیه ارطاة بن شرحبیل هشام بن امیه عمرو بن عبد الله بن جحیم بشیر بن مالک صواب مولی بنی عبد الدار در روضة الاحباب

مسطورست که در زمانی که رسول صلی الله علیه وسلم شعب درآمد عثمان بن عبدالله بن المغیره
المخزومی مسلح و مکمل بر اسپ ابلقی سوار از عقب آن سرور بشتافت ناگاه پای اسب آن لعین
در گوی فرو رفته از پشت زین بر روی زمین افتاد و بضرب تیغ حارث بن صمه رخت زندگانی
بباد فنا داد و عبید بن حاجز عامری بجانب حارث تاخته بشمشیر خونریز ابودجانه پیکر او زیر زبر شد
و سایر مشرکان بهمین اجتهاد بعضی دیگر از مجاهدان دین که اسامی ایشان سبق ذکر یافت مقتول گشتند
اما از مسلمانان در آن معرکه بروایتی هفتاد نفر و بقولی شصت و پنج کس شهادت استسعاد یافتند و
و از آنجمله چهار نفر از مهاجرین بودند و باقی از انصار و یکی از شهداء مهاجرین عم سید المرسلین
حمزه بن عبدالمطلب است رضی الله عنه کنیت او ابویعلی بود و بعضی ابوعماره گفته اند و در نسخ
معتبره از وحشی که قاتل آنجناب بود مرویست که گفت من غلام جبیر بن مطعم بن عدی بودم
و در روز بدر عم خواجه من طعیمه بن عدی بدست حمزه کشته گشته بود بنابر آن جبیر در وقت توجه
بجانب احد بمن گفت که اگر تو حمزه را بقتل رسانی آزاد باشی و در اثنا راه گاهی هند نیز
جهت انتقام کشته شدن پدر خویش عتبه مرا بدان امر تحریص کردی و گفتی اگر این کار
بر دست تو تمشیت پذیرد بتربیت من اختصاص یابی و در روز احد در وقتیکه نایره قتال
اشتعال یافت من بمعرکه رفته حمزه را دیدم که مانند شتر مست بمیدان درآمده و صفوف مشرکان
برهم زده و در آن حال سباع بن عبدالعزی خزاعی که مادرش در مکه با ختنان نسوان قیام
نمودی در برابر مسلمانان شتافته مبارز طلبید و حمزه سر راه بر سباع گرفته نخست او را
بحرفه مادر سرزنش کرد آنگاه بضرب تیغ جهان ملعون را بر خاک افکنده طعمه سباع گردانید
و من در پس سنگی در کمین نشسته بودم تا حمزه رضی الله عنه نزدیک بدانجا رسید پس حربه
بطرف وی انداختم و این تیغ بر زیر ناف آن زبده آل عبد مناف آمده از جانب دیگر سر

بدر کرد و او متوجه من شده بهای لحظه از پای در آمد بعد از آن هند بسر وقت حمزه رسید و گوش
و بینی مبارک او را برید و جگرش را بیرون آورده بخایید نقلست که بعد از مراجعت اهل ضلالت
بجانب مکه در وقتی که ارباب هدایت بتفحص حال شهدا قیام مینمودند حضرت رسالت فرمود
که حال حمزه چیست که او را نمی بینم امیر المومنین علی علیه السلام بجستجوی عم خود مشغول شده
ناگاه جسد مبارکش را افتاده دید و اشک بر عارض همایونش فرو دویده آنحضرت را بر صورت واقعه
مطلع گردانید رسول صلی الله بنفس نفیس بدانجا شتافته چون عم خویش را مثله کرده یافت بغایت محزون
گشت و گفت ما وقفت موقفا قط اغیظ لی من هذا پس قسم یاد فرموده بر زبان وحی بیانش
جاری شد که چون بر قریش دست یابم بهفتاد کس از ایشان مثله کنم و جبرئیل نازل شده این آیت
آورد و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که صبر میکنم و از سر آن عزیمت درگذشته کفارت سوگند داد
در سیر السلف مذکورست که حمزه رضی الله عنه از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم دو سال اکبر بود
و مولف اعمار الاعیان مدت عمرش تا پنجاه و نه گفته است والله اعلم و از جمله شهدای مهاجرین
دیگری عبدالله بن جحش اسدی است و او نبیره عمه خیر البریه علیه السلام والتحیه بود زیرا که مادرش
دختر عبدالمطلب است مسماة بامیمه نقلست که در صباح روزی که حرب احد بوقوع پیوست عبدالله مناجات
کرد که خدایا درین جنگ شخصی را که بشدت باس و قوت موصوف باشد غنیم من گردان تا اگر
برین ظفر یابد گوش و بینی مرا ببرد و چون در وقت ملاقات از من سوال کنی که ای عبدالله گوش
و بینی ترا چرا بریدند گویم که برای محبت تو و رسول تو پس مرا تصدیق فرمای و گوئی آری تو گوش
و بینی برید های و سعد بن ابی وقاص مرویست که صباح عبدالله بن جحش این مناجات نمود
و آخر روز دیدم که کفار گوش و بینی او را از ریسمان آویخته بودند و او را با حمزه رضی الله عنه در یک

قبر دفن نمودند مدت عمر عبد الله از چهل سال متجاوز بود و دیگری از شهدا مصعب بن عمیر است
که از بنی عبد الدار بود و اسلام بسیاری از اهل مدینه به یمن اهتمام او روی نمود و در مقصد اقصی و بعضی دیگر
از مؤلفات علما مذکور است که در آن وقت که مسلمانان از معرکه احد روی گردان شدند مصعب
که رایت مهاجرین در دست داشت خیال فرار بر امن خاطر نگذاشت و ابن قمیه بدو رسیده
بضرب شمشیر دست راستش را بینداخت و مصعب علم بدست چپ گرفته گفت و ما محمد الا رسول
قد خلت من قبله الرسل و ابن قمیه علیه اللعنه بزخم دیگر دست چپش را نیز قلم زده
مصعب کرت دیگر آن کلمه را تکرار نمود و علم را بزور هر دو بازو بسینه خود منضم گردانید و ابن
قمیه نیزه دیگر بوی رسانید تا کارش باختر انجامید گویند که انقطاع و تجرد مصعب از مزخرفات دنیویه
بمرتبه بود که چون شهید شد از وی پوست پاره ماند که چون سرش بآن می پوشیدند پاهایش
مکشوف میگشت و چون بپایش سر میکردند رویش باز میماند بیت غلام همت آنم که زیر چرخ
کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است و از جمله شهدا انصار یکی ذکوان بن عبد قیس است
و او داخل اهل بدر است و مرتبه او در خدمت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه بجایی رسید
که نوبتی فرمود هر کس دوست دارد که مردی به بیند که بر سبزه بهشت راه میرود بسوی ذکوان نظر کند در
روضة الصفا مسطور است که چون اهل اسلام متوجه احد گشتند ذکوان دختران و نسوان خود را وداع کرده
ایشان گفتند یا ابا السبع دولت دیدار کی دست خواهد داد جواب داد که روز قیامت و پس از
تلاقی فریقین چندان محاربه نمود که بسعادت شهادت رسید و در آخر جنگ حضرت مقدس
نبوی فرمود که اهل مجلس از حال ذکوان خبری دارد جناب ولایت مآب مرتضوی گفت یا رسول الله
من دیدم که سواری در عقب او میرفت و میگفت مرا نجات مباد اگر تو نجات یابی آنگاه شمشیری
بر دوش او فرود آورد و من آن سوار را تعاقب نموده و او را از زین بر زمین افکنده چون نگاه کردم ابو الحکم

بن الهجش بن شریف بود و دیگری از شهدا احد حنظله بن ابی عامر بن ابو عمرو راهب است
از واقدی مرویست که حنظله در شب بواقعه احد جمیله بنت عبدالله بن ابی را بحباله خویش در آورده در شبی
که دور روز جنگ واقع شد باجازت حضرت رسالت در مدینه توقف نموده بانکوحه خویش زفاف
کرد و صباح متوجه حرب گاه شد جمیله چهار کس آورد تا حنظله پیش ایشان اقرار نمود که ازاله بکارت
جمیله نمود و چون گواهان سبب این استشهاد را ازو پرسیدند جواب داد که دوش چنان در خواب دیدم
که فرجه در آسمان پیدا شد و حنظله از ان فرجه بدانجا در آمد آسمان باز بحالت اول معاودت نمود و تعبیر
این واقعه وقوع شهادت حنظله است بنابران من گواه گرفتم تا کسی مرا طعن نتواند کرد القصه چون حنظله بمعرکه احد
رسید ساعتی بقتال پرداخته بردست جعونه بن شداد بن اسود شهید گردید و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
که من دیدم که ملایکه حنظله بن ابی عامر را غسل میدهند و چون بمدینه مراجعت نمود از جمیله بن حنظله را پرسید
جواب داد که حنظله از غایت حرص بر جهاد پیش از آنکه رفع جنابت کند سلاح بسته بمعرکه شتافت بنابرین
قضیه حنظله را غسیل الملایکه لقب دادند و دیگری از شهدا معرکه احد عمرو بن ثابت بن وقش است
واقدی روایت کند که عمرو پیوسته در نبوت حضرت رسالت متردد بوده و کما ینبغی قبول اسلام نمی نمود
اما در صباح آنروز بهدایت ملهم الرشاد از سر صدق زبان بکلمه طیبه توحید جاری گردانیده روی
باحد نهاد و چندان محاربه نمود که شهادت یافت و چون خیر البشر صلی الله علیه و سلم بر شهادت
او واقف شد فرمود که انه من اهل الجنه و دیگر از جمله شهداء انصار عمرو بن الجموح است که نبی سلمه
بود و او چهار پسر داشت که بملازمت حضرت رسالت علیه السلام و التحیه قیام می نمودند و خود بواسطه
آنکه اعرج بود در معارک بخدمت آنحضرت نمیرسید اما در وقتی که رسول صلی الله علیه و سلم هر چند
قوم او را ازین حرکت منع کردند و گفتند لیس علی الاعرج بجایی نرسید متوجه احد گشت عمرو را هوس
جهاد پیدا شد و نزد حضرت رسالت پناه رفته گفت یا رسول الله میخواهم که باین پای لنگ
عرصه بهشت را بگویم سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که لا جهاد علیک و عمرو التماس خویش مکرر

ساخته رخصت یافت و در روز احد با پسر خود خلاد و عبد الله بن عمرو بن حرام که برادر منکوحه اش
هند بنت عمرو بن حرام بود شهید گشت از واقدی مرویست که در روز احد چون اخبار موحش
بمدینه رسید عورات جهت تحقیق حالات متوجه معسکر شدند و عایشه نیز در حرکت آمده در اثنای
راه هند را دید که شوهر و برادر و پسر خود را بر شتری بار کرده بمدینه می آورد ازوی پرسید که خبر چیست
جواب داد که ذات فایض البرکات سید کاینات مقرون بصحت و سلامت است و دیگر هر
مصیبتی که باشد سهلست عایشه باز استفسار نمود که اینها چه کسانند که می بری هند گفت
شوهرم عمرو و برادرم عبد الله و پسر خلادست آنگاه شتر بزانو در آمده عایشه گفت حمل از ثقل حمل
از رفتار باز ایستاده هند جواب داد که ظاهرا سبب توقف شتر امری دیگرست آنگاه شتر را بر صوب
بر انگیخت و نوبت دیگر آن حمل بخفت و چون زمامش بطرف دیگر گردانید در رفتار آمد و هند
نزد سید ابرار صلی الله علیه و آله الاطهار شتافته کیفیت واقعه معروض داشت آنحضرت فرمود
که ان الجمل المامور بعد از آن از هند پرسید که عمرو در وقت توجه گفته بود هند جواب داد که این
دعا کرد که اللهم تردنی الی اهلی خیر البشر فرمود که بنابرین شتر بجانب مدینه رفته و انصار هند را
بشارت داد که شوهر و برادر و پسر تو در بهشت بمرافقت یکدیگر بسر می برند از شهدای احد
وهب بن قابوس حرث برادرزاده او حارث بن عقبة بن قابوس و آن با آن در روز احد از جبل مزینه
بمدینه آمده چون از کیفیت واقعه وقوف یافتند از رسول صلی الله بمعرکه شتافتند و آثار شجاعت
و مردانگی بظهور آورده بفوز شهادت فایز شدند سعد بن ابی وقاص گوید که من دیدم که بعد از شهادت
وهب سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بر سرش ایستاده میگفت رضی الله عنک فانی عنک
راض چون او را در قبر نهادند آنحضرت بدست مبارک خود بروی که ملحفه ای سبز داشت
برون پوشید و دیگری از شهدای انصار انس بن النضرست عم انس بن مالک نقلست

که انس در معرکهٔ احد عمر بن الخطاب را دید که با طایفهٔ از اهل اسلام در مقام تحیر بگوشهٔ نشسته و از سبب
حزن پرسید جواب دادند که رسول صلی الله علیه وسلم بقتل رسید گفت پس شما دیگر حیات
چه میکنید برخیزید و با اعدا مقاتله نمایید تا کشته شوید و شمشیر کشیده متوجه میدان شد و دران
اثنا بسعد بن ابی وقاص باز خورده گفت والله که من بوی بهشت از جانب احد می شنوم انگاه
بر قلب لشکر قریش حمله کرده محاربه می نمود تا شهید شد گویند که زیاده از هشتاد زخم بر بدنش رسیده بودند
از جمله شهدای معرکهٔ احد دیگر خارجه بن زید انصاری بود در روضة الصفا مسطور است که در وقتیکه
خارجه بن زید سیزده زخم داشت مالک الدخشم باو رسیده گفت شنودی که محمد را کشتند
خارجه جواب داد که بر تقدیر تسلیم خدای عز و علا کشته نگردد و نمیرد تو برو و از برای نصرت
ملت خود مقاتله کن و دیگری از انجمله سعد بن الربیع است آورده اند که دران روز جگر سوز حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم فرموده گیست که معلوم نماید که سعد در سلک احیا انتظام دارد یا کشته
شده و یکی از انصار بتفحص حال او اشتغال نموده سعد را افتاده دید در حالتی که رمقی از جان
باقی داشت و انچه از نقطه گوهر افشان نبی اخر الزمان شنیده بود بوی رسانید سعد گفت
دوازده زخم جانگداز بر من زده اند و امید از حیات انقطاع یافته سلام من بخیر الانام
برسان و بگوئی که سعد میگوید حق سبحانه و تعالی ترا از ما جزا دهاد بهترین جزائی که از انبیا
به پیغمبران داده باشد و قوم را بگو که در خدمتگاری انحضرت از خود بتقصیر راضی نشوند
و همان لحظه بهار عمر سعد بن ربیع بخزان ممات متبدل شده سعادت ابدی نصیب گشت
و چون سخنان او بعرض حضرت رسالت علیه السلام والتحیه رسید فرمود که اللهم ارض عن
سعد بن الربیع و دیگری از شهدای ان معرکه یمان بن حسل بن جابر العبسی است که پدر حذیفه بود در
مقصد اقصی سمت تحریر یافته که یمان پیر سالخورده بوده و دران روز در صحبت لشکر گوی مسلمین گشته

بالاخره هوس ادراک سعادت شهادت او را بران داشت که شمشیر خود را برگرفته بمعرکه شتافت
واهل اسلام با او جنگ انداخته و در اثنای مبارزت بنفس مباشرت نمودند و پسرش و دران هرچند
فریاد زد که این پدر منست بجایی نرسید زیرا که مسلمانان از غایت دهشت و تحیر ندانستند که او
چه میگوید و از جمله هفتاد نفر دیگری عبدالله بن جبیر بود و جمعی که با او محافظت شکاف عینین ثبات
قدم نموده بودند و اسامی تتمه شهدا از کتبی که در وقت تحریر این مختصر در نظر بود بوضوح نپیوست
بنابران مرقوم کلک بیان نگشت بعضی از علما را عقیده آنست که خاتم الانبیا علیه من الصلوات
اتمها اولا بر حمزه رضی الله عنه نماز گذارد و جنازه هر یک از شهدا را که می آوردند بپهلوی سید الشهدا
نهاده باداء صلوة قیام می نمود چنانچه هفتاد کرت بر حمزه نماز گذارده شد و قولی آنکه آنحضرت
بر شهیدان احد نماز نگذارد و مجتهدان مذهب امام شافعی ترجیح این روایت کرده اند و باتفاق
ارباب اخبار شهدا را بی آنکه بشویند در همان موضع دفن فرمودند و در آخر همان روز حضرت
مقدس نبوی صلوات الله وسلامه علیه بمدینه مراجعت فرمود و در اثنای راه بهر قبیله که میرسید
مردان و زنان بر سر راه آمده بر صحت ذات اعجاز صفات آنحضرت شکر الهی بتقدیم میرسانیدند
و میگفتند هر مصیبت که سوی مصیبت تست سهل و آسانست و حال آنکه اکثر آن جماعت مصیبت زده
بودند بثبوت پیوسته که در روز شنبه دهم از واقعه احد که یکشنبه بود خبر بمدینه رسید که بوسفیان
با سائر اعوان از مراجعت بجانب مکه پشیمان شده و باز بخیال قتال عزیمت مدینه نموده بنابران
نبی آخر الزمان لوای ظفر انتما را بعلی مرتضی داده با همان جماعت که در احد همراه موکب همایون
بودند بعزم قتل اعدا توجه فرمود تا منزل حمراء الاسد تشریف برده اشارت کرد که در معسکر نصرت
اثر دران شب در پانزده موضع آتش افروختند و معبد بن ابی معبد خزاعی که با وجود کفر نسبت
بحضرت رسالت دم از اخلاص میزد و در آنوقت بمکه میرفت با ابوسفیان در حرب

ملاقات نموده ایشانرا از حرب مسلمانان بترسانید و گفت محمد با جمعی کثیر از مهاجر و انصار بنیت
انتقام شما متوجه است و من او را در حمراء الاسد دیدم استماع و کفار از استماع این خبر متوهم شده فی الحال
بر جناح استعجال بجانب مکه روان شدند و این معنی بر ضمیر انور خیر البشر واضح گشته در زمان صحت
و سلامت و عافیت بمدینه طیبه شتافت روایتیست که در حمراء الاسد ابو عزه شاعر و معاویه بن المغیره
را مسلمانان گرفته نزد رسول صلی الله علیه و سلم آوردند و چون ابو عزه در روزی که اهل بدر او را
اسیر کرده بودند در مجلس اشرف نبوی عهد نموده بود که دیگر بر جنگ حامیان حوزه دین اقدام
ننماید و دفتر عهد و پیمانرا بر طاق نسیان نهاده در روز واقعه احد همراه کفار بود سید ابرار صلی الله علیه
و آله الاخیار بقتل او حکم فرموده وی بزبان تضرع و زاری مخلص خود را مسالت کرده آنحضرت گفت
که لا یلدغ المؤمن من حجر مرتین و عاصم بن ثابت ابو عزه را گردن زده عثمان بن عفان
رضی الله عنه زبان شفاعت معاویه بن المغیره بگشاد و حضرت خیر البریه مغیره را امان داد
اما فرمود که اگر بعد از آن تاریخ به روز او را در مدینه اگر یابند بکشند و بر طبق این آیت اذا جاء
اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون در روز چهارم ازین شرایط آن خون گرفته
را در مدینه دیدند و زید بن حارثه و عمار بن یاسر بفرموده خیر البشر صلی الله علیه و سلم او را
بقتل رسانیدند و در اواخر همین سال یا اوایل سال چهارم از هجرت سریه رجیع واقع شد
و رجیع نام آبی است از آبهای هذیل و کیفیت آن واقعه چنان بود که سفیان بن خالد هذلی
بعد از غزوه احد با جمعی از قبیله عقیل و قاره بمکه رفته کفره قریش را تهنیت گفت و در آن ایام
که در حریم حرم مقیم بود شنود که سلافه بنت سعد زن طلحه بن ابی طلحه نذر کرده بود که هر کس سر
عاصم بن ثابت را که کشنده دو پسر او بود بیاورد بر وی صد شتر خوب بآنکس دهد و قوت
... سفیان در حرکت آمده پس از آنکه بمیان قوم خود باز گشت حیله برانگیخت و هفت کس را

بملازمت حضرت رسالت علیه وسلم والتحیه فرستادند تا اظهار اسلام نموده گفتند یا رسول الله
جمعی کثیر از مردم قبیلهٔ ما ایمان آورده اند اکنون ملتمس آنست که فوجی از صحابه را همراه ما بمیان ایشان
فرستی تا تعلیم قواعد شریعت قیام نمایند سید عالم صلی الله علیه وسلم التماس آن قوم را قبول
فرموده ده کس از کبار اصحاب که عاصم بن ثابت و مرثد بن ابی مرثد و خبیب بن عدی و زید بن دثنه
و عبد الله بن طارق از آنجمله بودند بموجب اشارت آنحضرت با ایشان روان شدند و چون
نزدیک آبی که رجیع نام داشت رسیدند یکی از آن هفت منافق پیشتر رفته سفیان را خبر کرد و
آن ملعون با دویست مرد مسلح بقصد مسلمانان حرکت نموده در وقتیکه آن سعادتمندان بکوهی
بالا بر رفتند بدیشان باز خورد و خواست که همه را در صورت امان بچنگ آرد عاصم باتفاق یاران
بدکافران تیرباران کرد و بعد از آنکه سهام باتمام رسید عاصم تیغ برکشیده بزبان نیاز از کریم کارساز
مسألت نمود که سر او از شر کافران مصون ماند و این دعا بنا بر آن بود که میدانست که سلافه نذر کرده
که در کاسه سرش شراب آشامد و عاصم بعد از قتال و جدال در آنروز شربت شهادت چشیده چون
مشرکان خواستند که سر او را از تن جدا کنند دیدند که زنبوران موفور بر گرد بدن عاصم جمع آمده لاجرم
دست از آن کار باز داشتند و خیال کردند که در شب که زنبوران گم شوند بآن مهم بردارند و چون شب
در آمد حق جل و عز و علا سیلی فرستاد تا جسد عاصم را ببرد و مشرکان در غایت خذلان باز گشتند
و در روز قتل عاصم از آن ده نفر هفت کس دیگر شهید شدند و خبیب بن عدی و زید بن
دثنه بدست کفار گرفتار گشته کسان سفیان ایشان را بمکه بردند و بفروختند و مشرکان قریش
آن دو عزیز را که از جمله زهاد و صحابه بودند در موضع تنعیم بر دار کردند نقلست که چون خبیب بپای
دار رسید از قاتلان خویش رخصت طلبیده دو رکعت نماز گذارد و هو اول الرکعتین عند القتل
بصحت پیوسته که اهل ضلالت خبیب را جهت انتشار رعب و شوکت خویش بر دار گذاشته چهل

بمحافظت بر گماشتند و سید عالم صلی الله علیه وسلم بر کیفیت واقعه وقوف یافته زبیر بن العوام
و مقداد بن الاسود را از جهت فرود آوردن خبیب از دار بجانب مکه فرستاد و ایشان شبی
بتنعیم رسیدند و محافظان خبیب را خفته یافته جسد آن بزرگ دین را که بعد از انقضای چهل روز
از قتل همچنان تازه بود و خون از او میچکید و بوی مشک میدمید زبیر در پیش اسب گرفت
و باتفاق مقداد روی براه مدینه نهاد و صباح روز دیگر قریش ازین واقعه آگاه شده هفتاد
کس را از عقب زبیر و مقداد فرستادند آن جماعت چون بدیشان رسیدند زبیر از اسب فرود
آمده خبیب را بر زمین نهاد و فی الحال زمین شق شده اورا فرو برد و کفار این امر بدیع
را مشاهده کرده چون میدانستند که بر زبیر و مقداد رضی الله عنهما زور و ظفر نمیتوان یافت
بصوب مکه باز گشتند گویند که سفیان بن خالد بکشتن عاصم و اصحاب او خرسند شده بجمع
آوردن سپاه پرداخت تا بمحاربه حضرت رسالت پناه شتابد و چون این خبر به پیشگاه
خیر البشر رسید عبد الله بن انیس را تنها فرستاد و تا در گشتی که آن
سر بر بخواب غفلت رفته بود سر برسر اورا از تن جدا ساخت و در اواخر همین سال یا در اول
سال چهارم خبر بمدینه رسید که طلیحه و سلمه پسران خویلد مردم بنی اسد را بر جنگ حضرت مصطفی
علیه من الصلوات اسرفها تحریص مینمایند و داعیه دارند که نواحی یثرب را تاخت کنند بنابرآن
آنحضرت ابو سلمه بن عبد الاسد مخزومی را با صد و پنجاه کس از مهاجر و انصار بدانجانب فرستاد
و ابو سلمه و ولید بن زهیر بن طائی را دلیل خویش ساخته از بی راهه تا حدود قطن که آبی
است از آبهای بنی اسد رفت و سه غلام آن قبیله که برعی اغنام قیام می نمودند اسیر کرد
و بنی اسد این خبر شنیده از منازل خود بمواضع حصین گریختند و ابو سلمه بدانجا شتافته آنچه
توانست از شتر و گوسفند بحیطه تصرف درآورد و بعد از انقضای در روز سالما غانما بمدینه مراجعت

حضرت رسالت علیه السلام والتحیه رسید ذکر وقایع سنه اربع در اوایل این سال خیر البرایا علیه افضل التحیه بنابر
التماس ابو براء عامر بن مالک که او را ملاعب الاسنه میگفتند هفتاد تن از زهاد صحابه را که عامر بن فهیره
و حارث بن صمه و حرام و سلیم پسران ملحان و عمرو بن امیه ضمیری از آنجمله بودند بهدایت و ارشاد
اهل نجد مامور گردانیده منذر بن عمرو ساعدی را بامارت ایشان تعیین کرد و چون گروه قطع منازل
و طی مراحل نموده به بئر معونه رسیدند عامر بن الطفیل که برادرزاده ملاعب الاسنه بود از غایت
شقاوت جمعی کثیر از بنی سلیم و عصیه و رعل و ذکوان فراهم آورده بیکبارگی بر سر اصحاب آنحضرت
تاخت و غیر عمرو بن امیه ضمری همه را شهید ساخت و عمرو بجانب مدینه شتافته در اثنای
راه بدو مشرک که از قبیله عامر بن الطفیل بودند باز خورد و چون ایشان در خواب شدند
هر دو را کشته بعد از آنکه بمدینه رسید کیفیت واقعه را بعرض رسانید سید انبیا علیه من الصلوات
انماها بر فوت اصحاب هدایت انتساب تاسف خورد و جهت قتل آن دو عامری عمرو را
بسهو و خطا منسوب داشت فرمود که آن دو شخص در امان من بودند حالا اداء دیت ایشان واجب
است نقلست که چون ابو براء از کیفیت حادثه آگاهی یافت بغایت محزون و متالم شد و بدان
سبب هم دران ولا بعالم آخرت انتقال نمود و حضرت رسالت در شان عامر بن الطفیل
دعا فرموده گفت اللهم اکفنی عامرا و عامر در روزی که در خانه زنی سلولیه بود طاعون بسان
طاعون شتر برآورد و از حیات ناامید شده گفت غدة کغدة البعیر والموت فی بیت سلولیه
آنگاه بر اسب خود نشسته از پشت زین روی باسفل السافلین آورد بصحت پیوسته که هم دران
که عمرو بن امیه قضیه کشتن عامریان را بعرض خیر البریه علیه السلام والتحیه رسانید آنحضرت بحصار یهود
بنی نضیر که حلیف اهل اسلام بودند تشریف برده در باب دیت آن دو شخص استعانت
جست یهود آن نخست بحسب ظاهر این معنی را قبول نمودند و آخر نسبت بسید اوایل و اواخر غدری…

بخاطر گذرانیده و جبرئیل امین آنحضرت را بر خیال یهود اطلاع داده رسول صلی الله علیه وسلم فی الحال
بطرف مدینه بازگشت و محمد بن مسلمه را نزد بنی النضیر فرستاد که ازین دیار بیرون روید زیرا که عهد
شکسته اندیشه عقد من داشتند و یقین دانید که بعد از انقضاء ده روز ازین تاریخ هر کس از شمارا
که درین دیار یابند بفرمان من گردن خواهند زد یهود ازین تهدید اندیشیده تهیه اسباب سفر
پرداختند اما بالاخره باغواء عبد الله بن ابی خاطر بر توقف قرار دادند و حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم ابن ام مکتوم را در مدینه خلیفه گذاشته رایت هدایت آیت را بشاه ولایت
ارزانی داشت و متوجه بنی النضیر شده نماز دیگر در نواحی قلعه ایشان گذارد و مدت پانزده روز
زمان محاصره امتداد یافته عبد الله بن سلام و ابو لیلی مازنی بموجب اشارت سید کاینات
بقطع نخیلات یهودی که موسوم بعزورا بود تیری بجانب خیمه خیر البرایا انداخت و چون شب درآمد
امیر المؤمنین علی علیه السلام از معسکر ظفر انجام غایب شد بعضی از اصحاب غیبت آنجناب را
بعرض حضرت رسالت مآب رسانیدند آنحضرت فرمود که می بینم که جهت کفایت بعضی از مهمات
شما بیرون رفته است و متعاقب آنحال شاه ولایت خصال سر پر غرور عزورا را در پای آن
سرور انداخته گفت یا رسول الله این سر آن ملعونست که تیری بجانب خیمه انداخته بود
و رسول صلی الله علیه وسلم از کیفیت تفتیش فرموده جناب ولایت مآب جواب داد که من
آن ملعون را بصفت شجاعت متصف دیدم و بخاطر گذرانیدم که شاید او را جرأت بر آن دارد که
شب از قلعه بیرون آید و هر کرا غافل یابد برباید و در کمینگاه نشسته ناگاه مشاهده نمودم که آن
لعین شمشیری برهنه در دست با نه کس دیگر از حصار بیرون آمد و من برو حمله کرده سرش از تن جدا
کردم و موافقان او جبان نزدیک اند اکنون اگر جمعی همراه من گردانی امید میدارم که بر ایشان ظفر
یابم رسول صلی الله علیه وسلم ابو دجانه و سهل بن حنیف را با ده نفر دیگر از ابطال رجال

مصحوب امیر المومنین علی علیه السلم گردانید و انجاب از عقب یاران عزو دران شتافت و انجماعت
را در بیرون قلعه یافته بانفاق رفقا همه را بقتل رسانید و روش نامبارک ایشان را نزد حضرت رسالت
علیه السلام والتحیه آوردند و بفرموده آنحضرت آن سرها را در سر راه هار بنی خمطه او یختند القصه
چون کار بنی نضیر از تنگنای حصار و سوار شد کس پیش سید ابرار صلی الله علیه و آله الاخبار
فرستادند که ما را بگذار تا از زن و یار بیرون رویم آنحضرت فرمود که امروز این ملتمس درجه قبول
نمی یابد مگر آنکه اسلحه خود را بگذارید و از اموال آنمقدار که مواسی شما بر تواند داشت ببرید و بقیه
را رها کنید جهودان از غایت اضطرار باینمعنی راضی شده و جلاء وطن اختیار کرده بعضی بقلاع
خیبر رفتند و برخی در اطراف آفاق پراکنده گشتند و هم درین سال غزوه بدر الموعد که آنرا غزوه
بدر صغری نیز گویند واقع شد بیان این سخن آنست که چون در روز احد ابوسفیان با مسلمانان
گفته بود که سال دیگر موعد ملاقات میان ما و شما بدر است و یکی از اصحاب بموجب فرموده
حضرت رسالت مآب جواب داد که آری اگر خدا خواسته باشد چون زمان وعده نزدیک رسید
رسول صلی الله علیه و آله وسلم عبدالله بن رواحه را در مدینه خلیفه گذاشته لوا ظفر انتما بعلی مرتضی
علیه السلام عنایت فرمود و با هزار و پانصد کس از مهاجر و انصار که ده اسب داشتند متاع
تجارت برگرفته بجانب بدر توجه نمودند و ابوسفیان با دو هزار که پنجاه اسب همراه ایشان
بود از مکه بیرون آمده تا مرالظهران شتافت اما چون در میان مشرکان عسرت بی نهایت بود
چنانچه بغیر سویق خوردنی نداشتند از آن عزیمت پشیمان شده مراجعت کردند و اهل
اسلام هشت روز در بدر توقف فرمودند و امتعه تجارت را بهای تمام فروخته بمدینه طیبه
بازگشتند و درهمین سال شرب شراب بر امت حضرت خیر الانام علیه الصلواة والسلام حرام
شد انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان نازل گشت و بروایتی در سال

شنسم ولعوبی سال هفتم تحریم خمر سمت تحقق پذیرفت و هم درسال چهارم از هجرت فاطمه بنت اسد

بن هاشم که والده امیر المومنین علی علیه السلام بود بریاض رضوان انتقال نمود و اهمینی بحسب

للال ضمیر انور حضرت مقدس نبوی وجناب ولایت مآب مرتضوی گشته آنحضرت جامه مبارک

خود را کفن فاطمه کرد و بروی نماز گذارده جسد س را در بقیع دفن فرموده و درهمین سال سلمه

بن عبد الله سد مخزومی وفات یافت رسول صلی الله علیه وسلم زوجه ابو سلمه ام سلمه را که دختر

عم آنحضرت بود بعد از انقضاء ایام عدت بعقد خود درآورد ذکر وقایع سال پنجم از هجرت

رسالت مآب و بیان غزوه مروج و حرب احزاب بروایت بعضی از اهل سیر غزوه ذات الرقاع درین

سال واقع شد سبب این غزوه که شخصی بمدینه خبر آورد که بنی انمار و ثعلبه لشکری جمع کرده

قصد اهل اسلام دارند و خیر الانام علیه الصلواة والسلام بر همینی مطلع گشته عثمان بن عفان

را در مدینه خلیفه گذاشته با چهارصد یا هفتصد کس جهت دفع شر کفار توجه فرمود و وجه تسمیه این

غزوه بذات الرقاع بروایتی آنست که نزدیک بآن موضع که مسکن کافران بود کوهی است

که قطعه از احجار آن سرخ و قطعه سیاه و قطعه سفید است و قولی آنکه ابو موسی اشعری مرویست

که گفت من با جمعی از یاران خویش در آن سفر بودم و پاهای ما مجروح شده بر قعها و وصلها

بران بسته بودیم بنا بران آن غزوه را ذات الرقاع گفتند و این روایت دلالت بران

میکند که این غزوه بعد از فتح خیبر وقوع یافته باشد زیرا که ابو موسی پس از آن فتح ارعتبه ملازمت

حضرت رسالت رسید بناء علی هذا بعضی از افاضل متاخرین در مولفات خود نوشته اند

که میتواند بود که غزوه ذات الرقاع دو نوبت وقوع یافته باشد القصه چون رسول صلی الله علیه

نزدیک بمساکن اهل ضلال رسید بوضوح انجامید که رجال القتال جبال گریخته نسوان در آن

زمان نازل ماندند و چون توهم آن بود که اگر مسلمانان غافل شوند مشرکان از کوه فرود آمده دست

باستعمال سیف و سنان بکنایند رسول صلی الله علیه وسلم دران موضع نماز خوف گذارد و این اول نماز
خوفی بود که در اسلام گذارده شد و مدت این سفر پانزده روز کشیده حضرت رسالت علیه
السلام والتحیه در زمان صحت و عافیت بمدینه مراجعت فرمود و بروایتی که در روضه الاحباب
مسطور است وقوع این غزوه در سال ششم از هجرت بود والله تعالی اعلم و از جمله وقایع سال
پنجم دیگر غزوه دومة الجندل است و دومة الجندل بضم دال باتفاق صاحب مستقصی نام موضعی است
که از انجا تا کوفه ده مرحله است و تا دمشق ده مرحله سبب این غزوه انکه بمسامع علیه خیر البریه علیه السلام
والتحیه رسید که حاکم موضع مذکور اکیدر بن عبد الملک که نصرانی بود از اطاعت قیصر بسر میبرد لشکری
جمع کرده عزیمت مدینه دارد و بنابران نبی اخر الزمان سباع بن عرفطه را در مدینه خلیفه ساخته با هزار
نفر علم توجه برافراخت و در اثناء راه مراعی و مواشی مخالفان بدست مسلمانان افتاده چون این خبر
بگوش اهل دومة الجندل رسید متفرق نشستند و حضرت رسالت روزی چند در دومة الجندل رحل
اقامت انداخته سرایا باطراف و جوانب فرستاده و در زمان فتح و تایید بمدینه سکینه مراجعت
فرموده دیگر از وقایع این سال غزوه مریسیع است که انرا غزوه بنی المصطلق نیز گویند و مصطلق
لقب جذیمة بن سعد بن عمرو بن ربیعه بن حارثه بن عمرو است و حارثه عبارت از خزاعه است
و چنانچه در مقصد اقصی مذکور است مریسیع ابیست در خزانه میان مکه و مدینه قریب بساحل القصه
در سال پنجم از هجرت بسمع مبارک حضرت رسالت علیه السلام والتحیه رسید که پیشوای بنی
مصطلق حارث بن ابی ضرار لشکری جرار فراهم کشیده با اهل اسلام داعیه محاربه دارد لاجرم
انحضرت کارسازی سپاه نصرت دستگاه نموده رایت مهاجرین را بعلی مرتضی علیه السلام
داده علم انصار را بسعد بن عباده تفویض فرمود و عمر بن الخطاب را در مقدمه تعین کرد و بر میمنه
زید بن حارثه را بگماشت و بر میسره عکاشه بن محصن را باز داشت و باین ترتیب و این توجه اقدام

وین کشته وران سفر بسیاری از منافقان بطمع اخذ غنیمت همراه شدند و در میان سپاه اسلام سی اسب
بوده سر از مهاجران و بیست سر از انصار و از امهات مومنین ام سلمه و عایشه دران غزوه در رفتن
مصاحبت خیر البریه علیه السلام والتحیه مشرف بودند و چون حارث بن ابی ضرار از توجه سید ابرار
صلی الله و آله الاخیار خبر یافت وار متفاوت انهادست صفوان نامی داده پای در میدان مقاتله
نهاد و نیران قتال اشتعال یافته حیدر کرار یکی از شجعان کفار را که مالک نام داشت با پسرش بزخم
ذوالفقار از پای درآورد و ابوقتاده صاحب رایت مشرکان را کشته بواسطه امداد ملایکه عظام
رعبی تمام بر ضمایر اهل کفر و ظلام استیلا یافت و مسلمانان بفتح و نصرت مخصوص شده ده نفر از
بنی مصطلق بقتل آوردند و بقیه آن قوم باسیری افتاده اموال و جهات ایشان غنیمت گشت
و چنانچه در کشف الغمه مسطور است امیر المومنین علیه سلام الله علیه بره بنت حارث بن ابی ضرار
را برده گرفته بنظر انور خیر البشر صلی الله وسلم رسانید و آنحضرت او را جویریه نام نهاده در سلک
سایر امهات مومنین انتظام داد و در روایتی آنکه جویریه در سهم ثابت بن قیس بن شماس
انصاری افتاده بود و ثابت او را بحضرت بخشید و زمره گویند ثابت جویریه را مکاتب گردانید
و او جهت استعانت نزد حضرت رسالت رفته آنحضرت بنجم کتابت جویریه را بنیابت
عنایت کرد و او را بحباله خویش درآورد و چون صحابه برین وصلت اطلاع یافتند با هم گفتند نشاید
که اقربای حرم خیر البرایا بذل رقبت ما گرفتار باشند آنگاه جمیع سبایای بنی المصطلق را مطلق العنان
گردانیدند و درین سفر میان سنان بنابر وجهی هم سوگند قبیله خزرج و جهجاه بن سعید غفاری
اجیر عمر الخطاب رضی الله عنه در وقت کشیدن آب از کشش نزاع التقاب یافت سبب آنکه مردو
یکبار دلو در چاه فرو گذاشتند و یک دلو در چاه افتاده و دیگری بیرون آمد و هر یک را مدعا آن
که دلوی را که بیرون آمده تصرف نماید و این معنی منجر بان شد که آن دو شخص در هم آویختند

جهني فرياد برآورد كه يا معشر الانصار وجهجاه نعره زد كه يا معشر المهاجرين وهردو فريق شمشيرهاي
كشيده بجانب ايشان شتافتند ونزديك بان رسيد كه فتنه عظيم روي نمايد وچون بوضوح پيوست
كه جهجاه بي جهني جهني را مشتي زده چنانچه خون از روي او در سيلان آمده بعضي از مهاجرين در تسكين
اين فتنه كوشيدند وسنانرا خاطرجويي نمودند تا از مقام مخاصمت درگذشت وكيفيت اين منازعت
بگوش عبدالله بن ابي سلول منافق رسيده در غضب شد وبا بعضي از موافقان خود گفت كه قوت
وشوكتي كه مهاجرانرا پيدا شده بسبب معاونت ماست وبخدا سوگند كه مثل ما وايشان بهمان نسبت
كه سمن كلبك ياكلك وبرزبان نامبارك خود راند كه لئن رجعنا الي المدينة ليخرجن الاعز
منها الاذل ومراد ان مدبر از لفظ اعز وجود وذليلش بود واز كلمه اذل نفس عز بر حضرت
مقدس نبوي صلوات الله وسلامه عليه وزيد بن ارقم انصاري رضي الله عنه كه دران محفل حاضر
بود با وجود صغر سن اين ابي را سخنان درشت گفته خشمناك از مجلس او بيرون رفت
وكيفيت واقعه را بعرض حضرت خاتم الانبيا رسانيده انحضرت فرمود كه تو بد شنيده باشي وزيد
بر صدق سخن خود اصرار نموده عمر گفت يا رسول الله حكم فرماي تا گردن اين منافق را از تن سبك
گردانند وحضرت رسول اين معني را قبول ننموده با وجود غايت حرارت هوا كوچ فرمود تا ان گفت
وشنود در ميان نيايد وسعد بن معاذ تا سيد بن حضير رضي الله عنهما در وقتيكه انحضرت بر ناقه صهوا
سوار شد بخدمت رسيده پرسيد كه يا رسول الله سبب عجلت در بي توقفي چيست وانحضرت
سخنان ابن ابي را بدو گفته بكيفيت رنجش خاطر همايون بسمع نامبارك عبدالله رسيد وبنا بر نصيحت
بعضي از انصار بملازمت سيد ابرار شتافت وزبان بانكار گشاده تكذيب زيد بن ارقم نمود
بعضي از مدعيان گفتند يا رسول الله سخن كودكي را درباره يك مرد شهر ما باور نتوان كرد ورسول صلى
الله عليه وسلم عذر عبدالله را پذيرفته انصار ابواب ملامت بر روي زيد بن ارقم گشادند

گشته سوره اذا جاءك المنافقون در باب تصدیق سخن او نازل شد و هم درین سفر آیت تیمم نزول
یافت و حدیث افک هم درین سفر شایع گشت و بعد از وصول حضرت رسالت علیه السلام
والتحیه بمدینه آیاتی که مشتملست بر بطلان آن سخن فرود آمد و جمعی که آن سخنان از ایشان صادر گشته
بود بتعزیر شرعی معزر شدند و حجاب در همین سال خداوند ذو الجلال زینب بنت جحش را که
سابقاً در حباله زید بن حارثه رضی الله عنه بسر می برد داخل امهات مؤمنین گردانید و در روز
عروسی او آیت نازل گردید و بقول اکثر اهل سیر هم درین سال غزوه خندق که آنرا حرب
احزاب نیز گویند وقوع یافت و دران غزوه عمرو بن عبدود بر دست امیر المؤمنین علی صلوات
الله علیه کشته شده بقعر جهنم شتافت مفصل این مجمل آنکه چون یهود بنی نضیر از وطن مألوف
جدا شده جدا از معاون و نصیر در قلاع خیبر رحل اقامت انداختند و بعضی از اشراف ایشان
مثل حیی بن اخطب و سلام بن ابی الحقیق و کنانه بن الربیع سب و روز درین اندیشه بودند
که آیا بچه کیفیت از اهل اسلام انتقام کشند آخر الامر بیست نفر از آن قوم بمکه رفته با ابوسفیان
و موافقان او بر مخالفت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه عهد بستند بعد از آن بقبیله
غطفان و بنی قیس غیلان شتافته آن قوم را نیز با خود متفق ساختند و همچنین بقبایل دیگر توجه
نموده همین عمل بجای آوردند و ابوسفیان لشکر شیطان را جمع کرده با چهار هزار نفر که هزار
و پانصد شتر و سیصد اسپ داشتند از مکه بیرون آمد و در مر الظهران عیینه بن حصن سردار بنی غطفان
فزاره و طلیحه بن خویلد پیشوای بنی اسد و حارث بن عوف سردار بنی مره و وبره بن طریف مقتدای
قوم اشجع و امثال ایشان با لشکرها آراسته بفرلشکر پیوستند و باتفاق متوجه مدینه گشتند
و چون این خبر بسمع شریف خیر البشر صلی الله علیه و سلم رسید و بعد از تقدیم مشورت باستصواب
سلمان فارسی رضی الله عنه خاطر انور بر کندن خندق قرار یافت و با سه هزار نفر از مهاجر و انصار

بدامن کوه سلع که متصل کوه مدینه است رفته حفر خندق را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت
و مسلمانان بجد تمام کمر جد و اجتهاد بر میان بسته حضرت رسالت نه گاهی بان امر مشغولی می نمود
و در عرض شش روز ان کار صفت اتمام یافته و در ایام مذکوره معجزات غریبه از حضرت
خیر البریه علیه السلام و التحیة بظهور آمد از جمله آنکه و در ان اثنا که اهل اسلام بحفر خندق
قیام مینمودند روزی سنگی بزرگ پیدا شد که در غایت صلابت بود چنانچه هر تیشه
که بران زدند بشکست و رسول صلی الله علیه وسلم ازین صورت آگاهی یافته به نفس
نفیس بدان مکان تشریف برده تبر بر سنگ زده برقی ازان بدرخشید و سنگ شکافته
گردید و رسول صلی الله علیه و آله وسلم تکبیر گفته مسلمانان موافقت کردند و در ضربت دوم
برقی از سنگ لامع گشته باز رسول صلی الله علیه وسلم زبان بتکبیر بکشاد و اصحاب هم
تکبیر گفتند و در ضربت سیم سنگ قطعه قطعه شده و کرت دیگر برقی ازان درخشیده سنگ
شکافته شکافته گردید رسول صلی الله علیه وسلم تکبیر گفته مسلمانان موافقت کردند آنگاه
حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه بسلمان فارسی ملتفت گشته سلمان رضی الله عنه
گفت یا رسول الله علیه چیزی مشاهده کردم که هرگز مثل آن ندیده بودم رسول صلی الله علیه وسلم
صحابه را گفت آنچه سلمان دید شما دیدید گفتند بلی یا رسول الله آنحضرت فرمود که در وقت
لمعان برق اول قصر محاصره و مداین را مانند دندانهای کلاب معاینه نمودند و جبرئیل مرا
خبر داد که امت من بر آنجا استیلا خواهد یافت و در روشنی دوم قصور شام بالصفت
مذکور دیدم و جبرئیل مرا اخبار کرد که آن موضع در تصرف امت من قرار خواهد یافت و در
وقت جستن برق سیم قصرهای صنعا و یمن را هم بدان صفت بمن نمودند و جبرئیل بمن گفت
که امت من بران غالب خواهند شد و اهل اسلام از استماع این بشارت بتهیج و مسرور گشته

منافقان بر زبان آوردند که محمد بوعده فتح عراق و شام و یمن اصحاب خود را مغرور میسازد
و حال آنکه از خوف مشرکان قریش در گرد مدینه خندق فرو می برد و بعقیده شیخ سعید
کازرونی وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا
غُرُورًا در آن باب نازل شد و از انجانب چون کفار در نواحی مدینه منزل گزیدند حیی بن اخطب
بقلعه بنی قریظه که در عهد و پیمان پیغمبر آخر الزمان بودند رفت و با کعب بن اشرف که کلانتر آن
طایفه بود ملاقات نمود و او را بر نقض عهد باعث گشته چندان شیطنت کرد که بنی قریظه
در خلاف شرف و وفا از عهد سابق منافق شدند و پس از آنکه خبر شکستن پیمان آن جهودان
بی ایمان در میان مسلمانان اشتهار یافت خوفی عظیم و هراسی بی قیاس بر خواطر ایشان
سمت استیلا پذیرفت و مقارن آن فواجی جنود مشرکان پیدا شده مالک بن عوف
و عیینه بن حصن با بنی اسد و غطفان و فزاره از بالای وادی مشرقی مدینه در آمدند و قریش و بنی
کنانه از پایان وادی پیدا شدند و از عدت و اهبت و کثرت و شوکت کافران دلهای
ضعفای اهل اسلام از جای رفت و چشمهای ایشان خیره گشت کما قال سبحانه و تعالی
إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ
وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا و بعد از آنکه فواد احزاب و جنود اعراب را چشم بر خندق افتاد
انگشت حیرت بدندان گرفتند زیرا که هرگز مثل آن جای ندیده بودند و بمحاصره اهل اسلام قیام
نموده از جانبین احیانا بانداختن تیر و سنگ می پرداختند در آن اثنا روزی مشرکان
بنهایت اجتماعی مستعد قتال گشته بکناره خندق آمدند و عمرو بن عبدود که بوفور جرات و ثبات
شجاعت در میان قبایل عرب مشهور بود چنانچه او را با هزار مرد جرار برابر میدانستند با ضرار
بن الخطاب و عکرمه بن ابی جهل و نوفل بن عبدالله و هبیره بن ابی وهب و مرداس الفهری مصنفی

از خندق پیدا کرده تازیانه بر اسبان زدند تا بآنطرف خندق جستند و عمرو از کمال جلادت
قدم در میان میدان نهاده مبارز طلبید و بنا بر آنکه دلاوران سپاه اسلام غایت مردانگی و تهور او را
میدانستند سرها در پیش انداخته خشک بایستادند کان علی رؤسهم الطیر پوشیده نماند که این
مرغیست ناطربان است که در ولایت عرب کنه در سر شتر بسیار پیدا می‌شود و کلاغ از هوا فرود
آمده بر سر شتر می‌نشیند و آنها را بمنقار بر می‌چیند و در آن هنگام شتر مطلقا حرکت نمیکند
از خوف آنکه مبادا اطلاع برود و کنه در سر او بماند القصه چون عمرو بن عبدود مبارز طلبید و
هیچکس بمقابله او اقدام ننمود حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم فرمود که هیچکس باشد
که سر این ملعون را از سر خلق باز کند نهنگ دریای وغا یعنی علی مرتضی صلوات الله علیه گفت یا
رسول الله انا له و بقولی بر زبان آورد که انا ابارزه اما رخصت نیافت و چون عمرو طلب مبارز
مکرر گردانید و غیر از اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام کسی بمحاربه او رغبت ننمود در نوبت
سیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ادن منی یا علی و جناب ولایت مآب نزدیک
حضرت رسالت آیات رفته آنحضرت دستارش را بر داشت و باز بر سرش بست و شمشیر خود را
باو عطا فرمود و دست بدعا بر آورده گفت اللهم اعنه آنگاه شاه ولایت پناه بجانب عمرو بن عبدود
توجه نمود و جابر بن عبدالله انصاری جهة آنکه معلوم نماید که مهم بکجا خواهد انجامید از عقب او روان شد
و چون امیرالمومنین علی علیه السلام نزدیک بعمرو رسید او را مخاطب گردانید که ای عمرو چنان
شنوده ام که تو گفته هیچکس مرا بیکی از امر دعوت ننماید مگر آنکه آنرا قبول کنم عمرو گفت بلی امیر گفت
که من ترا دعوت مینمایم بآنکه متقلد ملت اسلام گردی و صحیفه کفر و عناد در نوردی عمرو گفت
این مدعای تو صورت نمی‌پذیرد امیرالمومنین علیه السلام گفت پس لایق بحال تو چنان می‌نماید
که دست از محاربه مسلمانان باز داشته بدیار خود مراجعت نمائی عمرو گفت نسوان قریش این

سخن بگویند هرگز من که بر ابقای نذر خویش قادر شده باشم چگونه دست از حرب باز داشته روی
بجانب دیگر آورم و حال آنکه عمرو بعد از فرار از معرکه بدر نذر کرده بود که روغن بر خود نمالد تا انتقام
از حضرت خیر الانام علیه السلام نکشد آنگاه شاه مردان فرمود که ملتمس ثالث آنست که از اسب
فرود آیی تا با هم مقاتله کنیم عمرو از شنیدن این سخن خندان شده گفت این خصلتی است که گمان
آنکه گمان نمی‌بردم که هیچکس از شجاعان عرب از من التماس نماید باز گرد که من دوست نمیدارم که
مرد کریمی مثل تو بر دست من کشته شود و حال آنکه میان من و پدر تو طریقه محبت مرعی بود امیر فرمود
که اگر تو دوست نمیداری که خون مرا بریزی من دوست میدارم که ترا بقتل آورم عمرو بن عبدود
از استماع این سخن برآشفت و از اسب فرود آمده چنانچه در کشف الغمه مسطور است شمشیر بر روی
اسب خود زد تا بازپس رفت و بروایتی اسب خود را پی کرد و بجانب امیر حمله آورد آنجناب
برای دفع ضرر سپر در سر کشید و آن کافر مقهور تیغ بران بر سپر رسانیده سپر شق شد و اثر
زخم بفرق مبارکش رسید آنگاه شاه ولایت پناه بیک ضرب ذوالفقار بدن خبیث آن
خاکسار را از مصاحبت روح جدا ساخت و به آواز بلند تکبیر گفت از جابر بن عبدالله مرویست
که چون مرتضی علی و عمرو بن عبدود قصد یکدیگر کردند انعقاد گرد و غبار ارتفاع یافت که کیفیت
کارزار معلوم نمیشد و چون آواز تکبیر حضرت امیر علیه السلام مسموع گشت دانستم که عمرو بقتل
آمده است و نقل است که بعد از کشته شدن عمرو ضرار بن الخطاب و هبیره بن ابی وهب
بر علی مرتضی حمله کرده آنجناب نیز متوجه ایشان گشت و چون چشم ضرار بر ذوالفقار حیدر
کرار افتاد پشت گردانیده روی بصوب فرار آورد و هبیره ساعتی ایستاده پس از آنکه
از ضرب ذوالفقار بدو رسید زره خود افکنده از عقب ضرار بشتافت و نوفل بن عبدالله نیز
بیزار گشته و در آن اثنا از اسب در خندق افتاد و مسلمانان نوفل را سنگباران کرده

او فریاد زد که بهتر ازین میتوان کشت مرتضی علیه السلام تیغ بیدریغ بدو رسانیده متوج[ه] دو رخش

کردانید کویند که چون شاه ولایت انتما سر عمرو بن عبدود را از بدن جدا ساخت التفات کرت

بزره او که در غایت جودت بود نکرد خواهر عمرو مسبر وقت براد[ر] رسیده و حالش را بدان

بران منوال دیده کفت ما قتله الا کفو کریم چون دانست که برادرش بضرب ذو الفقار حیدر کرار

کشته کشته این دو بیت در سلک نظم کشید لو کان قاتل عمرو غیر قاتله لکنت ابکی ابد

علیه اخر الابد لکن قاتله من لا یعاب به من کان یدعی قدیما بیضه البلد القصه چون امیر المومنین

علی علیه السلام خرمن زندکانی اهل ظلام را بشعله حسام خون اشام سوخت و رخسار فالق الانوار

بسان فلک افروخته بخدمت حضرت رسالت باز کشت سر عمرو را در پای عرش سای آنحضرت

انداخته بیتی چند کفت که او اخر ابیات اینست عبد الحجاره من سفاهه رایه وعبدة رب

محمد بصواب لا تحسبن الله خاذل دینه ونبیه یا معشر الاحزاب وحضرت رسالت ارب

جناب ولایت ایاب را بنوازش بیکران اختصاص داده کفت که لمبارزه علی بن ابی طالب

یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیمه زتیغ علی عمرو چون کشته کشت فلک

دفتر و دلش در نوشت رسول خدا کفت از یک دلی که در روز خندق مصاف علی بار بر عمل کاید

روزکار کند اهل دین تا بروز شمار چنانچه در کشف الغمه مسطور است ابو بکر و عمر دران مجلس برخاستند

بتقبیل سر مبارک امیر المومنین حیدر قیام نمودند بثبوت پیوسته که بواسطه قتل عمرو بن عبدود

اهل اسلام مستظهر و ارباب ظلام پریشان خاطر شدند اما جنک همچنان قایم بود و کفار در اکثر

ایام بکنار خندق آمده باندا[خ]تن تیر و سنک می پرداختند و اصحاب سید ابرار جهت مدافعت

وممانعت ایشان رایت مقاتلت و محاربت می افراختند دران اثنای بمحض عنایت

ربانی حب مسلمانی در دل نعیم بن مسعود غطفانی جای کرفته نهانی نزد رسول صلی الله علیه و آله

امد

آمد و زبان بکلمه توحید گویا گردانیده گفت یا رسول الله هیچکس از کفار بر اسلام من اطلاع ندارد اگر اجازت فرمایی
بروم و بحیله که توانم جمعیت و موافقت مشرکان را به پریشانی و مخالفت مبدل گردانم آنحضرت او را رخصت
فرموده نعیم بهمان احزاب مراجعت نمود و نخست با بنی قریظه ملاقات کرده گفت از کمال محبت و اتحادی
که نسبت بشما دارم نصیحتی بخاطرم گذشته باید که بسمع رضا قبول نمایید جواب دادند که هرچه تو فرمایی بجان
کنیم نعیم گفت در قضیه مخالفت محمد مهم شما آن صورت ندارد که مهم قریش و غطفان زیرا که اگر ایشان
بر محمد ظفر نیابند بی دغدغه بدیار خود بشتابند و شما را بسبب ضرورت در یثرب می باید بود و این
معنی مقرر است که هرگاه محمد شما را تنها یابد تیغ انتقام از نیام بیرون آورد و شما را با وی طاقت
مقاومت نباشد پس مناسب چنان می نماید که چند کس که از قریش و غطفان گرو ستانده نگاه دارید
تا هرگاه آنجماعه بمنازل خود روند و محمد قصد شما نماید بالضروره ایشان را بمعاونت مراجعت باید کرد
سروران بنی قریظه چون نعیم را از جمله مخلصان خود می پنداشتند تصدیق این سخن نموده خاطر بر این قرار دادند
مادام که از مشرکان جمعی بگرو نستانند علم محاربت مرتفع نگردانند آنگاه نعیم نزد ابوسفیان و رؤسای
قریش رفته گفت خبری از جانب یهود بمن رسیده و وفور اخلاص من مقتضی آنست که شما را بر کیفیت
آن مطلع گردانم بشرط آنکه آنچه در این باب از من بشنوید ظاهر نسازید گفتند چنین کنیم بگوی که چه شنوده گفت
یهود از نقض عهد پشیمان شده نزد محمد کسی فرستاده اند و قبول نموده اند که چند کس از مردم شما را بهانه
گرو ستانده پیش او فرستند تا محمد از ایشان راضی شود و معاهده تازه گردانند اکنون باید که اگر شما را گرو طلب
دارند کسی بدیشان ندهند پس نزد اعیان غطفان رفته همین سخنان را با ایشان نیز در میان آورد
و روز دیگر که شنبه بود ابوسفیان و کلانتران غطفان عکرمه بن ابی جهل را با جمعی نزد بنی قریظه فرستادند
و پیغام دادند که اقامت ما درین دیار بسیار شد و دواب علیق نمی یابند بمیدان قتال بشتابید تا
خاطر از مهم محمد فارغ سازیم بنی قریظه جواب دادند که ما در روز شنبه حرب نمی نمائیم و در سایر ایام نیز قدم

در میدان نخواهیم نهاد تا وقتیکه شما جمعی از مردم خود را بگرو پیش ما نفرستید زیرا که می ترسیم که قبل
از انکه کار محمد فیصل یابد شما بساکن خود باز گردید و او قصد استیصال ما نماید چون این خبر بابو سفیان
و عطفانیان رسید با هم گفتند والله که نعیم راست گفته و بنی قریظه پیغام نمودند که ما هیچکس برسم گرو نزد شما
نفرستیم اگر میل جنگ دارید قدم پیش نهید والا شما دانید بنا علی هذا احزاب بر یکدیگر بی اعتماد گشته
سلک اتفاق ایشان از هم بگسیخت و تزلزل تمام بحال اهل ظلام راه یافت از جابر بن عبدالله انصاری
رضی الله عنه مرویست که رسول صلی الله علیه واله وسلم سه روز متصل بر احزاب دعا کرده انهدام ایشانرا
از ایزد تعالی مسالت فرمود و بین الصلوتین روز اخیر که چهارشنبه بود ان دعا مستجاب گشته حضرت
وهاب بی منت باد صبا را انگیز فرستاد تا زلزله در لشکرگاه کفار انداخت و اساس اجتماع احزاب را
خراب و ویران ساخت و بروایتی ملایکه عظام بامر الهی اوتاد و خیام اهل ظلام را بر کندند و اشتهای ایشانرا
گشتند چنانچه ان لشکر نکبت اثر چاره منحصر در فرار دانسته هر قبیله در غایت خذلان روی باوطان
خود آوردند و اهل سیر مدت اقامت احزاب را در نواحی مدینه جهت محاصره از بیست و چهار
روز تا بیست و نه روز گفته اند و دران ایام سه کس از مشرکان بدوزخ شتافتند عمرو بن عبدود
نوفل بن عبدالله مخزومی عثمان بن منبه عبدری و پنج نفر از انصار سید ابرار دران غزوه عنان
بجانب ریاض جنان تافتند و اسامی پنج نفر ازیشان اینست سعد بن معاذ که به تیر یکی از مشرکان
رگ اکحل او منقطع گشته بود و بعد از فیصل مهم بنی قریظه بفرادیس جنان توجه نمود انس
بن عوس عبدالله بن سهل طفیل بن النعمان کعب بن زید رضی الله علیهم القصه چون جنود احزاب
انهزام یافت و حضرت خیر البشر منصور و مظفر از دامن کوه سلع بعرص مدینه مراجعت فرمود
بروایت ابن عباس رضی الله عنهما بخانه فاطمه زهرا سلام الله علیها درامد و اندام همایون از گرد
و غبار معرکه بکار شسته باداء نماز پیشین قیام نمود و همانزمان جبرئیل امین دستاری سفید بر سر بسته .

و بر استري بنشسته ظاهر شد و گفت اي محمد خداي از تو عفو نماد که سلاح از خود باز کردي و حال آنکه بنور
ملایکه مسلح و مکمل اند فرمان پروردگار عالمیان چنانست که هم امروز بجنگ قریظه توجه نمائي و اکنون من میروم
که زلزله در حصار ایشان اندازم بعد از آن بلال باشارت رسول خداوند ذوالجلال در اسواق مدینه ندا کرد
که هر که فرمانبردار خدا و رسول اوست باید که نماز دیگر در نواحي حصاري قریظه گذارد و لشکر اسلام
بطوع و رغبت تمام در ملازمت امیر المومنین علي علیه السلام که صاحب رایت ظفر الاعلام بود روان
شدند و سید ابرار صلي الله علیه و آله الاخیار سلاح پوشیده و عبد الله بن مکتوم را در مدینه خلیفه ساخته
با اعیان مهاجر و اشراف انصار بتعاقب حیدر کرار توجه فرمود و در آن غزوه سه هزار ملازم آنحضرت
بودند و سي و شش سر اسب داشتند از امیر المومنین علي علیه السلام روایتست که گفت چون
نزدیک قلعه بني قریظه رسیدم شخصي از آن قوم از بالاي حصار مرا دیده ندا کرد که قد جاءکم قاتل
عمرو و از دیگري شنیدم که گفت قتل علي عمروا و اصاد علي صقرا قصم قصمت النبي فصما و اکره علي ظهرا
ابرم علي امرا هتک علي سترا من گفتم الحمد لله الذي اظهر الاسلام و قمع الشرک و در اکثر کتب
مسطور است که چون علي مرتضي بپاي قلعه بني قریظه رسیده رایت فتح آیت بر زمین زد جهودان
از بالاي حصار زبان بسب و شتم سید عالم صلي الله علیه و سلم بگشادند و آنجناب ابوقتاده را بمحافظت
لواء منصور مامور کردانیده باستقبال حضرت رسالت پناه صلوات الله و سلامه علیه شتافته
معروض داشت که یا رسول الله نزدیک بحصار یهود مرو که زود باشد که خداي تعالي ایشان را
رسوا کند آنحضرت فرمود که گمان بردم که چیزي از ایشان شنیده که موجب ایذاي من بشود
جناب امیر المومنین گفت آري رسول الله صلي الله علیه و آله و سلم فرمود که چون مرا ببیند امثال آن سخنان
نگویند و آنحضرت نزدیک بآن قلعه تشریف برده گفت که یا اخوة القردة و الخنازیر انا اذا
نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین جهودان گفتند یا ابا القاسم ما کنت جهولا و لا فحاشا

وازشنیدن این سخن حیا بر خدا ایا غلبه کرده بازپس رفت و بروایتی بمرتبه متاثر شد که نیم نیزه
که ور دوست داشت از کف مبارکش بیفتاد ورداء از دوشش همایونش بزمین امد و خیمه حضرت
مقدس نبوی را در برابر ان حصار نصب کرده جنود اسلام مدت بیست و پنج روز یا پانزده روز
بنی قریظه را محاصره کردند انگاه یهود بتنگ امده از حصار بیرون شتافتند بشروطه بانکه حضرت
رسالت علیه السلام والتحیه سعد بن معاذ رضی الله عنه را در مهم ایشان حکم سازد و در روایتی
انکه چون یهود از غایت اضطرار بحکم خدا و رسول راضی شده از قلعه پایان امدند اشراف اوس
که در زمان جاهلیت حلیف بنی قریظه بودند نزد سیم اخر الزمان زبان بدرخواست حرام و
انام ایشان بکشودند انحضرت فرمود که راضی میشوند که من یکی از شما را درین مهم حکم سازم و او ستان
راضی شده حضرت رسالت فرمود که من سعد بن معاذ را درین امر حکم کردانیدم انگاه اکابر
اوس کس بمدینه فرستادند تا سعد را بلشکرگاه رسانیدند و حال انکه تیری در حرب احزاب بدست
سعد رضی الله عنه رسیده بود و رگ اکحلش را بریده و خون روان گشته واو دعا کرده بود
که الهی مرا چندان از مرگ امان ده که یهودی بنی قریظه را بمراد خویش به بینم و سوال سعد
اجابت اقتران یافته چون ازان زخم باز ایستاده بود ولیکن سعد را از غایت ضعف سر شده
بود که درین غزوه ملازم رسول صلی الله علیه وسلم باشد القصه چون سعد نزدیک
بمجلس حضرت مقدس نبوی رسید انحضرت روی بانصار اورده فرمود که قوموا الی سیدکم
لکم و جمعی از بنی الله عبد الاشهل او را استقبال نموده از مرکبی که سوار بود فرود اورده اوردند
و در موضع مناسب نشاندند و سعد بعد از اخذ عهد و پیمان از اوشان که در قضیه بنی قریظه از
فرموده او تجاوز ننمایند و استجاره از حضرت رسالت گرفته گفت حکم میکنم که مردان بنی قریظه
را تمام بکشند و زنان و کودکان ایشان را اسلمانان برده گیرند و اموال این طایفه را در میان

یکدیگر قسمت نمایند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ای سعد درباره یهود حکمی کردی که حق عز و علا
حکم کرده بود و نقلست که چون یهود بنی قریظه از قلعه فرود آمدند محمد بن مسلمه دست و گردن رجال
ایشان را که بعقیده صاحب کشف الغمه ششصد نفر و بقولی هفتصد و بروایتی چهارصد کس بودند
بسته بمدینه برد و عبدالله بن سلام بضبط نسا و دراری و اموال و اسلحه و امتعه ایشان متعین شده
دران حصار هزار و پانصد شمشیر و سیصد زره و دو هزار و پانصد سپر و اثاث و اوانی بسیار یافتند
و اغنام و جمال و دواب و مواشی یهودی بی نهایت بود و چون رسول صلی الله علیه وسلم بمدینه
تشریف برد فرمود که در موضع مناسب خندقی کندند و امیر المؤمنین علی و زبیر بکشتن ان طایفه
مامور گشته فوج فوج از ایشان بکنار خندق می آوردند و گردن میزدند و از مشاهیر انجماعت که بقتل
رسیدند یکی کعب بن اسد بود و دیگری حیی بن اخطب ثبوت پیوسته که چون مهم یهود بنی
قریظه بر نهج مسطور فیصل یافت خون از جراحت سعد بن معاذ رضی الله عنه در سیلان آمد و در
وقت سکرات سید کائنات علیه افضل الصلوات ببالین او رفته سر سعد را بر زانوی همایون
خود نهاد و گفت الهی سعد در راه تو زحمتها کشید و تصدیق پیغمبر تو نمود و هر حقی که در اسلام بروی بود
ادا کرد روح او را بنوعی بهترین وجهی بردار و سعد آواز انحضرت را شنید چشم باز کرد و گفت السلام
علیک یا رسول الله من گواهی میدهم که تو رسول خدائی و چنانچه می باید تبلیغ رسالت بجای آوردی
و سر خود را از زانوی انحضرت برداشت و چون پیغمبر صلی الله از منزل سعد بیرون آمد سعد
همان لحظه برحمت ایزدی پیوست و جبرئیل نازل گشته گفت ای محمد کیست از اصحاب
تو که وفات یافته و ابواب سماوات از برای او مفتوح شده عرش رحمن بمرگ او در
اهتزاز آمده رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که حالا بر سر بالین سعد بودم و او را بر جناح
سفر آخرت یافتم انگاه حضرت رسالت پناه بخانه سعد تشریف برده فرمودند او را غسل

دادند و بروی نماز گزارده جنازه اش را ببقیع رسانیدند و دفن کردند منقولست که بعضی از اصحاب
حضرت نبوت مآب را گفتند که سعد مردی جسیم بلند بالا بود و ما تابوت او را در غایت خفت یافتیم
آنحضرت فرمود که من دیدم که نعش سعد را ملایکه برمیداشتند ثبوت پیوسته که سعد بن معاذ
رضی الله عنه که قبل از وصول رسول صلی الله علیه وسلم بمدینه بر دست مصعب بن عمیر ایمان آورد
و بنی عبد الاشهل که قوم او بودند جمع کرده پرسید که من چگونه کسی ام در میان شما جواب دادند که سید ما
و افضل مایی سعد گفت میان من و شما حرام است مادام که تمامی رجال و نسوان شما بخدا و رسول
او ایمان نیارند و همان روز تمامی آن قبیله از مرد و زن یک نفر نماند که مومن و موحد نبوده باشد
مدت عمر سعد بن معاذ رضی الله عنه سی و هفت سال بود از جمله وقایع سال پنجم از هجرت بروایت صاحب
مستقصی دیگری آنست که حضرت مصطفی علیه من الصلوات اطیبها در ذی حجه آن سال ابو عبیده
بن الجراح را با سیصد کس بجانب سیف البحر ارسال داشت و ابو عبیده بصوب مقصد روان شده توشه
مجاهدان دین در اثنای سفر یک انبان خرما بود و در اوایل سفر هر روز هر نفری از آن لشکر یک خرما
میخورد و بعد از آن هم به نیم خرما قرار یافت آنگاه رزاق علی الاطلاق ماهی در ساحل انداخت
که مدت یکماه غذا آن سیصد کس از گوشت آن بود گویند بزرگی آن ماهی بمرتبه بود که جابر بن
عبدالله انصاری رضی الله عنه بر شتر خویش سوار از زیر ضلعی از اضلاع آن بگذشت از واقدی
مرویست که گفت چون در آن سریه توشه اصحاب روی در نقصان نهاد قیس بن سعد بن عباده
رضی الله عنه گفت کیست که شتر بخرما بفروشند بشرط آنکه حالا شتر تسلیم نماید و خرما در مدینه
بستاند عمر بن الخطاب این سخن شنیده بر زبان آورد که عجب است ازین جوان که بمال پدر دست
درازی میکند و از خود چیزی ندارد و قیس در برابر عمر سخنان درشت بر زبان آورده گفت
پدر من پیادگانرا سوار میسازد و گرسنگانرا سیر میسازد و قرضی که من از برای مجاهدان راه خدا کرده

باشم

باشم چگونه اداء کنند پس مردی از جهت پنج شتر بدو وسق خرما بقیس فروخت و قیس هر روز
یک شتر را کشته بران سیصد کس قسمت می نمود و دو شتر مانده بود که ماهی از بحر بیرون افتاد
و ابو عبیده بگذاشت که آن دو شتر را قیس بکشد و چون بمدینه رسیدند سعد بن عباده زبان
بتحسین پسر گشاده نخلستانی بوی داد که هر سال پنجاه وسق خرما از آن حاصل می شد و بهای شتر
آنرا بجهتی رسانیده او را جامه نیز پوشانید و چون کیفیت واقعه بعرض حضرت خیر البریه علیه السلام
والتحیه رسید نسبت بقیس فرمود که انه من بیت جواد ذکر وقایع سنه سادسه از هجرت
نبویه و بیان کیفیت مصالحه حد[illegible] در عاشر محرم الحرام این سال محمد بن مسلمه با سی تن و یک کس
از اصحاب بموجب فرموده حضرت رسالت مآب بجانب بنی کلاب در حرکت آمده و روز
مختفی شده شب قطع مسافت مینمود و او را دران روز سفر با بنی بکر بن کلاب محاربه اتفاق
افتاده ده نفر از کفار بقتل رسیدند و بقیه آن قوم انهزام یافته صد و پنجاه شتر و سه هزار گوسفند
از اموال ایشان غنیمت مسلمانان شد و محمد بن مسلمه سالماً غانماً بازگشته و در آخر ماه مذکور بملازمت رسول
علیه السلام والتحیه رسید و هم درین سال سید ابرار با دویست سوار از مهاجر و انصار بعزیمت
انتقام خون عاصم بن ثابت و اصحاب رجیع متوجه بنی لحیان گشت و کافران بر نهضت آنحضرت
اطلاع یافته قرار بر فرار اختیار کردند و رسول صلی الله علیه و سلم بموضع شهادت عاصم و رفقاء
او رسیده و یکروز توقف نموده مراجعت فرمود و مدت این سفر چهارده شبانروز بود و در همین
سال غزوه ذی قرده که آنرا غزوه غابه نیز گویند بوقوع پیوست کیفیت الواقع از سلمه بن ال
کوع برین وجه مرویست که گفت من روزی پیش از شستن بار با رباح مولی مصطفی از مدینه
بیرون رفتم و من بر اسپ ابو طلحه انصاری سوار بودم و بهنگام طلوع فجر عبد الرحمن بن عیینه
بن حصن فزاری با چهل سوار از غطفان بذی قرد که مرعی شتران پیغمبر آخر الزمان بود آمد

و شیر بانرا کشته بیت شتر شیر دار انحضرت را بغارة برد و من اسب را برباح دادم تا بمدینه
شتابد و رسول صلی الله علیه و سلم را ازین واقعه آگاه گرداند آنگاه بر زبر بلندی برآمدم
و سه نوبت نعره زدم که یا صباحاه و بسرعت هر چه تمامتر از عقب کفار روان شده و بدیشان
رسیده آغاز تیر اندازی کردم و انمقدار ایشانرا تعاقب نموده تیر انداختم که مضطر گشته دست
از شتران باز داشتند و من شترانرا بجانب مدینه رانده همچنان در عقب دشمنان می شتافتم
و بزخم تیر ایشانرا مجروح می ساختم تا وقتیکه عاجز گشته نیزها و بردها خود را می انداختند تا من
بانها مشغول شده دست از جنگ باز دارم و چون سی نیزه و سی برد از ایشان گرفتم عیینه
بن بدر فزاری با فوجی از مشرکان بمدد آن قوم رسید و جمعی از ایشان متوجه من شدند مقارن آن
حال اخرم اسدی و ابو قتاده انصاری و مقداد بن اسود کندی از میان درختانی که در آن
راه بود ظاهر گشتند و مشرکان وصول مسلمانانرا جهت امداد مشاهده نموده روی بوادی گریز
نهادند و اخرم از عقب ایشان توجه کرده من عنان اسب او را گرفتم و گفتم چندان صبر کن که رسول
صلی الله علیه و سلم بدینجا رسد اخرم گفت ای سلمه اگر بوحدانیت حضرت عزت ایمان داری
میان من و شهادت حایل مشو لاجرم دست از عنانش باز داشتم و اخرم خود را بعبدالرحمن بن عیینه
رسانیده در هم آویختند و عبدالرحمن نیزه بر اخرم زده او را شهید گردانید و از اسب خود فرود آمده
بر اسب وی سوار گردید و همان لحظه ابو قتاده بعبدالرحمن رسیده بیک ضرب نیزه کارش را
کفایت کرد و بر اسب او سوار شد و بعد از قتل عبدالرحمن مخالفان بشعبی که در آنجا چشمه آب
بود و آنرا ذی قرد میگفتند در آمدند و میل کردند که از آن آب بیاشامند و باز توهم نموده تعجیل تمام
روی بانهزام آوردند و من تنها ایشانرا تعاقب نموده اسب دیگر گرفتم و باز گشتم و در ذی قرد
بملازمت حضرت رسالت علیه السلام و التحیه رسیده معروض داشتم که یا رسول صلی الله دستوری

ده تا پانصد کس که مختار من باشند از پی مشرکان بروم و امید میدارم که یکی از ایشانرا زنده
نگذارم آن سرور فرمود که همچنین کنی گفتم بلی بآن خدای که ترا گرامی گردانیده که چنین کنم آنحضرت
تبسم فرموده فرمود که ای ابن اکوع اذا ملکت فاسجح و ایضا بر زبان وحی بیان رسول صلی
الله علیه وسلم گذشت که خیر فرساننا الیوم ابو قتاده وخیر رجالتنا سلمه و پیغمبر پیاده و سواری
بمن داد و بمدینه بازگشته مرا ردیف خویش گردانید و هم درین سال حضرت مقدس
نبوی جناب ولایت مآب مرتضوی را با صد کس بقبیله بنی سعد بن بکر بطرف فدک ارسال
داشت سبب آنکه در مدینه این خبر شایع شد که مردم قبیله مذکوره در صدد جمع لشکر در آمده
داعیه دارند که باتفاق یهود خیبر متوجه مدینه شوند و امیر المومنین علی بخیر بر سر آن جماعت رانده
کفار هزیمت غنیمت شمردند و پانصد شتر و دو هزار گوسفند ایشان بدست شاه مردان
افتاده قرین فتح و نصرت بملازمت رسول صلی الله علیه وسلم مراجعت فرمود و در همین سال بواسطه
قلت بارندگی و کثرت عسرت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه با اصحاب سعادت
انتساب بصحرا رفته بعد از ادای دو رکعت نماز و دعا باران همان لحظه رشحات سحاب
عنایت رب الارباب فایض گشت و مدت هفت شبانروز باران فراوان بارید و روایتی
آنکه روز جمعه بر منبر مسجد مدینه حضرت خیر البریه بقرائت خطبه اشتغال داشت که اعرابی بمسجد
در آمده و در برابر منبر بایستاد و از قلت بارندگی و هلاکت مواشی و تخریب طرق استغاثه نمود
و آنحضرت دست بدعا بر آورده فرمود که اللهم اسقنا اللهم اسقنا و همان زمان ابر در آسمان
پیدا شده چندان باران بارید که هنوز رسول صلی الله بر بالای منبر بود که آب از سقف مسجد در آمد
بر محاسن مبارکش چکید و بلطیفه علی الاتصال عمام انعام الهی فایض بود و جمعه دیگر در همان وقت
باز همان عرب یا دیگری پیش منبر آمد و از هلاکت اموال و انقطاع سبل بجهت کثرت امطار شکایت

گرد و بسبب سرعت ملال و انتقال بني آدم از جايي بجايي تعجب نموده و تبسم فرموده روي بقبله دعا
آورد و فرمود كه اللهم حوالينا ولا علينا و همان زمان سحاب متلاشي گشته در حوالي آن بلده طيبه
باران مي باريد و در نفس شهر قطره نميچكيد روايتست كه چون رسول صلي الله عليه وسلم ديد كه باران
بر نواحي مدينه مي بارد و در نفس شهر آفتاب مي تابد چنان بخنديد كه نواجد همايونش ظاهر شد و فرمود
كه خداي تعالي مكافات ابو طالب كناد كه اگر در حيات بودي از آن ابيات كه انشا كرده چشمش
روشن گشتي كه باشد كه آن نظم برابر ما خواند و امير المومنين علي شعر ابو طالب را كه بيت اول از آن اين
است و ابيض يستسقي الغمام بوجهه ثمال اليتامي عصمة للارامل در مجلس بخواند و بعقيده
شيخ سعيد كازروني ترجمه ابيات ابو طالب برين موجب است كه شعر خدا داد باران بما ناگهان
بتعظيم پيغمبر آنش و جان از آن يافته روزي ايتام ما وز آن گشته سيراب انعام ما نداريم ما دست
از دامنش و گر گشته گرديم پيرامنش در همين سال بقول بسياري از اهل علم و كمال حج خانه
كعبه فرض شده پيغمبر صلي الله عليه وسلم در خواب مشاهده فرمود كه بزيارت بيت الله رفته
عمره گذارد و كليد خانه بدست گرفته بعضي از صحابه سر تراشيدند و برخي موي چيدند و چون
كيفيت واقعه را با ياران در ميان نهاد مسبط گشته گمان بردند كه آن سعادت هم در آن سال
دست خواهند داد آنگاه حضرت رسالت پناه عازم گزاردن عمره شده اصحاب را بكار
سازي امر فرمود و هفتاد شتر جهة هدي تعين كرده ضبط آن شتران را بعهده ناجيه بن جندب
اسلمي فرمود و عبد الله بن ام مكتوم را در مدينه خليفه گذاشته با هزار و چهار صد يا هزار و پانصد و شصت
يا هزار و ششصد كس در روز دوشنبه اول ذي قعده بجانب مكه مكرمه روان شد در ذو الحليفه
احرام بسته زبان وحي بيان بگفتن كلمات تلبيه گردان ساخت و در منزل عسفان خبر رسيد
كه قريش از توجه آن سرور وقوف يافته و لشكري جمع ساخته بموضع بلدح آمده اند و ميخواهند

راه اهل اسلام را از طواف بیت الله الحرام مانع آیند سید عالم صلی الله علیه وسلم بعد از استماع
این خبر بحکم وشاوره هم في الامر با اکابر صحابه قرعه مشورت درمیان انداخت ورای
جمله بران قرار گرفت که هر که ایشان را از طواف کعبه منع نماید با وی مقاتله کنند و پس از طی
منازل ومراحل نزار از غبار موکب هدایت آثار رسید ابرار شکبار گشت ناقه قصوا که
مرکب خاصه حضرت مصطفی بود زانو بر زمین نهاد و هرچند عنف کردند برنخاست مردم
گفتند خلات القصوا از رفتن باز ماند قصوا خاتم الانبیا علیه من الصلوات افضلها فرمود
کما خلات القصوا ولکن حبسها حابس الفیل بعد از آن فرمود که بآن خدای که نفس محمد بقدرت
اوست که قریش هیچ امر از من مسالت ننمایند که مستلزم تعظیم حرم باشد مگر آنکه باجابت
مقرون گردانم بعد از آن ناقه را برخیز انگیخته واز راه انحراف جسته بر سر چاهی که در اقصی حدیبیه بود
والی اندک داشت منزل گزید واصحاب از قلت آب شکایت کرده حضرت رسالت
مآب تیری از قندیل خویش بیرون آورده فرمود که دران چاه نهادند وهمان لحظه آب بسیار
در فوران آمد از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه مرویست که گفت در حدیبیه بعضی
از اصحاب بنزد یک خیر البریه رفته گفتند یا رسول الله در ین منزل آب نیست مگر در رکوه
تو وحال آنکه در پیش آنحضرت رکوه بود که از آن وضو می ساخت ورسول صلی الله
علیه وسلم دست مبارک بران رکوه نهاده آب از میان انگشتان همایونش در جوشش
آمد چنانچه از چشمها می جوشید وما از آن آب خوردیم و وضو نیز ساختیم از جابر رضی الله عنه
پرسیدند که آن آب بخوردن و وضو ساختن چند کس وفا کرد گفت بخدا سوگند که چندان آب
در فوران بود که اگر صد هزاری بودیم کفایت میکرد القصه چون حوالی حدیبیه بشرف نزول
حضرت خیر البریه علیه السلام والتحیه مشرف گشته هر صرح برین مفاخرت نمود بدیل بن

در قفا خزاعی و عروة بن مسعود ثقفی و حلیس کنانی متعاقب یکدیگر از معسکر قریش نزد حضرت
خیر البشر صلی الله علیه وسلم آمدند و شتران هدی را دیده معلوم کردند که آنحضرت داعیه محاربه
ندارد بلکه نیت گزاردن عمره و طواف خانه قدم رنجه فرموده و خاطر اشرف همایون مایل مصالحه
است و آن سه کس متفق اللفظ والمعنی زبان بنصیحت قریشیان گشوده گفتند مصلحت نیست
که جماعتی را که بطواف بیت الله آمده باشند و شتران قربانی همراه آورده از آن امر مانع آیید و
حلیس درین باب بیشتر مبالغه نموده گفت ای معشر قریش بآن خدای که نفس من در قبضه
قدرت اوست که اگر محمد را از طواف کعبه باز دارید من با تمامت احابیش از شما مفارقت
کنم قریش در تسکین او کوشیده گفتند صبر کن ای حلیس که ما بر حسب دلخواه با محمد صلح کنیم
نقلست که حضرت خیر البریه بعد از وصول بحدیبیه خراش بن امیه را بمکه فرستاد تا قریش را از داعیه
که داشت آگاهی دهد و چون خراش بمکه رسید قریشیان بر قتل او اتفاق نمودند اما احابیش خراش
را خلاص ساخته بسلامت باز گردانیدند و خراش شدت غلظت قریش را بعرض خاتم الانبیا رسانیده
آنحضرت عمر بن الخطاب را فرمود که ترا بمکه می باید رفت و خاطر نشان مشرکان کرد که ما بزیارت
خانه آمده ایم و عزیمت محاربه نداریم عمر گفت یا رسول الله بر ضمیر مهر تاثیر روشن است که عداوت
قریش با من در چه مرتبه است و در مکه از بنی عدی هیچکس نیست که مرا از شر ایشان صیانت نماید
مناسب آنکه عثمان بن عفان را باین مهم نامزد فرمایی که نزد قریش بسیار عزیز است و آنجا اقارب
و عشایر دارد و این سخن مستحسن افتاده عثمان بموجب فرموده رسول آخر الزمان بجانب ابو سفیان
و سایر قریشیان روان شد و در منزل بلدح ابان بن سعد بن العاص عثمان را دیده بر مرکوب
خویش نشاند و ردیفش گشته اورا در زمان صحبت بمجلس ابو سفیان رسانید و عثمان شرط
تبلیغ رسالت بجای آورده قریش گفتند که ما نمی گذاریم که محمد طواف بیت الله را طواف نماید

ما با تو مضایقه نداریم عثمان جواب داد که من پیش از رسول خدا بدان امر قیام نمایم و مشرکان از شنیدن
این سخن در خشم شده عثمان را اجازت مراجعت ندادند و بروایت صاحب مقصد اقصی ده نفر
دیگر از مهاجران را که از معسکر همایون خیر البشر بمکه رفته بودند نیز گرفته حبس نمودند و چون اقامت
عثمان در مکه زیاده از انچه متصور بود روی نمود شیطان در معسکر مسلمانان این صدا در انداخت
که اهل مکه عثمان را بقتل رسانیدند و رسول صلی الله علیه وسلم از استماع این خبر متاثر شده فرمود
که ازینجا نروم تا انچه با قریش باید کرد بکنم و در پای درخت سمره که دران نواحی بود نشسته اصحاب
هدایت انتساب را بطلبید و با ایشان بیعت نمود بر انکه در محاربه ثبات قدم ورزنده رو
گردان نشوند و این بیعت را علمای فن تفسیر و سیر بیعة الرضوان خوانند زیراکه ایه کریمه لقد رضی
الله عنه المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة در شان جمعی نازل گشت که داخل ان بیعت
بودند القصه چون خبر ان بیعت همایون اثر بگوش کافران بد اختر رسید رعبی در دل ایشان
افتاده سهیل بن عمرو را گفتند برو و میان ما و محمد مصالحه کن بهر نوع که مصلحت دانی و سهیل از افق
مجلس مقدس ان مهر سپهر نبوت طلوع نموده مهم صلح را با تمام رسانید و از روضة الاحباب
و سیر سعید کازرونی چنان معلوم میشود که سهیل همین یکنوبت جهت مصالحه بحدیبیه آمده بود اما
از کلام مقصد اقصی چنان مستفاد میگردد که سید الانبیا علیه الصلوة اطیبها و ازکیها در منزل حدیبیه
اوس بن خولی و عباد بن بشر و محمد بن مسلمه را تعین فرموده بود که هریک از ایشان با طایفه مسلمانان
بنوبت شبها سپاه نصرت پناه را حراست نمایند و دران زمان که عثمان رضی الله عنه در مکه
بود شبی محمد بن مسلمه پنجاه کس از مشرکان را که جهت دست برد بنواحی معسکر ظفر اثر امده بودند
اسیر و دستگیر کرد و بعد از ان سهیل بن عمرو با جمعی از اهل مکه بملازمت حضرت رسالت شتافته
معروض داشت که حبس عثمان و بعضی دیگر از مهاجران که بحریم حرم آمده بودند برضای اصحاب رای

وتدبیر نبود بلکه فوجی از سفها برین حرکت شنیعا اقدام نمودند اکنون التماس از مکارم اخلاق
توجیبانت که با طلاق جمعی از یاران ما که بر دست محمد بن مسلمه اسیر شده اند حکم فرمای رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود که من وقتی ایشانرا مطلق العنان گردانم که عثمان واصحاب
مرا بدینجا فرستید وسهیل بن عمرو وحویطب بن عبد العزی ومکرز بن حفص کس بمکه فرستاده
انچه از حضرت مقدس نبوی شنوده بودند اعلام نمودند وقریش عثمان وسائر
راکه محبوس داشتند گذاشته انحضرت نیز اسیرانرا محمد بن مسلمه را اطلاق فرمود انگاه سهیل ورفقاء
او بمکه بازگشته وکیفیت بیعة الرضوان را با قوم درمیان نهاده نوبت دیگر جهت تمهید
بساط مصالحه بحدیبیه آمدند وعلی کلا التقدیر بن حسم سهیل از انوار افتاب طلعت حضرت
رسالت علیه وسلم والتحته روشنی پذیرفته گفت یا محمد قریش با تو صلح میکنند شرط
شرط انکه امسال ازینجا باز گردی وسال اینده تشریف آورده بقضاء عمره قیام نمای و
رسول صلی الله علیه وسلم این معنی را قبول فرموده صورت مصالحه برین منوال روی نمود که
تا مدت ده سال مسلمانان ومشرکان قریش بمقابله ومقاتله یکدیگر قیام ننمایند وسرا وعلانیة
متعرض نفوس واموال یکدیگر نشوند واز اهل شرک هرکس بعهد وزینهار رسید ایرار ورا بد
قریش مراجم او نگردند وهرکس هم سوگند قریش باشد مسلمانان باو تعرض نرسانند واز عبده
اصنام هرکس بیرخصت ولی خود پیش حضرت رسالت اید با انکه در سلک اهل اسلام انتظام
یافته باشد اورا باز فرستند واز مسلمانان هرکس مرتد شده پناه بقریش برد واو را انگاه
دارند وچون سال دیگر احمد مختار با مهاجر وانصار جهة اداء عمره بمکه اید زیاده از سه روز توقف
ننمایند انگاه شاه ولایت پناه باشارت حضرت رسالت دستگاه اغاز نوشتن صلح نامه
کرده چون خواست که بنویسند بسم الله الرحمن الرحیم سهیل گفت بخدا سوگند که ما رحمن

را نشناسیم بنویس که بسمک اللهم چنانچه بیشتر می نوشتی خیر البشر فرمود که ای علی چنانچه
سهیل میگوید بنویس و امیر المومنین علی علیه السلم بموجب فرموده سید المرسلین عمل نموده
در قلم آورد که هذا ما قضی علیه محمد رسول الله و سهل بن عمرو جرات کرده بعرض ان سید
نبوت رسانید که اگر ما بر رسالت تو اعتراف میداشتیم ترا از طواف بیت الله منع نمیکردیم
ای علی بنویس که محمد بن عبد الله حضرت رسالت پناه فرمود که ای علی لفظ رسول الله
را محو کن و بجای ان ابن عبد الله بنویس امیر المومنین علی گفت دست من بمحو صفت
رسالت از اسم شریف تو جاری نمیشود و بروایتی که در کشف الغمه مسطورست
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که دست مرا بران کلمه بنه امیر بر بن موجب عمل فرموده
پیغمبر لفظ رسول الله را محو کرد و گفت یا علی ترا نیز مثل این روزی در پیش است
و بقول بعضی دیگر از اهل سیر با انکه خیر البشر هرگز خط ننوشته بود بعد از حک لفظ
رسول الله با انامل مبارک خود عوض ان ابن عبد الله نوشت و بعقیده زمره انکه مرتضی
علی علیه السلم ان کلمه را در قلم آورده کتابت صلح را با تمام رسانید و از اهل اسلام ابو بکر بن
ابی قحافه و عمر بن الخطاب و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و عثمان بن عفان
و ابو عبیده بن الجراح و محمد بن سلمه و ابو جندل بن سهیل بن عمرو اسامی خویش بران
صحت نوشتند و از کفار حویطب بن عبد العزی و مکرز بن حفص و جمعی دیگر شهادت
خود ثبت کردند و بنی خزاعه حلیف پیغمبر صلی الله علیه و سلم شدند و بنو بکر هم سوگند قریش
گشتند نقلست که از وقوع صلح مذکور بر نهج مسطور حزن و الم موفور بر خاطر اصحاب حضرت رسالت
ماب استیلا یافت چه مدعای ایشان ان بود که هم دران سال بشرف زیارت کعبه مشرف
گردند و صورت فتح مکه روی نماید از عمر بن الخطاب مرویست که گفت دران روز دغدغه عظیم در

ضمیر منیر هویدا شده نزد رسول صلی الله علیه وسلم رفتم و گفتم تو پیغمبر بر حق هستی فرمود که بلی هستم
گفتم ما بر حق نیستیم و دشمنان بر باطل فرمود که بلی گفتم آیا مقتولان ما در بهشت نباشند و
کشتگان ایشان در دوزخ فرمود که نعم گفتم پس بچه سبب ما این همه منقصت و مذلت قبول
میکنیم و باین طریقه صلح نموده باز میگردیم رسول صلی الله علیه وسلم گفت ای پسر خطاب ماده
بدرستی که من فرستاده خدایم و او مرا ضایع نخواهد گذاشت و بروایتی فرمود که من رسول خدا
و نافرمانی وی نکنم و او نصرت و بنده منست عمر گوید که بعد از آن یا رسول الله گفتم که تو با ما
نگفتی که زود باشد که بزیارت خانه رویم و طواف بجا آریم فرمود که آری و لیکن هیچ گفتم که امسال
ایمنی میسر خواهد شد گفتم نی پس رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که غم مخور ای عمر که تو بزیارت
خانه خواهی رفت و عمر همچنان ملول و محزون از مجلس همایون بیرون رفته نزد ابوبکر شتافت
و آنچه با حضرت خیر البشر گفته بود با وی در میان نهاد ابوبکر گفت ای عمر بر دو دست در رکاب
نبوت انتساب آنحضرت زن و زبان اعتراض مگشای که او فرستاده خدای است و هرچه کند
بمقتضای وحی باشد ثبوت پیوست که بعد از وقوع صلح حضرت رسالت مآب اصحاب را
فرمود که برخیزید و شتران هدی را نحر کنید و سر تراشید و سه نوبت این سخن را تکرار نموده
هیچکس اجابت نکرد و رسول صلی الله علیه وسلم نزد ام سلمه رضی الله عنها که در آن سفر
بشرف مصاحبت آن سرور مشرف بود رفته از عدم فرمان برداری اصحاب شکایت
کرد ام سلمه گفت یا رسول الله چون یاران خاطر بران قرار داده بودند که امسال بزیارت
خانه سرافراز خواهند شد و آن سعادت میسر نگشت بغایت محزون و غمناک اند اگر
ضمیر انور تو متوجه است که ایشان امتثال فرمان نمایند با هیچکس سخن مگوی تا وقتیکه شتران
خود را قربان کنی و سر مبارک بتراشی و رسول قریشی صلی الله علیه وسلم از خیمه ام سلمه

مردان

بیرون آمده و بموجب استصواب او عمل فرموده اصحاب که آن صورت مشاهده نمودند فی الحال بنحر شتران
پرداختند و بعضی سر تراشیده برخی موی سر کوتاه ساختند و حضرت رسالت سه نوبت برای محلقین
و یکنوبت جهت مقصرین از حضرت رب العالمین امرزش طلبید القصه بعد از آنکه قریب بیست روز حضرت
خیر البریه علیه السلام والتحیه در منزل حدیبیه اقامت نمود عنان عزیمت بجانب مدینه انعطاف داد
و در اثناء راه بمنزل مجنان ایزد تعالی سوره کریمه انا فتحنا لک فتحا مبینا فرو فرستاد و در اواخر همین
سال شرف دودمان عبد مناف شش کس از ملوک اطراف مکاتیب نوشته ایشان را باسلام
دعوت فرمود و اسامی آن پادشاه ایست نجاشی ملک حبشه هرقل قیصر روم خسرو پرویز
فرمان فرمای مداین مقوقس پادشاه اسکندریه حارث بن ابی شمر غسانی حاکم شام هوذه بن علی
حنفی والی یمامه و نامه نجاشی را بعمرو بن امیه ضمری و مکتوب هرقل را بدحیه بن خلیفه کلبی و
نوشته خسرو را بعبدالله بن حذافه سهمی و مخاطبه مقوقس را بحاطب بن ابی بلتعه و مراسله حارث
را بشجاع بن وهب اسدی و رقعه هوذه را بسلیط بن عمرو عامری ارزانی فرموده نزد آن سلاطین
حشمت آیین ارسال داشت اما نجاشی چون از رسیدن عمرو بن امیه و آوردن نامه همایون خیر البریه
وقوف یافت از سریر کامرانی فرود آمده بملاحظه رعایت تعظیم و اظهار کسر نفس و فروتنی بر زمین
نشست و آن مکتوب مرغوب را ستانده و بوسیده و بر چشم خود مالیده و فی الحال زبان خجسته
بیان بکلمه طیبه توحید گویا گردانید اما هرقل در بیت المقدس بود که دحیه کلبی نامه همایون
رسول صلی الله علیه وسلم بدو رسانید و چون بمطالعه آن صحیفه شریفه سرافراز شد فرمود که ببینید
که درین دیار از قوم این شخص که دعوی پیغمبری میکند هیچکس هست که از وی استعلام احوال او
نمایم بانی و فرمان بر آن در مقام تفحص آمده ابوسفیان را با بعضی از قریشیان یافتند و بمجلس
هرقل رسانیدند و قیصر حالات خیر البشر کما ینبغی از ابوسفیان معلوم نموده دانست که آنحضرت

همان پیغمبریست که صفات او در انجیل مکتوبست و عیسی علیه السلم بمقدمش بشارت داده لیکن از بیم زوال
ملک بشرف ایمان مشرف نگشت و بقولی خفیه برسالت ان مهر سپهر جلالت اعتراف نمود و
بسبب خوف نصاری این معنی را ظاهر نفرمود اما خسرو پرویز از انجهت که حضرت رسالت اسم
همایون خود را بر نام او مقدم نوشته بود غضبناک شده ان نامهٔ نامی را پاره کرد بدست ستم
خسرو بدنهاد بدرید مکتوب خیر العباد نشد محو از صفحهٔ روزگار رقمها زان نامهٔ نامدار ولی طی شدش
نامهٔ زندگی نبردند نامش بفرخندگی و پرویز بارتکاب ان سوء ادب قانع نگشته نامه‌ئی بباذان
که از قبل او حاکم یمن بود ارسال نمود مضمون انکه چنان معلوم شد که شخصی در دیار حجاز دعوی
نبوت میکند باید که دو کس را بدانجانب فرستی تا او را گرفته نزد من اورند و باذان بموجب
فرموده عمل نموده بانویه و خرخسره را جهت ان مهم بمدینه فرستاد و ایشان بمجلس شریف پیغمبر اخر الزمان
رسیده گفتند باذان بنابر فرمان پرویز ما را بدانجانب روان کرده تا ترا بدان رسانیم طریقه الانقیاد
انکه از نموده با ما بیائی که باذان درباب مهم تو سفارش نامه بملک الملوک یعنی پرویز خواهد نوشت
رسول صلی الله علیه وسلم از استماع سخنان پریشان ایشان تبسم فرموده بزبان الهام
بیان گذرانید که شما امروز اسایش نمائید تا فردا جواب سخن خود بشنوید و روز دیگر ان دو شخص
بخدمت خیر البشر شتافتند انحضرت فرمود که بباذان بگوئید که پروردگار من در شب گذشته
پرویز را بقتل اورد و پسرش شیرویه بر تخت سلطنت نشست و بدانید که اگر باذان بنبوت
من ایمان ارد حکومت یمن را بدستور معهود بوی باز گذارم و ایلچیان از استماع این خبر متحیر گشته
چون از مهابت مجلس اشرف یارای گفت و شنید نداشتند بطرف یمن مراجعت کردند
و بعد از وصول کیفیت واقعه را بسمع باذان رسانیده مقارن ان حال مکتوب شیرویه مبنی
از قتل خسرو پرویز بدو رسید و در ان کتابت قلمی شده بود که بان عزیز که در حجاز دعوی نبوت

بلند

میکند تعرض من مینمای نافرمان من بتو رسید و چون حاکم یمن تاریخ قتل خسرو را با سخن حضرت
خاتم الانبیا موافق یافت کلمهٔ شهادت بر زبان رانده مسلمان شد و بسیاری اهل یمن
با وی موافقت نمودند در روضة الاحباب مسطور است که حضرت رسالت مآب در وقتیکه قاصد
اوان خسرو را اجازت مراجعت ارزانی فرمود کمری که آنرا از سیم و زر زیور کرده بودند بوی
بخشید بنابران ایشان خسرو را ذو المعجزه خواندند و حالا نیز اولاد او را بان لقب ملقب میگردانند
و مفخره بلغت حمیر عبارتست از کمر اما مقوقس حاطب بن ابی بلتعه را عزیز و گرامی داشت
و نامهٔ نامی حضرت مقدس نبوی را بتعظیم و احترام تمام مطالعه نمود ولیکن بقبول ملت بیضا موفق
نگشت و بر رسم هدیه چهار کنیزک که یکی مسمات بماریه بود و دیگری بشیرین و خواجه سرای و استری
سفید که آنرا دلدل میگفتند و درازگوشی که عفیر یا یعفور نام داشت و غیره و بیست جامه از قماش و هزار مثقال
طلا ترتیب نموده تسلیم حاطب کرد تا پیش رسول صلی الله علیه ببرد و بحاطب صد مثقال طلا و پنج جامه
انعام فرموده رخصت انصراف ارزانی داشت و چون حاطب بملازمت حضرت رسالت رسید
و هدایا را بگذرانید آنحضرت نسبت بمقوقس فرمود که خبیث بملک خود بخیلی نمود و حال آنکه پادشاهی
او را بقای نخواهد بود و فوت مقوقس در زمان خلافت عمر بن الخطاب دست داده در روضة
الاحباب مسطور است که رسول صلی الله علیه و سلم رقم قبول بر هدایا مقوقس کشیده ماریه را برسم
بستری نگاهداشت و خواهر وی شیرین را بحسان بن ثابت بخشید و حالا آن دو کنیزک دیگر معلوم
نیست که بچه انجامید و یعفور گاهی سواری شد و آن حمار در سفر حجة الوداع سقط گشت و
دلدل را برای سواری خاصهٔ خویش اختیار فرموده بعد از فوت سید ابرار حیدر کرار صلوات الله
علیه بران استر می نشست و چون امیر المومنین بخلد برین شتافت امام حسن علیه السلام
آنرا سواری میکرد تا استر هلاک شد اما حارث بن ابی شمر در غوطهٔ دمشق بمطالعهٔ نامهٔ همایون رسول

ملک بیچون سرافراز گشت و مکتوب مرغوب را بر زمین افکنده به قبول دین اسلام موفق نشد
و صد مثقال طلا بشجاع بن وهب انعام کرده اورا اجازت مراجعت داد و حاجب حارث که
ملت نصاری داشت از شجاع صفات رسول صلی الله علیه وسلم معلوم نموده جمال حالش بحلیه
ایمان تحلی یافت وچند جامه بشجاع ارزانی داشته ازو درخواست فرمود که سلام ونیاز وی را
بخاتم الانبیا رسانید وچون شجاع بخدمت آنحضرت بازگشته کیفیت واقعه باز گفت بر زبان
وحی بیان جاری شد که هلاک باد ملک حارث ونیز دعا بهدف اجابت رسیده حارث
در سال هشتم از هجرت وفات یافت اما هوزه بن علی حنفی سلیط را تعظیم کرده نامه سرالف
شارع ملت حنیف را گرامی داشت ودر جواب آن خطاب هدایت انتساب نوشت
که چه نیکو طریقه است که تو مردم را بآن میخوانی وچون من خطیب وشاعر قوم خودم و مردم را
از من خوف وحشتی هست باید که مرا درین امر شریک خود گردانی وبعضی از بلاد را بمن گذاری
تا متابعت تو کنم و سلیط را بانعام اثوابی که در هجره یافته بودند وچیزهای دیگر نوازش
نموده باز گردانید واو بملازمت حضرت رسالت رسیده و مکتوب هوذه را عرض کرده
آنحضرت فرمود که اگر از من یک غوزه خرما که بر زمین افتاده باشد طلب نماید بوی ندهم هلاک باد وی
وملک وی وبعد از مراجعت از غزوه فتح مکه جبرئیل امین خبر وفات هوذه را بسید المرسلین
رسانید وهم در سال ششم از هجرت میان اوس بن الصامت بن قیس بن اخرم الانصاری
وزوجه وی خوله بنت ثعلبه بن قیس بن مالک بن الخزرج ظهار واقع شد وآیت قد سمع
الله قول التی تجادلک فی زوجها وتشتکی الی الله والله یسمع تحاورکما الی آخر الایات
در آن باب نازل گشت وهم درین سال ام رومان که زوجه ابوبکر ووالده عائشه بود از عالم انتقال
نمود ودر اواخر همین سال ابو هریره دوستی بملازمت حضرت مقدس نبوی رسیده جمال حالش

بنور اسلام مزین گردید ذکر وقایع سنه سابع از هجرت خیر البشر مصدر به بیان فتح قلعه خیبر

باتفاق اکثر اهل سیر در اوایل سال هفتم از هجرت شفیع روز محشر مصطفای

وعده صادقه حی اکبر حیث قال عز وعلا وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها فعجل لکم هذه
بعزیمت فتح خیبر با هزار و چهارصد نفر از شجاعان دلاور از مدینه نهضت فرمود و سباع بن عرفطه
غفاری را در آن بلده خلیفه گذاشته عکاشة بن محصن اسدی را مقدمه لشکر گردانید و در میمنه عمر
بن الخطاب تعین کرده در میسره دیگری از اصحاب مقرر گردید و سی اسب در آن سپاه
موجود بود از انجمله سه اسب بحضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم اختصاص داشت و آنحضرت بعد
از قطع منازل و مسالک از راه وادی صهبا بپای قلاع خیبر در آمده اصحاب را بتوقف امر کرده
دست بدعا بر آورده بر زبان معجز بیان گذرانید که اللهم رب السموات السبع وما اظللن اسئلک
خیر هذه القریة وخیر ما فیها واعوذ بک من شرها وشر ما فیها پس فرمود که ادخلوا علی برکة الله و بمقدار
مسافت طی نموده در منزلی که آنرا منزله میگفتند نزول فرمود نقلست که یهود خیبر بنابر آنکه از توجه
خیر البشر خبر یافته بودند هر روز و هر شب جمعی مسلح و مکمل گشته جهت استخبار از حصار بیرون
می آمدند و شرایط تفحص بتقدیم رسانیده باز میگشتند اما در آن شب که رسول عجم و عرب بدانجا رسید
ایزد تعالی خواب غفلت بر ایشان گماشت چنانچه تا زمان طلوع آفتاب هیچکس از یهودان بیدار
نشد و صباح در کمال اضطراب بیلها و زنبیلها برداشته از قلعه بیرون خرامیدند که بسر مزارع خویش
روند و ناگاه چشم ایشان بر سپاه نصرت نشان افتاده گفتند والله محمد والخمیس یعنی این
محمد است با لشکر منقسم به پنج فرقه که آن مقدمه و جناحین و قلب و ساقه است در ساعت باز گشته
بقلاع خود در آمدند و چون رسول صلی الله علیه وسلم یهود را بر آن منوال دید فرمود که الله اکبر خربت
خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین القصه خیبریان قلاع خود را مضبوط ساخته و

باندا ختن تیر و سنگ یکسان شدند و دلاوران معرکه اوجها در باب محاصره سعی نموده هر روز داد شجاعت
و مردانگی میدادند تا بعد از زمانی حصار حصن ستق و قلعه صعب مفتوح گشت لشکر ظفر پیوند ان
لشکری شقی حصار نطاره و دیگر حصن شق دیگر قلعه صعب مفتوح شد لیکن زنگار مجروح شد لشکر
فتح این قلعهای متین سپاه رسول شجاعت قرین نمودند قصد حصار قموص که صعب دیدند کار
قموص که آن قلعه بود رفعت پناه تبردی بر و یک اندیشه راه بصحت پیوسته که در وقت محاصره
قلعه قموص درد شقیقه عارض حضرت مقدس نبوی گشته بنفس نفیس در معارک قدم رنجه
نفرمود اما هر روز رایت نصرت آیت را بیکی از اعیان مهاجر و انصار داده بحرب اهل حصار
میفرستاد ح بهر صبح کین مهر خنجر گذار شدی عازم فتح نیلی حصار بحکم رسول ظفر اقتباس
لی فتح آن حصن عالی اساس یکی از صحابه ستاندی علم نهادی بمیدان مردان قدم ولیکن مسخر
نگشتی حصار مکرر شد این واقعه چند بار در روضه الاحباب مسطورست که از احادیث صحیحه بثبوت
پیوسته که روزی ابوبکر لوا برداشت و بپای قلعه رفته و مقابله کرده بی حصول مقصود باز گشت
و روز دیگر عمر علم برگرفته و جنگ پیش برده مانند ابوبکر باز آمد و روایتی آنکه روز اول فاروق
اعظم بحرب اقدام نمود و روز دوم صدیق اکبر بمقابله پرداخته انهزام یافت و مردم او را ملامت
میکردند و او مردم را و روز سیوم باز عمر بامر قتال قیام فرموده منهزم شد انجناب لشکریان را بجبن منسوب
میداشت و لشکریان او را چون بمعسکر خیر البشر رسید و خسرو کواکب مواکب با علم زرنگار
متوجه دیار مغرب گردید سرور بطحا و یثرب علیه صلواة الله الواهب فرمود که لاعطین الرایة غدا رجلا
کرارا غیر فرار یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله یفتح الله علی یدیه از سهیل بن سعد ساعدی
مرویست که چون رسول صلعم در آن شب این حدیث بر زبان وحی بیان گذرانید غلغله در میان صحابه افتاد که آیا

فردا لوا ظفر انتما بدست که خواهند رسید و چشم کدام یک ازینها بدید ن چهره فتح روشن خواهد گردید ما بالفات
چشم سیدارند جمعی دیدن روشن بخواب تا خود این دولت نصیب دیده بیدار کیست و بعضی از کفار
از حیدر کرار در خاطر داشتند با هم میگفتند که مقررست که مراد ازین شخص علی بن ابی طالب
نیست زیرا که چشم او بمثابه درد میکند که پیش پای خود را نمی بیند در روضة الصفا مسطورست
که علی مرتضی علیه السلام بنابر عارضه در مبدا حال ازین غزوه تخلف نموده در مدینه توقف فرمود
و با لاخره مفارقت حضرت رسالت بر خاطر هدایت مآثرش گران آمده با وجود الم از عقب
سید عالم صلی الله علیه وسلم توجه کرد و در اثناء راه یا بعد از وصول بحر موکب همایون خبراین
پیوست و دران شب که حدیث مذکور بسمع شریفش رسید بر زبان الهام بیان که اللهم معطی لما
منعت ولا مانع لما اعطیت صباح روز دیگر که خسرو خاور علم نورافشان در فضای عالم بر وکان
برافراخت و هفت قلعه نیلگون گردون بیک نهضت مفتوح و مسخر ساخت اشراف مهاجر و انصار
بامیدواری بسیار بر در خیمه سید ابرار جمع آمدند و منتظر التفات آفتاب آثار همایون بایستادند
وچون آنحضرت از خیمه بیرون آمدند نظر بجانب اصحاب انداخته فرمود که علی بن ابی طالب کجاست
گفتند چشمش درد میکند فقال ارونیه نرونی رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله یاخذها
بحقها لیس بفرار وچون سید اخیار باحضار حیدر کرار امر فرمود سلمة بن الاکوع دست انتخاب
رالکرفته نزد آن سرور اصحاب آورد فقال ما تشکی یا علی قال رمدا ما ابصر معه وصداعا فقال له اجلس
وضع راسک علی فخذی ففعل علی علیه السلام ذلک فدعا له النبی صلی الله علیه وسلم وتفل فی
یدیه فمسحهما علی عینیه وراسه ما انفتحت عیناه وسکن الصداع و بروایتی سید البشر آب دهان
اطهر در چشمان امیرالمومنین حیدر ریخت و علی کلا التقدیرین ازان روز باز انجناب درد چشم
و درد سر نکشید و بقولی هم دران مجلس رسول صلی الله علیه وسلم در شان شاه مردان این دعا

کرد که اللهم واذهب عنه الحر والبرد و برد اینی کفت اللهم فذالحر والبرد ولاجرم بعد از ان علی

علیه الصلوة والسلام از کرما و سرما اصلا متاثر و متضرر نکشت القصه چون دران صباح انوار

عنایات الهی و لمعات عواطف حضرت رسالت پناهی بر صفحات حال جناب ولایت

دستکاهی تافت رایت نصرت ایت بر کرفته بجنک اهل قلعه قموص شتافت و بعد از

وصول بظاهر ان حصن حصین علم را در توده سنک فرو برده جهودی را از بالای حصار

چشم بر حیدر کرار افتاد و پرسید که تو کیستی جواب داد که منم علی بن ابی طالب یهودی روی

بقوم خود اورده کفت غلبتم وما انزل علی موسی یعنی سوکند بان کتابی که بموسی نازل شده

که مغلوب کشتید اورده اند که اول کسی که دران روز از ان حصار بعزم رزم و پیکار بیرون

امد حارث یهودی بود برادر مرحب و او دو نفر از مسلمانان را شهید کرده بضرب ذوالفقار حیدر

کرار روی بدار البوار اورد انکاه مرحب جهت انتقام برادر قدم در میدان نهاد و او

پهلوان بالا بلند تنومند بود و دران روز دو زره پوشیده و دو شمشیر حمایلی نموده نیزه

که سنانش سه من وزن داشت بدست کرفته بود و دو عمامه بر سر بسته و مغفر بر زبر نهاده

و چون بمیان میدان رسید خواندن رجزی اغاز کرد که اول مصرعش اینست قد علمت

خیبر انی مرحب شاکی السلاح بطل مجرب و شیر یزدان بجانب او روان شده رجزی خواند

که بیت نخستین اینست انا الذی سمتنی امی حیدره کلیث غابات شدید قسوره

و مرحب بشمشیر حمله بر حضرت امیر کرده شاه شجاعت پناه پیش دستی فرمود و ذوالفقار

چنان بر سر ان ملعون نابکار فرود اورد که از سر و خود و عمامهارا و کذشته اثر زخم بدندانهایش

رسید و بعضی تا قربوس زین کفته اند انکاه نیران قتال استعال یافته چون هفت کس از

جهودان بر دست شاه مردان کشته شدند سایر اعدا انهزم بمعرکه کروه روی بقلعه اوردند

و حیدر کرار علیه السلم ایشانرا تعاقب نموده در اثنا بضرب تیغ یکی از مخالفان سر از دست
شاه مردان بیفتاد و دیگری اثر ابر گرفته بحمله کرد تحت بسر در زمان جدال و قتال: بیفتاد از دست
شاه رجال: بر اشفت ان شاه عالی اثر: در قلعه را کند و کردش سپر: و از امام و افر مفاخر
محمد الباقر علیه السلام روایت کرده اند که چون امیر المومنین علی صلوات الله علیه در حصن را
گرفته بگشایند تمامت ان حصار چنان بجنبید که صفیه دختر حی بن اخطب از تخت بیفتاد و روی
او مجروح شد و در خیبر بعقیده بعضی از رواة هشتصد من وزن داشت و برخی سه هزار من گفته اند
و در کشف الغمه مسطورست که هفتاد کس از برداشتن ان عاجز بودند: نیرو بیک ان دست
با اقتدار: که گوید زور ان در ان حصار: که گر دست بر روی بسوی سپهر: سپهرش سپر بودی با
و فیه مهر: القصه یهود خیبر که ان امر غریب از امیر المومنین حیدر کرار مشاهده نمودند فغان الامان
بایوان کیوان رسانیدند و شاه مردان بعد از استجازه از پیغمبر اخر الزمان ایشانرا امان داد و
ان در را بمقدار هشتاد وجب از پس پشت خود دور انداخت و بروایتی بخندق حصار در آمده
ان در را مانند جسر بر کتف مبارک نگاه داشت تا اهل اسلام بران عبور نموده بقلعه در آمدند
و چون خبر فتح خیبر بخیر البشر رسید مسرور گشته امیر المومنین علی را فرمود که قد بلغنی نبائک المشکور
و صنیعک المذکور قد رضی الله عنک و رضیت انا عنک و امیر المومنین را رقت روی نمود و
قطرات اشک بر جبین مبینش روان شد رسول صلی الله علیه پرسید که یا علی این گریه شادی است
یا گریه غم جواب داد که گریه فرح است یا رسول الله و چگونه فرحناک نباشم که تو از من راضی گشتی انحضرت
فرمود که نه تنها من از تو راضی گشته ام بلکه ایزد تعالی و ملایکه نیز از تو راضی اند بصحت پیوسته که امیر المومنین
علی خیبریان را بدان شرط امان داد که هر یک از یهود یک شتر دار طعام برداشته از ان دیار بیرون
روند و سایر اموال خود را بمسلمانان گذارند و اگر چیزی پوشیده و پنهان دارند خون ایشان هدر باشد

و کنانه بن ابی الحقیق یک پوست شتر را که از زر و زیور مملو بود پنهان کرده این صورت ظاهر شد
و بنابر شرط مذکور خون یهود مباح گشت و خاتم الانبیا علیه من الصلوات افضلها کنانه را تسلیم
را تسلیم محمد بن سلمه نمود که بعوض خون برادر خود محمود که دران جنگ شهید شده بود بقتل
آورد و از کشتن سایر یهودان درگذشت و اهل اسلام از قلاع خیبر اموال اموال موفور و اجناس
غیر محصور و برده بسیار و مراعی و مواشی بی شمار و اسلحه فراوان غنیمت گرفتند از انجمله در حصن
قموص صد جوشن و چهار صد شمشیر و هزار نیزه و پانصد کمان یافتند و از آن غنایم خمس بحضرت
نبوی اختصاص یافته تتمه میان مسلمانان تقسیم پذیرفت و صفیه دختر حیی بن اخطب که زوجه
کنانه بن ابی الحقیق بود در سهم وحیه کلبی افتاده رسول الله علیه وسلم در عوض او دختری
بدحیه عنایت کرده صفیه را در حباله نکاح آورده بوقت مراجعت از خیبر در منزل صهبا
باوی زفاف فرمود و نقلست که بعد از وقوع فتح خیبر زینب بنت حارث یهودی زوجه
سلام بن سلم بزغاله بریان کرده مسموم ساخت و چون شنیده بود که رسول صلی الله علیه وآله وسلم
گوشت شانه و سر دست را دوست میدارد دران دو عضو زهر بیشتر تعبیه نمود و آن بزغاله را
برسم هدیه نزد خیر البریه صلی الله فرستاد و چون انحضرت لقمه از آن طعام در دهان نهاده
اندکی خائید بینداخت و فرمود که دست از اکل این بریان باز دارید که زبان حال این
گوشت پاره چون گوشت پاره زبان با من بسخن آمد و گفت مرا مسموم ساخته اند اصحاب
ترک طعام خوردن کرده بشر بن برا که لقمه از آن گوشت فرو برده بود بروایتی هم در مجلس
رنگش متغیر گشته وفات یافت و بقولی بعد از یکسال بجوار رحمت ایزد متعال پیوست
و حضرت خیر البریه یهوده را طلبیده ازوی پرسید که ترا برین عذر چه چیز باعث آمد زینب
جواب داد که با خود اندیشیدم که اگر ملکی باشی زهر در تو اثر کرده از سر خلق بار شوی و اگر بحقیق

پیغمبر هاشمی حضرت عزت ترا از مضرت زهر محافظت نماید زمره از اهل سیر بر آنند که پیغمبر از امان
این جریمه را از یهودیه عفو نمود و فرقه گویند که بقتل او حکم فرمود اما باتفاق متعرض سایر یهود
خیبر نشد و مزارع آن سرزمین را بدیشان داد تا مزروع گردانند و هرچه حاصل شود نصفی را
به بیت المال فرستند و نصفی باجره خویش بردارند در بسیاری از کتب سیر مسطور است
که در وقت محاصره خیبر نود و سه کس از یهود بدوزخ شتافتند و پانزده نفر از مسلمانان
سعادت شهادت دریافتند و از آنجمله یکی محمود بن مسلمة انصاری است بود برادر محمد بن
مسلمه و او در اوایل ایام محاصره روزی بعد از محاربه بسیار در سایه دیوار حصار ناعم میل
استراحت نمود بتصور آنکه در آن قلعه کسی نیست و کنانه بن ابی الحقیق یا مرحب علی
اختلاف الروایتین از بالای حصار سنگی بر سرش زدند و محمود رضی الله عنه بدان زخم
متوجه ریاض جنت گشت و دیگر از شهدای خیبر عامر بن سنان بن اکوع بود و او روزی
در برابر مرحب آمده آن کافر مشهور تیغی بر سر عامر زد و شمشیر در سپر محکم شده عامر نیز
شمشیر بروی انداخت و بتقدیر ایزدی تیغ بر زانوی عامر آمده بآن زخم درگذشت و سلمه
بن الاکوع که برادرزاده عامر بود گریان نزد پیغمبر آخر الزمان رفته گفت یا رسول الله جمعی از یاران تو
میگویند که عمل عامر باطل است زیرا که بضرب شمشیر خود کشته گشته آنحضرت فرمود که دروغ گفته اند
بدرستی که او را دو اجر است پوشیده نماند که اسامی سایر مسلمانان که در خیبر شهید شده اند از کتب
سیر معلوم نشد بنابر آن خامه ستوده مآثر بر ذکر محمود و عامر اختصار نموده عنان بیان بترتیب دیگر
انعطاف داده در روضة الاحباب مسطور است که در روز فتح خیبر جعفر بن ابی طالب و زوجه وی اسماء
بنت عمیس رضی الله عنهما و شش نفر از اشعریین که ابوموسی از آنجمله بود از جانب حبشه بملازمت
خیر البشر صلی الله علیه و سلم رسیدند و چون آنحضرت جعفر را دید منبسط گشته فرمود که نمیدانم که بوقوع

کدام یک ازین دو امر شادمان ترم بقدوم جعفر یا بفتح خیبر و جعفر و رفقاء او را از غنایم خیبر حصه ارزانی
داشت نقلست که در آنوقت که حضرت نبوی صلوات الله و سلامه علیه بنواحی خیبر رسید محیصة بن
مسعود را بجانب فدک ارسال فرمود تا اهالی آن موضع را باسلام دعوت نموده از وخامت
عاقبت تمرد و تجبر تحذیر نماید و محیصه حسب الفرموده بفدک شتافته پیغام رسانید یهود فدک نخست جوابهای درشت
گفتند و بعد از دو سه روز که از فتح بعضی از قلاع خیبر خبر یافتند بقدم اعتذار پیش آمده یکی از
روسای خود را که نون بن یوشع نام داشت با جمعی نزد حضرت مقدس نبوی فرستادند
تا بتمهید بساط مصالحه قیام نمایند و چون آنجماعت بملازمت عتبه نبوت رسیدند بعد از قیل
و قال مهم صلح بران قرار یافت که اهل فدک نصف اراضی خود را برسول صلی الله علیه و آله
و سلم و نصف دیگر از ایشان باشد در سقره افصی بدین عبارت مذکورست که بعضی گویند حضرت
رسالت نبوی فدک امیر المومنین علی را فرستاد و مصالحه بر دست امیر واقع شد بران نهج
که امیر قصد خون ایشان نکند و حوایط خاص از آن رسول باشد پس جبرئیل فرود آمد و گفت
حق تعالی میفرماید که حق خویشان بده رسول گفت خویشان من کیستند و حق ایشان چیست
و جبرئیل گفت فاطمه است حوایط فدک را بدو ده و آنچه از آن خدا و رسول است در فدک هم بدو ده
پیغمبر علیه السلام فاطمه را بخواند و از برای او حجتی نوشت و آن وثیقه بود که بعد از وفات رسول
علیه السلام پیش ابوبکر آورد و گفت این کتاب رسول خداست که برای من و برای
حسن و حسین نوشته است انتهی کلامه و در بسیاری از کتب معتبره بقلم علماء فن سیر مرقوم
گشته که چون حضرت خیر البشر خاطر انور از جانب کفار خیبر جمع ساخت طبل مراجعت کوفته علم
عزیمت بصوب وادی القری برافراخت و پس از طی چند مرحله در موضع صهبا منزل گزید
در وقتیکه سر مبارک بر کنار حیدر کرار نهاده بود آثار وحی بران سرور ظاهر شد و زمان

نزول

نزول وحی انمقدار امتداد یافت که آفتاب بدیار مغرب شتافت و بعد از انجلاء وحی خاتم
انبیا از علی مرتضی پرسید که نماز عصر گزارده جواب داد که نی رسول صلی الله علیه وسلم دست دعا
برآورد که الهی اگر علی در طاعت و اطاعت رسول تو بوده آفتاب را باز گردان تا ادای صلوة
عصر قیام نماید از اسماء بنت عمیس رضی الله عنها مرویست که گفت بعد از آنکه آفتاب غارب
شده بود دیدم که طلوع نموده بر کوه و هامون تافت بمثابه که لمعان خورشید را طوایف برایا
برای العین دیدند و علی صلوات الله علیه نماز دیگر بگذارد و این معنی داخل معجزات حضرت نبوی
و موجب افتخار و مباهات جناب مرتضوی گشت و چون حضرت مصطفی علیه من الصلوات اجلها اتمها
از صهبا کوچ فرموده بوادی القری رسید یهودان موضع بمظاهرت بعضی از مشرکان عرب
قدم در میدان قتال نهادند و اهل اسلام نیز تسویهٔ صفوف برداشته ابواب جنگ و جدال
بر روی ایشان بگشادند و در آن روز با آنکه یازده نفر از جهودان بقتل آمدند غالب از مغلوب
متغیر نشد اما صباح روز دوم خوف و رعبی تمام بحال اهل ظلام راه یافته بوادی فرار شتافتند
و نعمتی وافر و غنیمتی متکاثر بدست سپاه اسلام افتاده چون یهودیان از فتوحات سپاه
نصرت انتما خبر یافتند طریق مصالحه مسلوک داشته جزیه قبول نمودند و حضرت مقدس نبوی
صلوات الله وسلامه علیه قرین فتح و ظفر بمدینهٔ طیبه شتافته سرایا باطراف و جوانب
دیار عرب فرستاد آنگاه بتهیهٔ اسباب سفر عمرة القضا فرمان داد و در ذی قعده
همان سال با دو هزار از مهاجر و انصار بجانب مکه توجه فرموده ابو رهم غفاری را در
مدینه بخلافت تعیین نمود و در آن سفر صد اسپ جنیبت و اسلحهٔ بی نهایت و شصت
یا هفتاد شتر همراه برد و ضبط اسباب جنیبت بمحمد بن مسلمه تفویض کرده مهم محافظت
اسلحه را بشیر بن سعد باز گذاشت و رسول صلی الله علیه وسلم چون بحریم حرم رسید

مشرکان بقلل جبال رفتند و بموجبی که در کتب مبسوطه مسطور است آنحضرت بمکه درآمده و اداء
عمره بجای آورده سه روز توقف نمود و میمونه بنت حارث الهلالیه را که خواهر زن عباس
بود داخل امهات مومنین ساخته آنگاه بصوب مدینه علم عزیمت برافراخت ذکر وقایع
سال هشتم از هجرت رسول ثقلین و بیان فتح مکه و [illegible] و [illegible] حنین در اوایل این
سال بقول بسیاری از اهل اخبار خالد بن الولید و عمرو بن العاص و عثمان بن طلحه عبدری
در مدینه بملازمت آن مهر سپهر سروری رسیده زبان بکلمه طیبه توحید گویا گردانیدند و هم
درین سال سریه موته واقع شد و موته چنانچه شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری آورده قریه ایست
از قری بلقا بر بین شام و از انجا تا بیت المقدس دو مرحله است و سبب ارسال
سپاه بان موضع ان بود که حضرت مقدس نبوی صلواة الله و سلامه علیه مکتوبی
بحارث بن عمر ازدی و او نائب حاکم بصری بود و حارث بعد از قطع منازل بموته رسیده
در ان مقام بفرمان شرحبیل بن عمرو غسانی که از امراء قیصر بود کشته گشت و این خبر بسمع
اشرف خیر البشر رسیده زید بن حارثه را بر سه هزار کس از مهاجر و انصار امیر ساخت
و فرمود که بجنگ مخالفان شام اقدام نمایند و در وقت وداع اگر زید درین جنگ شهید شود
جعفر بن ابی طالب امیر باشد و اگر جعفر نیز بسعادت شهادت رسید عبد الله بن رواحه
بامارت لشکر قیام نماید و اگر عبد الله نیز عالم را بدرود کند هر کرا مسلمانان خواهند بر خود
امیر گردانند گویند یهودی در ان مجلس حاضر بود که رسول صلی الله علیه و سلم این وصیت نمود
روی بانحضرت آورده گفت یا ابا القاسم اگر تو در دعوی نبوت صادقی هر کرا بامارت
نامزد کردی باید که کشته گردد زیرا که انبیاء بنی اسرائیل چون سپاه بجنگ اعدا میفرستادند اگر
صد کس را برین نهج بامارت تعیین مینمودند همه کشته میشدند القصه زید بن حارثه رضی الله

عنه

عنه با آن لشکر هدایت اثر بصوب مقصد توجه نموده چون شرحبیل از عزیمت آن اعیان آگاه شد سپاهی
درهم کشیده برادر خود سدوس را با پنجاه نفر از پیش فرستاد و سدوس در ادای الیقری
بجنود خیر الوری رسیده در حین محاربه بقتل آمد و شرحبیل از استماع این خبر متوهم شده بقلعه
گریخت و از قیصر استمداد نموده پادشاه روم جمعی کثیر بمدد شرحبیل ارسال داشت و بسیاری
از قبایل عرب نیز باو پیوستند چنانچه عدد مخالفان از صد هزار تجاوز کرد و مسلمانان بعد از
وقوف بر کثرت اعدا قرعه مشورت در میان نهاده آخر الامر خاطر بر محاربه قرار دادند و در صحرای
موته تلاقی فریقین واقع شده نخست زید بن حارثه علم بر گرفت و پای در میدان نهاده
جنگ میکرد تا شهید شد آنگاه جعفر رضی الله عنه رایت برداشته روی بکفار آورد و دو سنان
غلبه کرده دست راست او را بینداختند و جعفر علم بدست چپ گرفت بضرب تیغ یکی از
اشرار آن دستش نیز مقطوع گشته آنگاه جعفر لوا را دو بازوی خود نگاه داشت بر حم رومی
از پا در آمد پس از آن عبد الله بن رواحه با خذ رایت و اقبال بمیدان قتال اقدام نموده او نیز
شهادت یافت و اهل اسلام بعد از کشته شدن عبد الله رضی الله عنهما خالد بن الولید را
بامارت تعین کردند و خالد آن روز تا شب در میدان حرب بطعن و ضرب مشغول بود و روز
دیگر اوضاع لشکر را تغیر داده مخالفان تصور نمودند که اهل اسلام را مدد رسیده و از این جهت
اندیشناک شده بگریختند و مسلمانان در ضمان صحت و نصرت متوجه مدینه گشتند و بثبوت
پیوست که در اثنای که در صحرای موته جنگ قایم بود و حق سبحانه تعالی حجاب از پیش چشم
حضرت مصطفی برداشت چنانچه خصوصیات حالات آن معرکه را مشاهده نموده حاضران
را از شهادت زید و جعفر و عبد الله بن رواحه رضی الله عنهم علی التربیت خبر داد و فرمود که
بعد از این ابن رواحه شمشیری از شمشیرهای ایزد تعالی علم بر گرفته فتح بر دست او میسر گشت

بنابرین خالد بن الولید بسیف الله ملقب شد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در آن روز
در شأن جعفر رضی الله عنه فرمود که جعفر به بهشت درآمد و حق عز و علا عوض دو دست او دو بال از
یاقوت سرخ باو عنایت کرد تا در فضای جنان بهر جانب خواهد طیران نماید لاجرم بعد از آن او را
جعفر طیار خواندند نقلست که بعد از سه روز یا چهار روز از واقعه موته یعلی بن منیه که یکی از حاضران
آن غزوه بود بملازمت حضرت خیر البریه علیه السلم و التحیه رسیده آنحضرت فرمود که ای یعلی
من ترا خبر دهم یا تو مرا خبر میدهی یعلی گفت تو خبر ده یا رسول الله حضرت رسالت پناه
کیفیت احوال را بر زبان وحی بیان گذرانیده یعلی گفت بحق آن خدای که ترا براستی بخلق
فرستاده که از حدیث قوم هیچ ترک نفرمودی از اسماء بنت عمیس زوجه جعفر رضی الله عنها
مرویست که گفت در روزی که خبر واقعه جعفر بمدینه رسید خیر البشر صلی الله علیه و سلم بخانه ما آمد و
اولاد جعفر محمد و عبد الله را طلبیده سر و رو را بوسید و بویید و من آثار ملال در ناصیه حال آنحضرت
مشاهده نموده گفتم یا رسول الله مگر خبری از جعفر بتو رسیده گفت آری برادر و ابن عم من جعفر شهادت
یافت و جمعی از یاران که با او بودند نیز شهید شده اند اسما گوید که چون این سخن شنیدم بر خاستم
و آغاز گریه و افغان کردم سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که ای اسما ناشایست مگوی و دست
بر سینه مزن آنگاه بخانه فاطمه علیها السلام رفته دید که در فراق جعفر میگرید و الم حاضران و خیر البشر
از گریه زهرا زیاده شد فرمود که علی مثل جعفر فلتبک الباکیه یعنی اگر گریه کننده بگرید باید که بر
مثل جعفر گریه کند بعد از آن گفت جهت آل جعفر طعامی مرتب سازید که ایشان بمراسم تعزیه
اشتغال دارند و این قاعده که از برای مصیبت زدگان طعام فرستند از آن روز باز در میان
مردم مدینه پیدا شد دیگر از وقایع سال هشتم از هجرت سریه ذات السلاسل است
کیفیت حال و تفصیل این اجمال آنکه بمسامع علیه نبویه رسید که جمعی از اشرار بنی قضاعه

داعیه دارند که طرفی از اطراف دیار اسلام را تاخت کنند وانحضرت عمرو بن العاص را با سیصد
نفر از مهاجر و انصار بدفع کفار نامزد فرموده چون عمرو بذات سلاسل رسید بوضوح انجامید
که اعداد اعدا از آن زیاده است که با سیصد نفر خود را در اعداد جهاد ایشان توان آورد بنابران
رافع بن مکیث جهنی را بمدینه باز گردانیده استمداد نمود و رسول صلی الله علیه وسلم ابو عبیده بن
الجراح را با دویست کس از مهاجر و انصار که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما از آنجمله بودند بمدد عمرو
روانه ساخت و فرمود که باید که مخالفت در میان شما واقع نشود و چون ابو عبیده بعمرو پیوست وقت
نماز در آمد خواست امامت کند عمرو مانع آمده گفت امارت و امامت این لشکر تعلق بمن میدارد
و تو بمعاونت من ماموری و چون ابو عبیده را حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم وصیت نموده بود
که باید اختلاف در میان شما واقع نشود بعمرو اقتدا کرد آنگاه سپاه اسلام بمنازل اهل ظلام شتافته
دست بغارت و تاراج بر آوردند و مواشی بسیار غنیمت گرفتند و با حصول مقصود بمدینه باز گشتند
در روضة الصفا مسطور است که چون اهل آن سریه بخدمت حضرت خیر البریه علیه السلام والتحیه
رسیدند آنحضرت از عمرو حال مردمی را که همراه او بودند استفسار نمود و عمرو از موافقت ایشان
شکر گفته رسول صلی الله علیه وسلم از سپاه نیز پرسید که عمرو با شما چگونه معاش کرد ایشان نیز
زبان بشکر عمرو گشادند اما گفتند که بامدادی در حالت جنابت بامر امامت قیام نمود و مقتدای
انبیا علیه من الصلوات افضلها چگونگی آن واقعه را از عمرو سوال کرده جواب داد که در آن روز
سرمای مفرط بود و من بمقتضای آیت ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه از هلاکت نفس خود اندیشیده
بغسل نپرداختم رسول صلی الله علیه وسلم از شنیدن این سخن متبسم شده فرمود که نظر کنید در روی
که از برای خود چگونه بهانه کرده و بروایتی که درج الدرر بذکر آن ناطق است هم درین سال اتخاذ
منبر جهت جلوس خیر البشر در وقت خواندن خطبه وقوع یافت و باتفاق علماء سیر در زمین

ماه انوار فتح مکه از مطلع تاییدات سبحانی و افق توفیقات ربانی بر روزگار احوال فرخنده مآل اهل اسلام
تافت بیان این سخن آنکه در وقت مصالحه حدیبیه بنی خزاعه بزینهار سید ابرار صلی الله علیه و آله الاطهار
در آمدند و بنی بکر هم سوگند قریش گشتند و چون در میان آن دو قبیله در سوابق ایام پیوسته نایره
عداوت مشتعل بود درین اوقات که ایشان را از جانب تعرض سپاه اسلام فراغتی روی نمود بر سر مخالفت
قدیمی رفتند و روزی یکی از بنی بکر هجو رسول صلی الله علیه و سلم بر زبان راند و غلامی از خزاعه
او را منع کرد و آن شقی ممتنع نشده غلام خزاعی سر و روی او درهم شکست و بانبعاث آتش غضب
بین الجانبین التهاب یافته بنو بکر التجا بقریش کردند و ایشان نقض عهد و پیمان پیغمبر آخر الزمان
را بر طاق نسیان نهاده آنجماعت را امداد نمودند بلکه طایفه از اعیان قریش مثل سهیل بن عمرو و حویطب
بن عبد العزی و عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه و مکرز بن حفص هیئتهای خود را متغیر گردانیده بر سر
بنی خزاعه شبخون بردند و بعد از ارتکاب این حرکت ناپسند از شکستن پیمان پشیمان شده ابو سفیان
متوجه مدینه گردید تا پیش از آنکه این خبر مسموع خیر البشر شود در تجدید مراسم صلح کوشیده
مدت مصالحه را زیاده گرداند در صحاح اخبار ورود یافته که در سحر آن شب که کفار قریش بر سر
بنی خزاعه شبخون بردند حضرت خیر البریه که در حجره میمونه بود در وقتی که از طهارت خانه بیرون
می آمد که آنحضرت نصرت نصرت میمونه رضی الله عنها پرسید که یا رسول الله تا که حدیث میکنی جواب داد
که راجز کننده بنی کعب است از خزاعه که طلب معاونت می نماید و میگوید که قریش مدد بنی بکر اقدام
نموده اند و بعد ازین گفت و شنید سه روز عمرو بن خزاعی بمدینه رسید و صورت شبخون
قریش را معروض گردانید و هم در آن اوان ابو سفیان بیثرب آمده بخانه دختر خویش ام
حبیبه که در سلک ازواج صاحب التاج انتظام داشت رفت و بر فراش آنحضرت نشست ام
حبیبه آن وساده را در نوردیده گفت این فراش سید اهل لطافت است و ذات تو

معرون

مقرون بتبرک و بجابت و ابو سفیان بخشم از پیش دختر بیرون رفته بمجلس همایون
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم شتافت و هرچند در باب تجدید مواعد مصالحه سخن گفت
جوابی شافی نیافت آنگاه با ابوبکر و عمر گفت و شنید نموده از ایشان نیز کلمه که موافق مدعای
او باشد استماع ننمود بعد از آن بعتبه علیا فاطمه زهرا علیها السلام رفته از آنجا نیز نومید بازگشت
پس با علی مرتضی صلوات الله علیه ملاقات کرد و گفت یا ابا الحسن مرا راهی نمای که موصل
بمطلوب باشد که بغایت عاجز و متحیرم امیر المومنین علی فرمود که باید که در میان انجمن برخیزی و
باواز بلند بگویی که من از هر دو طرف قوم بجوار خود در آوردم ابو سفیان گفت اگر نموده
تو عمل نمایم مهم من نشیب پذیرد جناب ولایت مآب جواب داد که معلوم نیست که بمجرد این
سخن کار تو کفایت شود اما چاره غیر ازین بخاطر نمیرسد آنگاه ابو سفیان در مجلس خاص برخاست
آواز برآورد که ای قوم بدانید و آگاه باشید که من از هر دو جانب مردم بجوار خود در آوردم و ظن
من آنست که محمد جوار مرا رد نکند بعد از آن این سخن بعرض آنحضرت نیز رسانیدند و همین جواب
شنید که ای ابو سفیان تو این سخن میگویی پس از آن ابو سفیان بمکه رفته چون آنچه که
ساخته بود با قوم در میان نهاد گفتند بیکار ساخته و هیچ هم نپرداخته و علی بن ابی طالب
با تو هزل کرده و مسخره نموده که گفته مردم جانبین را در زینهار خود در آورد القصه بعد از رفتن
ابو سفیان حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه علیه بکارسازی لشکر اشتغال فرموده
اما با کسی نگفت که عزیمت کدام طرف دارم و مناجات کرد که اللهم خذ علی ابصارهم فلا
یرونی الا بغتة و قبایل و احیاء عرب قاصدان فرستاده پیغام داد که هر که بخدا و رسول
او ایمان دارد باید که در اوایل ماه مبارک رمضان مسلح و مکمل در مدینه باشد و درین اثنا حاطب
بن ابی بلتعه مکتوبی بصنادید قریش نوشت مضمون آنکه رسول صلی الله علیه و سلم بجمع لشکر و ترتیب

۱۴ را ابر بهار

ما یحتاج سفر مشوش است و غالب ظن من آنست که مقصد آنحضرت غیر مکه جائی نیست خواستم که بر ایشان
حقی ثابت کرده بنابر این مکتوب نوشتم والسلام و این کتابت را بزنی داد و زن آنرا در موی خود پنهان
کرده روی بمکه نهاد و سید المرسلین باخبار جبرئیل امین از این معنی واقف شده علی مرتضی و زبیر
بن العوام فرمود که بروید تا روضه خاخ و در آن موضع زنی را خواهید یافت مکتوبی مصحوب اوست
آن نوشته را از وی گرفته بیاورید و چون امیر المؤمنین علی و زبیر بآن زن رسیده طلب نامه نمودند
انکار کرد و ایشان شرایط تفحص بجای آورده از آن مکتوب اثر نیافتند بالآخره علی مرتضی صلوات
الله علیه گفت بخدا سوگند که رسول خدا با من دروغ نگفته و شمشیر از نیام بیرون کشیده آن ضعیفه
را بقتل تهدید نمود لاجرم ترسیده مکتوب را از موی سر خود بیرون آورده بآن جناب تسلیم کرد و چون
آن کتابت بنظر انور حضرت رسالت رسید حاطب را طلبیده پرسید که ترا چه بر تحریر این مکتوب
باعث آمد حاطب گفت یا رسول الله بخدا سوگند که بر جاده متابعت تو راسخ و ثابت ام
و غرض من از نوشتن این مکتوب آن بود که حقی بر قریش ثابت کنم تا بمحافظت عیال و اموال
من که در مکه اند قیام نمایند رسول صلی الله علیه و سلم تصدیق سخن حاطب کرد و امیر عمر گفت یا رسول
الله اجازت فرمای تا گردن این منافق بزنم و آن سرور در تسکین عمر کوشیده گفت او از اهل بدر است
القصه حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه علیه بعد از ترتیب لشکر و تهیه ما یحتاج سفر ابن ام
کلثوم یا ابورهم غفاری را در مدینه خلیفه گذاشته بقولی در دهم ماه مبارک رمضان رایت نصرت
نشان بجانب مکه مکرمه برافراشته و در سر چاه ابو عتبه بعرض لشکر هدایت اثر اشتغال نموده
از مهاجر هفتصد مرد در حیز شمار آمد که سیصد سر اسب در میان ایشان بود و از انصار چهار هزار ملازم
موکب ظفر آثار بودند و پانصد اسب داشتند و از قبیله مزینه هزار نفر آمده بودند که صد زره و صد اسب
در میان ایشان بود و از مردم اسلم چهارصد مرد بملازمت سید عالم اختصاص یافته بودند و از بنی کعب

تا بصد کس شمرده شد و خواجه کاینات ازان موضع نهضت فرموده چون بمنزل قدید رسید قریب هزار مرد
نیزه دار که اکثر بر اسب سوار بودند از بنی سلیم بسپاه نصرت شعار پیوستند و همچنین از اطراف و
جوانب دیار عرب متابعان ملت سید المرسلین بمعسکر ظفر اثر ملحق میگشتند چنانچه بروایت
اهل عدد آن سپاه بده هزار رسید و چون دو الحلیفه با بیوت السقایا بمن مقدم سید عالم
صلی الله علیه وسلم رشک افزای این سپهر طارم گشت عباس رضی الله عنه از جانب مکه تشریف
آورده ملازم رکاب سعادت انتساب شد و مقارن آن حال ابو سفیان بن الحارث بن عبد المطلب
و عبد الله بن ابی امیه که ان یک پسر عم و این یک پسر عمه رسول صلی الله علیه وسلم بود بتقبیل انامل همایون
سرفراز شده ایمان آوردند و بنوا اخر الزمان بعد از طی چند مرحله و بمر الظهران که بر چهار فرسخ مکه است
رسید و شب دران منزل توقف نموده فرمود تا آتش بسیار برافروختند و دران شب عباس
رضی الله عنه از استیصال قریش اندیشیده بقصد آنکه ایشان را تنبیه نماید که موکب همایون آمد و جهت
خویش امانی حاصل کنند بر استر خاصه خیر البشر نشسته تا موضع اراک عنان باز نکشید و دران منزل
با ابو سفیان و جمعی دیگر از قریشان که بتجسس از مکه بیرون آمده بودند باز خورده با ایشان گفت
که حال چیست و متوجه حریم حرم گیست و ابو سفیان چاره جوی گشته عباس او را ردیف خویش گردانید
و بجانب معسکر ظفر اثر مراجعت کرد و عبور ایشان بر در خیمه عمر بن الخطاب رضی الله افتاد و چون عمر
بر ابو سفیان نظر انداخت گفت ای دشمن خدای الحمد لله که بر تو دست یافتم و شمشیر کشیده
بتعجیل بشتافت تا پیش از عباس رضی الله نزد رسول صلی الله علیه وسلم رفته رخصت قتل ابو سفیان
حاصل نماید و عباس نیز تیز روان شده تقارب یکدیگر بخیمه خیر البشر در آمد و در محاذی آنحضرت میان
عباس و عمر رضی الله عنهما در باب قتل و امان ابو سفیان قیل و قال بسیار واقع شده آخر الامر
عباس او را بخیمه خویش برد و صباح باز نزد سید عالم صلی الله وسلم آورده آنحضرت ابو سفیان را با اسلام

و شمه از آن عباس گفت یا رسول الله

دعوت فرمود و عباس اورا از ضرب تیغ ترسانیده ابو سفیان طوعا و کرها کلمه توحید بر زبان راند
ابو سفیان مردی جاه دوست است اورا بعنایتی مخصوص گردان انحضرت فرمود که من دخل دار ابی سفیان فهو
امن ومن القی السلاح فهو امن ومن اغلق بابه فهو امن ومن دخل المسجد الحرام فهو امن پس ابو سفیان باجازت
حضرت رسالت بطرف مکه بازگشته عباس رضی الله عنه بفرموده رسول صلی الله علیه وسلم از عقبش شتافت
واورا در محلی تنگ نگاه داشت تا کثرت و ابهت سپاه اسلام را ملاحظه نموده هیبت جنود الهی در دلش
قرار گیرد و چون لشکر اسلام بعظمت واراستگی تمام منظر ابو سفیان درآمد گفت ای عباس در عالم کرا
این مقدار تجمل و حشمت باشد بدرستی که ملک برادرزاده تو عظیم شد عباس جواب داد که ای ابو سفیان
این رسالت و نبوتست نه مملکت و سلطنت انگاه ابو سفیان بر سبیل تعجیل بمکه شتافته بشارت
امان باهل حرم رسانید و حضرت سید کاینات و خلاصه موجودات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات
بذی طوی رسیده فرمان داد که زبیر رضی الله با مهاجران از اعلی مکه درآمده رایتی که همراهش بود در حجون
نصب کند و خالد بن الولید با بنی اسلم و غفار از اسفل مکه درآید ولوای خود را در منتهای بیوت بزند و
سعد بن عباده با قوم خود از ثنیه مدنیین متوجه گردد و بنفس نفیس با طایفه خواص اصحاب از طریق اذاخر توجه
فرمود و از موقف نبوت فرمان واجب الاذعان صدور یافت که هیچکس از اهل اسلام با ارباب کفر و
ظلام مقاتله نکند لیکن اگر جمعی از اشرار و سفها در مقام قتال ایند لشکر فرخنده اثر بدفع ایشان قیام نمایند و
دران روز بر زبان سعد بن عباده رضی الله عنه گذشت که الیوم یوم الملحمه یعنی امروز روز جنگ
و ستیز است وابو سفیان این سخن شنیده فی الحال بملازمت حضرت رسالت شتافت وانچه
سعد گفته بود بعرض رسانید رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که امروز روز مرحمت است نه روز ملحمه و
امیر المومنین علی فرمود که علم را از سعد ستاند ونگاه دارد و بروایتی بپسر او قیس دهد نقلست
که عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو با فوجی از اهل شرارت دران روز سر راه
بر خالد بن الولید گرفته نایره جنگ و جدال اشتعال یافت و از مسلمانان کرز بن

جابر

جابر بصری و حبش بن خالد اشعری بفوز شهادت رسیده از کفار بروایتی بیست و هفت کس کشته گشتند
وبقیة السیف سلاح انداخته رایت هزیمت برافراختند و رسول مهیمن بیچون در موضع حجون سرادق
از گرد راه نشسته زره در پوشیده و خود بر فرق همایون نهاده با اکابر مهاجر و انصار بمسجد الحرام در آمد
و زبان معجز بیان بتکبیر ملک نشان گشاده بیت الله را طواف نمود و نواحی خانه را از لوث اصنام
پاک ساخته و هبل را که اعظم بتان قریش بود جناب ولایت مآب مرتضوی بفرموده حضرت مقدس
نبوی بر خاک مذلت انداخت بیت ز لوث وجود بت بت پرست درانداز بیت الحرم باز رست
در بسیاری از کتب راویان اخبار سید اخیار صلی الله علیه و آله اطهار مرقوم اقلام صحت آثار گشته که بر سر کعبه
بتی چند بزرگ در موضعی بلند نهاده بودند چنانچه دست بان نمیرسید و علی مرتضی صلوات الله علیه
بوقت خیر الانام صلی الله علیه و سلم الی یوم القیام رسانید که یا رسول الله پای مبارک بر کتف
من نه و این اصنام را فرود آر سید ابرار گفت یا علی ترا طاقت ثقل نبوت نیست تو پای بر دوش من نه
و باین امر قیام نمای و آنجناب پای بر کتف مبارک مصطفوی نهاده آن بتان را بپایان انداخت نقلست
که در آن زمان رسول صلی الله علیه و سلم و آله از امیر پرسید که خود را چگونه می یابی جواب داد که یا رسول الله
چنان می بینم که حجب مکشوف گشته و گوییا سر من بساق عرش مجید می ساید و بهر چه دست دراز میکنم بر پنجه
اقتدار من در می آید آنحضرت فرمود که ای علی خوشا وقت تو که کار حق میکنی و حبذا حال من که بار حق
میکشم در روایتی آنکه فرمود یا علی رسیدی بآنچه میخواستی جواب داد که بلی یا رسول الله بخدای که ترا مبعوث
گردانیده که چنان پندارم که اگر قصد کنم دست باسمان رسانم آنگاه شاه مردان خود را بر زمین انداخته
تبسم نمود سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که یا علی سبب خنده چیست گفت یا رسول الله مرا تعجب
آمد که از همچنین جای بلند خود را افکندم و هیچگونه الم بمن نرسید حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه
علیه فرمود که چگونه الم بتو رسد که بردارنده تو سید المرسلین بود و فرود آورنده جبرئیل امین و این حدیث زاده

طبع یکی از شعرای عربیت که درین قضیه نظم بود شعر قبل لی قل علي مدحا ذکر هما یجدنا راموصده قلت سلا اقدم

في مدح امري ضل ووالالب الحان عبده والنبي المصطفي قال لنا لیله المعراج لما صعده وضع الله بظهوري یده

فاحس القلب ان قد برده وعلي واضع اقدامه في محل وضع الله یده الغاه حضرت رسالت پناه کلید

بیت الله از عثمان بن طلحه بن ابي طلحه گرفته و در خانه را گشاده بعد از محو صوري که بر دیوار معالم بزرگوار

کشیده بودند بدانجا در آمد و با دا نماز و عرض نیاز قیام نموده بیرون خرامید و در استانه خانه ایستاده

عضادتین در را بگرفت و گفت لا اله الا الله وحده لا شریك له صدق وعده ونصر عبده و

هزم الاحزاب وحده و روی با کابر قریش که صف زده انتظار میکشیدند که درباره ایشان

چه حکم واقع شود آورده گفت چه میگوئید و چه گمان می برید برادر کریم و پسر برادر کریمی که بر ما قدرت یافت

یافته انحضرت گفت که من با شما همان میگویم که یوسف علیه السلم با برادران جفا کار خود گفت لا تثریب

علیکم الیوم یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین و همچنین فرمود که اذهبوا فانتم الطلقا

یعنی بروید که شما ازاد کردگانید بصحت پیوسته که قبل از انکه سید بطحا و یثرب بمکه در اید حکم فرمود

که یازده مرد و شش زن را بنابر کثرت جرایم و اثام ایشان هر جا یابند بکشند و اسامی ان یازده

مرد انست که مسطور میگردد عبد العزی بن خطل عبد الله بن سعد بن ابي سرح حویرث بن نقید مقیس

بن صبابه هبار بن اسود صفوان بن امیه کعب بن زهیر عبد الله بن الزبعری حارث بن الطلاطله

وحشی قاتل حمزه رضي الله عنه عکرمه بن ابي جهل و ازینجمله عبد الله بعزی و حویرث و مقیس و حارث

در روز فتح بضرب تیغ حامیان حوزه ایمان کشته شدند و هبار و صفوان و کعب و عبد الله بن الزبعری

و وحشی و عکرمه دران روز گریخته بالاخره حب اسلام در دل ایشان افتاد و بعضی شفعا انگیخته و برخی

لطف رسول را صلی علیه وسلم شفیع ساخته نزد انحضرت امدند و در سلك اهل ایمان منتظم گشتند

و عثمان بن عفان روزی چند عبد الله بن سعد بن ابي سرح را که برادر رضاعی او بود در خانه خود پنهان

ساخت

ساخت آنگاه دست ویرا گرفته بمجلس همایون حضرت مصطفی علیه من الصلوات انمیها واتمها در آورد
و بمبالغه تمام خونش را درخواست نمود و آنحضرت از جواب اعراض فرموده مبالغه و الحاح بتکرار رسانید
و آخر الامر نزدیک رسول الله علیه وسلم رفت و سر مبارکش را بوسید و تضرع بسیار نمود و گفت یا رسول
الله عبد الله را امان دادی آن سرور فرمود که آری و چون عثمان و عبد الله بیرون رفتند حضرت رسالت
مآب اصحاب را مخاطب ساخته گفت چه چیز مانع شد یکی از شما را که برخیزد و این سگ را بکشد عباد بن
بشیر گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا براستی بعث فرمود که منتظر اشارت گوشه چشم تو بودم
آنحضرت فرمود که سزاوار نیست پیغمبری که خاینة الاعین باشد و از جمله آن شش زن که خون ایشان بفرمان
حضرت خیر البشر هدر شده بود یکی هند بود مادر معاویه و او نقاب بر روی بسته در میان جمع از نسوان
پیش آنحضرت آمده مسلمان شد و امان یافت دیگر سه کنیزک ابن خطل بودند قریبه و فرتنا و
ارنب کشته گشته فرتنا بگریخت و بآخره مسلمان شد و دیگری ساره بود که در سلک جواری بنی المطلب
انتظام داشت و او بقول صاحب کامل التواریخ در روز فتح زخم بدست امیر المومنین علی بقتل رسید ششم
ام سعد بود که هم در آن روز بدوزخ شتافت و در روضة الاحباب مسطور است که گویند فتح مکه در بیستم ماه مبارک
رمضان واقع شده و جمعی برانند که در بیستم ماه مذکور آن فتح دست داده و سید عالم صلی الله علیه وسلم
بقیه آن ماه و شش روز از شوال در مکه توقف فرمود و در آن ایام قضایا روی نمود یکی آنکه فاطمه بنت اسود
بن عبد الاسود مخزومی که برادرزاده ام سلمه بود چیزی بدزدید و این معنی بثبوت پیوسته رسول
صلی الله علیه وسلم حکم بقطع ید او فرمود و اسامة بن زید زبان بشفاعت گشاده آنحضرت در غضب
رفت و خطبه خوانده بود و بعد از ادای حمد و ثنای باری عز و علا فرمود که یا ایها الناس بدانید
و آگاه باشید که امم ما تقدم بدان جهت هلاک شدند که چون شریفی در میان ایشان دزدی
کردی دست از وی باز داشته اقامت حد ننمودندی و هرگاه ضعیفی باین امر مبتلا گشتی اجرای حد بروی

نمودندی پس اشارت کرد تا دست مخزومیه را بریدند دیگر آنکه سید ابرار صلی الله علیه و آله الاطهار خالد بن الولید را
با سی سوار بموضع نخله فرستاد تا بتخانه عزی را خراب کرد و همچنین عمرو عاص روی بتخریب بتخانه سواع آورد و
بمیان قبیله هذیل رفته آن بت را شکست و هم دران ایام بموجب فرموده سید کاینات سعد بن زید اشهلی
با بیست سوار بموضع مشلل رفته بتخانه منات را که در زمان جاهلیت معبود اوس و خزرج و غسان بود ویران
نمود و دران موضع زنی سیاه برهنه ژولیده موی که نوحه میکرد بنظر سعد درآمد و سعد آن زن را بقتل رسانید
بخدمت سید عالم صلی الله علیه و سلم باز گردید دیگر از وقایع زمان توقف در مکه آنکه سید ابرار صلی الله علیه و آله
الاخیار خالد بن الولید را با سیصد و پنجاه مرد از مهاجر و انصار و بنو سلیم بناحیه یلملم بقبیله جذیمه فرستاد
تا ایشانرا باسلام دعوت نماید و حال آنکه آن قبیله در زمان جاهلیت عوف پدر عبدالرحمن و فاکه بن المغیره
عم خالد را کشته بودند القصه چون خالد ببنو جذیمه نزدیک رسید ایشان جهت رعایه للحرم سلاح پوشیده
باستقبال شتافتند و بعد از ملاقات با خالد اظهار اسلام نمودند خالد گفت بچه جهت مسلح شده اید جواب دادند
که میان ما و فلان قبیله از عرب عداوتست چون گرد سپاه پیدا شد پنداشتیم که آنجماعت بر سر ما می آیند
خالد این عذر را نپسندید و گفت سلاح از خود جدا کنید و آن مردم بموجب فرموده عمل نمودند
خالد هر یک از ایشانرا بیکی از اتباع خود سپرد و سحری فرمود تا ندا کردند که هر کس اسیری دارد بقتل آرد و
بنو سلیم اسیران خود را کشتند مهاجر و انصار آنجماعت را بگذاشتند و یکی از اسیران بملازمت خاتم پیغمبران
شتافته کیفیت حال عرض داشت کرد و سید ابرار دو بار یا سه بار بر زبان آورد که اللهم انی ابرا مما صنع
خالد آنگاه شاه ولایت پناه مبلغی مال داده بمیان بنی جذیمه فرستاد تا دیت کشتگان و عوض
اموال تلف شده ایشانرا ادا نماید و در استرضای خاطر آنجماعت اهتمام فرماید و امیر المومنین علی
سلام الله علیه آنجا رفته و آن مردم را جمع آورده بموجب فرموده رسول صلی الله علیه و سلم بتقدیم
رسانید و بعد از ادای دیت مقتولان و تاوان اموال ایشان مبلغی دیگر از آنچه رسول صلی الله علیه

و سلم فرستاده بود زیاده آمد و امیر المومنین علی صلوات الله علیه از این زیان کرم کرده بجانب
مکه بازگشت و پیغمبر عجم و عرب بسبب قضیه مذکوره چند روز با خالد در مقام قهر و غضب بوده بعد از
استغفار بنی خذیمه و شفاعت بعضی از صحابه نوبت دیگر باو التفات فرمود راویان اخبار
خیر البشر در کتب معتبره سیر مرقوم خامه صحت اثر گردانیده اند که چون واقعه فتح مکه در اطراف
و دیار عرب انتشار یافت اکثر بر خط متابعت حضرت رسالت علیه السلام و التحیة نهادند
مگر بنی هوازن و ثقیف که بر مخالفت آنحضرت اتفاق نموده مالک بن عوف النصری را بایالت
موسوم گردانیدند و مالک بن عوف بقول صاحب منتقد اقصی سی هزار مرد و بروایتی که در روضة
الاحباب مذکور گشت چهار هزار فراهم آورده با عیال و اطفال و چهارپایان و اموال متوجه وادی
حنین شد و درید جشمی را که چشمش از حلیه بینایی عاطل بود و صد و بیست سال یا صد و شصت
سال از عمرش گذشته و باصابت رای و تدبیر اتصاف داشت همراه خود گردانید و چون
باوطاس رسیدند درید آواز گریه اطفال و افغان زنان شنیده پرسید که این چه اصوات است جواب
دادند که لشکریان بموجب فرمان مالک بن عوف اهل و عیال و امتعه و اموال خود را همراه گردانیده اند
تا در جنگ سستی نتوانند نمود و درید این رای را خطا شمرده با مالک ملاقات نمود و گفت آوردن
مال و عیال مناسب بحال ابطال رجال نیست زیرا که اگر زمان مقتضی گریز باشد منهزم را هیچ چیز
باعث بر ستیز نشود [illegible] اگر نسوان و کودکان و انعام و جمال را باز گردانی تا اگر شکستی
روی نماید عیال و اطفال بدست مخالفان اسیر نگردند و اموال در تصرف مردم نماند مالک
التفات باین سخن نکرده روی براه نهاده و درید جشمی در خشم شده از موافقت او باز ایستاد
القصه چون خبر اتفاق هوازن و ثقیف بسمع شریف حضرت مصطفوی رسید عتاب بن اسید را
در مکه بخلافت تعیین نموده با ده هزار سپاه خاصه و دو هزار از طلقاء مکه و بروایتی باشانزده

قبایل

هزار تیغ گذار در عشر اول شوال بجانب کفار نهضت فرمود در آن لشکر در میان مهاجران سه علم بود علی مرتضوی ع و عمر بن الخطاب و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم محافظت آن اعلام ظفر اعلام مینمودند وانصار دو علم داشتند و صاحب رایات ایشان سعد بن عباده و حباب بن المنذر بودند و بقولی هر بطن و قبیله در آن سفر رایی علحده برافراشتند نقلست که چون آن جنود ظفر ورود از مکه بیرون رفته نظر ابوبکر بر آن کثرت و شوکت افتاد و گفت امروز بسبب قلت سپاه مغلوب نخواهیم شد و بواسطه صدور این سخن در ضمن اول لشکر نبی ثقلین صلی الله علیه وسلم شکست یافتند وایت لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة ویوم حنین اذا اعجبتکم کثرتکم الآیه در آن باب نازل گشت القصه چون سپاه اسلام بوادی مذکور رسیدند بجهت تنگی گذرگاه متفرق گردیده شدند و فوج فوج از طرق متعدد و منحری بدانجا در می آمدند که بیکناگاه مخالفان که تیر عذر بکمان مکر پیوسته بکمین گاهها نشسته بودند برایشان حمله آورده تیرباران کردند و رعبی تمام بحال جنود اسلام راه یافته طریق انهزام پیش گرفتند و اول طایفه که منهزم شدند بنی سلیم بودند خیل خالد بن الولید و کبر ان لشکر در آن روز بمرتبه رسید که بروایت صاحب کشف الغمه زیاده از ده کس که نه نفر از آنجمله هاشمی بودند پیش رسول صلی الله علیه وسلم نماند و اسامی ایشان اینست امیر المومنین علی عباس بن عبد المطلب فضل بن عباس ابوسفیان بن الحارث نوفل بن الحارث ربیعه بن الحارث عبدالله بن الزبیر بن عبد المطلب عتبه و معتب پسران ابی لهب و عاشر انجماعت ایمن بن ام ایمن بود و بقولی آنکه در آن روز بوقت فرار غیر از چهار نفر که عبارتست از علی مرتضی و عباس و ابوسفیان بن الحارث و عبدالله مسعود هیچکس در ملازمت آنحضرت ثبات قدم ننمود و چون سید عالم صلی الله علیه وسلم انهدام اهل اسلام را مشاهده فرمود باواز بلند آن انزال الصبر و ثبات و دلالت مملکت موده الی این ایها الناس و از غایت وحشت هیچکس باز پس نمینگریست و آنحضرت در آن

روز بر استر بیضا سوار بود و انرا بجانب لشکر هنب داده بر زبان وحی بیان میکدرانید که انا النبي لا کذب
انا ابن عبد المطلب و ابو سفیان بن الحارث عنان استر را گرفته و عباس بن عبد المطلب از جانب
راست در رکاب فلک فرسای انحضرت زده از حمله مانع می آمدند و دران اثنا مالک بن عوف متوجه
رسول صلی الله علیه وسلم شده ایمن بن ام ایمن سرراه بروی گرفت و جنگ میکرد تا اوری بریاض
جنت آورده بعد ازان مالک سعی نمود که خود را بخاتم الانبیا رساند اما اسپش مانند فیل محمود
اسب سطرنج خشک ایستاده این معنی او را میسر نشد نقلست که در وقت فرار اصحاب سید ابرار
ابو سفیان و جمعی که بر سبیل کراهت زبان بکلمه توحید گویا کردانیده بودند اغاز شماتت کرده
حصد ماتات بر زبان می راندند اما بخلاف ایشان صفوان بن امیه با انکه هنوز مسلمان نشده بود
مغموم گشت انجماعت را بلفظ بان سخنان منع میکرد و میگفت که اگر مردی از قریش والی ما باشد
نزد من دوستتر است ازانکه شخصی از هوازن حاکم شود محمد بن اسحق از شیبه بن عثمان بن ابی طلحه
روایت کند که گفت چون رسول ثقلین صلی الله علیه وسلم بطرف حنین عزیمت نمود من بتوهم
آنکه فرصت یافته انتقام پدر و برادر خود را که در احد کشته گشته بودند از وی بکشم مرتکب این
کشتم و در وقت انهزام سپاه اسلام شمشیر از نیام کشیده قصد کردم که از دست بعمز درام عباس
بن عبد المطلب را دیدم زرهی سفید پوشیده و ایستاده محافظت انحضرت می نماید پس خواستم
که از جانب چپ بر سر وی روم ابو سفیان بن الحارث را مشاهده نمودم که ان طرف را
صیانت مینماید انگاه از عقب حضرت رسالت پناه درآمده خواستم که تیغ را کار فرمایم ناگاه
شعله اتش میان من و او در لمعان آمد و نزدیک بان رسید که مرا بسوزد از خیال وهم دست
بر چشم نهادم درین اثنا خاتم الانبیا علیه من الصلوة ازکیها بجانب من نگریسته فرمود که یا شیبه
ازدن منی و من بموجب فرموده نزدیک انحضرت رفته دست بر سینه من فرود آورده گفت

اللهم اذهب عنه الشیطان و بخدا سوگند که در آن وقت آن سرور نزد من محبوب تر از چشم و گوش
من شد آنگاه باشارت حضرت رسالت پناه با کفار آغاز کارزار کردم و اگر فی المثل پدرم در آن مقام
مقابل آمدی تیغ را بر وی حکم می ساختم بصحت پیوست که در صباح روز جنگ حنین عباس که آواز
بلند داشت بفرموده رسول صلی الله علیه و سلم مسلمانان را ندا کرده فریاد برآورد که یا معشر الانصار
یا اصحاب السمره یا اصحاب سورة البقره و این ندا بگوش سپاه اسلام رسیده از اطراف
و جوانب بخدمت سرور آل غالب شتافتند و قریب صد نفر از انصار و غیر ایشان جمع آمده
بر مشرکان حمله آوردند حضرت فرمود که الحالا تنور حرب گرم گشت آنگاه مشتی سنگ ریزه
بدست آورده و شاهت الوجوه گفته بجانب مخالفان انداخت و هیچ چشمی نماند که قدری
از آن ریگ در آن جای نگرفت و بعد از آن بر طبق آیت کریمه ثم انزل الله سکینته علی رسوله
و علی المؤمنین و انزل جنودا لم تروها بامداد لشکر سماوی نسیم ظفر و نصرت بر اعلام معدلت
اعلام حضرت رسالت وزیده مشرکان روی بوادی گریز نهادند در کشف الغمه و بعضی دیگر از
نسخ علماء ائمه مسطور است که در معرکه کافری مشهور ابو جرول نام بر جملی سوار روی بمیدان
جدال نهاده رجز میخوانده مبارز طلبید و دلاوران سپاه اسلام از طول قامت و عظم جثه
او اندیشه مند شده کسی بمبارزتش رغبت ننمود که ناگاه شاه ولایت پناه بطرف
آن مدبر شتافته بضرب تیغ آبدار دمار از روزگارش برآورد و این معنی سبب استظهار سپاه
سید ابرار و موجب انکسار کفار خاکسار گشت نقلست که در آن جنگ چهار نفر از مسلمانان
بعز شهادت فایز شدند و هفتاد کس از مخالفان کشته گشتند و بروایت کشف الغمه از
آنجمله چهل نفر بضرب تیغ امیرالمؤمنین حیدر بدوزخ شتافتند آورده اند که گریختگان معرکه حنین
منقسم بسه قسم شده طایفه با مالک بن عوف بطرف حصار طایف رفتند و گروهی بجانب

نقل

ببطن نخله توجه نمودند و فرقه باوطاس گریختند رسول علیه السلام ابو عامر اشعری را با جماعتی که برادر
زاده ابو عامر ابو موسی و زبیر بن العوام از آنجمله بودند در عقب مشرکان که مقر ایشان اوطاس
بود روان فرمود و در درج الدرر مسطور است که چون ابو عامر با لشکر ظفر اثر باوطاس رسید و دریدبن
الصمه با ششصد نفر از کفار بد اختر بر زبر تلی ایستاده بود و من الجانبین حربی صعب دست داده درید
بدست ربیعه بن رفیع که در سلک تیغ زن انتظام داشت کشته گشت و ابو عامر در برابر ده کس از
مشرکان رفته نه نفر از ایشان را بقتل رسانید و بضرب شمشیر عاشر ایشان شربت شهادت
چشید و برادرزاده اش ابو موسی قایم مقام عم شده در اعلاء اعلام اسلام طریق سعی
و اهتمام مسلوک داشت و از کفار سیصد نفر کشته گشته بقیة السیف روی بوادی فرار نهادند
و صدای فتح اوطاس در طاس نیلگون گردون افتاده سپاه ظفر قرین بپابوس خاتم النبیین
شتافتند و در آن معرکه شش هزار برده و بیست و چهار هزار شتر و چهل هزار وقیه نقره
و زیاده بر چهل هزار گوسفند غنیمت مسلمانان شده فرمان واجب الاذعان از موقف نبوت
صدور یافت که غنایم را در منزل جعرانه جمع آورده عباد بن بشر انصاری بضبط و محافظت آن
اموال پردازد آنگاه حضرت رسالت پناه رایات ظفر آیات بقصد حصار طایف برافراخت
و علم خاصه را بعلی مرتضی داده ابو عبیده بن الجراح با خالد بن الولید را با هزار مرد جرار
مقدمه لشکر ساخت و بنفس نفیس همایون متعاقب ایشان در حرکت آمده بعد از
وصول بطایف کفار چهار دیوار حصار را پناه کرده آغاز انداختن سنگ نمودند و مسلمانان
نیز بنیاد حرب و پیکار فرموده جمعی کثیر زخمدار شدند و در ایام محاصره دوازده نفر از اصحاب
سعادت انتساب شربت شهادت چشیدند و عبد الله بن ابی بکر برادر عایشه و عبد الله
بن ابی امیه برادر ام سلمه رضی الله عنهم از آنجمله بودند نقلست که در ایام محاصره طایف حضرت

مقدس نبوی جناب ولایت مآب مرتضوی را با جمعی از اهل صدق و صفا نامزد فرموده بود که در اطراف
آن دیار سیر نموده هر جا بتی یابند در هم شکنند و شاه ولایت پناه بار و ففا روی براه آورده
در اثنای قطع مسافت طایفه از دلاوران قبیله خثعم که راه بر ابن عم حضرت خاتم صلی الله علیه
وسلم گرفتند و قدم در میدان مقاتله نهاده شهادت نامی که بمزید شهامت از امثال
و اقران ممتاز بود از میان قوم بیرون آمد و مبارز طلبید و امیر المومنین علی صلوات الله علیه
آهنگ جنگ او کرده هر چند ابو العاص بن الربیع آنجناب را گفت که مناسب نیست که سردار
لشکر ابتدا بحرب نماید علی مرتضی سخن او را استماع ننموده در برابر آن کافر بی پیر رفته
بیک ضرب ذو الفقار او را بدار البوار فرستاد و بقیه کافران هزیمت را غنیمت شمرده شاه مردان
تمامی بتان هوازن و ثقیف را که در آن نواحی یافت بشکست و بخدمت حضرت رسول
مراجعت فرموده آنحضرت شاه ولایت منقبت را در خلوت طلب داشت و مدت
ممتد با آنجناب راز گفت و اسرار در میان نهاده این معنی موجب تعجب اصحاب گشت و عمر بن
الخطاب با حضرت رسالت مآب گفت یا رسول الله بی حضور ما با ابن عم خود خلوت
گزیده راز میگویی فقال یا عمر ما انا انتجیته ولکن الله انتجاه یعنی من بنابر اقتضای رای
خود با او راز نگفتم بلکه بفرمان دانای رازهای نهان که شاه این راز با او در میان نهادم القصه چون
بروایتی مدت هیجده روز زمان محاصره امتداد یافت بر ضمیر انور خیر البشر صلی الله علیه وسلم روشن
شد که در آن ایام فتح قلعه طایف میسر نیست از آنجا کوچ فرموده و بمنزل جعرانه تشریف
برده غنایم حنین را تقسیم نمود و عطایا و اموال جمعی از اهل مکه را که نو مسلمان شده بودند جهت
تالیف قلوب ایشان از عطایای بی انتهای خویش گرانبار کردانید و اشراف مهاجر و انصار
را بنابر وفور وثوق و اعتمادی که بر جانب ایشان داشت جزوی کمتر عنایت کرد و انصار

از معنی

از بعضی در خشم شده گفتند پیغمبر صلی الله علیه و سلم قریش و سایر قبایل عرب را بانعامات خود مفتخر
ساخت و مارا بدستور ایشان چیزی نداد و حال آنکه هنوز تیغهای ما خون آلود و هنوز خون این
مشرکان از شمشیرهای ما میچکید و این سخن بسمع همایون حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه
علیه رسیده فرمان داد تا اکابر انصار در خیمه مجتمع گردند و غیر ایشان کسی در ان مکان نباشد
آنگاه باتفاق شاه ولایت پناه بدانجا تشریف برده بخاطر جوئی انصار زبان معجز بیان بگشاد
و قلوب ایشان را بسخنان عنایت نشان تسلی داد و فرمود که شما راضی نیستید که مردم
باشتر و گوسفند بمنازل خود باز گردند و شما با رسول خدا بجانهای خویش روید و همچنین فرمود که انصار
خاصه من و صاحب سر من اند اگر تمام مردم براهی روند و انصار برای من سلوک طریق انصار اختیار
نمایم خدایا انصار را بیامرز و انصار از شنیدن این سخنان فرحناک شده و رقت کرده چندان
گریستند که محاسن ایشان ترگشت نقلست که حضرت مقدس نبوی عباس بن مرداس
اسلمی را از غنایم جبن چهار شتر عنایت کرد و او محزون گشته از غایت خشم ابیاتی چند در ان باب
انشا نمود و آن ابیات بسمع اشرف سید کاینات رسیده امیر المومنین علی را فرمود که برخیز
و زبان او را از من قطع کن و علی مرتضی علیه السلام برخاسته و دست عباس را گرفته
روان شد عباس گفت یا علی زبان مرا خواهی برید جناب ولایت مآب فرمود که بموجب فرموده
رسول صلی الله علیه و سلم عمل خواهم نمود و چون بحظایر شتران رسیدند ابن عم خیر الناس
او را گفت اختیار کن ازین شتران از چهار نفر تا صد نفر عباس گفت پدر و مادرم فدای تو باد
چه کریم و چه حلیم و چه نیکو عالمی ایدپس امیر المومنین علی صلوات الله علیه عباس را گفت
حضرت خاتم الانبیا ترا در اعداد اهل اخلاص شمرده و چهار شتر انعام کرده اگر خواهی که در سلک
اشراف مهاجر و انصار قیام یابی بهمان اکتفا نمای و اگر میل داری که داخل مولفه قلوب گردی

صد شتر بکبیر و عباس بموجب استصواب شاه ولایت مآب بهمان چهار شتر قانع شده شاکر و راضی
بازگشت بصحت پیوسته که چون منزل جعرانه از نور حضور آن مهر سپهر نبوت روشن بود که قریب
به بیست کس از اشراف هوازن بخدمت علیه رسالت رسیده اظهار اسلام نمودند و التماس استر
داد اموال و اطلاق اسیران خویش کردند و آنحضرت ایشانرا میان اموال و سبایا مخیر گردانید
و هوازن اخذ اسیران را اختیار نمودند و سید ابرار صلی الله علیه و سلم و آله الاخیار بعد از
اجتماع اصحاب هدایت شعار کیفیت ملتمس ایشانرا بر زبان وحی بیان آورده فرموده که از سبایا و
ایشان آنچه متعلق به بنی هاشم است من بایشان مسلم داشتم اکنون اگر شما نیز از سهام
اسیران در میگذرید منت خواهد بود و بفرض بمن دهید تا از هرجا غنیمتی رسد در عوض هر برده شش نفر
شتر بشما رسانم چون اهتمام خیر الانام علیه الصلوات والسلام را در آن امر مشاهده نمودند رقم
اطلاق بر تمامی سبایا بنی هوازن کشیدند آنگاه حضرت رسالت پناه از احوال مالک بن
بن عوف پرسیده وفد هوازن گفتند مالک در حصار طایف خایف بسر می برد آنحضرت
فرمود که اگر نزد ما آید اهل و عیالش را با اموال بوی دهیم و صد شتر دیگر اضافه نماییم و چون این خبر
بمالک رسید کلمه توحید گویا گردانیده شبی بخدمت رسول علیه السلام والتحیه شتافت و مشمول
مکرمت بیدریغ گشته حکومت قوم و قبیله و هر طایفه که در نواحی طایف باسلام گرایند باو تفویض
یافت بعد از آن سید اخیار الزمان در بیست و دوم ذی قعده از جعرانه احرام عمره بسته بمکه رفت
و شرایط زیارت بیت الحرام بجای آورده عتاب بن اسید را والی حرم گردانید و معاذ بن جبل و ابو
موسی اشعری را جهت تعلیم احکام اسلام در آن بلده گذاشته اعلام ظفر اعلام جانب مدینه یثرب افراشت
و پس از وصول بآن بلده طیبه در ماه ذی الحجه ولادت ابراهیم از ماریه قبطیه روی نمود
و ابو رافع آن بشارت را بحضرت رسالت رسانیده بانعام غلامی سرفراز شد و در روز هفتم از تولد

آن

ان مولود عاقبت محمود در رسول صلی الله علیه وسلم فرمود تا سر او تراشیدند و بوزن موی نقره صدقه کرده
بترتیب عقیقه فرمان داد و بروایتی ام برده که دختر منذر بن زید و زوجه براء بن اوس بود برای ارضاع ابراهیم
مقرر شد ذکر وقایع سال نهم از هجرت حضرت رسالت و بیان غزوه تبوک و نزول سوره برات
چون سال هلال محرم سال نهم از هجرت سید عالم صلی الله علیه وسلم بر طارم سپهر چهره نمود آنحضرت
عمال جهت اخذ زکوة تعیین فرمود و بریده بن الحصیب را بمیان بنی غفار و اسلم فرستاد و عباد بن بشر را
به بنی سلیم و مزینه و عمرو بن عاص را بفزاره و ضحاک بن سفیان را به بنی کلاب و رافع بن مکیث را بجهینه و بشر
بن سفیان کعبی را به بنی کعب و تمامی قبایل مذکور زکوة بپرداختند و جماعه مذکوره را مقضی المرام بجانب
مدینه روان ساختند اما بنی کعب انکار کردند که چرا این مقدار مال را بمحمد می باید داد و دست بشمشیر برده بقصد
بشیر کمر بستند چون بشیر صورت حال بر آن منوال دید بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باز گردید
و کیفیت واقعه معروض گردانید و عیینه بن حصن فزاری با پنجاه سوار بتادیب بنی تمیم مامور گشته از مخافه
بمیان آن جماعت تاخت و اموال ایشانرا غارت کرده یازده مرد و یازده زن و سی کودک را اسیر ساخت
و اموال و اسیرانرا بمدینه برده طایفه از بنو تمیم مثل اقرع بن حابس و عطارد بن حاجب و زبرقان
بن بدر و نعیم بن سعد و عمرو بن الاهتم و قیس بن سعد بطلب سبایا متوجه مدینه گشتند و بعد از وصول
در وقتی که رسول صلی الله علیه وسلم در حجره عایشه بنوم و استراحت اشتغال داشت بمسجد مقدس
نبوی در آمدند و چون ایشانرا معلوم نبود که آنحضرت در کدام حجره است بدر هر حجره که میرسیدند فریاد
میکردند که ای محمد بیرون آی و هرچند بلال بتسکین ایشان می پرداخت بجای نمیرسید تا آنکه سید
عالم صلی الله وسلم از خواب در آمده بیرون شتافت و چون از ادای نماز پیشین فارغ گشته
بنوتمیم آغاز مفاخرت و مباهات کرده عطارد بن الحاجب برخاست و خطبه خود خوانده شمه از مآثر
قبیله بنی تمیم بیان کرد و باشارت همایون حضرت نبوی ثابت بن قیس بن شماس انصاری در برابر او

۵ بادای

خطبه بر زبان رانده بعضی از مناقب و مآثر انصار و مهاجر ادا نمود آنگاه زبرقان بن بدر که شاعر
تمیمیان بود ابیاتی چند انشا کرد و حسان بن ثابت از موقف نبوت بجواب او مامور شد و کلمه
چند در نظم کشید که موجب تحسین و آفرین گشت بعد از آن اعیان بنی تمیم بعظمه شان و فصاحت
بیان محمدیان قایل گشت سراچه قلوب ایشان بانوار ایمان صفت روشنایی گرفت و رسول
صلی الله علیه و سلم باطلاق اسیران آن قوم حکم نمود و ایشانرا بعطایا سرافراز ساخته بمعاودت
ارزانی فرمود و هم درین سال حیدر کرار بموجب فرموده سید ابرار صلوات الله علیه و آله الاخیار
الی انقراض الادوار با صد و پنجاه سوار جهت تخریب بتخانه فلس بمیان قبیله طی شتافته و آن بتخانه
را ویران کرده عدی ولد حاتم از بیم تیغ ابن عم حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم بطرف شام گریخت
و خواهرش با برده بسیار و اموال بیشمار بدست امیر المومنین علی افتاده آنجناب بقسمت غنایم پرداخت
اما دختر حاتم را داخل سبایا نگردانید و همراه خود بمدینه برد و رسول صلی الله علیه و سلم آن ضعیفه را بموجب دلخواه
او بوطن مالوف باز فرستاد و چون دختر حاتم با برادر ملاقات کرد او را از احوال سید کاینات
علیه افضل الصلوات آگاه گردانیده بجانب مدینه روانه ساخت و عدی در سال دهم از هجرت بملازمت
آنحضرت رسیده مسلمان شد دیگر از وقایع سال نهم آنکه خاطر اشرف سید المرسلین از امهات مومنین
ملالتی یافته قسم یاد فرمود که مدت یکماه با ایشان ملاقات ننماید و در سبب این سوگند
ارباب سیر وجوه متعدده گفته اند روایت مشهور آنکه روزی حفصه رضی الله عنها از حضرت خیر البشر
علیه السلام و التحیه رخصت طلبیده بدیدن پدر خود رفت و در غیبتش آنحضرت ماریه قبطیه را
در همان خانه طلب داشته بصحبت وی مشغولی کرد و حفصه همان لحظه از منزل پدر باز گشته بر
حقیقت حال اطلاع یافت و آغاز گریه کرده گفت یا رسول الله فراش من با کنیزکی مجامعت
مینمایی رسول صلی الله علیه و سلم چون غایت اضطراب حفصه را مشاهده فرمود در مقام تسلی خاطر

او شده گفت تو راضی هستی که من ماریه را بر خود حرام سازم جواب داد که هستم و سید عالم صلی الله علیه وسلم
آن کنیزک را بر خویشتن حرام کرد اما حفصه را وصیت فرمود که این راز با هیچکس نگوی و حفصه بحسب
ظاهر این معنی را قبول کرده چون رسول صلی الله علیه وسلم از خانه بیرون رفت کیفیت حال را با عایشه
در میان نهاد و در وقتی که عایشه بشرف ملاقات سرور کائنات فایز گشت بزبان تعرض گفت یا رسول
الله عنها در ایام نوبت من با ماریه صحبت دار با باقی اوقات از ازواج ترا خالص و سالم باشد و رسول
صلی الله علیه وسلم از شنیدن این سخن متغیر گشته جهت تادیب زوجات مطهرات سوگند خورد
که مدت یکماه ایشان را به بیند و آیات اوایل سوره تحریم در آن ایام نازل شد و آنحضرت بعد از آنکه
بیست و نه روز امهات مومنین را از شرف مصاحبت خود محروم ساخت بار دیگر طریق التفات سلوک داشت
و هم درین سال رجم سبیعه غامدیه که بزنا اعتراف نموده بود بوقوع پیوست بیان این سخن آنست که قبل ازین
تاریخ به یکسال عورتی از غامد بمجلس همایون رسول مهیمن بیچون آمده بزنا اعتراف نمود و التماس اجرای حد
شرع کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که باز گرد و از ایزد تعالی طلب آمرزش نمای سبیعه گفت یا رسول
الله میخواهی که مرا باز گردانی چنانچه فلان زن را گردانیدی و حال آنکه وی البته آبستن است از زنا خاتم الانبیا
علیه من الصلوات افضلها پرسید که تو هم از زنا حامله گفت آری رسول الله علیه وسلم فرمود که صبر کن تا
وضع حمل نمائی و او را بشخصی از انصار سپرد که متکفل او قیام نماید و چون وضع حمل کند و چون مدت حمل او بسر آید آن
انصاری رسول را خبردار کرد آنحضرت فرمود که تا زمانیکه ایام رضاع انقضا نیابد او را نتوان
و پس از مدتی آن زن کودک را از شیر باز کرده و پاره نان بدستش داده نزد رسول صلی الله علیه
واله وسلم آمد و بار دیگر التماس اجرای حد شرع نمود آنحضرت کودک را بیکی از اهل اسلام سپرده
فرمان داد تا گوی حفر کردند و آن زن را تا سینه در آن گو نشانده اشارت فرمود تا او را سنگسار
کنند و خالد بن الولید از پیش روی سبیعه سنگی بر سرش زده چند قطره خون بر روی خالد رسید

و زبان بدشنام آن ضعیفه گردان ساخت سید ابرار صلی الله علیه و سلم خالد را تسکین داده گفت بآن
خدای که نفس من بید قدرت اوست که سمیعه توبه کرده اگر شفاعتی بدین سان توبه کند البته آمرزیده
شود و چون کار سمیعه باتمام رسید اصحاب بامر حضرت رسالت مآب بر جسدش نماز گذارده مدفون
گردانیدند و از معظمات وقایع این سال دیگری غزوه تبوک است و سبب آن غزوه آن بود
که کاروانی از شام بمدینه آمده آوازه درانداخت که حاکم روم لشکری فراهم آورده قصد مدینه دارد
و بنابران سید عالم صلی الله علیه و سلم عزیمت آن طرف کرده مهاجر و انصار را تهیه اسباب
سفر امر فرمود و از دیگر قبایل عرب که بشرف اسلام دریافته بودند استمداد نمود و چون دران اوان
در میان مدینیان قحط و عسرت درجه کمال داشت و هوا در نهایت حرارت بود اصحاب در اول
حال ارتکاب این غزوه را کاره بوده و میخواستند که در سایه اشجار بسر برده از اثمار حلاوت آثار
محظوظ شوند و آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا ما لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض
درین باب نازل شد پس ازان مجاهدان دین بجد تمام آغاز برای جهاد نمودند و از توقف نمودن
فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که متمولان صحابه فقرا و مساکین را به تهیه زاد و سایر
مایحتاج سفر معاونت نمایند و اصحاب دران باب طریق سخاوت و جوانمردی سلوک داشتند
و بروایت روضة الاحباب ابوبکر صلی الله از سر تمامی اموال خود برخاست و عمر
بن الخطاب رضی الله نصفی از جهات خود را ایثار آورد و عثمان ذی النورین الله دویست شتر با سعد
شتر جهاز بنه ترتیب کرد و بقولی هزار مثقال طلا نیز صرف آن لشکر نمود و عبدالرحمن بن عوف
چهل اوقیه طلا یا چهار هزار درهم نقره مصروف داشت و برین قیاس دیگر اغنیا اموال فدا ساخته سی هزار
مرد شمشیر زن مرتب و مکمل گشتند و رسول عجم و عرب در ماه رجب المرجب از مدینه بیرون
رفته در ثنیة الوداع لعقد الویه قیام فرمود و از اعلام ظفر قرین مهاجرین لوای با ابوبکر و علمی

زبیر بن العوام تفویض کرد و لوای اوس را با سید بن حضیر داده رایت خزرج را بابو دجانه انصاری سپرد و خالد بن الولید را مقدمة الجیش ساخت در میمنه طلحه بن عبد الله را بازداشت و عبد الرحمن عوف را بر میسره کماشت و دران لشکر ده هزار اسب و دوازده هزار شتر موجود بود روایتست که در وقت عزیمت غزوه تبوک بر ضمیر انور حضرت مقدس نبوی ظاهر گشت که دران سفر با اعدای دین مقاتله وقوع نخواهد یافت بنابران شاه مردانرا در مدینه بر سر اهل و عیال گذاشته بخلافت خویش تعین نمود و امهات مومنین را گفت که از سخن و صوابدید امام المسلمین اصلا تجاوز جایز ندارند و بعد از رفتن پیغمبر دو المن اهل نفاق بر حال ان سرور مومنین حسد برده بزبان آوردند که خیر الانام علی را جهت اجلال و اکرام در مدینه نگذاشته بلکه چون بر ضمیر انور نبوی گران می آمد که او را درین سفر همراه برد خلافت بوی داد بیت چوان سرور شنید این داستانرا فضیحت خواست ان نا راستانرا و سلاح پوشیده از عقب حضرت مصطفی علیه من الصلوات اشرفها در حرکت آمد و در جرف شرف ملاقات حاصل نموده سخنان منافقان را بعرض رسانید انحضرت فرمود که ای برادر من بمدینه مراجعت نمای که تو خلیفه منی در اهل من و سرای هجرت من و قبیله من اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی بیت علی را چنین گفت خیر الانام که ای کرده در کار دین اهتمام ترا از من ان منزلت شد پدید که نسبت بهرون ز موسی رسید مگر انکه بود پس از من نبی نبوت ز مردم شنو و اجنبی در کشف الغمه مسطور است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله درین حدیث نبوت را جهت ان استثنا کرد که نزد برایا بتحقیق انجامد که غیر از مرتبه نبوت هر منصبی که هرون را از موسی علیهما السلام میسر بود شاه مردانرا نیز نزد انحضرت ان منزلت مقررست و مقدر و اردلی فضیلة بارزة که فیها احد من البشر و منقبة فائقة بها من تقی و من غیر لی جرم امیر المومنین حیدر زبان الهام بیان لشکر مهمن نشان جاری ساخته بجانب مدینه طیبه باز

گشت و پرتو اهتمام بر محافظت احوال اهالی آن بلده انداخت و حضرت خاتم الانبیا علیه من
الصلوات اطیبها عازم مقصد گشت بواسطه قلت زاد و کثرت حرارت هوا سپاه مظفر لوا در غایت
محنت و نهایت مشقت طی منازل و مراحل سفر نمودند و آب نیز دران سفر کم یاب بود بنابران
آن لشکر بجیش العسره موسوم شد و دران سفر جمعی از منافقان بطمع اخذ غنیمت همراه گشته
پیوسته مسلمانان را از کفار تخویف مینمودند و بمعنی در پریشانی خاطر مردم می افزودند و دران
غزوه در وقت رفتن و باز گشتن از حضرت سید کاینات و خلاصه موجودات علیه افضل الصلوات
و اکمل التحیات خوارق عادات و معجزات باهرات بظهور انجامید از جمله آنکه ناقه آنحضرت غایب
شد چنانچه هر چند در طلب آن شتر سعی نمودند و آن وادی را پیمودند نیافتند دران اثنا
منافقی زید نام بر زبان آورد که محمد از آسمان خبر میدهد و نمیداند که شتر او کجاست و این سخن
بسمع اشرف نبوی رسیده فرموده که من نمیدانم مگر چیزی را که خدای تعالی مرا بران مطلع گرداند
و حالا مرا اعلام کرداند که ناقه قصوا در فلان بیشه است و زمامش بر درختی پیچیده بروید و ناقه
را بیاورید و جمعی بدانجا رفته چنانچه آنحضرت فرموده بود شتر را یافتند و دیگر آنکه روزی خیر البشر
فرمود که فردا چاشتگاه بچشمه تبوک خواهیم رسید باید که هر کس پیشتر برسد تا زمان رسیدن من دست باب
نرساند معاذ بن جبل رض روایت کند که چون روز دیگر حضرت پیغمبر بدان چشمه رسید دیدم که دو مرد
آنجا ایستاده اند و اندک آبی در تک چشمه میدرخشید و آنحضرت از آن دو شخص پرسید که دست
بآب رسانیده اید گفتند آری آنگاه حضرت رسالت پناه فرمود که اندک آب از آن چشمه برداشتند
و جمع ساختند تا بمقدار آب حاصل شد که دست و روی مبارک خود را بآن آب بشست و آن
غساله را در چشمه ریخته آب از آن در فوران آمد بمثابه که تمامی سپاه را کفایت در روضة الاحباب
مسطور است که چون حضرت رسالت مآب بچشمه تبوک رسیده و چند روز بسعادت و اقبال [illegible]

که بوضوح پیوست که خبر توجه قیصر بجانب مدینه اصلی نداشته لاجرم با اصحاب مشورت بجای آورده عزم
مراجعت جزم فرمود و خالد بن الولید با چهار صد و بیست سوار بر سر حاکم دومة الجندل فرستاد بموجبی که
رسول ص در وقت اجازت با وی گفته بود اکیدر را با برادرش حسان و معدودی چند در بیرون قلعه
یافت که بشکار گاوی اشتغال مینمود و آن جماعت را شکاری وار در میان گرفته حسان بقتل آمد
و اکیدر گرفتار شده باقی ایشان بحصار گریختند و برادر دیگر اکیدر که مصاد نام داشت بضبط قلعه پرداخته
خالد با اکیدر گفت ترا بجان امان داده نزد رسول ص میبرم بشرط آنکه اشارت نمائی تا در قلعه بگشایند
و دو هزار شتر و هشتصد اسب و بروایتی هشتصد برده و چهار صد نیزه تسلیم نمایند و ایالت دومة
الجندل بدستور بر تو مقرر باشد اکیدر این مصالحه را قبول نموده ببرادر پیغام فرستاد تا در قلعه بگشاد
و اشیاء مذکوره را بسر انجام کرده برد و برادر در مصاحبت خالد روان شدند و سعادت ملازمت
حضرت رسالت را دریافته و ملتزم جزیه گشته بدومة الجندل شتافتند و روایت مفصل اقصی در باب
آنست که خالد اکیدر و مصاد را در مدینه بشرف خدمت آنحضرت رسانید و آن دو برادر را توفیق رفیق گشته
زبان بکلمه توحید گویا گردانید و کتابی در باب حکومت دومة الجندل از موقف نبوت ستانده بدیار
خود باز گشتند ثبوت پیوسته که چون رسول صلی الله علیه واله وسلم از غزوه تبوک مراجعت نموده
بمدینه رسید بتخریب مسجد ضرار که منافقان مدینه باشارت ابو عامر راهب خزرجی نصرانی جهت
اضرار اهل اسلام بنا کرده بودند فرمان داد و معن بن عدی با برادرش عاصم حسب الفرموده بتقدیم رسانند
اساس آن نفاق ابا او را منهدم و مخرب گردانیدند و بمدین سال از اطراف دیار عرب فوج فوج از
اشراف و اعیان قبایل بمدینه طیبه می آمدند و بشرف ملازمت حضرت رسالت علیه السلام والتحیة
مشرف گشته تحف و هدایا بعرض میرسانیدند و احکام اسلام آموخته بمساکن خویش باز میگشتند و کثرت
آمد شد ایشان این مرتبه بجایی رسید که آن سال را سنة الوفود نام نهادند و در کشف الغمه مذکور است اعرابی بمدینه آمده

بسمع شریف حضرت مقدس نبوی رسانیدند که قومی از عرب در وادی الرمل مجتمع گشته داعیه دارند که شبخون
بر سر اهل یثرب آرند بنابران نبی آخر الزمان لوای با ابوبکر بن ابی قحافه عنایت کرده او را سردار جمعی از اصحاب
حنفه و غیرهم ایشان گردانید و بدفع شر آن جماعت نامزد فرمود و حال آنکه ایشان در وادی کثیر الحجاره والاشجار که
انحدار در آن دشوار بود منزل داشتند و ابوبکر چون بدانجا رسید یکبار کفار از اطراف و جوانب حمله آورده
سپاه اسلام انهزام یافتند آنگاه حضرت رسالت مآب رایتی دیگر بسته بعمر بن الخطاب ارزانی داشت
و او را با طایفه از مسلمانان جهت تدارک آن مهم ارسال فرمود و عمر نیز بطریق ابوبکر منهزم باز آمده
عمرو عاص متکفل سرانجام آن امر گشت و او نیز از میدان ستیز گریخته منفعل از مدینه رسید بعد از آن
حضرت مقدس نبوی ص جهت جناب ولایت مآب مرتضوی ع لوائی عقد فرموده آنجناب را
سردار طایفه از سپاه ظفر پناه گردانید و فرمان داد که ابوبکر و عمر لعنة الله علیهما و عمرو عاص
نیز با آن لشکر او را مرافقت نمایند و از استصواب شاه کرامت انتساب تجاوز جایز ندارند
و آنحضرت با مسجد احزاب امیر المؤمنین ع را مشایعه فرموده و در شان آنجناب دعاهای که بر لب
نارسیده فاستجبنا شنیده بر زبان بجانب وادی رمل سبیل نمود و علی مرتضی ع متوجه مقصد
گشته شب سیر میفرمود و روز از یک راه بیک طرف رفته استراحت میکرد و چون نزدیک
بمساکن مشرکان رسید از طریقی که منتهی بتعم وادی میشد باهستگی در حرکت آمد و بنفس نفیس
پیش پیش لشکر میرفت و عمرو عاص از حرکات و سکنات شاه عالی مقام استشمام شمایم فتح و
فیروزی نموده خواست که آن مهم بر زبان آرد بنابران با ابوبکر و عمر گفت که درین راه از دو جانب
دوبات این وادی خطرهاست و مصلحت آنست که از جانب اعلی وادی بر سر اعدا شبخون
بریم شیخین علیهما اللعنه این سخن را با علی مرتضی در میان نهادند اما بسمع قبول راه نیافت و عمرو
عاص مضطرب شده زبان بتخویف مسلمانان بگشود و از متابعت شاه ولایت اثر ابا نهی مینمود

رکسی
لیلی ملتفت سخن او نشد و امیر المومنین علیه السلام بمقتضای صدا ابنمای خود طی مسافت میفرمود و صبحی که
بحقیقت مغارن شام خذلان مشرکان بود ناگاه بسر ایشان رسیده و صمصام انتقام در ارباب کفر
و ظلام نهاد و انجماعت تاب دیدار انوار ذو الفقار حیدر کرار نیاورده مانند خفاش از برق آفتاب
فرار نمودند و خورشید نصرت و ظفر از افق عنایت ملک داور طالع گشته سوره و العادیات در آن
باب نازل شد و حضرت رسالت مآب اصحاب را بفتح بشارت داد و چون امیر المومنین علی
علیه السلام مهام اعدا دین را بر طبق دلخواه ساخته اعلام مراجعت برافراخت و بحوالی
مدینه طیبه نزدیک رسید سرور پیغمبران یاران را باستقبال شاه مردان مامور گردانید
و خود پیش پیش ایشان روان شد و در آن وقت که چشم امیر المومنین حیدر بر حضرت
پیغمبر صلوات الله علیه افتاد از اسب پیاده شد آنحضرت فرمود که یا علی سوار شو که خدا
و رسول از تو راضی اند و امیر المومنین علی از عنایت مسرت گریان شده رسول صلی الله
علیه و سلم فرمود یا علی لولا انی اشفقت ان تقول فیک الیوم مقالا لاتمر بملاء من الناس الا
اخذوا التراب من تحت قدمیک بیت چنین گفت امروز خیر الانام که اندیشه دارم ز بعضی
مهام وگرنه حدیثی ز قدر علی همی گفتم از غایت یکدلی که بر هر که کردی زامت گذر
نهادی بجای قدمهاش سر ز خاک قدمهاش برداشتی از آن ابروی دگر داشتی
و در اواخر شوال یا اوایل ذی القعده همین سال عبد الله بن ابی سلول منافق که پیوسته
مرتکب امور ناملایم می شد وفات یافت و صاحب کلمه بعثت لاتمم مکارم الاخلاق
قصد کرد که بر آن سرخیل اهل نفاق نماز گذارد هنوز از موضع صلوة دور نشده بود که آیت
و لا تصل علی احد منهم مات ابدا فرود آمد و هم درین سال نجاشی پادشاه حبشه
داعی حق را لبیک اجابت گفته بریاض رضوان خرامید و سید عالم صلی الله علیه و سلم

در مدینه بروی نماز غایبانه گذارد و طلب مغفرت فرمود و ثبوت پیوسته که در اواخر ذی قعده سنه
مذکوره حضرت خیر الانام علیه السلام والتحیه را داعیه شد که بمکه شتافت باقامت مناسک
حج اسلام قیام نماید اما چون بسامع علیه رسید که مشرکان برسم جاهلیت برهنه و عریان طواف
بیت الله میکنند از غایت کراهت اختلاط با ایشان دران صورت عزیمت حج را در عقده
تاخیر انداخت اما ابوبکر الصدیق را سردار سیصد نفر از مهاجر و انصار گردانید فرمان داد
که بمکه رود و خلایق را مناسک حج را تعلیم کرده از اوایل سوره براه تا چهل آیت بر مردم خواند
و بعد توجه ابوبکر جبرئیل امین بر سید المرسلین نازل گشته گفت حکم رب العالمین چنانست که اداء
رسالت نکند الا تو یا شخصی که از تو باشد لاجرم حضرت خاتم صلی الله علیه و آله وسلم امیر المومنین
علی صلوات الله علیه را طلبید و بر حکم الهی مطلع گردانیده فرمود که از عقب ابوبکر بشتاب و اوایل
سوره براه را از وی بستان و در موافق حج بر مردم بخوان و این چهار حدیث را نیز بسمع
خلایق رسان اول آنکه در بهشت در نیاید مگر نفس مومن دوم آنکه من بعد هیچ برهنه طواف
خانه کعبه نکند سیم آنکه دیگر هیچ مشرکی حج نگذارد و چهارم آنکه از اهل کفران هر کس عهدی
موقت با رسول داشته تا انقضاء آن وقت بر عهد ثابت بود و اگر عهد موقت نبود تا چهار
ماه در امان باشد و پس از گذشتن این مدت اگر مسلمان نشود خون و مال او هدر
بود و علی مرتضی بر ناقه عضباء خاتم الانبیاء سوار گشته و بجانب حرم شتافته در منزل عرج با ابوبکر
رسید و چون صدیق اکبر آنجناب را دید پرسید که یا علی امیر آمده یا مامور جواب داد که فرمان
چنانست که آیات اوایل سوره براه را بمن تسلیم نمای که آنرا بر مردم خوانم و کلمات اربعه
مذکوره را بمسامع خلایق رسانم ابوبکر شرط اطاعت بجای آورده در مرافقت امیر المومنین
حیدر بمکه شتافت و در هر موقفی از مواقف حج جناب ولایت مآب آن آیات بینات

رافزاده فرموده کلمات اربعه مذکوره را بسمع خلایق میرساند صدیق اکبر منبر خطبه خواند و حج را بامین
میکرد وانید و بعد از فراغ از ان قضایا علی مرتضی و ابو بکر الصدیق بخدمت حضرت خیر الانام صلی الله علیه
الی یوم القیام مراجعت فرمودند و ابوبکر از حضرت پرسید که یا رسول الله از من چه صادر شده که از قرائت سوره
ممنوع گشتم رسول صلی الله و اله وسلم فرمود که هیچ نیفعفی بحال توراه نیافته ولیکن الامین هبط الی عن الله
عزوجل بانه لا یودی عنک الا انت او رجل منک وعلی منی وبواحی ووصیی ووارثی و
خلیفتی فی اهلی وامتی بعدی یقضی دینی ویجز وعدی ولا یودی عنی الا علی در کشف الغمه مسطور
که بعد از غزوه تبوک عمرو بن معدیکرب الزبیدی بملازمت حضرت رسالت مبادرت نموده
زبان بکلمه توحید گویا گردانید ومقارن انحال ابی بن عثعث الخثعمی را که قاتل پدرش بود در
مدینه دیده کشان باستان نبوت آشیان آورد تا رخصت قصاص حاصل نماید رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود که اهدر الاسلام ما کان فی الجاهلیه و عمرو بن معدیکرب ازین جهت مرتد گشته
روی بدیار خود نهاد و در اثناء راه طایفه از بنی الحارث بن کعب را غارتیده بقبیله خویش ملحق گردید
و چون این خبر بسمع همایون خیر البشر رسید امیر المومنین علی را علیه السلام بر طایفه از مهاجرین امیر
گردانیده بجانب عمر و قوم او فرستاد و خالد بن الولید را فوجی از سپاه بقصد اعراب جعفی ارسال
داشت ومقرر ساخت که بعد از تلاقی عسکرین امام ثقلین بر هر دو لشکر سرور باشد و امیر المومنین
علی خالد بن سعید بن العاص را مقدمه خیل خود گردانیده خالد بن الولید ان منصب را با بوموسی
اشعری ارزانی داشت و چون چند منزل مطوی گشت اعرابی که خالد متوجه ایشان بود متفرق
و فرق شدند فرقه بیمن رفتند و جماعتی به بنی زبید پیوستند و علی مرتضی ازین حال وقوف
یافته رسولی نزد خالد فرستاد و پیغام داد که هر جا رسیده باشی تا وقت وصول من توقف
نمای والتفات باین سخن نکرده علی مرتضی علیه السلام خالد بن سعید را فرمان داد که از عقب

خالد بن ولید بشتابد و هر جا که با و رسد وی را اگاه دارد و خالد بن سعید حسب الفرموده تقدیم رسانیده

چون امیر المومنین علی با خالد بن الولید ملاقات نموده بنابر مخالفتی که کرده بود او را استخفاف در شت

گفت انگاه متوجه عمرو بن معدیکرب گشت نقلست که چون قوم عمرو از توجه علی مرتضی علیه السلام خبر

یافتند او را گفتند ابا ثور این جوان قرشی را که متوجه اینجانب شده که از تو باج بستاند چگونه می بینی

عمرو جواب داد که هر گاه او برا ببیند کیفیت حال معلوم شود و بعد از تلاقی فریقین عمرو قدم

در میدان نهاده مبارز طلبید و امیر المومنین حیدر در برابر او رفته بانگ بروی زد و قدم ثبات

عمرو بمجرد استماع ان اواز از جای رفته هزیمت غنیمت شمرد و سپاه اسلام تیغ در اهل کفر

ظلام نهاده برادر و برادرزاده عمرو را کشتند و منکوحه او را با چند زن دیگر اسیر گرفتند انگاه شاه

ولایت بناه خالد بن سعید را جهت اخذ صدقات هم انجا گذاشته فرمان داد که هر کس از

گریختگان مراجعت نموده ایمان آورد او را امان دهد و بعد از معاودت امیر المومنین علی عمرو

بن معدیکرب نزد خالد رفته مسلمان شد و عیال اطفال او از قید رقبت نجات یافتند

روایت است که دران سفر پس از وقوع فتح و ظفر امیر المومنین حیدر جاریه از جواری خمس را

جهته خاصه خویش اختیار کرده خالد بن الولید بر کیفیت واقع مطلع شد و درین باب مکتوبی بحضرت رسالت

ماب نوشته مصحوب بریده الحصیب ارسال داشت و بریده بیشتر از لشکر بمدینه شتافته نوشته

خالد را بحضرت مصطفی تسلیم نمود و چون انحضرت بر مضمون ان کتاب اطلاع یافت متغیر

شده رنگ رخسار فایض الانوارش از غضب برافروخت بریده گفت یا رسول الله اگر

مردم در ارتکاب امثال این امور اجازت یابند فی مسلمانان ضایع شود حضرت مقدس نبوی

صلوات الله و سلامه علیه گفت یا بریده احداث نفاق کردی نسبت بعلی بدرستی که علی بن ابی

طالب را حلالست از غنیمت انچه مرا حلال و علی بن ابی طالب بهترین مردمانست نزد او قوم نزد او

بهترین کسانیست که پس از من باشند کافهٔ امت را با بریده بهتر از آنکه دشمن داری علی را که خدای
تعالی نیز او دشمن دارد بریده گوید دران زمان آرزو بردم که زمین شکافته شود تا من فرو روم و
گفتم اعوذ بالله من سخط الله و سخط رسول الله یا رسول الله از برای من آمرزش خواه که من بعد
ازین هرگز در مقام عداوت علی نباشم و در شان وی بگویم مگر خیر و حضرت رسول جهت من
استغفار نمود و پس از آن شاه مردان نزد من محبوب ترین خلق بود گفتار در بیان وقایع سال
دهم از هجرت رسول واجب الاتباع و ذکر آمدن نصاری نجران بمدینه و وقوع حجة الوداع درین سال نیز
از اطراف و جوانب وفود اعراب بملازمت حضرت رسالت مآب می شتافتند و بشرف اسلام
مشرف گشته مقضی المرام عنان مراجعت بمساکن خود معطوف می ساختند و از جملهٔ آن جماعت یکی
جریر بن عبد الله البجلی بود که با صد و پنجاه کس از مردم قبیلهٔ بجیل بسعادت پابوس حضرت مقدس
نبوی سرفراز گشت و بتخریب بتخانهٔ ذی الخلیفه مامور شده گفت یا رسول الله از اینجا تا ذی الخلصه
مسافتی بعید است و من بر اسب سوار نمیتوانم شد که آن راه را بسرعت در نوردم و اگر بر شتر سوار
گشته روی بمقصد آورم دیر می باید که بمقصود فایز شوم آنحضرت بعد از شنیدن این سخن انگشتان
همایون خود را بر سینهٔ جریر زده فرمود اللهم ثبته و اجعله هادیا مهدیا از جریر منقولست که گفت
چون این دعا در بارهٔ من واقع شد و رخصت یافتم بر اسپی تند سرکش سوار شدم و بآن
خدایی که محمد را براستی بخلق فرستاده که تصور کردم که این اسب در زیر ران من بسان
گوسفندی است و شب و روز میراندم تا بذی الخلصه رسیدم و آن بتخانه را منهدم گردانیدم و دیگر از
جملهٔ وفود وفد بنی خلیفه بود و ایشان چون بمدینه رسیدند باشارت حضرت رسالت در سرای
رامله بنت الحارث نزول کردند و مفصل بساط نبوت استسعاد یافته ایمان آوردند در روضة الاحباب
مذکورست که مسلمهٔ کذاب که داخل وفد بنی حنیفه بود از ملازمت رسول صلی الله علیه وسلم تخلف نمود

در منزل توقف کرد و بر زبان آورد که اگر محمد امر حکومت بعد از خود بمن گذارد متابعت نمایم و اهل فلا

و سید الانبیاء علیه من الصلوات افضلها با ثابت بن قیس بن شماس و بعضی دیگر از یاران بمنزل

مسیلمه تشریف برد و بر زبر سر او ایستاده شاخ خرمائی که در دست داشت اشارت فرمود و گفت

اگر این را از من طلب نمائی بتو ندهم و تو تجاوز نتوانی کرد از انچه ایزد تعالی در شان تو تقدیر نموده

و اگر بعد از من باقی مانی هر اینه حق عز و علا ترا هلاک سازد و بدرستی که من گمان میبرم ترا آنکس

بمن نموده اند در شان او و انچه نموده اند و حال آنکه رسول صلی الله علیه و سلم در واقعه دیده بود که در دو

دست او دو سوار از طلا بود و از آن جهت محزون گردیده و وحی آمده بود که باد در انها دم و آنحضرت باد

در انها دمیده هر دو ناپیدا گشته بود و خیر الانام علیه السلام یکی از آن دو سوار را بعنسی و دیگری را

بمسیلمه کذاب تعبیر فرموده بود القصه چون مسیلمه بدیار خود بازگشت زبان بدعوی نبوت گشاد

و جمعی از اهل ضلالت بوی ایمان آوردند و او نامه بحضرت پیغمبر نوشت برین منوال که من مسیلمه

رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فانی قد اشرکت فی الارض معک و ان لنا نصف

الارض و لقریش نصفها و لک المدر و لی الوبر و لکن قریشا قوم یعتدون یعنی این نامه از مسیلمه

که رسول خداست بسوی محمد که پیغمبر خداست اما بعد بتحقیق ایزد تعالی مرا در امر نبوت با تو شریک

ساخته و ما راست نصفی از زمین و قریش را نصفی دیگر مدر از آن تو و وبر از آن من و لیکن قریش

گروه غدارند و این نوشته را مصحوب دو کس بمدینه فرستاد و فرستادگان او بملازمت

حضرت رسالت علیه السلام و التحیه رسیدند و آن نامه معروض گردانیدند از ایشان پرسید

که اعتقاد شما درباره مسیلمه چیست گفتند او در نبوت با تو شریک است رسول صلی الله علیه و سلم

تبسم فرمود و گفت که اگر کشتن رسل ممنوع نبودی شما را گردن میزدم و فرمود که جواب مکتوب

مسیلمه باین عبارت نوشتند که من محمد رسول الله الی مسیلمه الکذاب سلام علی من اتبع الهدی و بعد

جاءني كتابك كتاب الكذب والافك والافترا علي فان الارض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة
للمتقين وتتمه احوال مسیلمه در اوایل جزو از این مجلد مذکور خواهد گشت و هم درین سال خبر ورود ملیه که خواهر
زاده نجاشی بود بخدمت رسالت علیه السلام والتحیه رسیده جمال حالش بحلیه ایمان محلی گردید
و در همین سال باذان حاکم یمن که ذکر اسلام او سابقا مرقوم خامه دوزبان گشته بود وفات یافت و چون
پرتو این خبر به پیشگاه ضمیر انور خیر البشر تافت بعضی از ملک او را به پسرش شهر ارزانی داشت و زمام
اختیار گوشه از آن دیار را در قبضه اقتدار عامر بن شهر همدانی نهاد و بر قطری دیگر ابو موسی اشعری
را والی گردانید و ناحیه را به یعلی بن امیه و طرفی را بمعاذ بن جبل ارزانی فرمود و از کلیات وقایع این سال
دیگر قضیه مصالحه نصاری نجران و نزول آیه کریمه مباهله است و کیفیت این واقعه چنان بود که سید آخر الزمان
صلوات الرحمن علیه بنصارای نجران نوشته ایشان را باسلام دعوت فرمود و نجرانیان بشرط مشورت
بجای آورده شصت کس یا چهارده کس از میان خود برگزیدند و بمدینه فرستادند تا صفات و خاتم
سید کاینات را بواجبی معلوم نموده خبر بدیشان رسانند و در میان آن مردم سه کس سمت
تقدم موسوم بودند اول عبد المسیح که عاقب لقب داشت و ابن عبد المسیح امیر و صاحب مشورت
نصاری نجران بود دوم ایهم که او را سید میگفتند و سید صاحب رحال و مجمع آن طایفه بود سیوم ابو حارثه
بن علقمه که مدرس و عالم انجماعت بود و از سیاق کلام کشف الغمه چنان معلوم میشود که عبد المسیح نام
شخصی از نجرانیان بود و عاقب از دیگری و برین تقدیر کلانتران ایشان چهار نفر بوده باشند القصه چون
وفد نجران بمدینه رسیدند انگشترهای طلا در انگشت کرده و خلعتهای ابریشمین پوشیده بمجلس همایون رسول
صلی الله علیه وسلم در آمدند و زبان بسلام بگشودند آنحضرت اصلا جواب نداد و التفات بحال ایشان
نفرمود و نجرانیان روی بجانب مشرق کرده بمقتضای کیش خویش باداء صلوات قیام نمودند و بعد از
فراغ از ان امر نزدیک برسول صلی الله علیه وسلم رفته هر چند سخن گفتند جواب نشنودند لاجرم محزون بیرون

شتافته با عثمان عفان و عبد الرحمن بن عوف ملاقات کردند و کیفیت کم التفاتی سید کاینات

را گفته پرسیدند که اکنون مصلحت با چیست عثمان و عبد الرحمن بن عوف امیر المومنین علی را که در

انجمن تشریف داشت گفتند یا ابا الحسن رای شریف تو در باب مهم اجتماعت چه اقتضا میکند

جناب ولایت مآب جواب داد که طریقه صواب انست که این مردم انگشتریها طلا از دست بیرون

کنند و بجای این جامها که در بر کرده اند ابراها که در ان راه پوشیده اند بپوشند و نزد حضرت

رسالت روند تا منظور نظر عنایت شوند و نصاری بموجب فرموده علی مرتضی علیه السلام عمل

نموده چون پیش رسول صلی الله علیه وسلم رفتند و سلام گفتند ان سرور زبان بجواب بگشاد

و گفت بان خدای که مرا براستی بخلق فرستاده که در کرت اول اجتماعت نزد من امدند شیطان

همراه ایشان بود وانگاه حضرت رسالت پناه ایشانرا باسلام و ایمان دعوت فرموده نصاری ابا

و امتناع نموده اسقف از انحضرت پرسید که چه گوی در شان مسیح علیه السلام خیر الانام

جواب داد که او بنده برگزیده خدا بود فرستاده وی اسقف گفت هیچ میدانی که عیسی را

پدری بوده انحضرت فرمود که نی اسقف گفت پس چگونه گفتی که او بنده ایست مخلوق

وحال انکه هیچ مخلوقی را نه بینی الا انکه او را پدری باشد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که امروز

جواب شما نمیگویم درین شهر باشید تا جواب سوال خود بشنوید و روز دیگر این ایت نازل شد

که ان مثل عیسی عند الله کمثل ادم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون الحق من ربک

فلا تکن من الممترین فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و

ابناءکم و نساءنا و نساءکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین و سید المرسلین

بجر ایشان را طلبید و این ایت بدایت ایین بر ایشان خواند و نصاری باعتقاد خویش مقر

بوده انحضرت فرمود که بیایید تا بیکدیگر مباهله کنیم یعنی در باره هم دعا کنیم و گوییم که لعنت خدای بر

بر اهل کذب و افترا باد ترسایان گفتند امروز مارا مهلت ده تا برویم و بعد از استخاره و استشاره فردا با هم مباهله نمائیم خیر الانام علیه الصلوة و السلام ایشان را اجازه داده همه ایشان بمنزل خود رفتند و آغاز مشورت کردند اسقف گفت اگر فردا محمد با فرزندان و اهل بیت خویش بمباهله آید شما از ارتکاب این امر اجتناب نماید که بلا بر نصاری نازل خواهد شد و اگر یاران و اتباع خود را بمباهله بیاورد با او مباهله کنید القصه صباحی که بر دوش افکند مهر عبای ملون زجارم سپهر حضرت رسالت با علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیه و علیهم السلام از حجره همایون بیرون آمده متوجه مقام مباهله گشت قال فی کشف الغمه عن عائشه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج و علیه مرط مرحل من شعر اسود فجاء الحسن فادخله ثم جاء الحسین فادخله ثم فاطمه ثم علی قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا دوران آثار و سما و نصاری پیدا شده چون چشم ایشان بر آن پنج عالیشان افتاد اسقف گفت که اینها چه کسانند که با محمد می آیند گفتند این جوان پسر عم و داماد و گرامی ترین خلق است بسوی او یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام این دو صبی پسران دختر او بید از علی و این زن دختر او ست فاطمه مادر این پسران که گرامی ترین خلایق اند بسوی او اسقف گفت بخدائی که جان من در قبضه قدرت اوست که من جمعی را می بینم که اگر از ایزد تعالی در خواهند که جبل را از زمین بر کنند بر کنده شود با او مباهله مکنید که بجاهه خود آمده بنا بر توفیقی که با پروردگار خود دارد و اگر با او مباهله کنید آن بر شما منعبر شود و بلا فرود آید و در همه روی زمین یک نصرانی نماند و اگر نه ملاحظه جانب قیصر روم می من مسلمان می شدم و لیکن با او مصالحه کنید بر آنچه مصلحت باشد

بیت

اهل عبا و هران پنج عالی گهر او فتاد بکی را از میان گفت این پنج فرق
که مانندشان نیست در غرب و شرق چو خواهند از کردگار جهان که این کوه را بر کنند از مکان

نشود آن دعا در زمان مستجاب ز لعن ایشان بکنید اجتناب شنیدم که در گرد آن پنج
شمع که بودند در سایهٔ برده جمع چو پروانه میگشت روح الامین که ای پادشاهان دنیا و دین
درین سایه گر جای باشد مرا کنم سرفرازی بهر دو سرا القصه چون نصاری سخن ابو الحارث را که مذکور
شد شنیدند گفتند یا ابا القاسم ما با تو مباهله نمیکنیم ولیکن مصالحه و آنحضرت بصلح راضی شده مهم برین
موجب قرار یافت که نجرانیان هر سال دو هزار حله تسلیم نمایند که قیمت هر حله چهل درم باشد هزار در ماه
صفر و هزار در ماه رجب و مهمانان منشئت بملت خود با کسی متعرض ایشان نشود و دران باب صلح نامه در قلم
آمد و آن صلح نامه تا زمان خلافت عمر بن الخطاب در میان نجرانیان بود آنگاه تغییر بقواعد آن راه
یافت و بثبوت پیوسته که بعد از تاکید قواعد مصالحه نصاری بجانب نجران بازگشته ابو عبیده بن الجراح
را جهة اخذ آنچه قبول نموده بودند همراه بردند و بروایتی که در روضة الاحباب مسطور است سید
و عاقب نوبت دیگر بملازمت خیر البشر رسیده ایمان آوردند و هم درین سال ابراهیم بن رسول
الله وفات یافته بریاض رضوان شتافت و پیغمبر آخر الزمانی ازان مصیبت محزون گشته قطرات
اشک بر جبین همایونش روان شد و ابراهیم را در بقیع دفن کرده فرمود که چون مدت رضاع فرزند
من در دنیا تمام نگشته بود ایزد تعالی دو دایه در بهشت از برای تکمیل ارضاعش تعیین فرمود
و در همان روز کسوف بوقوع پیوست و رسول صلی الله علیه وسلم باقامت نماز کسوف قیام نموده خطبهٔ
بلیغه خواند و مردم را گفت که آفتاب و ماه دو آیت اند از آیات قدرت الهی بجهة مردن و زیستن
هیچ احد گرفته نشود هرگاه واقعه چنین روی نماید باید که نماز گذارید و صدقه داده دعا کنید
و درین سال حضرت مقدس نبوی جناب ولایت مآب مرتضوی را مقرر فرمود که بجانب
یمن رود و بیمن کلام هدایت انجام و ضرب حسام بهرام انتقام ساکنان آن مقام را از بادیهٔ ضلال
بشارع اسلام آورد و در مقصد اقصی مذکور است که در وقت توجه علی مرتضی بطرف یمن حضرت

مصطفی لوای عقد کرده بدان جناب داد و بدست مبارک خود عمامه سه پیچ بر سر امیر المؤمنین حیدر بسته دو علاقه
گذاشت یکی از پیش قریب بذراعی و دیگری بطرف قفا نزدیک بشبری و گوش هوش آن سرور غزا
را بغرر درر نصایح گران بار گردانیده اجازت فرمود و امیر المؤمنین علی علیه السلام با سیصد کس از
اهل اسلام بصوب مقصد توجه نمود و چون پای در اراضی یمن نهاد جمعی کثیر از مشرکان بقدم مقاتله
پیش آمدند و جناب ولایت مآب نخست ایشانرا بقبول ملت بیضا دعوت فرموده آن جماعت آن
سخنانرا بسمع رضا اصغا ننمودند لاجرم ابن عم سید عالم صلی الله علیه و سلم صف قتال آراسته از جانبین
طلبکاران نام و ننگ بمیدان جنگ شتافتند و از کفار قریب بیست کس کشته گشته و بقیة السیف
روی بانهزام آوردند آنگاه شاه ولایت پناه بکرت دیگر پیش رفته آن جماعت را به اسلام
دلالت نمود و ایشان زبان بکلمه توحید گردان گردانیده از اموال خویش آنچه حق الله بود
افراز کردند و در روضة الاحباب بروایت براء بن عازب مسطور است که چون در یمن اعدای دین
امیر المؤمنین علی را استقبال کرده قدم در میدان قتال نهادند آنجناب بعد از آرایش سپاه بمیان
معرکه رفت و کتاب حضرت رسالت مآب را بر ایشان خوانده ایشانرا بایمان دعوت نمود
و قبیله همدان بیکبار مسلمان شده شاه مردان در آن باب رقعه به پیغمبر آخر الزمان صلوات
الرحمن علیه در قلم آورد و آنحضرت بعد از وقوف بر مضمون آن مکتوب همایون فرحناک
شده سجده شکر الهی بتقدیم رسانیدند و فرمود که السلام علی همدان از مستقصی و بسیاری از
کتب معتبره چنان معلوم میشود که تصرف امیر المؤمنین حیدر در کنیزک سبی و خبر بردن بریده بن
الحصیب آن قضیه را نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر وجهی که سابقا مسطور است درین سفر بوده
و باتفاق جمیع روات هنوز امیر المؤمنین علی علیه السلام در یمن بود که خیر الانام صلی الله علیه
الی یوم القیام عزیمت گذاردن حج اسلام فرموده بجانب مکه نهضت نمود و ثبوت پیوسته که

چون حضرت مقدس نبوی عزم اقامت مناسک حج جزم کرد بقبایل عرب پیغام فرستاد
که هر کس داعیه حج دارد باید که بیاید و خلق بسیار از اطراف بلاد و دیار در مدینه مجتمع گشتند
تا از اول کار همراه سید ابرار و اخیار بوده آداب حج بیاموزند و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
بروایتی در روز شنبه بیست و پنجم ذی قعده غسل نموده و فرق همایون را شانه کرده و روغن
در موی مشک بوی مالیده و بدان مبارک را مطیب ساخته از اثواب محیط مجرد گردانید و ازار
و ردا پوشیده در مسجد مدینه نماز پیشین گذارده و بذو الحلیفه شتافته نماز دیگر را دران منزل
قصر کرد و شتران هدی را اشعار و تقلید نموده بناجیه بن جندب اسلمی سپرد و دران سفر
سیدة النساء فاطمه زهرا علیها السلام و تمام امهات مومنین در هودجها نشسته همراه بودند و بروایتی
صد و چهارده هزار و بقولی صد و بیست و چهار هزار کس دران راه بخدمت حضرت رسالت
پناه استسعاد یافته زبان بتلبیه گشودند و در اثنای راه از اسماء بنت عمیس که دران زمان منکوحه
ابوبکر بود پسری متولد گشت و بمحمد موسوم شده اسماء از حضرت مصطفی استفسار کرد که با احرام
چکنم آنحضرت فرمود غسل کن و لجام ببند و بر احرام خود ثابت باش و تلبیه میگوی القصه بعد از قطع
منازل و طی مراحل شب یکشنبه چهارم ذی الحجه ذی طوی از فر نزول خاتم الانبیا علیه من
الصلوات اطیبها غیرت سپهر خضرا گشت و آنحضرت تا صبح یکشنبه دران منزل بوده نماز
بامداد قیام نموده از طرف اعلی بمکه درآمد و بمسجد الحرام تشریف برده شرایط زیارت رکن
و مقام بجای آورد و استلام حجر الاسود کرد و در میان کوه صفا و مروه چنانچه معهودست سعی فرمود
آنگاه فرمان داد که هر کس هدی همراه ندارد از احرام بیرون آید و حلال گردد و روز ترویه در حینی
توجه بمنی احرام حج بندد و هر کس هدی همراه داشته باشد تا روز نحر بر احرام خود ثابت باشد و ابوبکر
و عمر و طلحه و زبیر و بعضی دیگر از اصحاب که هدی مصحوب خود آورده بودند بر احرام باقی مانده سید

النسا و امهات مومنین که هدی نیاورده بودند از احرام بیرون آمدند درین اثنا علی مرتضی علیه
صلوات الله تعالی از یمن رسید و شتری چند که به نیت هدی حضرت رسالت پناه همراه داشت
بنظر رسانید انحضرت از انجناب پرسید که چون احرام بستی چه نیت کردی جواب داد که گفتم
بارخدایا بهمان نیت احرام بستم که رسول تو احرام بسته خیر الانام علیه الصلواة والسلام فرمود
که من احرام حج بسته ام و هدی با خود اورده و تو نیز بر احرام خویش ثابت باش و در هدی
شریک من شو و چون علی مرتضی سیدة النسا را دید که جامه رنگین پوشیده و از احرام بیرون امده
بزبان انکار گفت که چرا احلال گشتی جواب داد که بموجب فرموده حضرت رسالت باب عمل نمودم
وانحضرت تصدیق این سخن فرمود و در صحاح اخبار صلی الله علیه واله الاطهار روز یکشنبه و دوشنبه و
سه شنبه و چهارشنبه و پنج شنبه در مکه توقف نموده روز پنجشنبه که هشتم یا نهم ذی حجه بود با طوائف
برایا بمنا تشریف برد و شب دران مقام بوده روز دیگر بعد از اداء نماز بامداد و قبل از طلوع افتاب
متوجه عرفات گشت و پس از وصول بعرفات و زوال خورشید از وسط السما بر راحله خویش نشسته
ببطن وادی رفت و همچنان سواره خطبه در غایت فصاحت و بلاغت مشتمل بر بعضی از
احکام شریعت و محتوی بر اصناف موعظه و نصیحت بر زبان وحی بیان جاری گردانید پس نماز
پیشین و پسین بیک بانگ و دو قامت بگذارد و انگاه روی بقبله دعا اورده و دران باب
مبالغه فرمود و بروایت علماء اهل سنت و جماعت درین روز آیت اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ [illegible]
اتممت و علیکم پیغمبر سپهر نبوت از عرفات بمنزل شتافته نماز شام و خفتن را بیک بانگ و دو
قامت ادا فرمود و ان شب انجا بوده نماز صبح را در اول وقت بگذارد و پس از طلوع خورشید
روان شد و چون بجمرة العقبه رسید هفت عدد سنگ ریزه بینداخت و درین روز در منا خطبه
بلیغه خوانده انچه در روز عرفه از احکام دین مبین ساخته بود اعاده فرمود و سخنان دیگر نیز اضافه

[illegible]

نمود و از ان بعد بانگاه شتافته از جمله شتران قربانی که با آنچه امیر المومنین علی از یمن آورده بود بصد راس
میرسید شصت و سه راس را بدست مبارک خود قربان فرمود و بقیه را علی مرتضی نحر کرد آنگاه
حضرت رسالت پناه سر تراشیده موی همایون را میان اصحاب قسمت نموده گفت که از هر شتری از شتران
قربانی قطعه گوشت در دیگی انداخته بپزند و از آن گوشت و شوربای آن باتفاق شاه مردان تناول فرمود
بعد از آن سواره بمکه شتافت و پیش از نماز پیشین همچنان سواره طواف خانه کرد و نزدیک بچاه زمزم
رفته دلو آب طلبید و بیاشامید پس باقی روز شنبه و شب و روز یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه در منا اقامت
فرمود و در اواخر روز سه شنبه که آخر ایام تشریق بود بموضع محصب که آنرا ابطح نیز خوانند تشریف
برد و شب چهارشنبه آنجا بیتوته کرده سحر چهارشنبه باز بمکه رفت و پیش از طلوع صبح طواف
وداع نموده از طرف اسفل مکه بیرون خرامید و متوجه مدینه گشته طی مسافت میفرمود تا بمنزل غدیر خم
که از نواحی جحفه است رسید در کشف الغمه مسطور است که حضرت شفیع الامه صلی الله علیه الی یوم
بعد از وصول بغدیر خم در آن موضع که بسبب فقدان آب و علف قابلیت نزول نداشت
فرود آمد و اهل اسلام لوازم متابعت بتقدیم رسانیدند و سبب نزول در آن منزل آن بود
که قبل از آن حضرت مقدس نبوی بحسب وحی سماوی مامور شده بود که جناب ولایت مآب
مرتضوی را بخلافت خویش نصب فرمایند و آنحضرت این صورت را جهت دریافت وقتیکه
از اختلاف مامون باشند در عقده تاخیر انداخته بود و چون بموضع غدیر خم رسید معلوم شد که
پس از تجاوز از آن مکان طوایف انسان از موکب همایون جدا شده بطرف منازل خود
خواهند رفت و اراده ازلی مقتضی آن بود که تمامی آن مردم از عنایت شاه ولایت وقوف
یابند این آیت نازل شد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی فی
استخلاف علی والنص علیه بالامامة فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک

من الناس وچون بنابر مدلول کریمه مذکوره وجوب نصب امیر المومنین بخلافت بتحقیق انجامید
حضرت رسالت دران موضع منزل گزید وفرمود تا سایه بعضی از اشجاران حوالی را صفائی داده
وبالا نهاده منبر از اجمع ساخته بر سر بلندی بگذر نهادند وبلال باشارت انحضرت ندا کرد که الصلوة
جامعة وبروایتی اواز برآورد که حی علی خیر العمل وخلایق مجتمع گشته رسول صلی الله علیه وسلم بر بالای
ان بالا نها بر آمد وعلی مرتضی نیز بفرموده انحضرت بالا رفته بر یمین سید المرسلین بایستاد
وان سرور بعد از ادای حمد وثنای باری تعالی از انتقال خویش بعالم بقا مردم را اگاه گردانیدند
وفرمود که من درمیان شما دو امر عظیم میگذارم که اگر دست دران زنید گمراه نشوید یکی از ان
دو بزرگتر ست از دیگری وان دو چیز قران واهل بیت من است واین هر دو از یکدیگر
جدا نشوند تا در لب حوض کوثر بمن رسید پس فرمود که ایها الناس ایا نیستم من اولی به شما
از اطراف وجوانب گفتند که بلی انحضرت فرمود که هر که من اولی ام باو از نفس او انگاه
دست شاه ولایت پناه را گرفته گفت مَنْ کُنْتُ مولاهُ فهذا علیٌّ مولاهُ اللهم وال
مَنْ والاهُ وعادِ مَنْ عاداهُ وانصر من نصره واخذل من خذلهُ وادر الحق معه حیث کان
انگاه شاه ولایت پناه بموجب فرموده حضرت رسالت دستگاه در خیمه نشست تا طوایف خلایق
بلازمتش رفته لوازم تهنیت بتقدیم رسانیدند واز جمله اصحاب عمر بن الخطاب جناب ولایت
ماب را گفت که بخ بخ یا ابن ابی طالب اصبحت مولای ومولا کل مومن ومومنة یعنی خوشا حال
تو ای پسر ابوطالب که بامداد کردی در وقتی که مولای من ومولای هر مومن ومومنه بودی بعد از ان امهات
مومنین برحسب اشارت سید المرسلین بخیمه امام المرسلین رفته شرط تهنیت بجای آوردند
وبروایت علماء مذهب امامیه ایت کریمه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی
ورضیت لکم الاسلام دینا درین روز نازل گشت وحضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود

مراد علی است از انفس

که الله اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضی الرب برسالاتی وبولایة لعلی بن ابی طالب چون حضرت
خیر البریه علیه السلام والتحیه در غدیر خم از قضیه مذکوره فراغت یافت کوچ فرموده بجانب مدینه
شتافته و پس از وصول بدان بلده طیبه این کلام در انتظام بر زبان همایونش جاری شد که لا اله
الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر آئبون تائبون عابدون
ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده

ذکر عرض مرض ذات محسنه صفات سید کاینات و بیان بعضی وقایع سال یازدهم از هجرت آنحضرت تا وقت وقوع وفات

ناظمان مناظم اخبار نبوی و عالمان معالم آثار مصطفوی برشحات سحاب قلم دربار بر صفحات
مؤلفات صحت وثار مبین ومبرهن گردانیده اند که چون رسول واجب الاتباع از حجة الوداع
مراجعت نموده خطه یثرب را از شعاع انوار جبین آفتاب قرین روشن ساخت پهلوی همایون
بر بستر بیماری نهاده روزی چند صاحب فراش بود و چون این عارضه که خبر مرض فوت آنحضرت است
در اطراف وجوانب عرب منتشر گشته سه مرد و یک زن را داعیه سروری پیدا شد و بدعوی نبوت
زبان گشادند واز جمله مردان یکی مسیلمه بن ثمامه بن کثیر بن حبیب بن الحارث الحنفی است و دیگری
طلیحه بن خویلد اسدی وسیم اسود بن کعب عنسی وان زن سجاح تمیمه بود بنت حارث بن سوید وچون
مهم این جماعت در زمان خلافت ابوبکر بتفصیل انجامید در اوایل جزو چهارم ازین مجلد کیفیت احوال
ایشان مذکور خواهد گردید ان شاء الله تعالی منون نقل جمهور اهل سیر مسطور است باین خبر که در ماه صفر
سال یازدهم از هجرت حضرت خیر البشر ابوبکر وعمر وعثمان بلکه اکثر یاران را تهیه اسباب سفر امر
فرموده واسامه بن زید بن حارثه را بر ایشان امیر کرد و فرمان داد که غزوه روم را پیش نهاد
همت ساخته تا نواحی ابنی که مقتل جعفر طیار و زید بن حارثه رضی الله عنه بود بروند و شرایط
کشیدن انتقام تقدیم رسانیده مراجعت نمایند و گوش هوش اسامه را بدرر نصایح و موعظه گرانبار

ساخته رخصت ارزانی داشت و اسامه موضع جرف را لشکرگاه گردانید تا آنکه پس از اجتماع مردم روی
براه آورد و بعد از تعیین جیش اسامه بدو سه روز سید المرسلین را مرضی عارض شد و در آن ایام
بسمع همایونش رسید که امارت اسامه بر خاطر اجله اصحاب گران آمده میگویند که پیغمبر آخر الزمان
غلامی را بر مهاجرین اولین والی گردانید و از این جهت غضبناک شده با وجود تب و درد صداع
بمسجد شریف برفت و بر منبر برآمد بعد از ادای حمد و ثنای باری تعالی فرمود که ایها الناس
این چه سخن است که در باب امارت اسامه از شما بمن رسیده اگر شما امروز طعن در امارت
اسامه میکنید پیش ازین در امارت پدرش طعن کرده اند بخدا سوگند که زید قابل امارت بود
و پسرش نیز صلاحیت این امر دارد وصیت مرا درشان وی قبول نمائید و با وی نیکوئی
بجای آورید که او از جمله اخیار شماست آنگاه از منبر فرود آمده بحجره همایون شتافت
و مردم فوج فوج بزیارت آنحضرت رفته و شرط وداع بجای آورده باسامه می پیوستند
و در روزی که اسامه داعیه کوچ داشت خبر اشتداد مرض آن سرور را شنیده عنان مراجعت
انعطاف داد و در روضة الاحباب از عبدالله بن مسعود مرویست که گفت حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم یکماه پیش از فوت خود خواص اصحاب را بخانه عایشه طلبیده چون چشم
همایونش بر ایشان افتاد قطرات اشک بر رخساره فایض الانوارش روان شد و داعیه
صالحه بر زبان معجز بیان گذرانیده از انتقال خویش خبر فرمود اصحاب گفتند یا رسول
الله وقت رحلت تو کی خواهد بود جواب داد که زمان مرافقت انقضا یافته و اوان مفارقت
نزدیک رسیده و من بسدرة المنتهی و جنة المأوی و رفیق اعلی و کاس اوفی و عیش
مهیا واصل میگردم اصحاب پرسیدند که ترا که غسل دهد فرمود مردان اهل بیت من حسب
قرب قرابت گفتند یا رسول الله کفن ترا از چه چیز سازیم فرمود از همین جامهای که پوشیده ام

واگر خواهند از حلهای یمانی یا اثواب مصری یا زبر سپید که نماز بر تو که گذارد و در گریه افتادند و آنحضرت

نیز گریان شده فرمود که شکیبایی نمائید و ابواب تحمل بر روی خود بگشائید باید که

چون مرا بشوئید و در کفن پیچید در این خانه همچنان بر جنازه بر کنار قبر بگذارید و همه ساعتی بیرون روید

فان الله تبارک و تعالی اول من یصلی علی یعنی اول ایزد تعالی رحمت خاص بر من نازل خواهد

گردانید بعد از آن جبرئیل و اسرافیل و میکائیل نیز بترتیب بر من نماز خواهند گذارد پس ملک الموت

با جمعی کثیر از ملائکه باقامت نماز قیام خواهد نمود آنگاه شما فوج فوج درآئید و بر من نماز گذارید

اول مردان اهل بیت من بعد از آن نسوان عشیرت من پس صبیان بعد از آن دیگر یاران

اصحاب کرت دیگر سوال کردند که ترا که دفن کند جواب داد که اهل بیت من با گروه انبوه از

ملائکه و حال آنکه شما ایشان را نه بینید و ایشان شما را نه بینند پس حاضران را وداع کرده گفت

سلام من برسانید بدان جماعت از متابعان من که غایب اند و هر کس که پی روی ملت من

کنند تا روز قیامت و بعد از این گفت و شنید بروزی چند حضرت رسالت علیه السلام والتحیة

باستغفار از برای اهل گورستان بقیع و شهدای احد مامور گشته بر آن موجب تقدیم رسانید و در اکثر کتب

سیر مسطور است که ابتدای مرض خاتم الانبیاء علیه من الصلوات اطیبها در خانه میمونه رضی الله عنها

روی نمود و سایر زوجات مطهرات آنجا جمع گشته آنحضرت دو سه نوبت فرمود که این انا غداً

یعنی من فردا کجا خواهم بود و امهات مومنین را از تکرار این کلام چنان معلوم شد که خاطر عاطر خیر الانام

علیه الصلوة والسلام مایل بآن است که در ایام مرض در حجره عایشه باشد بر موجب اتفاق نمودند

و بروایتی سیدة النساء فاطمه زهرا علیها السلام با امهات مومنین گفت خواجه کاینات

را مشقت خواهد رسید که در وقت مرض هر روز در خانه یکی از شما آمد شد نماید همه بر یکجا

اتفاق نمائید و ایشان بخانه عایشه راضی شدند آنحضرت از خانه میمونه بیرون آمده

بر کتف علی مرتضی و دستی بر دوش فضل بن عباس و پایهای مبارک بر زمین میکشید تا بحجرهٔ عایشه

رسید و بدین روایت در تمامی آن ماه بیماری آنجا گذرانید قول دیگر آنکه شیخ سعید کازرونی از امام

جعفر علیه السلام نقل نموده که حضرت خیر الانام را در اوقات خستگی بر جامه خوابانیده بر میداشتند

و بنوبت بحجرهای امهات مومنین میبردند و علی کلا التقدیرین چون سید ثقلین پهلوی

همایون بر بستر ناتوانی نهادی در غایت حرقت طاری گشته شدت مرض روز بروز بهمت

تزاید میگرفت و قوای جسمانی ضعیف شده ساعت بساعت ضعف بدن سمت تضاعف

می پذیرفت بیت بضعف قوی شد بدن ممتحن * قوی تر شدی دم بدم ضعف تن * رخ سرور انبیا و

رسل * برافروخت از تب چو اوراق گل * عرق بود بر روی او در نظر * ز شبنم بر اوراق گل

بالتر * چو نرگس دو چشمش ز رفتن بخواب * ز بوی خوشش رشک بوی گلاب * از ام بشر بن

البرا مرویست که گفت در وقت مرض موت و غایت حرارت تب نزد رسول عجم و عرب

درآمده گفتم یا رسول الله بر هیچ کس چنین تب گرم که در بدن مبارک تست مشاهده نکرده ام

فرمود که برای آن چنین است که اجر ما مضاعف سوای ام البرا مردم در باب مرض من چه میگویند گفتم

میگویند مرض رسول خدا ذات الجنب آنحضرت فرمود که سزاوار لطف پروردگار نیست که آن مرض

بر معمر خویش استیلا دهد چه آن عارضه از همزات شیطانست و شیطان را بر من دست نیست

ولیکن این مرض من اثر آن گوشت زهرآلوده است که با پسر تو در خیبر لقمه از آن بدهان بردم

و در هر چند وقت الم آن بر من تازه می شد و این نوبت زمان انقطاع رشتهٔ زندگانیست

در نسخ جمهور اهل سیر مسطورست که خیر البشر در ایام مرض سیدة النساء فاطمه را علیها السلام

طلبیده بعد از تقدیم لوازم عطوفت و اظهار مراسم ملاطفت و ترتیب روابط تفقد و

تمهید قواعد تعهد بطریقه اختفا و مساره با وی گفت که ای قرة العین کامرانی و میوهٔ شجرهٔ

زندکانی بدانکه در سنوات سابقه هر سال یک نوبت جبرئیل امین جهت درس قران ببین بزمین می امد و
امسال دو نوبت بر من نازل کشته باین امر برداخت و این معنی دلالت بران دارد که اجل
موعود نزدیک رسیده و زمان بودن من در جهان فانی بنهایت انجامیده از استماع این
خبر مشقت اثر خاطر عاطر زهرا اندوه ناک شده از فواره دیده قطرات عبرات بر صفحات وجنات رخسار
فرو دوید و از تصور الم مفارقت سید عالم صلعم بر خود لرزیده بزبان حال و قال نالید
بنور سرور وانم ز چشم ناشده دور دل تصور دوری جو بید لرزانست انحضرت که اضطراب
جکرکوشه خود را ملاحظه فرمود باز ابواب تلطف بر رویش کشود و سر مبارکش را نزدیک
سینه بی کینه خویش نهاده اهسته کفت که ای فرزند بجان پیوند من خوش دل باش که سیده
بسیار روضه رضوان تو خواهی بود و بیشتر از سایر اهل بیت تو با من ملاقات خواهی نمود
بتول زهرا علیها السلام تسلی یافته خندان شد عایشه کفت ای فاطمه هرکز هیچ غمی را بفرح
نزدیکتر ازین اندوه ندیدم سبب ان غم موجب ان شادی چه بود بتول زهرا علیها
السلام جواب داد که اسرار سید ابرار را فاش نتوان نمود و دران روز کیفیت این
کفت و شنود مخفی داشته بعد از فوت انحضرت حقیقت حال را ظاهر فرمود و دیگر
از وقایع زمان مرض سید عالم صلی الله علیه وسلم انکه سعید بن جبیر روایت کرده که
ابن عباس رضی الله عنهما کفت روز پنجشنبه و چه روزی بود ان روز پنجشنبه یعنی عجب
روزی بود و امری غریب دران روز واقع شد انگاه ابن عباس کریه بسیار کرده
کفت در روز مذکور که مرض رسول صلی الله علیه وسلم اشتداد یافته بود یاران را فرمود
که اسباب کتابت بیارید تا برای شما چیزی بنویسم که هرکز کمراه نشوید پس اصحاب اختلاف
کرده بعضی کفتند که بموجب فرموده پیغمبر عمل باید نمود و برخی جانب بعضی کرفته بزبان اوردند

که مناسب نیست که در بن محل انحضرت را بکتابت مشغول دارم و بین الجانبین نایره نزاع
استغال یافته اوازها بلند کشت چنانچه رسول صلی الله علیه وسلم ازان کفت وشنود
تنک آمده ازمیران مهم درکذشت ودر روایتی آنکه عمر بن الخطاب با دیکری از اصحاب کفت
اما این سخن از جمله ان سخنان بریشان است که مرضی در حین استداد مرض میکویند یا بی
و عقیده علما مذهب شیعه وامامیه آنست که عدم رضا اصحاب بتحریر ان کتابت آن بود
که رسول صلی الله علیه وسلم میخواست که درباب ولایت عبد امیر المومنین علی صلوات
الله علیه وصیت نامه قلمی کرداند واین دو بیت که در کشف الغمه ثبت شده شعر باین معنی است
شعر أوصى النبي فقال قائلهم قد ظل يهجر سيد البشر وأرى أبا بكر أصاب ولم يهجر و
قد أوصى إلى عمر القصه چون اختلاف اصحاب در مجلس حضرت رسالت ماب از حد
اعتدال تجاوز نمود انحضرت فرمود که برخیزید از پیش من که سزاوار نیست منازعت نزد
هیچ پیغمبری ومع ذلک سه وصیت میکنم شمارا اول آنکه اهل شرک را از جزیره عرب اخراج
نمایید دوم آنکه وفود اعراب را که نزد شما ایند جوایز و صلات بدهید چنانچه من با جماعت
میدادم سلیمان احوال که یکی از راویان این حدیث است کوید نمی دانم که وصیت سیم را
سعید بن جبیره مصلحت کفتن ندید یا آنکه کفت وعنا کب نسیان بر خاطر من تنید از عبدالله بن
عباس رضی الله عنهما مرویست که فرمود بدرستی که مصیبت بزرک ان بود که رسول را صلی الله
علیه وسلم از نوشتن وصیت نامه مانع آمدند بصحت پیوسته که حضرت خیر البریه علیه السلام والتحیه
در ایام مرض دو نوبت بر منبر برآمده بعد از ادای حمد و ثنا و باری تعالی نصیحت خلایق اشتغال
نمود کرت اول درباب سفارش ورعایت انصار سخنان بسیار کفت ودر نوبت اخیر حجت
ادا حقوق کلمات مفخر ایات بر زبان فصاحت صفات جاری کردانید بلکه این معنی را از

خیر نوبت بفعل رسانید و شخصی گفت که سه درم در ذمه تو حق دارم خشنود گردانید تا سه درم بوی تسلیم
نمود نقلست که در ایام بیماری آن مقتدای انبیا و در وقت ادای صلوات مکتوبه بمسجد تشریف
برده شرایط امامت بجای آوردی اما در اخر اوقات مرض سه روز بیرون نتوانست آمد و در آن
ایام بموجب اشارت آنحضرت ابوبکر پیش نماز خلایق بود و بروایتی هفده وقت نماز بجماعت از
آنحضرت فوت نشد در کشف الغمه از جناب ولایت مآب که مرتضوی مرویست که در اخر بیماری
حضرت مقدس نبوی هر روز و هر شب جبرئیل نازل شده میگفتند یا محمد بدرستی که حضرت پروردگار
ترا سلام میرساند و میگوید که خود را چگونه می یابی و حال آنکه او دانا ترست بچگونگی حال تو از تو لکن ارادهٔ
ایزدی از این پرسش آنست که شرف و کرامت ترا زیاده گرداند از آنچه عطا فرموده است و
عیادت مرض در میان امت تو سنت شود اگر آنحضرت میگفت که ای جبرئیل خود را دردناک
می یابم روح الامین میفرمود که ای محمد بدرستی که حق سبحانه و تعالی بر تو سخت نمیکرد و هیچ احدی در
بارگاه احدیت گرامی تر از تو نیست ولکن باری عز و علا دوست میدارد که بشنود آواز ترا و دعای
ترا و میخواهد که تو بوی ملاقات کنی در وقتی که مستوجب درجه و ثوابت و کرامی که جهت تو آماده
کرده است شده باشی و اگر پیغمبر صلی الله علیه و سلم میفرمود که خود را براحت و عافیت می یابم
جبرئیل میگفت یا محمد مراسم حمد الهی بجای آور چه بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد که تو شکر
و ثنا او و قیام نمائی تا بیشتر گرداند از آنچه بتو عطا فرموده است از نیکویی در روضة الاحباب
و بسیاری از کتب علمای افادت مآب مذکورست که بر پرسش جبرئیل امین بموجب فرموده حضرت
رب العالمین در سه روز اخر ایام خستگی سید المرسلین واقع بود در روز سیوم عزرائیل با فرشته
اسمعیل نام که سرداری هفتاد هزار فرشته تعلق باو میداشت بر در حجره همایون حاضر گشت
و جبرئیل از تقدیم لوازم پرسش معروض گردانید که ملک الموت بر در سرا ایستاده و اذن

دخول میطلبید و پیش ازین نسبت بهیچ متنفسی این ادب از وی صادر نگشته و بعد ازین نیز صدور نخواهد یافت
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ای امین خدا او را دستوری ده تا در آید و ملک الموت پس از حصول رخصت
در آمده بسمع شریف آنحضرت رسانید که ای محمد بنا بر فرمان حق عز شانه من مطیع امر و نهی توام اگر اجازت
دهی روح مطهر ترا قبض کنم و مراجعت نمایم و سید عالم صلی الله علیه وسلم بجانب جبرئیل نگریست روح الامین
گفت یا محمد خداوند غفار مشتاق دیدار تست لاجرم آنحضرت اشارت فرمود تا عزرائیل بمهمی که متعلق
باوست مشغولی نمود و در کشف الغمه بروایت امام عالی ماثر محمد الباقر علیه السلام منقولست که قریب
بوفات سید کاینات علیه و آله افضل الصلوات مردی بر در حجره همایون آمده اذن دخول طلبید و امیر
المومنین علی علیه السلام بیرون رفته از وی پرسید که چه حاجت داری جواب داد که میخواهم نزد سید عالم
در آیم جناب ولایت مآب فرمود که محل مقتضی آن نیست حاجت خود بگوی فقال الرجل لابد من
الدخول علیه پس امیر المومنین علی ع بازگشته از حضرت خیر الانام ع اذن دخول حاصل کرد و آن مرد
بر زبر سر خیر البشر نشسته گفت یا نبی الله رسول پروردگارم بسوی تو آنحضرت جواب داد که کدام رسول
خدای جواب داد ملک الموتم ایزد عز و علا مرا بتو فرستاده است و ترا مخیر گردانیده میان لقای
خود و رجوع بدنیا خاتم الانبیاء فرمود که مرا چندان مهلت ده که جبرئیل نزول نماید و با او مشاورت
کنم و همان لحظه جبرئیل نازل گشته گفت یا رسول الله وللآخرة خیر لک من الاولی ولسوف یعطیک
ربک فترضی لقاء الله خیر لک فقال صلی الله علیه و آله وسلم لقاء ربی خیر لی فامض لما امرت و دراهی
آنکه چون ملک الموت بر در حجره همایون آمده اذن دخول طلبید زهرا علیها السلام بپس در شتافته
او را گفت رسول خدا الحال بخود مشغول است و اکنون ملاقات میسر نیست بار دیگر ملک الموت
رخصت طلبیده همان جواب شنید و در نوبت سیوم آواز خود چنان بلند گردانید که هر کس در منزل مقدس
نبوی بود از هیبت بر خود بلرزید و حضرت رسالت بحال آمده استفسار نمود که چه واقع است و فاطمه علیها

السلام کیفیت واقعه را باز گفته آنحضرت فرمود که ای فاطمه دانستی که با که سخن گفتی زهرا گفت الله
و رسوله اعلم سید کاینات گفت که این ملک الموت است هادم اللذات و مفرق جماعات بیوه
کننده نسوان و یتیم سازنده فرزندان فاطمه زهرا که این حدیث شنود آواز برآورد و آمد بیناه حضرت
الذی بنه و فخر البریه دست سیده النسا را گرفته بر سینه فرخنده خود نهاد و زمانی مهد چشم نگشاد
و زهرا علیه السلام سر پیش گوش آن سرور برده گفت جان من فدای تو باد و در من نظری کن و با من
یک سخن بگوی و آنحضرت چشم مبارک باز کرده فرمود که ای دختر من گریه را موقوف دار که حمله
عرش بموافقت تو میگریند و بدست مبارک قطرات عبرات از رخسار آن قرة العین نبوت
پاک کرده در تسکین خاطر حزین آن دره قلاده رسالت کوشید و او را بشارتها داده گفت
خدایا فاطمه را در مفارقت من صبری کرامت فرمای و با وی گفت چون روح مرا قبض کنند
زبان بکلمه استرجاع بگشای چه هر مصیبتی که بکسی رسد در برابر آن عوض میسر است فاطمه گفت
یا رسول الله کدام کس و چه چیز ترا عوض تواند بود آنگاه بار دیگر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
دیده بر هم نهاده زهرا علیها السلام گفت واکرب اباه آنحضرت فرمود که هیچ کرب و غم بعد از این
بر پدر تو نخواهد بود پس عایشه پیش رفته التماس وصیتی نموده رسول صلی الله علیه و سلم گفت وصیت همانست
که ترا دی روز کرده ام باید که بر آن موجب عمل نمایی و حفصه نیز نزدیک آنحضرت رفته بدستور عایشه باز
گشته و قولی آنکه زوجات مطهرات را بسکون در گوشه خانه خود و مصون بودن از نظر نامحرم وصیت
کرد و با فاطمه زهرا گفت پسران خویش را بیار و سیده النسا امام حسن و امام حسین را علیهما السلام
نزد خیر الانام برده ایشان زبان گشادند و در برابر آن سرور بنشستند و چون جد بزرگوار خود را بدان
منوال دیدند آغاز گریه و افغان نمودند بمثابه که هر که در آن خانه بود بر درد دل ایشان زار زار بگریست
بیت دوستان روز وداع است فغان در گیرید دل بیکبارگی از جان و جهان برگیرید امام حسن روی خود

بر رخسار خاتم الانبیا نهاد و امام حسین سر خویش بر سینه آن سرور نهاد و آنحضرت بنظر شفقت و مرحمت
در ایشان نگریست هر دو را بوسید و ببوئید و در باب تعظیم و احترام ایشان وصایا بتقدیم رسانید آنگاه
باحضار شاه ولایت پناه فرمان داد و چون آنجناب حاضر شد سر از بستر برداشته امیر المومنین حیدر
در زیر بغل مبارکش در آمد و سر آن سرور را بر بازوی خود نهاد و آنحضرت گفت ای علی فلان یهودی
در ذمه من این مبلغ دین دارد البته انرا اداء نمائی اول کسی که بر لب حوض کوثر بمن رسد تو خواهی بود
و بعد از فوت من مکروه بتو خواهند رسید باید که دلتنگ نگردی و دست در عروه وثقی تحمل زده
در طریق مصابرت سلوک نمائی و چون مردم بجانب دنیا رغبت کنند تو آخرت اختیار فرمای جابر بن
عبد الله انصاری رضی الله عنه گوید که کعب الاحبار در زمان خلافت عمر بن الخطاب علیه ما علیه
از وی پرسید که آخر سخنی که نبی آخر الزمان بآن متکلم گشت کدام بود عمر خطاب جواب داد که از مرتضی علی
سوال کن و کعب آن سخن را از امیر المومنین علی پرسیده جواب شنید که در محلی که آن سرور بر سینه
من تکیه کرده بود و سر بر دوش من نهاده فرمود که الصلوة گوب گفت بلی آخرین وصیت انبیا
این باشد امیر المومنین علی علیه و سلم گوید که خیر الانام صلی الله علیه الی یوم القیام این سخن میگفت
و آب دهان مبارکش بمن میرسید که ناگاه حال خجسته مآلش تغیر یافت و من بی تحمل گشته عباس را
گفتم که مرا دریاب و عباس نزدیک آمده باتفاق یکدیگر خیر البشر را بر بستر خوابانیدیم نقلست
که چون ملک الموت رخصت یافت بقبض روح مطهر آن سرور مشغولی نمود سکرات موت غالب گشته
گاهی رنگ روی همایونش زرد گاهی سرخ می شد در آن زمان دست در قدحی پر آب که در پیش
آنحضرت نهاده بودند میکرد و بر جبین مبین مالیده میگفت اللهم اعنی علی سکرات الموت
و در سقف خانه نظر انداخته و دست خود برداشته و بزبان می آورد که الرفیق الاعلی که ناگاه
دست حق بر سر بایل گشته نعامیوت ان طاق بارگاه نبوت فرو شکست و آن قصر باشکوه

رسالت خراب شد * سلطان هر دو کون ز هجر آتشی فروخت * دلهای اهل بیت بکلی کباب شد *

ماتم سرای گشت سپهر چهار مین * روح القدس بتعزیت آفتاب شد * مخدّرات حجله نشینان تتق عصمت و

مستورات شبستان طهارت که آن حالت مشاهده نمودند گریه و زاری و ناله و بیقراری آغاز کردند

و از سینه چاک چاک آه دردناک بر کشیده متوطنان عالم بالا و معتکفان ملاء اعلی را بناله و افغان

آوردند و حجلگی ساکنان فلک نیلوفری درین مصیبت عظمی از شیوه صبر و تحمل بری گشته و از سمه شکیب

و اصطبار عاری شده با اهل بیت آن مهر سپهر پیغمبری مشارک بودند و سایر و تمامی طبقات انسان

و ملک و پری درین نوبت کبری با اصحاب آن آفتاب افق سروری موافق بودند و متألم ای

ز هجرانت زمین و آسمان بگریسته * در میان خون نشسته عقل و جان بگریسته * ماهیان در بحر و آهو در بیابان

زار زار * ماه و مهر و آسمان جمله جهان بگریسته * نی همین اهل جهان بهر تو ماتم داشتند * حور هم زین غصه

در دار جنان بگریسته * خون فشان ای دیده بهر سیدی کز ماتمش * جبرئیل اندر فلک با قدسیان بگریسته *

چون برآوردند افغان زان مصیبت اهل بیت * چشم انجم بر دل پر درد ایشان بگریسته * ابیات درد انگیز و اشعار

شوق انگیز که عترت بزرگوار و صحابه بلاغت شعار در مرثیه سید ابرار و سید اخیار در سلک نظم کشیده اند

بسیار است و ایراد آنها موجب اطناب و اکثار لاجرم بر تحریر سه بیت که از سیده النسا فاطمه زهرا صلوات

الله علیها نقل نموده اند اقتصار مینماید   اذا اشتدت شوقی زرت قبرک باکیا انوح و اشکو و لا اراک

مجاوبی   ابا ساکن الصحرا   البکا   و ذکرک انسانی جمیع المصائب فان کنت عنی فی التراب مغیبا

فما کنت عن قلب الحزین بغائب   ذکر غسل و تکفین و تدفین سید المرسلین صلی الله علیه و آله و عترته

الی یوم الدین   بروایت ثقات فصلت قرین و حکایت روات افادت

آئین ثبوت پیوسته که چون وفات سید ابرار نزد اکابر مهاجر و انصار محقق شد ابوبکر بلوازم پرسش

اهل بیت قیام نموده باتفاق عمر بن الخطاب و ابو عبیده بن الجراح رضی الله عنه بجنه قرار مهم خلافت

بسقیفه بنی ساعده رفت و در حال اهل بیت در حجره همایون را بسته پرده بمانی او نخستین علی مرتضی و عباس

و پسران او فضل و قثم و اسامه بن زید و صالح که آزاد کرده خواجه کاینات بود و شقران نقیب ذات

جسد مطهر آنحضرت را بر داشته باندرون پرده بردند و بموجب ندای که از غیب شنیدند بی آنکه بدن بی

بدلش را برهنه سازند بغسل مشغول گشتند و امیرالمؤمنین علی علیه السلام متعهد شستن سید عالم صلی الله

علیه و سلم بود و فضل رضی الله عنه پیراهن آنحضرت را بالا میداشت تا شاه ولایت را سهولت تمکنت

غسل میسر گردد و عباس و قثم ذات خاتم الانبیا کا آنش را از این پهلو بر آن پهلو میگردانیدند و اسامه بن زید

و شقران آب بر حضرت رسالت مآب میریختند و بروایتی غیر این شش نفر در غسل خیر البشر کسی حاضر

نبود و قولی آنکه اوس بن خولی انصاری را بنابر التماس انصار در آن خانه گذاشته بودند اما هیچ امری

متعلق بوی نبود از امام جعفر الصادق علیه السلام روایت کرده اند که در زمانیکه علی امرای شاید

و بقولی که در روضة الاحباب مسطورست بعد از اتمام امر غسل شاه ولایت مآب قطره چند آب که

در گوشه چشم و گوناگون ... دودمان عبد مناف مجتمع گشته بود بمکید و علی کلا التقدیر بر این معنی موجب

ازدیاد علم و حفظ ابو السبطین گردید در سیر گازرونی و بعضی دیگر از کتب محدثان از عایشه رضی الله عنها

مرویست که حضرت مقدس نبوی را در سه جامه سفید سحولی کفن کردند که هیچ یک از آنها قمیص و عمامه نبود

و قولی آنکه کفن پیغمبر دو المن دو جامه سفید و یک برد یمانی بود و مشک و حنوط بر کفن و سجده گاه حضرت

رسالت پاشیدند و گویند جبرئیل آن حنوط را از بهشت آورده بود و بعد از فراغ از آن امور آنحضرت

را بر سریری خوابانیده چنانچه وصیت فرموده بود مدفن در آنخانه تنها گذاشتند از امیرالمؤمنین علی

علیه السلام منقولست که فوت حضرت رسالت علیه السلام والتحیة روز دوشنبه واقع شد و روز

سه شنبه از جانب آسمان آوازی شنیدم که در آئید ای گروه مسلمانان و بر پیغمبر خود نماز گزارید

آنگاه بهمان ترتیب که در حدیث عبدالله بن مسعود سبق ذکر یافت عترت بزرگوار و اصحاب عالی مقدار

علماء اهل [illegible] غسل سید اولاد [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین

بر جنازهٔ رحمت اندازه سید ابرار نماز گذاردند و در مدفن پیغمبر ذو المنن بین الاصحاب اختلاف واقع شد
و بالآخره بنا بر استصواب شاه ولایت مآب در همان موضع که روح آنحضرت را قبض کرده بودند مرقد
را مقرر فرمودند و ابوطلحه انصاری بحفر قبر اشتغال فرموده ترتیب داد و شقران لحد قطیفه در زیر قبر گسترد
و در نیم شب سحر چهارشنبه مرتضی علی ع و عباس و فضل و قثم و عبدالرحمن بن عوف و بعضی غسل ب
بن ابی طالب و اسامه و شقران نیز بمضجع رسول صلی الله علیه و سلم در آمدند و بدن بی بدلش را
مدفون ساختند گویند آخر کسی که از قبر خیر البشر بیرون آمد امیر المؤمنین حیدر بود و بعضی قثم را گفته
گفته اند و بروایتی مغیره شعبه خاتم خود را در قبر انداخته بدان بهانه پس از همه کس بقبر در آمده انگشتری
را بیرون آورده گفت انا اقربکم عهداً الی النبی صلی الله علیه و سلم و این روایت را اکثر
اهل سیر تضعیف نموده اند القصه چون مخصوصان بارگاه نبوت از قبر محفوف برحمت بیرون آمدند
خاک ریخته آن مرقد را مسطح و بقولی مسنم ساختند و بمقدار یک شبر از زمین بلند گردانیده آب پاشیدند
و پس از آنکه ازین امر نیز باز پرداختند تخت بدر خانه سیدة النساء فاطمه زهرا صلوات الله علیها رفته
شرایط پرسش بجای آوردند بتول عذرا از ایشان پرسید که رسول خدا را دفن کردید جواب دادند
که آری فرمود که چون از دل خود رخصت یافتند که خاک بر آنحضرت ریختند نه نبی الرحمه بود گفتند یا
ابنة رسول الله خواطر ما نیز ازین معنی متألم و متأثر است اما حکم ربانی را تغییری نیست و قضای
آسمانی را تغیری نه آری سرانجام دنیای غدار اینست و عاقبت کار عالم ناپایدار چنین فرق انام را
تمام از قصور بقبور منزل باید گزید و خواص و عوام را علی الدوام از بادیهٔ هستی بزاویهٔ نیستی باید
خرامید خیاط کارخانهٔ قدم جامهٔ وجود هیچ موجودی بی طراز عروض عدم ندوخته و فراش سرابستان
لطف و کرم در عالم بر نسیم چراغ رأفتی بی تندباد آفتی نفروخته شعر چنین است آیین این خاکدان
بقای جهان کی بود جاودان * چو خورشید تابد ز اوج کمال * همان لحظه باید کمالش زوال * تعالی کی آورد

شمع بقا که نشاند اثر السمر فنا هنا بی درین باغ کی سر کشید که از دهره دهر اندازد اندیشد گلی در بهار جهان نی شکفت
که باد خزان آتش ز گلبن برفت چنین یاد دارم ز اهل سیر که آن پیشوای تمام بشر سپهر شرف مه اوج کرم
رسول عرب مقتدای عجم هم از وی یک رفتن ز دار فنا میان بقا و بقای خدا مخیر شد و ملک باقی گزید
گزید ز دنیا برید و بعقبی رسید بیا ای خردمند عالی نژاد تو هم اقتدا کن بخیر العباد مجو ملک فانی ز بهر مقام
منه دل برین چرخ فیروزه فام اساس اقامت بجای فکن که آنجا نباشد فنا بی سخن اللهم صل علی محمد سید
الوری و آله مصابیح الدجی و عترته نجوم فلک العز والعلی وسلم علیه و علیهم تسلیما مبارکا کثیرا کثیرا ذکر حالات
ازواج طاهرات و سراری حضرت سید کائنات علیه شمائم الصلوات و سلام التحیات در روضة الاحباب
از ثقات روایت مروی است که حضرت مقدس نبوی در مدت حیات دوازده زن بحباله نکاح
آورده با ایشان زفاف فرمود و از انجمله یازده متفق علیه است و یکی مختلف فیه که زوجه بوده یا سریه چنانچه
اشارتی بان خواهد رفت ان شاء الله تعالی و باتفاق سیر منکوحه نخست سید البشر خدیجه کبری است
رضی الله عنها و هی خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب نسبت شریف آن ارجمند
مطهرات عصمت مآب در قصی به نسب حضرت رسالت مآب اتصال می یابد و خدیجه اقرب ازواج
طاهرات است از روی حسب و نسب بسید عجم و عرب و کنیت خدیجه ام هند بود و لقبش طاهره
و مادر خدیجه رضی الله عنها فاطمه است بنت زائده بن الاصم از بنی عامر بن لوی و خدیجه اول بعقد
عتیق بن عابد بن عبد الله مخزومی در آمد و از وی پسری و دختری آورد و پس از فوت عتیق بابو هاله
بن النباش بن زراره تمیمی او را بخواست و اسم ابو هاله بقولی مالک بود و بروایتی زراره و
بعقیده زمره زبیر و بمذهب فرقه هند و باعتقاد اهل سنت و جماعت خدیجه را رضی الله عنها از ابو هاله
نیز دو فرزند آمد هاله و هند و بعضی از مورخان بر آن رفته اند که شوهر نخست خدیجه رضی الله عنها
ابو هاله بود و زوج ثانی عتیق و این روایت مختار ابن جوزیست القصه چون ثانیا شوهر خدیجه رضی الله

نوبت شد بسیاری رضا دیدو اشراف قریش بمناکحتش رغبت نمودند اما انجناب بازدواج هیچکس رضا نداد

زیرا که بعد از غروب هلال لقای ابو هاله بمغرب فنا در خواب دید که آفتاب از آسمان بخانه وی فرود آمد

و نور از انجا انتشار یافت و کیفیت واقعه را با پسر عم خویش ورقه بن نوفل عرض کرد و ورقه گفت تعبیر این رویا

انست که پیغمبر آخر الزمان ترا بحباله نکاح آورد و خدیجه رضی الله عنها از نام و نسب رسول عجم و عرب تفتیش نموده

ورقه انچه ازین باب معلوم داشت با جناب عفت مآب گفت بنابران آن خدیجه پیوسته انتظار طلوع

آن آفتاب سپهر نبوت میکشید تا وقتی که بسعادت مناکحتش فایز گردید و دوران زمان [illegible] و از عنایت

سید کاینات بر وجنات احوالش تافت آنحضرت بیست و پنج ساله بود و بروایت جمهور اهل سیر خدیجه رضی الله

عنها چهل ساله بود و در کشف الغمه از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که خدیجه در بیست و هشت سالگی بعقد

حضرت مقدس نبوی در آمد و مهر او دوازده اوقیه طلا بود و بثبوت پیوسته که جمیع اولاد خیر العباد از خدیجه

رضی الله عنها در حیات بود خلاصه موجودات علیه افضل الصلوات بنابر ملاحظه خاطر شریفش بمناکحت عورت

دیگر نمود مناقب و مفاخر خدیجه بسیار است و فضایل و کمالات او بیشمار و او اول کسی است که بنبوت

سید ابرار ایمان آورده و جمیع اموال و جهات خود را در رضای او صرف کرد و از امیر المومنین

علی علیه السلام منقولست که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که خیر نساءها مریم و خیر نساءها خدیجه

یعنی بهترین نسوان امم سابقه مریم است مادر عیسی و بهترین زنان این امت خدیجه است و از ابن

عباس رضی الله عنهما مرویست که حضرت مقدس نبوی فرمود که افضل زنان اهل بهشت مریم بنت

عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و آسیه بنت مزاحم خواهند بود و از انس بن مالک روایت

کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران و خدیجه

بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و آسیه امراة فرعون در کشف الغمه مسطور است که قالت عایشه لفاطمه

الا ابشرک انی سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول سیدات اهل الجنه اربع مریم بنت عمران

وفاطمه بنت محمد وخدیجه بنت خویلد واسیه بنت مزاحم امراه فرعون وایضا در کتاب مذکور مرقومست
وحضرت رسالت علیه السلام والتحیه فرمود که بهشت مشتاق است بچهار کس از نسوان مریم بنت
عمران واسیه بنت مزاحم وخدیجه بنت خویلد وفاطمه بنت محمد در بساری از نسخ معتبره مرقوم اقلام
صحت اثر گشته که روزی جبرئیل علیه السلام نزد حضرت خیر الانام صلی الله علیه الی یوم القیام
امده گفت یا رسول الله این خدیجه است که می اید وبرای تو ظرفی براز ادام یا طعام می ارد
چون بتو رسد او را از پروردگار او واز من سلام برسان وبشارت ده وی را بخانه در
بهشت از یک تو مجوف که در خانه هیچ خصومت ولغبی نبود وچون حضرت مصطفی سلام
ایزد تعالی وجبرئیل را بخدیجه کبری رسانید جواب داد که ان الله هو السلام ومنه السلام وعلی
جبرئیل السلام وعلیک یا رسول الله السلام ورحمة الله وبرکاته واین کلام بلاغت نظام دلالت
میکند بر کمال فهم وفطانت خدیجه علیها التحیه زیرا که بجودت ذهن دانست که سلام را بر حق
تعالی رد نمیتوان کرد چنانکه بر برابر میمایند واز ان جهت نگفت که وعلی الله السلام بموضعی
که بعضی از صحابه در تشهد گفتند وممنوع گشتند از عایشه رضی الله عنها روایت کرده اند که گفت
غیرت نبردم بر هیچ زنی مثل غیرتی که بر خدیجه بردم با وجود انکه در وقتی که من بشرف فراش رسول
صلی الله علیه وسلم مشرف گشتم وی درجات نبود زیرا که خاتم الانبیا او را بسیار یاد میفرمود وگاه
بود که گوسفندی میکشت واجزا قطعه قطعه ساخته میفرستاد که دوستان خدیجه بودند میفرستاد ومن
از غیرت با وی میگفتم که گویا هیچ زن غیر از خدیجه نبوده وانحضرت میفرمود وی صفات خوب
بسیار داشت وفرزندان مرا از وی حاصل شد وتوبتی هاله خواهر خدیجه بر در خانه امده بر سبیل استیذان
دست بر در زد پس رسول صلی الله علیه وسلم استیذان خدیجه را یاد کرد ومضطرب وفزع دید وبر وی
فرحناک ومسرور گشته گفت خدایا این را هاله گردان من غیرت بردم وگفتم چند یاد عجوزه

از عجایز قریش کسی که از غایت پیری دندان در دهان وی نمانده بود و عمر خویش گذرانیده
و اینزو عز اسمه دیگری بهتر از و بتو داد آنحضرت در غضب شد چنانکه موی شریف وی در حرکت آمد و فرمود
که بخدا سوگند که بهتر از وی هیچ زن خداوند تعالی بمن نداد ایمان آورد بمن وقتیکه همه مردم کافر بودند و راست
گوی داشت مرا وقتی که همه مردم تکذیب من میکردند و مواسات نمود بمال خود با من وقتی که همه مردم
مرا محروم میداشت و بخشنده بی منت مرا از وی فرزندان کرامت کرد عایشه گوید با نفس خویش
گفتم که دیگر هرگز خدیجه را ببدی یاد نکنم و در روایتی آنکه گفت والله که دیگر هرگز با تو در باب خدیجه
عتاب ننمایم و گویند روزی ام زفر که ماشطه خدیجه بود نزد حضرت خیر البریه علیه السلام والتحیه
آمد آنحضرت او را اعزاز و اکرام نموده گفت این زنیست که در عهد خدیجه بخانه ما می آمد ان
حسن العهد من الایمان وفات خدیجه رضی الله عنها بروایت اشهر و اصح در ماه رمضان سال
دهم از بعثت بوقوع انجامید و رسول صلی الله علیه وسلم بنفس نفیس بقبرش در آمد او را مدفون
گردانید مدفنش بمقبره حجونست و مدت عمر عزیزش بقول مشهور شصت سال و بروایتی شصت
و پنج سال والله اعلم بحقیقة الحال سوده رضی الله عنها ام الاسود کنیت داشت وی بنت زمعه بن
قیس بن عبدود بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی بن غالب در لوی نسبش بنسب رسول صلی
الله علیه وسلم اتصال می یابد و مادر وی شموس بود بنت قیس بن عمرو بن زید بن
خداش و سوده در اول حال زن پسر عم خود سکران بن عمرو بن عبد شمس بود و از وی پسری
داشت عبد الرحمن نام و عبد الرحمن در حرب جلولا در زمان خلافت عمر بن الخطاب رضی
الله عنه شهادت یافت و سکران و سوده در اوایل بعثت باسلام در آمده در سلک مهاجران
حبشه انتظام یافتند و بعد از مدتی که از آن بلده بمکه معاودت کردند سوده شبی در واقعه مشاهده نمود
که رسول صلی الله علیه وسلم بجانب وی آمده پای بر گردنش نهاد و این خواب را با شوهر خویش گفت

سران

سکران جواب داد که اگر راست میگویی من خواهم مرد و محمد ترا خواهد خواست و پس از فوت سکران
در سال دهم از بعثت حضرت رسالت پیش از تزویج عایشه رضی الله عنها بروایت صحیح سوده را
عقد فرمود و مهر وی چهار صد درهم نقره بود و چون سوده با کبر سن نفر سود در سال هشتم از هجرت
رسول صلی الله علیه وسلم اراده طلاقش کرده سوده بعرض رسانید که یا رسول الله مرا طلاق مده که من
بتو هیچ طمع ندارم و ارزوی شهوت از من انقطاع یافته اما میخواهم که روز قیامت در زمره ازواج تو محشور گردم
و من نوبت خود را بعایشه بخشیدم و سید عالم ازان قصد تجاوز فرمود و از ابو هریره مرویست که گفت
رسول صلی الله علیه وسلم تمامی ازواج خویش را در حجة الوداع همراه برده چون ازان سفر باز گشت
باایشان گفت این حج اسلام بود که گذاردید و از گردن شما ساقط شد بعد ازین باید که تر مسافرت
کرده هیچ جا نروید و همه امهات مومنین پس از فوت سید المرسلین بحج رفتند مگر سوده و زینب
بنت جحش که بموجب وصیت مذکوره عمل نموده نکنند ما بعد از خاتم الانبیا هیچ دابه سوار نشویم وفات
سوده بروایتی در اواخر ایام خلافت عمر بن الخطاب اتفاق افتاد و بقولی در سنه اربع وخمسین من الهجرة در
زمان استیلا معاویه ان صورت دست داد و بنا بر روایت اول سوده نخستین کسی است که از برای
جنازه او نعش ترتیب نمودند عایشه بنت ابی بکر بن ابی قحافه رضی الله عنهما ام عبد الله کنیت داشت و مادرش
ام رومان بود بنت عمر بن عامر از بنی دهمان بن الحارث بن غنم بن مالک بن کنانه و چنانچه سابقا
مذکور شد خاتم الانبیا بعد از انتقال خدیجه بجنت اعلی عایشه را در وقتی که شش ساله بود بعقد خویش
در اورد و در سال اول از هجرت که نه ساله شده بود با وی زفاف نمود مهر عایشه بروایتی متاعی بود
که پنجاه درم می ارزید و بقولی پانصد درهم مهر داشت و غیر از وی هیچ عورتی بکر بشرف مناکحت حضرت
رسالت مشرف نگشت و عایشه رضی الله از مفضیات صحابه بود و بمزید عقل و فطانت از سایر
امهات مومنین امتیاز داشت و بعضی از فضلا روایت نموده اند که رسول صلی الله علیه وسلم در شان او

فرمود که خذوا ثلثي دينكم عن هذه الحميرا جمعي كثير از صحابه و تابعين از وي حديث روايت کرده اند
از عروه بن زبیر رضي الله عنهما مرویست که گفت من ندیدم هیچ احدی را بمعانی قران و فریضه و احکام
حلال و حرام و شعر عرب و علم نسب اعلم از عایشه رضی الله عنها و این حدیث در فضیلت آنجناب
بصحت پیوسته که فضل عایشه علی النساء کفضل الثرید علی سایر الطعام و از صدیقه رضی الله عنها
منقولست که گفت مرا فضیلت و مرتبت داده اند بر سایر زنان رسول صلی الله علیه و سلم
بده چیز اول آنکه بکری غیر از من بشرف مناکحت آنحضرت مشرف نگشت دوم آنکه پدر و مادر
هیچ یک از امهات مومنین در راه خدا تعالی هجرت نکرده اند غیر از پدر و مادر من سوم آنکه
در باب طهارت ذیل و عفت من آیات نازل شد چهارم آنکه پیش از آنکه پیغمبر مرا بعقد خویش
در آورد جبرئیل صورت مرا در حریر پاره بآنحضرت نمود و گفت این شخص را بزوجیت قبول کن
پنجم آنکه من و رسول صلی الله علیه و سلم از یک ظرف غسل میکردیم و هیچ زنی دیگر را این شرف میسر
نبود ششم آنکه حضرت نماز میگذارد و من بخلاف زنان دیگر در پیش نماز اضطجع بر پهلو خفته میبودم
هفتم آنکه در جامه خواب ملح یک از ازواج طاهرات وحی نازل نمیشد مگر در جامه خواب من هشتم آنکه روح
مطهر خیر البشر را در میان سینه و [illegible] من قبض کردند نهم آنکه آنحضرت در روز نوبت من وفات
یافت دهم آنکه در خانه من مدفون گشت در روضة الاحباب مسطورست که از حضرت رسالت
مآب پرسیدند که دوست ترین او میان نزدیک تو کیست فرمود که عایشه گفتند از مردان گفت
پدر وی و در صحاح اخبار وارد شده که چون صحابه کمال محبت حضرت رسالت منقبت را نسبت
بصدیقه میدانستند هدایای خود را در روز نوبت عایشه نزد آنحضرت میفرستادند و امهات
مومنین دو گروه بودند گروهی عایشه و حفصه سوده و صفیه و گروه دیگر ام سلمه و سایر
زوجات طاهرات پس گروه ام سلمه رضی الله عنها با او میگفتند که از خواجه انبیا علیه افضل الصلوة

التماس نمایی که با خلایق بگوید که ارسال هدایا را مخصوص بروز نوبت عایشه نسازند بلکه آنحضرت در خانه
هر یک از امهات مومنین باشد هر کس هدیه داشته باشد بفرستند و ام سلمه این ملتمس را بعرض رسانیده خاتم
الانبیا علیه من الصلوات انماها فرمود که مرا در باب عایشه ایذا مکن بدرستی که وحی در جامه خواب هیچ زنی بر
من فرود نمی آید مگر در جامه خواب عایشه ام سلمه گفت اتوب الی الله تعالی من اذاک یا رسول الله
و چون آن زمره از ام سلمه نومید شدند بفاطمه زهرا توسل جستند و سیدة النساء در این باب
با حضرت رسالت مآب سخن کرده آنحضرت فرمود که ای دختر که من تو دوست نمیداری آنچه
من دوست میدارم زهرا رضی الله عنها گفت بلی دوست میدارم رسول فرمود که پس دوست دار
عایشه را ربیع حافظ ابرو از ربیع الابرار السفینه منقول است که در شهور سنه احدی و خمسین که معاویه ابی
سفیان جهت بیعت بمدینه رفته امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر را برنجانید عایشه زبان
ملامت و اعتراض بروی بگشاد و معاویه در خانه خویش جایی بکنده سر آنرا بخاشاک بپوشید
و کرسی آبنوس بر زبر آن نهاد آنگاه عایشه را بجهت ضیافت طلبداشت و بر آن کرسی نشاند تا در
چاه افتاد و معاویه سر چاه را با سنگ مضبوط کرده از مدینه بمکه رفت اما در روضه الاحباب مسطور است
که عایشه شب سه شنبه هفدهم ماه رمضان سنه ثمان و خمسین بمرض طبیعی درگذشت و هم در آن
شب او را برداشته ابوهریره بروی نماز گزارد و قاسم بن محمد بن ابی بکر و عبدالله بن عبدالرحمن
بن ابی بکر بقبرش که در گورستان بقیع حفر کرده بودند در آمدند و او را مدفون گردانیدند والله
تعالی اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب حفصه بنت عمر بن الخطاب رضی الله عنها مادر وی زینب بود بنت
مظعون بن حبیب بن وهب بن حذافه و تولد حفصه پیش از بعثت به پنج سال دست داد
و او در اول حال زن خنیس بن حذافه بن قیس سهمی بود و بعد از فوت خنیس که در سلک
حضار معرکه بدر انتظام داشت در اواخر سال دوم یا اوایل سال سیم از هجرت رسول الله صلی

الله علیه وسلم حفصه را بحباله نکاح درآورد و نوبتی اورا طلاق داد و دران ایام قدامه وعثمان که پسران
مظعون و خالان حفصه بودند بروی درآمدند حفصه نزد ایشان بگریست و گفت والله که رسول
صلی الله علیه واله وسلم مرا از سیری طلاق نداده و درین سخن بودند که آنحضرت تشریف قدوم
ارزانی داشت حفصه چادر برسر انداخت آن سرور فرمود که جبرئیل با من گفت که راجع
حفصه فانها صوامه وانها زوجتک فی الجنه بعقیده صاحب گزیده فوت حفصه در زمان عثمان
بن عفان رضی الله فی سنه سبع وعشرین اتفاق افتاد وبروایت روضه الاحباب در وقت استیلاء
معاویه در سال چهل و پنج یا چهل ویک یا چهل وهفت یا پنجاه از هجرت انصورت دست داد
ومروان بن الحکم علیه ما یستحق بروی نماز گذارد و مدت عمر حفصه بروایی شصت سال بود
گورستان بقیع است زینب بنت خزیمه رضی الله عنها نسبش ششم واسطه بعامر بن صعصعه می پیوند و او
در اول حال زن طفیل بن الحارث بن عبدالمطلب بود وطفیل زینب را طلاق داده بقولی
برادرش عبیده بن الحارث وبروایتی عبدالله بن جحش اسدی اورا بخواست وچون زوج
ثانی زینب بجهان جاودانی انتقال نمود در ماه رمضان سال سیم از هجرت حضرت رسالت
اورا بعقد خویش درآورد و زینب هشت ماه بشرف ازدواج آنحضرت مشرف بوده درماه
ربیع الاخر سال چهارم وفات یافت وبعضی از مورخین چنین گفته اند که زینب زیاده از سه ماه
درخانه رسول صلی الله علیه وسلم نبود وکنیت او ام المساکین است وزینب بسبب شفقت و
مرحمتی که نسبت بفقرا و مساکین داشت می نمود باین کنیت اشتهار یافته بود ام سلمه رضی
ابی امیه هند نام داشت واسم او ابوامیه وبعقیده ابن جوزی سهیل وبقول بعضی ودیگر از
مورخان حذیفه بود وقیل هو هشام بن المغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم بن یقظه بن مره بن
کعب بن لوی بن غالب ومادر ام سلمه عاتکه بود که عمه حضرت رسالت است وام سلمه

رضي الله عنه در اول حال زن ابو سلمه عبد الله بن عبد الاسد بن عبد یالیل بود و مادر ابو
سلمه نیز عمه پیغمبر بود بره بنت عبد المطلب را از ابو سلمه چهار فرزند در وجود آمد زینب
و سلمه و عمرو و دره و او سلمه و ام سلمه از جمله مهاجران حبشه بودند و چون از انجا بمدینه امدند
در جنگ احد ابو سلمه را زخمی رسید و بعد از چندگاه وفات یافت سید کاینات ام سلمه
را خواستگاری نموده در شوال سال چهارم از هجرت عقد مناکحت منعقد گشت و مهر ام سلمه
رضي الله عنها بروایتی متاعی بود که بده درم می ارزید و اورا در ملازمت خاتم الانبیا منزلتی عظیم
پیدا شد و فاتش در زمان یزید بن معاویه بن ابو سفیان در سال منصت و یک از هجرت
بوقوع پیوست ابو هریره بروی نماز گذارده در بقیع مدفون گشت و آخر زنی از ازواج طاهرات
سید کاینات که فوت شد ام سلمه بود و مدت حیاتش را شصت و چهار سال گفته اند و العلم عند الله
زینب بنت جحش رضي الله عنه نسب جحش بخزیمه بن مدرکه از اجداد رسول صلي الله علیه و سلم
می پیوست بدین منوال که جحش بن رباب بن بن مره بن کبیر بن دودان بن اسد بن
خزیمه و مادر زینب نیز عمه پیغمبر بود دبی امیمه بنت عبد المطلب و کنیت زینب ام الحکم بود و نامش
در اصل بره و حضرت خیر البشر آن نام را بزینب متغیر گردانید و زینب در اول حال رسول صلي الله
علیه و السلم از برای زید بن حارثه خواستگاری نمود و او و برادرش عبد الله بن جحش ازین
ازین مواصلت اباکردند و آیت وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ
لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ الي اخره دران باب نازل گشته ایشان بدان مواصلت رضا دادند
انگاه حضرت رسالت پناه زینب را بعقد زید در آورد و از برای مهر ده دینار زر سرخ و شصت
درهم نقره و مقنعه و چادری و پیراهنی و پنجاه من گندم و سی صاع خرما نزد زینب فرستاد و مدت یکسال
یا بیشتر زینب با زید بسر برده میان ایشان سازگاری نشد چنانچه زید پیش حضرت رسالت از زینب

شکایت کرده گفت یا رسول الله دختر عمه ترا طلاق میدهم انحضرت باوجود انکه بحسب وحی سماوی
دانسته بود که زینب در سلک امهات مومنین انتظام خواهد یافت زید را گفت زن خود را نکاه دار
و بترس از پروردکار و چند روز دیکر زید با زینب زندکانی کرده بالاخره اورا طلاق داد و چون
عدت زینب منقضی شد پیغمبر صلی الله علیه وسلم در ذی قعده سال پنجم از هجرت زید را فرمود که برو
و زینب را برای من خواستکاری نمای و زید بموجب فرموده عمل نموده زینب گفت این سخن را
جواب نتوانم گفت تا وقتیکه با پروردکار خود مشورت نمایم پس بکوشه رفته بدرکاه کریم کارساز
عرض نیاز نموده و در مقام مناجات گفت اللهم ان رسولک یخطبنی فان کنت اهلاً له فزوجنی
منه و تیر دعا بهدف اجابت رسیده این ایت نازل کردید که فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها
لکیلا یکون علی المومنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن وطرا انکاه حضرت
رسالت پناه بی اذن بخانه زینب تشریف برده زینب برزبان اورد که یا رسول الله بی خطبه
و بی کواه انحضرت فرمود که الله المزوج و جبرئیل الشاهد و نیز بر طعام ولیمه بشارت
کرده مردم را از کوشت و نان سیر کردانید و در همان روز ایت حجاب فرود امد چنانچه تفصیل ان
در کتب مبسوط مسطور است وفات زینب در سال بیستم از هجرت روی نمود و عمر رضی الله
عنه بر وی نماز کزارده در بقیع مدفون کشت مدت عمرش پنجاه و سه سال بود جویریه رضی الله عنها
نام وی در اصل بره بود حضرت خیر البریه ان اسم را بجویریه تغییر فرمود و وی بنت الحارث
بن ابی ضرار بن حبیب بن عابد بن مالک بن جذیمه خزاعیه و جویریه در اول حال در سلک
ازدواج پسر عم خود ذو الشفرین مسافع بن صفوان انتظام داشت و مسافع در غزوه مریسیع مقتول
کشته رسول صلی الله علیه وسلم در شعبان سال پنجم یا رمضان سال ششم از هجرت اورا عقد
فرمود چنانچه سابقا شمه ازین معنی مذکور شد وفات جویریه در سنه خمسین یا سنه ست و خمسین در مدینه

دست داد

دست داود و مروان بن الحکم بروی نماز گذارد و مدت عمرش بروایت ابن جوزی شصت و پنج سال بود
ام حبیبه بنت ابی سفیان رضی الله عنهما بروایتی رمله نام داشت و بقول هند و با و روی صفیه بنت عمه عثمان
بن عفان و هی بنت ابی العاص بن امیه بن عبد شمس و ام حبیبه در اوایل اسلام ایمان آورده در حباله
نکاح عبید الله بن جحش اسدی بسر می برد و همراه او بحبشه رفت و ام حبیبه را از وی دختری حاصل شد
حبیبه نام و عبید الله در اواخر ایام حیات مرتد گشته ملت نصرانیت اختیار کرد و هم در حبشه روی بوادی ضلالت
برد و در سال ششم از هجرت حضرت خیر البریه علیه السلام و التحیه نامه بنجاشی نوشته که ام حبیبه را برای من بخواه و نجاشی
مضمون مکتوب همایون را بام حبیبه پیغام کرده فرمود که کسی را وکیل خود ساز و ام حبیبه خالد بن سعید بن العاص را
بدان امر تعیین نموده نجاشی در حضور جعفر طیار رضی الله عنه و بعضی دیگر از مهاجران حبشه بوکالت
حضرت رسالت ام حبیبه را عقد فرمود و چهار صد دینار زر سرخ یا چهار هزار درم نقره مهر او ساخته آن
وجه را در مجلس تسلیم خالد کرد و ام حبیبه را با شرحبیل بن حسنه و جمعی از مهاجران حبشه بملازمت رسول
صلی الله علیه فرستاد و در سال هفتم از هجرت ام حبیبه بشرف مصاحبت حبیب حضرت عزت مشرف
گشت و فاتش در زمان حکومت معاویه فی سنه اثنتی و اربعین یا سنه اربع و اربعین در مدینه وقوع
یافت و مروان بن الحکم بروی نماز گذارد و قولی آنکه فوتش در شام اتفاق افتاد صفیه بنت حیی بن
اخطب رضی الله عنها از یهود بنی نضیر بود از سبط هرون علیه السلام مادرش ضره نام داشت بنت شموال
و صفیه در اول حال زن سلام بن مشکم بود و میان ایشان مفارقت دست داده کنانه بن الربیع
بن ابی الحقیق او را بخواست و کنانه در غزوه خیبر بقتل رسیده صفیه داخل سبایا شد و خیر البرایا علیه
من الصلوات افضلها او را آزاد کرده بعقد خویش در آورد و اعتاق او را صداق او گردانید و در منزل
صهبا زفاف بوقوع انجامید و صفیه در وقتی که بسعادت مصاحبت حضرت خیر البریه رسیده
هفده ساله بود و بعقیده صاحب گزیده در سنه ست و خمسین از عالم انتقال نمود و بقولی در

سال پنجاه و بروایتی در سنه اثنی و خمسین وفاتش اتفاق افتاد و مدفنش گورستان بقیع است

میمونه رضی الله عنها در اصل بره نام داشت و خیر الانام علیه الصلوات والسلام آن نام را بمیمونه
تغییر داد و هی بنت الحارث بن حزن بن بحیر بن الهزم بن رویبة بن عبد الله بن هلال بن عامر
بن صعصعه و مادر او هند بود بنت عوف بن زهیر بن الحرث از بنی حمیر و قیل من بنی کنانه و در شان
هند گفته بودند که هی اکرم عجوزه جمعت علی الارض اصهارا از برای آنکه او را ایزد تعالی دامادان عالی
عنایت کرده بود و بیان این سخن آنکه هند را از حارث دو دختر بود میمونه و ام الفضل و میمونه بحباله
نکاح سید عالم علیه و سلم درآمد و ام الفضل را عباس رضی الله عنه در سلک ازدواج کشید و هند از عمیس
خثعمی که شوهر اولش بود نیز سه دختران داشت و از آنجمله یکی اسماست که در اول حال زوجه جعفر بن
ابی طالب بود و بعد از جعفر صدیق اکبر او را بخواست و پس از فوت ابو بکر بشرف مصاحبت شاه
ولایت صلوات الله علیه مشرف شد و دختر دیگرش زینب بنت عمیس را سید الشهدا حمزه
رضی الله عنه در حباله داشت و دختر دیگرش سلمی بنت عمیس را شداد بن الهاد خواسته
بود القصه میمونه در زمان جاهلیت در عقد نکاح مسعود بن عمرو ثقفی بسر می برد و چون ا
مفارقت اتفاق افتاد ابو رهم بن عبد العزی یا حویطب بن عبد العزی یا فروه بن عبد العزی
یا سبره بن ابی رهم یا سهیل بن عمرو او را بحباله نکاح درآورد و بعد از وفات شوهر ثانی میمونه بیمن مساعدت
بخت و طالع در سال هفتم از هجرت بشرف مناکحت رسول صلی الله علیه وسلم فایز گشت و آنحضرت
در وقت مراجعت از عمرة القضا در منزل سرف میمونه را بشرف زفاف مشرف ساخت و از
غرایب اتفاقات آنکه وفات میمونه هم در آن مرحله دست داد و هم آنجا مدفون شد و این صورت
بعقیده صاحب کنزیده در سنه ثمان و ثلثین روی نمود و بروایتی در سنه احدی و خمسین و بقولی در سنه
احدی و ستین و قیل فی سنه ثلث و ستین و قیل فی سنه ست و ستین و بر تقدیر صحت یکی

ازان

ازین دو روایت اخر زنی از امهات مؤمنین که فوت شده میمونه بوده باشد نه ام سلمه والله اعلم

بالصواب والیه المرجع والمآب اما سراری سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیه چهار نفر بوده اند

اول ماریه قبطیه بنت شمعون که مقوقس ملک اسکندریه برسم هدیه برای حضرت خیر البشر علیه السلام

والتحیه فرستاده بود و آنحضرت بملک یمین در وی تصرف کرده ابراهیم ازو در وجود آمد و فوت ماریه در زمان

عمر بن الخطاب فی سنه ست عشر اتفاق افتاد و در گورستان بقیع مدفون شد دوم ریحانه بنت زید

بن عمرو قیل بنت شمعون و در روضه الاحباب مسطور است که ریحانه از جمله سبایای بنی نضیر بود و بقولی

از بنی قریظه و پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را بجهة خاصه شریفه اختیار فرموده مهر ساخت میان اسلام و دینی

که داشت و ریحانه مسلمان شده آنحضرت بملک یمین در و تصرف نمود و بروایتی آنکه در محرم سال ششم از هجرت

او را آزاد کرد و بعقد خود در آورد و واقدی این قول را مرجح داشته و ابن عبد الرحمن و غیره ریحانه را از جمله سراری

شمرده اند و فوتش بقولی در سال حجة الوداع بوده و بروایتی در زمان خلافت الاول

هو بل صحیح سیم کنیزکی جمیله که از سبی بحضرت رسول صلی الله علیه وآله رسیده بود چهارم کنیزکی زینب بنت

جحش بآنحضرت بخشیده بود بوشیده نماند که چون در تعداد نسوانی که پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه

ایشانرا عقد نموده بود و زفاف نفرموده یا خواستگاری کرده و عقد نیز اتفاق نیفتاده فایده معتدبه

منصور نیست خامه مسکین عامه رقم بحصر بر ذکر ایشان کشید و عنان بیان را بصوب تحریر شمه از

احوال اولاد امجاد خیر العباد معطوف گردانید الله حمید مجید ذکر اولاد امجاد خیر العباد صلی الله علیه

وآله الی یوم التناد باتفاق جمهور اولاد ذکور سید شفیع روز نشور سه نفر بودند قاسم عبد الله

ابراهیم اما قاسم پیش از بعثت در مکه از خدیجه رضی الله متولد شد و دو سال عمر یافته بجهان جاودان شتافت

و عبد الله که ملقب بطیب و طاهر است در مکه از خدیجه بعد از بعثت تولد نموده در طفولیت از عالم انتقال

فرمود و ابراهیم در مدینه از ماریه قبطیه در ذی حجه سال هشتم از هجرت از کتم عدم بعالم وجود آمد و در

هفتم از تولد او رسول صلی الله علیه وسلم گوسفندی برای او عقیقه کرد و سرش را تراشیده بوزن موی
نقره تصدق فرمود و بروایتی اصلح ام ابو سیف آنکه بار رضاع ابراهیم متکفل گشت و ابراهیم قریب یکسال و نیم
در سال دهم از هجرت درگذشته و ابراهیم را قابله او غسل داد و قولی آنکه فضل بن عباس رضی الله عنهما آن مهم را
بتقدیم رسانید و عبدالرحمن بن عوف بروی آب میریخت و حضرت رسالت مآب در مغتسلش حاضر
بود در روضة الاحباب مسطور است که روایت صحیح آنکه رسول صلی الله علیه وسلم بر ابراهیم نماز گذارد و بر سر
قبر وی نشست تا او را دفن کردند و فضل بن عباس و اسامه بن زید بقبرش درآمدند و چون از دفنش
فراغت یافتند برای ساختن صورت قبر پرداخته آب بران پاشیدند و اول مرقدی که در اسلام
آب بران ریختند قبر ابراهیم بود والعلم عند الله الودود اما بنات مکرمات سید کاینات علیه افضل الصلوات
واکمل التحیة بمذهب تمامی اهل سنت و جماعت چهار نفر بودند زینب و رقیه و ام کلثوم و سیده النساء
فاطمه زهرا علیهن رضوان الله تعالی و صاحب اعلام الوری و بعضی دیگر از شیعه مذهبانرا عقیده
آنست که حضرت خیر البریه را غیر از سیده النساء علیها السلام دختری نبود و زینب و رقیه و ام کلثوم ربایب
آنحضرت بوده اند از خدیجه رضی الله عنها و ظاهر کلام صاحب کشف الغمه موافق مذهب اهل سنت است
زیرا که در وقت تعداد ازواج و اولاد امیر المومنین علی صلوات الله علیه مرقوم خامه بلاغت نظام گردانیده
که محمد اوسط ام او امامه بنت ابی العاص و هذه امامه هی بنت زینب بنت رسول الله صلی الله علیه
واله والصبا و در وقت تعداد اولاد خدیجه از عتیق بن عابد مخزومی و ابوهاله زینب و رقیه و ام کلثوم مذکور
ساخته والعلم عند الله تعالی و تقدس اما زینب رضی الله عنها بنابر روایت اول در سال سی ام از واقعه قبل تولد
نمود و چون بحد بلوغ رسید او را به پسر خاله اش ابو العاص بن الربیع بن عبد العزی بن عبد
شمس بن عبد مناف در سلک ازدواج کشیدند و ابو العاص در جنگ بدر اسیر گشته زینب قلاده را
که خدیجه رضی الله عنها بوی داده بود جهت فدای شوهر خود از مکه بمدینه ارسال داشت و چون چشم رسول

صلعم بران کردن بند افتاد از خدیجه رضی الله عنها یاد کرده رقت بسیار نمود و انرا باز فرستاد ابو العاص
را طلاق فرمود اما باوی گفت که چون بمکه رسی باید که زینب را بدینی فرستی که اسلام و کفر میان
شما جدا ساخته است و ابو العاص این معنی را قبول نموده حسب الوعده بتقدیم رسانید و بعد از چند
گاه حب اسلام در دل ابو العاص افتاده بمدینه آمد و مسلمان شد و بروایتی حضرت رسالت
بهمان نکاح اول زینب را بوی داد و بقولی بتجدید عقد فرمود و زینب را از ابو العاص پسری علی نام
و دختری مسماة بامامه در وجود آمد و علی نزدیک ببلوغ از عالم انتقال نمود و امامه را علی مرتضی
بعد از فوت سیدة النسا صلوات الله علیها بموجب وصیت بحباله نکاح درآورد وفات زینب
در زمان حیات خواجه کاینات علیه افضل الصلوات در سال هشتم از هجرت بوقوع پیوست و سوده
و بنت زمعه و ام ایمن و ام عطیه انصاریه او را غسل دادند و حضرت خیر البشر علیه السلام
والحیته لنگوته خود را عنایت کرد که شعار زیر پوشش و علامت ساختند و بعد از غسل و تکفین و نماز
پیغمبر صلی الله علیه و سلم بقبر زینب درآمده او را دفن فرمود اما رقیه بنابر مذهب علما اهل سنت
در سال سی و سیم از واقعه فیل متولد شد و چون بسن بلوغ رسید عتبه بن ابی لهب او را در سلک
ازدواج کشید و لیکن قبل از آنکه زفاف واقع شود سوره تبت نازل شد و ابو لهب ولد خود را
بطلاق رقیه تحریص کرده ان شقی بموجب فرموده پدر عمل نموده در برابر خیر البشر او را طلاق
داد و زبان بگفتن انواع هذیانات دیگر بگشاد و آنحضرت دست بدعا برآورده گفت اللهم
سَلِّطْ عَلَيْهِ كَلْبًا مِنْ كِلَابِكَ و عتیبه هم دران ایام بجانب شام رفته در منزل زرقا شیری بسر وقتش
رسید و او را بقعر جهنم روان گردانید بعد از ان پیغمبر آخر الزمان رقیه را بعثمان بن عفان رضی
الله داد و عثمان باوی بجانب حبشه هجرت کرد و رقیه از عثمان رضی الله عنه پسری آورده
عبد الله نام و عبد الله دو ساله شده یا شش ساله خروسی منقار بر چشمش زد و بان سبب وفات

نزدیک

یافت انتقال رقیه از دار ملال بسرای بهجت مآل در سال دوم از هجرت بوقوع انجامید و بروایت اصح
در آنوقت رسول صلی الله علیه و سلم هنوز از غزوه بدر بمدینه نرسیده بود و ام کلثوم رضی الله عنها امنه نام داشت
و اورا در اول حال بعتبه بن ابی لهب عقد کرده بودند و عتبه نیز بموجب فرموده پدر و متابعت
برادر پیش از وقوع زفاف ام کلثوم را طلاق داد و پس از وفات رقیه در سال سیوم از هجرت
حضرت خیر البریه اورا با عثمان رضی الله عنه در سلک ازدواج کشید و بروایتی اورا از عثمان فرزند حاصل
نشد و بقولی فرزندان پیدا شدند اما در صغر سن وفات یافتند و ام کلثوم در سال نهم از هجرت بریاض
رضوان انتقال نموده اسما بنت عمیس و صفیه بنت عبد المطلب و ام عطیه انصاریه اورا غسل دادند
و رسول صلی الله علیه و اله و سلم بر سر قبرش حاضر گشته بگریست و چون ام کلثوم را بقبر در آوردند
که منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری پس گفت بسم الله و فی سبیل الله و علی
ملة رسول الله و فرمود که در رخنهای خشت را بگیرید که ازین مر نفعی بمیت نمیرسد و لیکن احیانا
موجب تسلی خاطر زندگان میگردد و سیدة النساء فاطمه الزهرا صلوات الله علیها باتفاق جمیع افاضل علما و تمامی
اکابر فضلا عزیزترین فرزندان پیغمبر آخر الزمان بود و از سایر اخوات و اخوان بشرف ذات
و محاسن صفات و علو مرتبت و سمو منقبت ممتاز و مستثنی می نمود و در کشف الغمه مسطور است
که ابن خشاب در تاریخ موالید و وفات اهل بیت سید کائنات باسناد خود از ابی جعفر محمد بن
علی الباقر علیهما السلام نقل نموده که تولد فاطمه سلام الله علیها بعد از ظهور نبوت و نزول وحی به پنج سال
اتفاق افتاد و در وقتیکه هیژده سال و هفتاد و پنج روز از عمر عزیزش گذشته بود از عالم رحلت
فرمود و بروایتی سن شریفش هژده سال و یکماه و پانزده روز بود و کان عمرها مع ابیها بمکة ثمانیه
سنین و هاجرت الی المدینة مع رسول الله صلی الله علیه و اله فاقامت معه عشر سنین و کان
عمرها ثمانیة عشر سنة و اقامت مع امیر المؤمنین علی بعد وفات ابیها خمسة و سبعین یوما و فی

ادام

روایة اخری اربعین یوما و در ملتقط ابن جوزی مذکورست که ولادت فاطمه علیها السلام والتحیه
پنج سال قبل از بعثت وقوع یافته و در روضة الاحباب و رینباب و در روایت مذکورست روایت
اول موافق آنچه از ملتقط نقل کرده شد و قول ثانی آنکه در سال چهل و یک از واقعه فیل آن اختر
سپهر نبوت از افق ولادت طلوع نمود و ایضا در کتاب مذکور سمت تحریر پذیرفته که وفات
فاطمه علیها السلام در شب سه شنبه سیم ماه رمضان وقوع یافت بعد از پیغمبر بشش ماه و بقولی
سه ماه و بروایتی بیست و نه روز و بمذهب فرقه سنی و نجوری و باعتقاد طایفه بیست و چهار روز
در قول اصح است و بنابرین دو روایت که از روضة الاحباب نقل کرده شد عمر شریف آنجناب
بیست و هشت سال یا بیست و دو سال بوده باشد والعلم عند الله تعالی و در کشف الغمه بروایت
سالکان طریق ائمه منقولست که سید ابرار صلی الله علیه و آله الاطهار فرمود که در شب معراج
از اثمار اشجار خلد آثار رطبی تناول کردم که نرم تر از مسکه بود و شیرین تر از عسل و از آن خرما نطفه
در صلب من بحصول پیوسته بعد از هبوط بزمین با خدیجه رضی الله عنها نزدیکی نمودم و خدیجه کبری بفاطمه
حامله شد لاجرم هرگاه که من مشتاق رایحه بهشت می شوم بنزدیک فاطمه می پویم و او را می بویم و صاحب
افاضت شعاری معانی دثاری مولانا کمال الدین الحسین الواعظ السبزواری در روضة الشهدا
از روضة الواعظین شیخ مفید نقل نموده که چون خدیجه کبری رضوان الله علیها بفاطمه علیها السلام
حامله شد خاتم الانبیا علیه من الصلوات اطیبها فرمود که ای خدیجه مرا امین خدا خبر کرد که این فرزند تو
دختری است او را فاطمه نام کن که اسمی باشد پاکیزه و با برکت و چون خدیجه را زمان وضع حمل
نزدیک رسید کس نزد بعضی از خویشان خود فرستاد که بیایید و از من کفایت کنید آنچه نسوان
از یکدیگر کفایت کنند انجماعت چون از خدیجه بواسطه ازدواج رسول صلی الله علیه وسلم رنجیده بودند
التماس او را اجابت نکردند و این معنی موجب ملال خاطر خدیجه کبری رضی الله عنها شده ناگاه چهار زن

شایه زنان بنی هاشم بر وی ظاهر گشتند و خدیجه از آن نسوان توهم نموده یکی از ایشان گفت
مترس که خدای تعالی ما را نزد تو فرستاده است و ما خواهران توایم من ساره‌ام و این یک مریم بنت
عمران است و سیم کلثم خواهر موسی و چهارم آسیه زن فرعون و اینها رفقاء تو خواهند بود در بهشت
پس یکی از آن زنان بر جانب راست و دیگری در طرف چپ و یکی از پیش رو و دیگری بر پس پشت
خدیجه نشستند تا فاطمه متولد شد و در آن زمان نوری از آن مولود درخشید که خانها مکه را احاطه کرد و
در شرق و غرب زمین هیچ خانه نماند که از آن نور روشن نگردید نوری از روزن افلاک
در افتاد مرا که از آن خانه ول شد و نیز در کتاب مذکور مسطور است که حضرت واهب العطایا ده
حور از جنت اعلی بحجرهٔ طاهره خدیجه فرستاد و هر یکی طشتی و ابریقی و آن اباریق آب کوثر داشت
پس آن زن که در پیش روی خدیجه بود فاطمه را فرا گرفت و بدان آب بشست و خرقه سفید
بیرون کرد بغایت خوشبوی و وی را در آن خرقه بپیچید و در دفعه دیگر مثل آن بطریقه مقنعه بر سرش
افکند و گفت بگیر ای خدیجه و وی را بخود راه بده که برکت با اوست و در نسل وی زنان دیگر
خدیجه را تهنیت گفتند و خدیجه فاطمه را فرا ستد در غایت فرح و بهجت و چون حضرت رسالت
در آمد قرة العین خود را در کنارش نهاد و آنحضرت او را فاطمه نام کرده ام محمد کنیت داد و
القاب فاطمه علیها السلام مبارکه و طاهره و زاکیه و راضیه و مرضیه و محدثه و بتول و زهرا است از امام
جعفر الصادق صلوات الله علیه مرویست که حضرت مقدس نبوی روزی فاطمه را گفت ایا
میدانی که چرا تو مسماه بفاطمه شده‌ام و امیر المؤمنین علی ع پرسیدند وجه تسمیه مبالغت نموده
آنحضرت جواب داد که لانها فطمت هی و شیعتها عن النار و از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت
کرده‌اند که گفت پدرم سنی که از رسول سوال کردند که بتول کیست جواب داد که بتول آن زنیست که حمرت
نه بیند هرگز یعنی حایض نشود فان الحیض مکروه فی بنات الانبیاء و مرویست که سبب تسمیه

سیدة النسا را ابرار امام محمد باقر علیهما السلام سوال کردند فقال ان الله خلقها من نور عظمته فلما
اشرقت اضاءت السموات والارض بنورها وغشیت ابصار الملائکه وخرّت الملائکة لله ساجدین
وقالوا الهنا وسیدنا ما هذا النور فاوحی الله الیهم افضل علی جمیع انبیائی اخرج من ذلک النور
ائمة یقومون بامری ویهدون الی حقی واجعلهم خلفائی فی ارضی بعد انقضاء وحی و چنانچه سابقا در قوم
کلک بیان گشت در کرد دوم از بحرت بیان شاه ولایت سیدة النسا عقد مناکحت منعقد شد و در آن
زمان زهرا علیها السلام بروایت اهل بیت نه ساله بود و بقولی چهارده ساله و بر زعم زمره بیست ساله
و در صحاح اخبار وارد است که از عائشه پرسیدند که از اد میان نزدیک پیغمبر انس و جان دوستر کیست
که بود جواب داد که فاطمه گفتند از مردان گفت شوهر وی و ایضا از عائشه رضی الله عنه
منقولست که گفت ندیدم هیچ احدی را مانندتر از فاطمه زهرا برسول خدا از روی فصاحت کلام
و سکینه و وقار در قعود و قیام و چون فاطمه بر خیر الانام علیه الصلواة والسلام در آمدی آنحضرت
برخاستی و او را بوسیدی و بر جای خود بنشاندی و هرگاه حضرت رسالت پناه بخانه وی رفتی
فاطمه نیز بهمین طریق با پدر بزرگوار خود عمل نمودی و نیز بثبوت پیوسته که رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود که فاطمه بضعة منی من آذاها فقد آذانی و من اغضبها فقد اغضبنی و در بعضی اخبار آمده است که ان
الله یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها و بوبان مولی رسول آخر الزمان صلوات الرحمن علیه مرویست
که چون خیر البشر بسفری میرفت آخر کسی را که وداع میکرد فاطمه زهرا بود و چون مراجعت میفرمود
اول با بتول عذر الملاقات می نمود و در کشف الغمه بطریق ابن عقده از ابو ایوب انصاری رضی الله عنه
روایتست که رسول صلی الله وسلم گفت اذا کان یوم القیمة نادی مناد من بطنان العرش یا اهل
الجمع نکسوا رؤسکم وغضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه علیها السلام علی الصراط فتمر ومعها سبعون الف
جاریه من الحور العین و از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقلست که رسول صلی الله علیه وسلم گفت که

فاطمه خیر النسا اهل الجنة الا ما کان من مریم بنت عمران و در کتب فریقین بطرق متعدده سمت
ورود یافته که چون ایت کریمه وات ذا القربی حقه نازل شد خواجه کاینات علیه افضل الصلوات
مزرعه فدک را بفاطمه زهرا صلواة الله علیها مسلم داشت و صدیق اکبر ان مزرعه را با سایر متروکات
داخل بیت المال کرده بفاطمه باز نگذاشت و چون امیر المومنین علی و زهرا صلواة الله علیهما درین
قضیه با انجناب سخن گفتند گفت من از رسول خدا علیه من الصلواة افضلها شنیدم که فرمود
نحن معاشر الانبیاء لا نورث و در کشف الغمه از امام محمد الباقر علیه السلام منقولست که پس از فوت
رسول صلی الله علیه وسلم امیر المومنین علی سیدة النسا را گفت برو نزد خلیفه رسول خدا و میراث
خود را طلب نمای و فاطمه نزد انجناب رفته گفت میراث پدرم را بمن ده امیر المومنین ابو بکر گفت النبی
لا یورث فقالت الم یرث سلیمان داود فغضب و قال النبی لا یورث فقالت علیه
السلم یقل یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین فقال النبی لا یورث القصه درین
قضیه میان امیر المومنین علی و ابو بکر و عمر چنانچه در بعضی از کتب مبسوط مذکورست گفت و شنید بسیار
بوقوع انجامید و صدیق اکبر فدک را باهل بیت باز نگذاشت و از متروکات سید کاینات چیزی
بتول زهرا عاید نشد و هذا عند الجمهور من غرایب القطع و اهل مورخ ارباب اخبار اورده اند که چون
فاطمه علیها السلام بمصیبت خیر الانام صلی الله علیه الی یوم القیام گرفتار شد از صبح تا شام و از شام
تا ایام انمقدار گریه و زاری و ناله و بیقراری می نمود که اهل مدینه از گریه او تنگ امده بزبان نیاز
عرضه داشتند که ای دختر پیغمبر خدا اگر بروز بگریی شب اسایش کن تا مارا هم ارامی باشد و اگر
شب گریه میکنی بروز خاموش باش تا مارا نیز ارامی بحصول پیوندد و از امام جعفر علیه السلام
روایتیست که گفت گریندگان در عالم پنج نفر بودند اول ادم که بعد از هبوط از بهشت چندان
اشک بارید که دو رود در جبین او پیدا شد دوم یعقوب که در فراق یوسف چندان گریست

از چشمهایش از حلیه بینائی عاطل ماند سیم یوسف که در زندان از مفارقت یعقوب آنمقدار گریان
بود که زندانیان تنگ آمدند چهارم فاطمه علیها السلام که در فراق خیر الانام آنقدر گریست که اهل مدینه بوی پیغام
فرستادند که ای قرة العین خواجه کونین یا بشب یا بروز گریه کن آنگاه بتول زهرا بمقابر شهدا رفته گریه میکرد
پنجم امام چهارم صلوات الله علیه که جهت مصیبت کربلا پیوسته اشک می افشاند بمثابه که هرگز طعامی پیش آن امام عالی
مقام ننهادند که از آب چشمش تر نشده باشد از امام عالی مقام محمد الباقر صلوات الله علیه مرویست که گفت بعد از فوت
حضرت مقدس نبوی بمجلس فاطمه را خندان ندیدند تا وقتیکه وفات یافت نقلست که زهرا علیها السلام در مرض
موت سلمی را که از او کرده حضرت مصطفی را طلبیده گفت برای من مقداری آب مهیا ساز که غسل کنم سلمی گوید که
زهرا بعد از ترتیب آب غسل کرد که هرگز ندیدم که کسی بدان خوبی غسل نموده باشد پس جامهای پاک خود را
طلبیده پوشید آنگاه فرمود که فراش مرا در میان خانه بنه از من بموجب فرموده عمل نمود فاطمه
علیها السلام بران فراش تکیه کرد بر پهلوی راست روی بقبله و دست راست در زیر روی خود
نهاد پس گفت ای سلمی من همین لحظه از دار فنا بسرای بقا انتقال می نمایم و غسل نمودم باید که بمجلس
مرا برهنه نسازد این بگفت و طایر روح مطهرش بجانب حظایر قدس پرواز کرد و بعد از لحظه امیر المؤمنین
علی بخانه درآمده و کیفیت حال را دانسته قطرات عبرات از سحاب دیده اشکبار فرو بارید در روضة الاحباب
مسطورست که این واقعه را بهمین طریقه محمد بن سعد کاتب واقدی در طبقات خویش ایراد نموده و اگر بصحت
پیوندد از مخصوصات فاطمه علیها السلام باید دانست زیرا که مخالف حکم فقهی است در کشف الغمه مذکورست
که بتول زهرا علیها السلام نزدیک بوقت وفات اسماء بنت عمیس را طلبید و گفت ای اسماء روزی جبرئیل
علیه السلام نزد پدرم آمد در وقتی که مریض بود و قدری از کافور بهشت جهت حنوط وی بیاورد و پدر من
آنرا منقسم به سه قسم ساخت یکی را خود برداشت و دو بخش بمن داد و گفت قسمی را برای خود و قسمی را بجهت علی
مرتضی نگاه دار ای اسماء آن کافور را که حال منقالست در فلان موضع نهاده ام بیت المنقال را که حنوط منست بیاور.

امام زین العابدین

و نزدیک سر من بگذار و بیت مثقال نیز و بکر را برای علی مرتضوی بسیار اسما بموجب فرموده بعمل نماید بامده

انگاه فاطمه علیها السلام اورا گفت بیرون رو و مرا تنها بگذار و بعد از ساعتی که انتظار کشید مرا بخوان اگر جواب

دهم فیها والا بدانکه من نزد پدر خود رفته ام و اسما از خانه بیرون شتافته و لحظه منتظر بوده اواز براورد

که یا بنت محمد من کان من ربه قاب قوسین او ادنی و هیچ جواب نشنید لاجرم از پای در افتاده بتقبیل

اقدام زهرا علیها السلام اقدام کرده گفت ای بتول عذرا چون بروضه پدرت رسی از من سلام و نیاز

عرضه دار و درین حین حسن و حسین صلوات الله علیهما از در درآمده پرسیدند که ای اسما مادر ما در خواب است

اسما جواب داد که ای پسران رسول خدا مادر شما در خواب نیست بلکه بجوار مغفرت رب الارباب

انتقال فرموده لاجرم سبطین سید ثقلین اغاز گریه و زاری و بنیاد ناله و بیقراری نمودند و جهت

اعلام علی علیه السلام روی بمسجد خیر الانام نهادند و چون نزدیک بدان بقعه منبرکه رسیدند

اواز گریه ایشان بلند شد بعضی از صحابه که در ملازمت شاه ولایت نشسته بودند گفتند چه چیز

شما را بگریه در اورد ای فرزندان رسول خدای ایزد تعالی چشمهای شما را گریان مباد درجابتین خواجه

کونین باظهار ان حال زبان گشاده حیدر کرار علیه السلام از غایت حزن و اندوه بروی در افتاد

و گفت ای دختر پیغمبر خدا خاطر خود را بعد از انحضرت بتو تسکین میدادم پس از تو بکه تسکین دهم

و از الم ان مفارقت رقت بی نهایت فرموده این دو بیت انشا نمود لکل اجتماع

من خلیلین فرقة ٭ و کل الذی دون الفراق قلیل ٭ و ان افتقادی فاطما بعد احمد ٭ دلیل علی ان

لا یدوم خلیل ٭ انگاه شاه ولایت پناه بحجره طاهره شتافته اسما را بغسل و تکفین سیده نساء

عالمین مامور گردانید و اسما بموجب فرموده عمل نموده در شب ان قرة العین رسول عرب نماز

گذاردند و جسد مطهرش را در بقیع غرقد دفن کردند صاحب کشف الغمه گوید قال ابن بابویه رحمه الله

هذا الخبر الذی اعتمد علیه من انها دفنت فی بیتها فلما زادت بنو امیة فی المسجد صارت فی المسجد

محمد المصطفی نابت

[margin, written vertically: tentative reading] ... که سید الانس و الجن ... [illegible]

صارت المسجد طاهر والمشهور بانقله الناس وارباب التواریخ والسیر انها علیه وفنت بالبقیع
و در روضة الاحباب مسطورست که بر جنازه رحمت اندازه فاطمه بتولی مرتضی علی صلواة الله علیه نماز گذارد و دو روز
دیگر ابو بکر صدیق و عمر و سایر اشراف اصحاب خیر البشر با امیر المومنین حیدر بر زبان عتاب گفتند
که چرا ما را خبر نکردی تا شرف نماز فاطمه را دریابیم شاه ولایت فرمود که بنا بر وصیتش چنین کردم در روضه
الشهدا مذکورست که بروایت اهل بیت وفات دختر سید کاینات شب سه شنبه سیم ماه مبارک
رمضان سنه احدی عشر من الهجره اتفاق افتاد و در روضهٔ مقدسه مدفون شد راقم حروف
گوید که بعضی از زرات طریق اهل بیت گفته اند که زهرا بعد از خاتم الانبیا بهفتاد و پنج روز فوت
شده و برخی چهل روز گفته اند و در کشف الغمه از کتاب ذریت طاهره که تصنیف ان روایت
که زهرا بعد از مصطفی سه ماه بزیست و از امام محمد الباقر نود و پنج روز مرویست و هیچ یک ازین روایات
اقتضا نمیکند که ان مصیبت عظمی در سیم ماه مبارک رمضان وقوع یافته باشد زیرا که بتحقیق وفات
سید کاینات در اواخر صفر یا در اوایل ربیع الاول همان سال واقع بود والعلم عند الله
تعالی و در تلقیح ابن جوزی مسطورست که فاطمه زهرا سلام الله علیها چهار فرزند داشت امام حسن
و امام حسین و زینب و ام کلثوم و زینب را با عبد الله بن جعفر الطیار رضی الله عنه در سلک ازدواج
کشیدند و ازو دو پسر بوجود امد عبد الله و عوف و ام کلثوم عمر بن الخطاب در زمان خلافت
خود بحباله نکاح در اورد و ازو پسری متولد شد زید نام و بعد از فوت عمر عوف بن جعفر او را بحبالت
و چون عوف نیز فوت شد محمد بن جعفر بمناکحتش رغبت نمود و محمد را از ام کلثوم دختری در
وجود امد و چون محمد نیز فوت شد عبد الله بن جعفر ام کلثوم را عقد کرد فوت او در خانه عبد الله
بوقوع انجامید و بروایت ابن اسحق و لیث بن سعد فاطمه را علیها السلام دو فرزند دیگر بوده
موسوم بمحسن و رقیه و ان هر دو در صغر سن وفات یافتند و در روضة الاحباب مسطورست

که از زینب و ام کلثوم مطلقاً نسل نماند پس ذریت طاهره حضرت خاتم الانبیا علیه من الصلوات

اطیبها و ازکیها منحصر باشد در اولاد امجاد امام حسن و امام حسین سلام الله علیهما و علی سایر الائمه

المعصومین الهادین سلاماً وافراً متواتراً کثیراً الی یوم الدین ذکر کتاب حضرت رسالت

پناه صلی الله علیه و آله در روضة الاحباب مسطورست که کاتبان رسول صلی الله علیه و سلم چهار

نفر بودند علی بن ابی طالب علیه السلام و عثمان بن عفان و ابی بن کعب و زید بن ثابت و مقرر چنان

بود که شاه مردان علی علیه السلام و عثمان بن عفان رضی الله عنه کتابت وحی قیام نمایند و اگر

هیچکس از این چهار کس در مجلس همایون حاضر نبودندی هر یک از کتاب اصحاب که حاضر می بودندی وحی

می نوشتند که زکوة از کجا حاصل شد و بکدام مصرف مصروف گشت و حذیفة بن الیمان کاتب خرص محصولات

بود و مغیرة بن شعبه و حصین بن نمیر نوشتن معاملات مقرر بودند و عبد الله بن الارقم بتحریر

مکاتیب ملوک می پرداخت و نوشتن صلح نامها تعلق بشاه اولیا میداشت و اسامی

سایر کاتبان بتغیر اخر الزمان در کتب مبسوط مسطورست و راقم حروف خوفاً عن الاکثار از تعداد

اجتناب نمود معافی و معذورات ربی بغفور شکور ذکر عمال سید کاینات بر صدقات در روضة

الاحباب مسطورست که در زمان حضرت رسالت مآب عبد الرحمن بن عوف عامل بود

بر صدقات بنی کلب و عدی بن حاتم بر طی و عیینة بن حصین بن فزاره والباس بن

قیس اسدی بر بنی اسد و ولید بن عقبه بر بنی مصطلق و حارث بن عوف مزنی بر بنی مره و

مسعود بن رحیل اشجعی بر اشجع و غطفان و بنی عبس و جهم بن سفیان بر عذره و سلامان

و بلی و جهینه و عباس بن مرداس بر بنی سلیم و لبید بن الحاجب بر قبیله دارم و عامر بن مالک

بن جعفر بر بنی عامر بن صعصعه و سعد بن مالک النضری و ضحاک بن سفیان کلابی بر

بنی کلاب والله اعلم بالصواب ذکر جوالد و خدام خیر الانام علیه الصلوة والسلام در روضة الاحباب

وعوف بن مالک

ت که در کتب سیر از خادمان خیر البشر اسامی بیست و هفت مرد و یازده زن بنظر در آمده
مردان یکی انس بن مالک است که مدت ده سال در ملازمت آن سرور بسر برد و دیگر
یعه بن کعب است که ترتیب آب وضوی آنحضرت تعلق بوی میداشت و دیگر عبد الله بن
مسعود است که صاحب نعلین مسواک و متکا و عصای خاتم الانبیا بود و دیگر عقبة بن عامر است
خیر البشر را در اسفار میکشید و اسامی سایر ان خادمان از مردان و زنان اینست بلال حبشی
و سعد که آزاد کردگان ابوبکر بودند و مخمر که اورا ذو مخبر نیز گویند و خواهرزاده نجاشی بود و بکیر بن
ح لیثی ابو ذر غفاری اسلع شریک اسود بن مالک اسدی ایمن بن ام ایمن
ب مطهر مطهره رسول علیه السلام ثعلبه بن عبد الرحمن انصاری جبیر بن مالک سالم
مهاجر غلام سلمه رضی الله عنها نعیم بن ابی ربیعه اسلمی ابو الحمراء هلال بن الحارث ابو السمح اباره
ام ابو عبیده که جوانی بود از انصار هند و اسماء پسران حارثه امة الله بنت رزینه برکه ام ایمن
ول جده حفص ربیه ام علیه سلمی ام رافع ماریه ام الرباب ماریه جده بشیر بن صالح
ت سعد ام عباس صفیه اما موالی رسول صلی الله علیه و سلم از مرد پنجاه و نه نفر بودند و اسامی
اینست زید بن حارثه بن شراحیل کلبی که امیر سریه موته بود و در آن معرکه شهید شد
ن زید ثوبان بن بجدد که ابو عبید الله کنیت داشت ابو کبشه که موسوم بسلیم با اوس بود
رح کنیت اوست صالح که ملقب بشقران است رباح نساز ابو رافع که مسمی باسلم بود ابو مویهبه
ی که نامش رافع است پدرش ابو رافع بود مدعم رفاعة بن زید الجذامی زید جد هلال بن یسار
بن عبد الغفاره سفینه که نامش طهمان یا کیسان یا مهران یا ذکوان یا رومان یا عبس بود
بطی واقد و قیل ابو واقد هشام ابو ضمیره که بقولی سعد نام داشت و بروایتی روح بن سندر
ده جمعی ابن شمرزاد حمیری حنین ابو عسیب که موسوم باحمر یا مره بود ابو عبیده اسلم بن ابو

عبیده افلح الجفه بادام حاتم بدر رویفع زید بن بولی سعید بن زید سعد بن کندیم سنان
انفارسی سندر شمعون که پدر ریحانه است ضمیره بن ابی ضمیر عبید الله بن اسلم عبلان فضاله السابی نبر
محمد بن عبد الرحمن محمد که نام پس در اصل نامعیه بود و رسول صلی الله علیه وسلم تغییر فرمود مکحول نافع که
ابو لبابه کیسب ابو بنیه نهیک ابو البشره ابو صعبه ابو فیله ابو لبابه ابو لقطه ابو السبر در تلقیح ابن
جوزی بروایت ابو بکر بن حزم مذکورست که یکی از موالی رسول صلی الله علیه وسلم موسوم بود بکوکره
وبعض الرواه لضجها وقال مصعب احدی الله المتوفس حضبا اسمه ما بورا وقیل ما بود اما
خواجه کاینات علیه افضل الصلواة بروایت روضة الاحباب نه نفر بودند واسامی ایشان اینست
سلمی ام رافع رضوی امیمه ربیحه سابه ماریه میمون خواهر ماریه ام ضمیره وابن جوزی ام ایمن
را که برکه نام داشته ومیمونه بنت سعده ومیمونه بنت عتبه را نیز در سلک موالیات آنحضرت
تعداد نموده والعلم عند الله تعالی وچون در باب کمیت مراکب واسلحه والویه وسایر متروکات
سید کاینات علیه تمایم التحیات درمیان ارباب روایات اختلاف بسیارست وایراد
موجب اکثار رجامه بدیع آثار تعداد جهات مذکوره را حواله بکتب مبسوطه مینماید وذیل این خبر در اندک
از معجزات جناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم می آراید ومنه الاعانه والتوفیق ذکر بعضی از معجزات
باهرات حضرت خیر الانام صلی الله علیه واله الکرام بر خاطر عاطر ناظران
اوراق پوشیده وپنهان نخواهد بود که بعضی از معجزات پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه
حکایات گذشته مرقوم خامه بیان گشته وبرخی از کمال شیوع واشتهار حاجت نبش وتذکار ندارد
لاجرم قلم مشکین رقم درین مقام بر ذکر شمه از اخبار اعجاز آثار که بمزید غرابت امتیاز دارد اقتصار
مینماید بر صحایف خواطر اکابر واصاغر نگاشته نقد بر صفحت تحریر یافته که اعظم معجزات سید عالم صلی الله
علیه وسلم قرآن مجید ربانی وفرقان حمید سبحانیست وآن کلام هدایت انجام مخصوص است هر چند معجزه بود

آنکه چون در زمان بعثت همایون مصطفوی نصاب فصاحت و بلاغت بدرجهٔ کمال رسیده بود آنحضرت بتحدی معارضان
لام را بر طبق فأتوا بسورة من مثله باتیان صورت سوره از مثل آن تحدی فرمود و اکابر قریش با وجود آنکه در میدان
راعی قصب السبقا از فصحای عرب می ربودند از اقدام بر معارضه احتراز نموده بعجز و قصور معترف گشتند
م مقابله پیش آمدند دیگر آنکه در اوایل نشو و نمای نهال خجسته ظلال نبوتش مضمون آن کلام همایون
فرمود که دین قویم اسلام بر سایر ادیان حصر الانام ظاهر شود هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى
الحق لیظهره علی الدین کله و این خبر بتحقیق پیوسته باندک زمانی آفتاب ملت بیضا
ت خافقین و ارجاء و انحاء مشرقین را بر وجهی روشن گردانید که موافقان بر ابواب اقبال تا روز
ب بر روی روزگار مفتوح شده مخالفان را طرق شبهه و ارتیاب در ابواب مسدود گردید دیگر آنکه هر بوالهوسی
ایت تفاوت جلی در مقام معارضه آن کلام معجز نظام در آمد مانند مسیلمه کذاب و عبدالله بن المقفع و غیر
ودی رسوا شده معد بانات زخرف او مضحکهٔ فصحا و بلغا گشته و علی اسرع الحال دست تقدیر ایزد
بر صحیفهٔ اعمال و سجل افعال او رقم ابطال کشیده در نوشت ختم شد بر گوهر نور همایی بی کمان
ی دعوی بصد برهان موکد میبود در بود کین زمان در مجلس حکم قضا بر زبان چرخ و اختر لفظ
د میبود معجزه دیگر آنکه ماه که تو هر شب چراغ حجرهٔ اخضر افلاک است باشارت سنان بنان مبارکش
ن شده دو نیمه بنظر در آمد و کیفیت این واقع عجیبه در روضة الاحباب از شاه ولایت مآب و عبدالله
باس رضی الله عنهم و عبدالله بن مسعود و عبدالله عمر و انس بن مالک و حذیفه بن الیمان
ن مطعم بر این وجه منقولست که مشرکان قریش در غایت حدت و طیش نزد رسول صلی الله
ه گفتند یا محمد اگر تو در دعوی نبوت صادقی ماه را در آسمان دو نیمه ساز آنحضرت فرمود که اگر
م ایمان می آرید گفتند آری آنگاه مصطفی علیه من صلوات اشرفها دست بدعا برداشته از حضرت
در مختار رسالت نمود و بروایتی بانگشت مسبحه خود اشارت بجانب قمر کرد و ماه دو نیمه شده نصفی

در آسمان ماند و نصفی در پس کوه مختفی گشت بیت شاها بجهان در نبوت بستی ز معجزه جان و چشم اختر
شاها مه دو نیمه کردی بدو نیم مردانه مصاف بدر را شکستی و بعد از وقوع آن صورت حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم ندا فرمود که ای فلان و ای فلان گواه باشید و اهل شرک این معجزه غریبه را مشاهده
کرده ایمان نیاوردند و گفتند محمد بر ما سحر کرد و آیت کریمه اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً
يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ دران باب نازل شد نظم تو آن سنگین دلان را بین که دیدند چنین اعجاز
بروی انکر دیدند معجزه دیگر آنکه آفتاب سواد سایه رفیع پایه سید ابرار را آنگذاشت که طرفة العینی بر زمین
افتد و چون سرمه در چشم ثوابت و سیار کشیده سایه چشم همایون رسول ایزد بیچون مانند آفتاب
همت عالی همتش سایه التفات بر دنیا و ما فیها نینداخته از بسط بساط بر بساط غبرا محتجب گردید
در مظهر ظهور نکرد از علو قدر با آفتاب سایه شخصت برابری آفتاب ذات منورش از عالم
سایه گرانمایه خود را اجازت نداد که با خاک ذلیل همنشینی کند و نیز وجود مقدسش از نهایت لطافت
ملوث را شایسته آن ندید که تشریف ظلال طهارت مآل او بود شد بیت تشریف سایه تو زمین گر نیافته
در چشم آفتاب شدی خاک توتیا معجزه دیگر آنکه هرگز مگس بر اندام همایون پیغمبر عالی مقام نمی نشست چو
شاهباز بلند پرواز سدرة المنتهی در شب اسری از مرافقت آن همای هوای ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ
قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى بار التیام و بزبان اعتذار گفت بود نوبت انمله حرفت مگس گر چه بار آنجا
آنکه بر بدرق بی بدلیش نشیند و با وجود آن حقارت خود را با طوطی شکر خای وَمَا يَنْطِقُ عَنِ
الْهَوَى علیه من الصلوات انماها همنشین نبیند مثنوی همایی که بر دبر اوج کمال بود در امان
از غبار ملال بطاوس زیبای باغ بهشت کجا همنشینی کند زاغ زشت نزیبد ز طوطی سرین سخن
که همدم شود دلی جیفت بار غن رسولی گزو باکنز نبت کس چه سان بر وجودش نشیند مگس زهی شاهبار
بلند آشیان که شد صید او مرغ سدره مکان بپای نخاک رهش سلسبیل مگس ران خوانش پر جبرئیل

ن چشم وداع آفرینش از لیس اشیار آهوان میدید که از پیش رو شمع را پشت در دیکی باشد
شمع مجلس انبیا و شاه عالم جانی • نیاز بر همه خوبان که ناز بنده جانی • معجزه دیگر انکه آهوئی در دام صیاد
افتاده بحسب اتفاق رسول صلی الله علیه وسلم بر انجا عبور فرمود آهو بلفظ فصیح و بیان صریح بر نبوت
حضرت ادای شهادت نموده معروض داشت که بچکان رضیع گذاشته ام و امید دارم که مرا از صیاد
امان شوی که بروم و فرزندانرا شیر داده باز آیم وان متمم مکارم اخلاق این التماس فرموده
صیاد زبان بقبول گشاد و آهو خلاص شده بسرعت تمام نزد بچکان خود رفت و فرزندانرا
سیر شیر گردانیده باز آمد و پای در دام صیاد نهاد و بر روایتی که در روضة الاحباب مسطور است
صیاد بنابر درخواست خیر العباد آن آهو را آزاد کرد و آهو میدوید و میگفت اَشْهَدُ اَنْ
لا اله الا الله و انک رَسُوْلُ الله نظم طراز خاتمت نقش نگینش • کلید فلک در آستینش
گهی آهو سخن گوید گهی سیر • گهش حجت زبان وگاه شمشیر • شکوه آفتاب از پایهٔ او • بجز وی هر که باشد
سایهٔ او • معجزه دیگر انکه در حجة الوداع طفلی را از اهل یمامه در همان روز که تولد نموده نزد رسول صلی الله
علیه وسلم آوردند آنحضرت فرمود که ای کودک من کیستم طفل گفت انت رسول الله پیغمبر گفت
راست گفتی بارک الله فیک و دیگران کودک سخن نکرد تا وقتی که معهود است و او را مبارک
یمامه لقب دادند • شعر • بطفلی اگر کرد عیسی سخن • باعجاز پیغمبر مؤتمن • سخن گفت طفلی که یکروزه بود
بدین سان ادای شهادت نمود • که هستی تو پیغمبری پاک دین • ز نزد خدای جهان آفرین •
معجزه دیگر انکه روزی صیادی سوسماری بمجلس حضرت رسالت آورد گفت یا محمد بلات
و عزی سوگند که بتو ایمان نمی آرم تا وقتیکه این سوسمار بتو نگرود و آنگاه سوسمار را در برابر حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم بینداخت و سوسمار راه گریز پیش گرفته رسول عرب گفت که ایها الضب سوسمار
بازگشته بزبان فصیح گفت لبیک و سعدیک آنحضرت گفت کرا می پرستی سوسمار گفت آن خدای را که

در آسمانست عرش او و در زمین است سلطان او و در بهشت است رحمت او و در دوزخ است عذاب او
رسول پرسید که من کیستم جواب داد که توئی پیغمبر پروردگار و خاتم انبیا بزرگوار فلاح یابد هر که تصدیق تو کند
و زیان باشد هر که تکذیب تو نماید صبا و چون مشاهده این گفت و شنود نمود متحیر شده گفت هیچ نشانه
دیگر نمی طلبم آنگاه کلمه بر زبان جاری گردانید نظم مار کشید انتظار مقدم او را نغارش وز شرف همتش
داد خبر سوسمار معجزه آنکه آهوی از سگی گریخته بحرم درآمد و بایستاد و سگ در خارج حرم توقف کرده
در وی می نگریست ابو سفیان بن حرب و مخرمه بن نوفل آن حال را مشاهده نموده متعجب گشتند
و سگ بسخن درآمد گفت تعجب مینمائید و حال آنکه امر شما ازین اعجب است زیرا که مصطفی شما را
بوحدانیت خدا میخواند و اجابت نمیکنید و بخدا سوگند که هیچ چشمی مثل محمد ندیده و هیچ گوشی مانند او
نشنیده و ابو سفیان و مخرمه را حیرت زیاده گشته از غایت حسد این صورت را هیچکس اظهار نکردند
تا زمانی که مسلمانان نشدند نظم ای خسرو اقلیم عجم شاه عرب ایجاد دو کون را وجود تو سبب
بگشاد اگر گرگ بوصف تو زبان نبود ز کمال معجزات تو عجب معجزه دیگر آنکه از ابو امامه مرویست
که روزی رسول صلی الله علیه و سلم موزه می پوشید چون یک پای مبارک در موزه کرد کلاغی
آمد موزه دیگر را در ربود و بهوا برده بینداخت و ماری از موزه بیرون آمد حضرت فرمود که هر کس
بخدا و روز جزا ایمان دارد باید که موزه نپوشد تا وقتیکه آنرا نیفشاند شعر زهی مهر سپهر لطف
و احسان که از اعجاز او عقل است حیران بحکم کردگار واهب الخیر نموده خدمتش که دشمن و
گه طیر معجزه دیگر آنکه عاصم بن عدی از پدر خویش روایت کند که در روز احد بسبب اصابت
زخمی تیر چشم قتاده بن نعمان از کاسه سرش بیرون افتاد رسول صلی الله علیه و سلم حدقه
او را بدست مبارک بجای نهاده آب دهن خود بران انداخت و قتاده فی الحال صحت یافته آن
چشمش از چشم دیگر بهتر شد شعر ای شرف موکب انجم بتو روشنی دیده مردم بتو سرمه هر دیده

عبارت بهشت : عرش برین آمده منزل گهت معجزه دیگر آنکه در شرح شیخ سعید کازرونی از حسن بصری مرویست
که شخصی نزد حضرت مقدس نبوی آمد و گفت دختر خود را در فلان وادی مرده دیدم سید عالم صلی
الله علیه وسلم با آن شخص بدانجا رفته فرمود که یا فلانه بقدرت احدیت زنده گرد و دختر برخاسته گفت
لبیک وسعدیک رسول علیه وسلم گفت مادر و پدرت مسلمان شده اند خواهی ترا باز بایشان دهم جواب داد
که مرا حاجتی بایشان نیست که خدای تعالی را از مادر و پدر بهتر یافتم نظم از هر کسی که مهر صفت ذره
پرورست : بر بندگان خویش خدا مهربان ترست معجزه دیگر در شواهد النبوة از علی مرتضی صلواة الله علیه
مرویست که حضرت مقدس نبوی صلواة الله وسلام علیه مرا فرمود که بر ناقه من سوار شو و بیمن رو و چون
ببالای فلان عقبه که نزدیک یمن است برای خواهی دید مردمان را که استقبال تو کرده باشند
بگوی یا حجر یا مدر رسول الله یقرئک السلام و من بموجب فرموده روی بیمن آورده چون بران عقبه
برآمدم دیدم که مردم باستقبال من می آیند لاجرم چنانچه سید عالم صلی الله علیه وسلم فرموده بود سلامش را
بحجر و مدر رسانیدم خروش و غلغله از زمین برآمد که علیک رسول الله السلام و یمنیان این امر بدیع را مشاهده
نموده باسلام درآمدند نظم هر که نه رو آورد براه محمد : کی بودش راه در پناه محمد : کوکبه حسن آفتاب
شکست : شعشعه طلعت چو ماه محمد : چون که دعوت زبان گشاد بدعوی : بود حجر با شجر گواه محمد معجزه دیگر
آنکه از عقیل بن ابی طالب مرویست که گفت در سفری ملازم خیر البشر شدم در موازی دو فرسخ
مسافت چند معجزه از آنحضرت ظاهر شد اول آنکه عطش بر من غلبه کرد چون این معنی را بخاتم الانبیا
رسانیدم فرمود که برو با کوه بگوی که مرا آب ده و من بموجب فرموده عمل نموده کوه در تکلم آمد و گفت
یا رسول الله علیه وسلم بگوی از آن زمان باز که مرا معلوم شد که حق تعالی فرموده اتقوا النار التی
وقودها الناس والحجارة از خوف چندان گریستم که آب در اجزای من نماند دوم آنکه حضرت رسالت
قصد قضای حاجت کرد و پناهی نبود که از نظر مردم پنهان تواند شد با سه درخت متفرق که در آن صحرا

بود خطاب فرمود که اشترو نی دار درختان بصورت قبر مجتمع کنند با پیغمبر آخر الزمان بر انجاد آمده
بکفایت مهم خود پرداخت سیم آنکه بموضعی رسیدیم که شتری بزانو در آمده بود و آن شتر چون حضرت خیر البشر
را دید برجست و بنزد وی آغاز تضرع و زاری کرد چنانچه فرزند با پدر و مادر کند آنحضرت گفت از قوم
خود چه شکایت داری جواب داد که یا رسول الله مردم قبل از ادای نماز خفتن در خواب میشوند و میترسم
که خدای تعالی ایشانرا عذاب نماید و حضرت رسالت مآب آن قوم را طلبیده از آن امر نهی فرمود نظم
شتر که با پیغمبر راز گوید گهی کوه از غم دل باز گوید ز حد بیرون بود اعجاز خاتم کنم ختم سخن والله اعلم
ملخص این حکایات غرایب آیات آنکه عنایت بی غایت حضرت احدیت ذات کامل صفات
محمدی را مظهر جمیع معجزات بینات انبیا و مرسلین گردانیده بود و صورت هر خارق عادتی که
آنحضرت متوجه تصویر آن شدی بر صفحه هستی بابلغ وجهی جلوه ظهور مینمود و خامه شکسته اللسان
از تحریر تمامی آن امور بعجز و قصور اعتراف مینماید و باظهار شکر و سپاس الهی بر اتمام این خبر و میمنت
انجام زبان بیان میگشاید مثنوی بحمد الله مساعد گشت ایام سیم باب از کتابم یافت اتمام شد
خاتم دولت مسلم چو آمد در بیان اخبار خاتم زهی سلطان تخت لی مع الله ز قصر قدر او اندیشه
کوتاه بصورت خاتم احکام دین است بمعنی مقتدای مرسلین است بسر نعتش عیسی مریم طفل
مقدم او هر دو عالم زبان عاجز ز وصف حال او شد دل و جانم فدای آل او شد زهی آلی که باشد
از کرامت بکرم نسل ایشان تا قیامت جهان روشن ز نور رای ایشان بود فردوس اعلی جای ایشان
ایشان ز مدح این گروه پاک طینت چو این اوراق یابد زیب و زینت امیدم این بود از فضل
باری که نبود نامه ام از فیض عاری ز هر حرفش فروغ صدق تابد باحسن صورتی اتمام یابد ملالت
خیزد از گفتار بسیار محل اقتصار آمد بیکبار از این رو طایر کلک سخن ساز سوی جزو چهارم کرد پرواز

جزو چهارم از مجلد اول در ذکر وقایع زمان خلافت خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین

سبحان قادری که برطبق آیت کریمه وجعلناکم خلائف فی الارض دخل افراد انواع انسانی در امور خلافت
وجهانبانی بمحض حکمت شامله اوست وارتفاع اعلام عدالت وکشورستانی بسعی سالکان مسالک
کامرانی از نسبت قدرت کامله او
ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده
گر نه بلطف تو توجه بکسی کی بخلافت بود کس دسترسی
و اعجب اسباب خلافت نبوی
چه احکام رافت نبوی از کرامت خاتم پیغمبران یافت شرف بر همه سروران چونکه برافراخت
لوای جهاد گشت نگون رایت کفر و عناد شاه عجم را افسر نماند قیصر جهانبانی قیصر نماند غلغله از
شوکت او شد بلند زلزله در خانه کسری فکند نور هدایت ز جنبش تافت روی زمین رونق
اسلام یافت باد منور ز درود و سلام تربت آن سرور عالیمقام اللهم صل وسلم علیه وآله الکرام
واصحابه العظام الی قیام الساعة وساعة القیام اما بعد بر ضمایر فطنت مآثر صاحبان رایات
دانش وانصاف وخواطر حقیقت مآثر ناشران آثار بدعت واعتساف مخفی ومستتر نخواهد بود
که باتفاق علماء مذهب اهل سنت وجماعت از حضرت رسالت علیه السلام والتحیة نصی قاطع وبرهانی
ساطع در باب خلافت هیچ یک از خلفا بصحت نه پیوسته وبعد از انتقال آنحضرت بمنتزهات جنت
اصحاب بر خلافت ابوبکر الصدیق رضی الله عنه اجماع نمودند وآنجناب را بر مسند سروری وسریر
دین پروری نشانده ابواب متابعت ومبایعت بر روی روزگار خجسته آثار خویش گشودند اما عقیده
سالکان مذهب شیعه آنست که در غدیر خم رسول صلی الله علیه وسلم علی المرتضی علیه الصلوة والسلام را ولایت عهد
خویش مقرر گردانید چنانچه شمه از آن حکایت سابقا مذکور گردید وبنا بر اعتقاد این جماعت ائمه دین منحصرند
در دوازده نفر واول ایشان امیر المؤمنین علی است وآخر ایشان محمد بن حسن عسکری وبمذهب اهل سنت
وجماعت خلفاء راشدین پنج نفرند ابوبکر صدیق وعمر الفاروق وعثمان ذی النورین وعلی المرتضی وحسن
مجتبی علیهم رضوان الله تعالی وبر طبق مروی صحیح الخلافة بعدی ثلثون سنة مدت سی سال زمان امامت ایشان

ممتد گشته بعد از آن اوقات خلافت بنهایت انجامید و معاویه بن ابی سفیان متکفل امر حکومت گردید و بعضی
از فضایل و کمالات و وقایع و حالات آنحضرت برین موجب است که سمت تسطیر می یابد و فروغ سعی و اهتمام بر تبیین
این مقال و تفصیل این اجمال می تابد ذکر شمهٔ از احوال هدایت تحلی اصحاب تحقیق خلیفهٔ اول ابو بکر صدیق

هو ابن ابی قحافه عثمان بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب و مره در سلک اجداد خیر العباد صلی
الله علیه الی یوم التناد انتظام دارد و مادر صدیق اکبر ام الخیر سلمی بنت صخر بن عامر است که دختر عم
ابو قحافه بود ولادت با سعادت آنجناب بروایت امام یافعی بعد از واقعهٔ اصحاب فیل بدو سال و چهار ماه
در آخر روز دو شنبه یا سه شنبه دست داد و نامش در ایام جاهلیت عبد الکعبه بود اما چون بشرف
اسلام مشرف گشت حضرت رسالت پناه آن اسم را بعبد الله تغییر فرمود و بزعم اکثر اهل سنت
و جماعت اول کسی که تصدیق معراج کرد امیر المومنین ابو بکر بود بنا بران ملقب بتصدیق شد و چون
نوبتی رسول صلی الله علیه و سلم در شان آن قدوهٔ اهل عرفان که انه و عتیق من النار و بروایتی
آنجناب را مخاطب ساخته گفت که انت عتیق من النار عتیق نیز در سلک القابش انتظام
یافت و در زمان خلافت آن عریف بحر تحقیق را خلیفهٔ رسول الله میخواندند و نقش خاتمش بروایتی
نعم القادر الله بود و بقولی عبد ذلیل لرب جلیل و باتفاق ارباب فضل و کمال امیر المومنین
ابی بکر اول کسی است از رجال احرار که جمال حالش بحلیهٔ ایمان زینت یافت و انوار لطف
لطف و عنایت سید ابرار صلی الله علیه و آله الاطهار بر وجنات روزگارش تافت و در
مستقصی از قاسم بن محمد منقولست که رسول صلوات الله و سلامه علیه فرمود که عرض نکردم اسلام را
بر هیچ احدی مگر آنکه او را در قبول آن ترددی و تفکری روی نمود مگر ابو بکر بی توقف ایمان آورد
و صدیق رضی الله عنه نخستین کسی است که بر مسند خلافت نشست و در حین وفات خلیفه تعین
کرد و اول کسی است که در حضور پیغمبر صلی الله علیه و سلم خطبه خوانده مشرکانرا باسلام دعوت نمود

نخست مومنی ازین امت که بنیاد مسجد بر داخت و صاحب شرط و حاجب مقرر ساخت او بود و دفع مسیلمه
کذاب و ارباب ردت و در زمان خلافت انجاب بوقوع پیوسته و فتح بعضی از بلاد عراق و شام هم
دران ایام واقع گشت وفات آن خلیفه خجسته صفات رضی الله تعالی عنه بقول احمد بن اعثم کوفی
در روز دوشنبه بیست و ششم جمادی الاخری سال سیزدهم از هجرت دست داد و بروایت اکثر مورخان آن
واقعه در روز جمعه بیست و دوم بیست و سیم ماه مذکور اتفاق افتاد و در روضه منوره حضرت خیر البریه
علیه السلام و التحیه مدفون شد مدت خلافتش بقول اصح و اشهر دو سال و سه ماه و چند روز و زمان
حیاتش شصت و سه سال والله عالم بحقیقة الحال صورت بیعت امیر المومنین ابی بکر بن ابی قحافه
در سقیفه بنی ساعده کافه علماء انام و عامه فضلاء اعلام مرقوم ارقام اعلام گردانیده اند که چون
حضرت رسول علیه الصلوة والسلام از عالم عم انجام بریاض دار السلام انتقال فرمود جمعی کثیر از انصار
در سقیفه بنی ساعده که بیمارت کلیه را آنجا قرار میدادند مجتمع گشته داعیه نمودند که امر خلافت را بر سعد بن
عباده رضی الله عنه مقرر سازند و این خبر بمسامع اشراف مهاجر رسیده صدیق اکبر و فاروق اعظم و ابو عبیده
بن الجراح رضی الله عنهم با بعضی دیگر از اصحاب خیر البشر صلی الله علیه وسلم بدان مجمع شتافتند
میان مهاجران و انصار در باب تعیین شخصی که متصدی امر خلافت گردد گفت و شنود بسیار
واقع شد هر یک از فریقین در ذکر مناقب و مفاخر خویش سخنان بر زبان آوردند چون اصحاب
دانستند که اکابر مهاجر خلافت سعد بن عباده را رضی الله عنه تلقی نمی‌نمایند گفتند منا امیر و منکم
امیر مهاجران بر زبان آوردند که بر طبق آیت کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا تعدد
امرا مستلزم حصول فتنه و فساد است بالاخره امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت ای گروه انصار
شما از سید ابرار صلی الله علیه وسلم واله الاطهار نشنیدید که فرمود الائمة من قریش بشیر بن
سعد انصاری رضی الله عنه جواب داد که بخدا سوگند که من این حدیث را از حضرت خاتم صلی

الله علیه وسلم شنیده ام و میدانم که این مهم بر یکی از قریشیان قرار میابد ابوبکر صدیق رضي الله عنه گفت
احسنت احسنت ونعم الرجل انت ای گروه مسلمانان من این منصب را طالب نیستم باید که با
یکی ازین دو بزرگوار یعنی عمر بن الخطاب یا ابو عبیده بن الجراح بیعت نمایید امیر المومنین عمر و ابو عبیده
رضي الله عنهما گفتند که با وجود فضیلت و سبقت تو در اسلام چگونه ما متصدی این امر گردیم دست
بیرون آر تا با تو بیعت کنیم و نخست فاروق اعظم با امر متابعت اقدام نمود و روایتی آنکه اول کسی
که با ابوبکر صدیق رضي الله عنه بیعت کرده بشر بن سعد انصاری بود و بعضی از مورخین گویند که نخستین شخصی
که با صدیق رضي الله عنه بیعت نمود عباد بن بشیر بود والعلم عند الله تعالی و در روضة الصفا مسطورست
که بر روایتی دراز و زاد و حام خواص و عام در بیعت بمرتبه انجامید که سعد بن عباده رضي الله عنه که بجهت
عرض مرض دران انجمن تکیه کرده بود پایمال شد و از عالم انتقال نمود و قولی آنکه در وقت ازدحام
او را زنده ازان محفل بیرون بردند و سعد رضي الله عنه مخالفت جمهور کرده با امیر المومنین ابی بکر رضي الله
عنه بیعت نکرد و از مدینه بشام رفته دران دیار بتحریک یکی از عظماء ملت کشته گشت و در روضة
الاحباب مسطورست که روایتی ضعیف هست که اهل الله مر بر سبیل اکراه از سعد رضي الله عنه بیعت
ستانیدند بصحت پیوسته که در سقیفه بنی ساعده حضار مجلس از مهاجر و انصار بر خلافت صدیق
اکبر رضي الله عنه اجماع نموده بیعت کردند و روز دیگر بیعت عام بوقوع پیوست اما بمقتضای این که
زمشرق تا بمغرب گر امام است علی و آل او ما را تمام است فرقه اهل اسلام بان مهم رضا
نداوند و گفتند که با هیچکس بیعت ننمایم مگر علی بن ابی طالب و اکثر بنی هاشم و سلمان فارسی و
عمار بن یاسر و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و ابو ذر الغفاری و ابو ایوب الانصاری و جابر
بن عبد الله و ابو سعید الخدری و مقداد بن اسود الکندی و بریده بن الحصیب الاسلمی از انجمله بودند
و عباس رضي الله عنه دران ایام بنبی چند گفت ترجمه ان اینست قطعه ندانم خلافت چرا منصرف شد از

هاشم و آنکه از بو الحسن ٭ نه او اولین مقبل قبله بود ٭ نه او بود اعلم بوحی و سنن ٭ نه اقرب بعهد نبی بود
بود ٭ معین جبرئیل بغسل و کفن ٭ خبر او مجمع جمله اوصاف کیست ٭ زند ز علی فر خلق حسن ٭ روایت
است که چون ابو بکر بر مسند خلافت متمکن گشت امیر المومنین علی علیه صلوات الله عزلت اختیار
کرده در خانه نشست و ابواب اختلاط خلایق بربست و ابو بکر الصدیق بدان جناب پیغام فرستاد که چرا
از خانه بیرون نمی آیی و با من بیعت نمی فرمایی مگر مکروه میدانی خلافت مرا امیر المومنین علیه صلوات
الله علیه جواب داد که از خلافت تو مرا کراهیت نمی آید لیکن سوگند خورده ام که ردا بر دوش نگیرم الا
برای ادای نماز فریضه تا وقتی که از جمع قران فارغ شوم چه از آن می اندیشم که چیزی از کلام الهی از خواطر
محو شود و در روضة الصفا از عقبه منقولست که در آن ایام ابو بکر الصدیق بعلی بن ابی طالب نامه نوشت
مضمون آنکه اهل اسلام بخلافت من راضی شده بیعت کردند باید که تو هم با ایشان موافقت
نمائی آنجناب در جواب قلمی فرموده که رقعه تو وصول یافت و فحوای آن بوضوح پیوست آنچه نوشته
بودی که مسلمانان بخلافت من راضی گشته بیعت نمودند صورت حال آنست که من بیش از همه
کس بدولت اسلام رسیده ام و خدای تعالی را گواه میگیرم که بخلافت تو راضی نیستم و جمعی
از اهل تاریخ بر آن رفته اند که در روز دوم از بیعت امیر المومنین ابو بکر مجمعی ساخته امیر المومنین علی
را طلب داشت و بعد از آنکه آنجناب مجلس اصحاب را بنور حضور منور گردانید و از سبب طلب
پرسید امیر المومنین عمر گفت ترا بدان جهت طلبیدیم که با اهل اسلام در مبایعت و متابعت
ابو بکر موافقت فرمایی امیر المومنین علی فرمود که شما توسل بخویشی سید المرسلین جسته
و انصار را تسکین داده با ابو بکر بیعت کردید و من اکنون بهمان وسیله طلب حق خود
مینمایم ملاحظه کنید که بحضرت رسالت اقرب کیست و از حق سبحانه تعالی بترسید و از جاده انصاف
در مگذرید عمر گفت ترا رها نه کنیم تا بیعت نکنی جناب ولایت مآب جواب داد که من از این سخن

نبیند نسیم و نار سقی حیات باقی باشد طالب حق خود باشم القصه در آن روز میان شاه مردان و اصحاب
پیغمبر آخر الزمان درین باب گفت و شنید فراوان واقع شده بالاخره شاه ولایت بی آنکه با ابوبکر
بیعت نماید مراجعت فرموده و عقیدهٔ علماء مذهب شیعه امامیه آنست که آنجناب هرگز با ابوبکر
بلکه با هیچ یک از خلفاء ثلث بیعت ننمود اما بعضی از اهل سنت و جماعت گویند که مرتضی علی علیه
صلواة الله علیه بعد از چهل روز از فوت خیر الانام صلی الله علیه و آله الی یوم القیام با ابوبکر بیعت کرده و فرقه را
اعتقاد آنکه تا فاطمه زهرا صلواة الله علیها در حیات بود بیعت نفرموده آنگاه شرط متابعت بجای آورد
والعلم عند الله تعالی ارباب اخبار آورده اند که چون امر خلافت بر ابوبکر قرار گرفت چنانچه حضرت
خیر البشر مقرر فرموده بود اسامة بن زید را با لشکر فرخنده اثر بجانب دیار شام ارسال فرمود
و از آن جیش غیر از امیر المومنین عمر کسی تخلف ننمود و آن نیز بنابر اجازت اسامه بود و روایتی
آنکه اسامه تا بدان منزل که پدرش شهید شده بود رفته بی آنکه با مخالفان ملاقات نماید باز گشت
و قولی آنکه میان او و مخالفان مصاف اتفاق افتاده اسامه بفتح و ظفر اختصاص یافت آنگاه
عنان مراجعت بصوب مدینه تافت والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب ذکر خروج اسود
عنسی در ولایت یمن و کشته شدن او باهتمام مجاهدان دشمن شکن عنسی که موسوم بعبهلة بن کعب
بود و ذو الحمار از جملهٔ القاب اوست در اواخر اوقات حیات سید کائنات علیه افضل الصلوات
در حدود ولایت یمن آغاز دعوی نبوت کرد و چون او در فن کهانت و شعبده مهارت
تمام داشت و امور غریبه بمردم می نمود جمعی کثیر از بنی مذحج و غیر ایشان از قبایل عرب بنبوتش
ایمان آوردند و اسود بمتابعت آن جماعت مستظهر گشته با هفتصد سوار و سعید پیاده جرار
از کهف خبانکه مسکن او بود بصوب صنعا توجه نمود و حاکم آن ولایت شهر بن باذان بقدم مقاتله
پیش آمده بعز شهادت فائز گشت و اسود بشهر صنعا رفته منکوحهٔ شهر بن باذان را بحبالهٔ نکاح در آورد

دلم

و پسر عم ابن منکوحه را که فیروز نام داشت باداذویه که دو مسلمان پاک اعتقاد بودند بامارت
بعضی از محمیان که دران مملکت اقامت مینمودند نصب کرد و چون خبر خروج ان مدعی کذاب
بسمع شریف حضرت رسالت ماب رسید بعضی از امرا و گماشتگان خویش که در حدود
یمن بودند نامه نوشته ایشانرا بقتل اسود تحریص فرمود و اهل اسلام بوصول نامه همایون خیر الانام
علیه الصلوة والسلام مستظهر و قوی خاطر شده همه دریک موضع مجتمع گشتند و همت عالیه بر قتل
منهله گماشتند و دران اثنا قیس بن عبد الله یغوث که سپهسالار ان خاکسار بود از حرکات
ناهنجار او متنفر شده باتفاق فیروز و داذویه قاصد قتل او گشت و در روضة الصفا از فیروز مروی است
که گفت بعد ازانکه جمعی در کشتن اسود متفق شدند من پیش دختر عم خود که زوجه او بود
و متابعت ملت محمدی می نمود رفتم و داعیه که داشتم باوی گفتم ان مومنه بر زبان اورد
که من شخصی ازین کذاب فاسق تر ندیدم شب همه شب بشرب شراب قیام مینماید و تا چاشتگاه
در خواب مانده غسل جنابت بجا نمی ارد و اکنون باید که شما در فلان شب بفلان موضع امده
و دیوار خانه را سوراخ کرده ببر بالین اسود روید و مهمش را باتمام رسانید و در شب موعود
من و داذویه و قیس بن عبد یغوث بدانجا شتافته دیوار خانه را شکافتیم و من جرات
نموده بدانجا درامدم و چون از غایت خوف و دهشت شمشیر خود را در بیرون فراموش
کرده بودم سر و ریش ان ملعون را گرفتم و بقوت هر چه تمامتر گردنش را چنان تاب
دادم که بشکست و از اسود در انوقت بانگی عظیم صادر شده پاسبانان اواز نامبارکش
را شنیدند و مضطرب بدر خانه امده از عورتش پرسیدند که پیغمبر ما را چه می شود ان مومنه
جواب داد که وحی برو نازل شده و از ثقل ان می نالد القصه بعد از فایر شدن فیروز بصوب در

قیس بدان خانه درآمده سر اسود را از تن جدا کرد و رفقا ثلثه بمنازل خویش بازگشته چون صبح صادق
طلوع نمود موذنی را فرمودند که بادا اذان قیام نمود و موذن پس از اشهد ان محمدا رسول الله
گفت ان عبهلة کذاب و متابعان اسود از شنیدن ان کلمه در خروش آمده فیروز سر اسود
را بجانب ایشان انداخت و انجماعت پراکنده گشته بنیان از سر ایشان نجات یافتند
گویند مدت استیلاء اسود بر یمن سه ماه بیش نبود و قتل او قبل از وفات سید کاینات
علیه افضل الصلواة بیک روز بوقوع انجامید و انحضرت را این صورت بوحی معلوم شده اصحاب را
خبردار گردانید و بر زبان معجز بیان گذرانید که فاز فیروز و بروایتی انکه بعد از انتقال پیغمبر اخر الزمان
بریاض رضوان ابو بکر لشکری بمدد امراء یمن ارسال داشته ایشانرا بمقاتله اسود مامور ساخت
و میان اهل اسلام و اصحاب ظلام محاربه بوقوع پیوسته نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم امت
سید عالم صلی الله علیه وسلم وزید و اسود بر دست فیروز مقتول گردیده انه وحمید مجید ذکر ارتداد

قبایل عرب از ملت محمدی و بیان محاربه خالد بن الولید با طلیحه اسدی

جمهور ارباب اخبار اخیار نموده اند
که چون واقعه انتقال سید اخیار صلی الله علیه و اله الابرار در اطراف بلاد و دیار انتشار یافت
اکثر قبایل عرب قدم در وادی ارتداد نهاده فرقه ادا زکوت را مکروه داشتند و طایفه ترک اسلام
اختیار کرده صوم و صلوة را انکار داشتند و منهم طلیحه بن خویلد اسدی و مسلمه کذاب که دعوی نبوت
میکردند قوت یافته جمع کثیر در ظل رایت نکبت ایت ایشان مجتمع گشتند و طلیحه در زمان حیات
سید کاینات علیه روایح الصلواة و فوایح التسلیمات بمدینه طیبه شتافته شرف صحبت
انحضرت را دریافته و ایمان آورده بقبیله باز خود گشت انگاه مرتد شده اغاز دعوی نبوت
کرد و مردم را از نماز و روزه معاف داشته ربایر ابواح الکاخت و بنابر تسویلات شیطانی

مجموع بني اسد ترک مسلماني داده برسالت وي اقرار نمودند و عيينه بن حصن فزاري و عمرو بن
معديکرب زبيدي با قوام خويش بدو پيوستند و ابوبکر در اوايل سال دوازدهم از هجرت
خالد بن الوليد را با سه هزار مرد شمشير زن بقتال ارباب ردت نامزد کرده خالد نخست
متوجه طليحه شد در انوقت بنواحي ابي از مياه بني اسد که انرا ابن اخر کفتند فرود آمده بود و خالد
بعد از انکه بمعسکر او نزديک رسيده عکاشه بن محصن اسدي و ثابت بن ارقم را که
از کبار صحابه بودند بتجسس احوال مخالفان فرستاد و ايشان را در اثناء راه بطليحه و برادرش سلمه
که جهت استخبار متوجه بودند دو چار خورده شهادت يافتند و روز ديگر خالد بن الوليد بطليحه رسيده
نايره قتال مشتعل کرديد و طليحه کساي بر سر انداخته در کوشه بنشست بمردم کفت که محل نزول
وحي است و عيينه بن حصن فزاري در اثناء جنک نوبت نزد طليحه رفته پرسيد که جبرئيل نازل شد
يا ني و هر کرت جواب شنيد که هنوز جبرئيل نيامده مکر در نوبت اخر که طليحه کفت جبريل نزول نمود
و با من کفت ان لک رحا کرحاه و حديثا لا تنساه و صاحب مقصد اقصي اين سخن را همچنين نوشته که ترا
اسياي همچو اسياي اوست و ترا حديثي است که فراموش نخواهد شد اما در روضة الصفا از مترجم تاريخ
احمد بن اعثم کوفي منقولست که سخن طليحه اين بود که ان لک رحا کرحاه و حديثا لا تنساه يعني
اميد تو با اميد خالد هم دوش شود و ميان شما حالتي است که ترا ان فراموش نکردد و علي کلا التقدير
بن عيينه بعد از شنيدن اين سخن اواز برآورد که اي بني فزاره فرار بر قرار اختيار نماييد که اين
کاين بدبخت دروغ کوي است انکاه با قوم خود کريخته خالد بن الوليد رضي الله عنه بر ساير متابعان
طليحه که بني اسد و غطفان بودند حمله کرد و ايشان از ميدان ستيز روي بوادي کريز آورده طليحه نيز بجانب
شام شتافت و بالاخره باسلام معاودت کرده در حرب نهاوند شربت شهادت چشيد و در بعضي
از کتب معتبره مسطورست که خالد بن الوليد رضي الله عنه چون از محاربه طليحه فراغت يافت با سپاه اسلام

بطرف بطاح رفته وسرایا باطراف وجوانب فرستاده بموجبی که ابوبکر رضی الله عنه در وقت وداع
او را تعلیم نموده بود با ایشان گفت که در میان هر قبیله که بانگ نماز شنوند دست تعرض کوتاه
دارند و اگر آواز اذان نشنوند و دانند که آن قوم قبول اسلام نمی نمایند دود از دودمان ایشان
برآرند و چون که ابوقتاده انصاری رضی الله عنه در میان ایشان بود و مالک بن نویره را که از قبل
حضرت رسالت امارت بطاح و اخذ صدقات بنی یربوع تعلق بوی میداشت گرفته پیش
خالد آوردند و ابوقتاده گواهی داد که من بانگ نماز از میان قوم مالک استماع نمودم و بعضی در جانب
نقیض سخن گفتند و چون خالد با مالک در تکلم آمد نوبتی در وقت نقل از حضرت مقدس نبوی
صلوات الله وسلامه علیه بر زبانش گذشت که قال رجلکم کذا و خالد از شنیدن این سخن
در غضب رفته گفت ای بک محمد رسول الله مرد ما بود و مرد شما نبود الگاه اشارت کرد تا ضرار اسدی
سر مالک را از بدن جدا نموده و در زیر دیگی که جهت پختن طعام بر اثفیه موضوع بود نهاد تا آتش
در آن افتاد و امام یافعی گوید که سر مالک آنمقدار موی داشت که تا وقتی طعام پخته شد مشتعل
بود و خالد بعد از سوختن خرمن حیات مالک منکوحه او را ام تمیم بنت المنهال که بحسن و جمال عدیم
المثال بود در حباله نکاح در آورد و ابوقتاده ازین معنی آزرده خاطر گشته سوگند یاد کرد که هرگز
در لشکری که در تحت لوای خالد باشد بجهاد نرود و متوجه مدینه شده کیفیت حال او را بعرض
اصحاب رسانید و مقارن آن حال برادر مالک متمم که در سلک شعراء عرب انتظام داشت بموقف
خلافت رسیده بنظم آن مهم پرداخت و بامداد عمر بن الخطاب رضی الله عنه که دوست قدیمی
مالک بود با صدیق اکبر گفت برادرم بر جاده شریعت حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم ثبات
قدم داشت و خالد بطمع ام تمیم او را بقتل آورد و در باب طلب خالد جهت قصاص مبالغه بسیار
کرد ابوبکر نخست از قبول آن سخن ابا نموده بالاخره نامه بخالد نوشت که سپاه را بهمانجا گذاشته

تنها بمدینه شتابد و خالد شرط استمال سال مرعی داشت چون بمدینه رسید دو دینار زر سرخ
نزد بلال که حاجب امیر المومنین ابو بکر بود فرستاد که او را بی حضور عمر بمجلس ابو بکر در آورد و بلال
با خداش وجه اقدام نموده خالد را تنها نزد ابو بکر گذاشت گویند اول رشوتی که در اسلام گرفتند آن بود
و در روضة الصفا مسطور است که عمر بر در مسجدی که نزدیک بمنزل ابو بکر بود اقامت داشت که ناگاه چشمش
بر خالد بن الولید که برسم مبارزان عرب دو تیر بر دستار خویش خلانیده پیش خلیفه میرفت افتاد و
فی الحال بر خاسته و سهام را از عمامه خالد بیرون کشیده بشکست و گفت مسلمانی را کشتی و بازنش
تزویج نمودی بخدا سوگند که ترا سنگسار کنم و با یکدیگر بدر خانه ابو بکر شتافته و دربان خالد را [illegible]
رخصت دخول ارزانی داشت و عمر را باز گردانید و عمر در آن محل دست برهم زد و میگفت دریغ که
خون بهای مالک هدر شد و چون خالد نزد خلیفه در آمد ابو بکر بزبان عتاب گفت که کشتن مسلمان و
عرست بامراته خالد جواب داد که ای خلیفه رسول خدا ترا سوگند میدهم که از پیغمبر شنیده
که خالد شمشیر خداوند است ابو بکر گفت شنیده ام خالد گفت شمشیر خدا انزند مگر گردن
کافری یا منافقی را صدیق اکبر بعد از شنیدن این سخن خالد را اجازت مراجعت داد و
او فرخناک از آن خانه بیرون خرامیده متوجه معسکر خود گردید و در تاریخ طبری مسطور است که
چون خالد از دار الخلافه بیرون آمد امیر المومنین عمر را بر در مسجد نشسته و بدو دست بقبضه
شمشیر برده گفت تعال یا اعسر و خالد بجهت آن عمر بن الخطاب را باین لفظ مخاطب گردانید
که هر کاری که مردم بدست راست کنند بدست چپ میکرد القصه چون عمر خالد را بر آن منوال دید دانست
که خالد در باب قتل مالک عذری گفته که مقبول طبع ابو بکر صدیق افتاده لاجرم دست از تعرض او
کوتاه گردانید و در روضة الاحباب مسطور است که بعد از رخصت خالد ابو بکر رضی الله عنه دیت مالک بن نویره

را از بیت المال ادا کرده سبایای قوم او را تسلیم متمم نمود و او را شاکر و خشنود باز گردانید و
العلم عند الله الحمید المجید ذکر شمه از حال مسلمه و سجاح و بیان ازدواج ان [illegible] و وقوع نکاح
چنانچه در ضمن وقایع سال یازدهم از هجرت سمت ذکر یافت چون مسلمه با وفد بنی حنیفه از مدینه
بدیار خود شتافت آغاز دعوی نبوت کرد و بنابر آنکه او از فن سحر و شعبده وقوفی تمام داشت
امور عجیبه بمردم نمود و در برابر آیات بینات الهی کلمات مزخرفه مسجعه ترتیب داده بر اتباع
خویش خواند و بزعم بعضی از مورخان مسلمه اول کسی است که بیضه را در شیشه تنگ در آورد
و نخستین شخصی است که پر بریده طایر را وصل کرد و بواسطه امثال این افعال بسیاری از ساکنان
یمامه بنبوت مسلمه ایمان آوردند و بعد از فوت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کارش
قوت گرفته صد هزار کس در ظل علم شقاوت شیم او مجتمع گشتند و در خلال آن احوال سجاح بنت
حارث که عورتی فصیحه نصرانیه بود بنابر حب ریاست آغاز دعوی نبوت کرده سخنان مسجع
بر زبان آورد و مجموع بنی تغلب که قوم وی بودند درین دعوی او را تصدیق نموده بیکناگاه بر سر
بنی رباب رفتند و بانهاب اموال آن قبیله پرداختند و کثر ایشان را دفین خاک ساختند آنگاه
ارباب تدبیر صلاح چنان دیدند که بمحاربه متابعان ملت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم اقدام
نمایند اما سجاح کلمه مسجع بر زبان خواند مبنی از آنکه اول بجانب یمامه رفته مهم مسلمه را فیصل می باید
داد و آنجماعت طریق اطاعت مسلوک داشته سجاح رایت عزیمت بطرف یمامه بر افراشت
و مسلمه ازین معنی وقوف یافته جمعی را برسم رسالت نزد سجاح فرستاد تا کیفیت حال او را
معلوم نمایند و بعد از آمد شد رسل و رسایل آن کذاب و کذابه را حقیقت مهم یکدیگر معلوم شده
بین الجانبین مصالحه بوقوع پیوست و سجاح بر لشکر مسمی گرفته با ده کس از خواص نزد مسلمه

آمد

رفت و مسیلمه در خیمه که نزدیک بقلعه خود نصب کرده بود با او ملاقات نمود و ان دو کذاب در آن خلوت کلمات مسجعه و عبارات مزخرفه بر یکدیگر خوانده مایل بمواصلت هم گشتند و سه شبانروز بکام دل گذرانیده از مسیلمه در ان اوقات حسب المعتقد در قوت رجولیت ظهوری نمود و سجاح مهما امکن اظهار ملایمت و معاشقت می فرمود آنگاه سجاح طبل رحیل کوفته بقوم خویش پیوست و چون زبرقان بن بدر و عطارد بن الحاجب و غیرهما از روسا ازوی سوال کردند که ملاقات مسیلمه با تو چگونه اتفاق افتاد جواب داد که مسیلمه را مانند خود پیغمبر مرسل یافتم و بموجب وحی سماوی عنان توسن نفس بمناکحتش تافتم آن طایفه پرسیدند که مهر تو چه بود گفت هیچ گفتند عیب تمام باشد که مثل تو عفیفه بی مهر شوهر کند اکنون همانا بازگشت طلب مهر نمای و سجاح بطمع خام بار دیگر متوجه یمامه شده چون مسیلمه از قدوم او خبر یافت فرمود تا ابواب قلعه را مضبوط ساختند و بنفس شوم بر زبر دروازه برآمده از سجاح پرسید که بچه سبب رنجه شده سجاح صورت حال را بیان کرد و مسیلمه موذن سجاح را که شبث بن ربعی نام داشت طلبیده گفت که در میان قوم خویش ندا کن که مسیلمه رسول خدای نماز بامداد و نماز خفتن را جهت مهر سجاح از شما برداشت آنگاه سجاح بمعسکر خود معاودت نمود و بروایت مقصد اقصی سجاح چند روزی در ان نواحی رحل اقامت انداخت تا مسیلمه نصف خرمای یمامه را بر سبیل کابین نزد او فرستاد والقصه بعد از وقوع قضیه مذکوره نزد اکثر روسای قبایل کذب سجاح ظاهر شده از متابعت او پشیمان گشتند و روی بمنازل خود آورده بدین اسلام رجوع کردند و سجاح با چهار صد نفر عنان عزیمت بموصل که مسکن او بود منعطف گردانید خیاله در روضة الاحباب مذکور است تا زمان حکومت معاویه زنده مانده جمال حالش بحلیه ایمان زیور یافت آنگاه بعالم آخرت شتافت

ذکر واقعه یمامه و قتل مسیلمه کذاب بن ثمامه

در اکثر کتب مورخین

سمت تحریر یافت و بروایت روضة الاحباب بیست هزار نفر بودند بجانب یمامه شتافت و در آنوقت
مسیلمه چهل هزار مرد جرار فراهم آورده در نواحی باغی که آنرا حدیقة الرحمن میگفتند و بعد از آن به حدیقة الموت
موسوم شد مستعد جنگ و پیکار نشسته بود و چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید و نایره حرب
و قتال بباد حمله ابطال رجال مشتعل گردید بهمت ارباب ضلال را استیلا دست داده حذیفه
و سالم که صاحب رایت اهل اسلام بودند با فوجی کثیر از افراد اصحاب بفوز شهادت فایز شدند
و کفار خود را بخیمه خالد رضی الله عنه رسانیده آنرا بشکافتند و شمشیر بر ام تمیم حواله کرده خواستند
که بتمیم کار او پردازند بعد از آن بنابر شفاعت مجاعه که در سلک اعیان یمامه انتظام داشت از خون
آن ضعیفه درگذشتند و چون ثابت بن قیس انصاری و براء بن مالک و زید بن الخطاب علیه
کفار و وزارت سید کاینات مشاهده نمودند زبان ملامت گشاده کمر شجاعت بر میان بستند
و بنابر اهتمام ایشان مسلمانان دلیر شده بر اتباع مسیلمه حمله کردند و در اثناء کر و فر محکم بن طفیل که از اعاظم
شجعان یمامه بود بضرب شمشیر براء بن مالک یا بزخم سنان عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنهما
بقتل رسید و بدان سبب کفار دل شکسته گشته از میدان ستیز روی بوادی گریز نهادند و به حدیقة
الموت پناه جسته متحصن شدند و براء بن مالک تیغ جهاد آخته خود را در آن باغ انداخته چندان کشش
و کوشش نمود که اهل یمامه ابواب حدیقه را باز گذاشتند و مسلمانان در آنجا رفته بسیاری از
کافران را بتیغ جهنم فرستادند و مسیلمه بر دست وحشی قاتل سید الشهدا حمزه رضی الله عنه و ابن ام
عماره انصاری کشته گشت و نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم اسلام وزیدن گرفت و رایات کفر و ظلام نگونسار
گردید و مهم مردمی که در قلعه یمامه متحصن بودند بنابر سعی مجاعه بطریقه مصالحه منفصل یافت و خالد خبر
فتح مبین را با خمس غنایم نزد صدیق اکبر فرستاده انوار فرح و سرور بر صفحات احوال ارباب ایمان تافت
و دران محاربه از سپاه مسیلمه چهارده هزار بقتل رسیدند و از مسلمانان بروایت احمد بن اعثم کوفی

هفتصد

هفتصد نفر و بقول بعضی دیگر از مورخان فضیلت اثر سیصد و شصت کس شربت شهادت چشیدند

و از جمله شهدا یکی ابودجانه سماک بن خرشه انصاری است و از مناقب ابودجانه انکه حضرت

رسالت صلی الله علیه و سلم روز احد شمشیری بر دست گرفته فرمود که کیست که این تیغ را بحق

سزاوار است بگیر و صحابه پرسیدند که یا رسول الله حق این شمشیر چیست انحضرت فرمود که حق این

شمشیر انست که از کفار انرا دریغ ندارند و مسلمانرا بدان نیاز ارند فقال ابودجانه انا اخذه بحقه

در رسول صلی الله علیه و سلم ان شمشیر را باو عنایت کرده ابودجانه بدان وسیله در روز مذکور

بسیاری از شرکانرا مجروح و بی روح گردانید و دیگری از شهداء یمامه زید بن الخطاب

است و او بحسب سن از امیر المومنین عمر کلانتر بود و پیش از وی تصدیق نبوت حضرت

رسالت صلی الله علیه و سلم نموده و دیگری از شهیدان معرکه مذکور ثابت بن قیس بن

شماس انصاری است و او خطیب حبیب حضرت باری بود و در وقت ورود وفود بمدینه

در حضور صاحب مقام محمود بقراءت خطبه قیام می نمود و ابو حذیفه بن عتبه بن ربیعه و غلام او

سالم و بشیر بن سعد الانصاری و عباد بن بشر و طفیل بن عمرو الدوسی و عامر بن بکیر و سائب

بن العوام برادر زبیر و عبد الله بن سهیل بن عمرو و شجاع بن وهب نیز در سلک شهداء

انجمن که انتظام داشتند و مدت حیات عبد الله سی و هشت سال و او وفات عمر شجاع چهل و چند

سال بود و در ماه ذی الحجه همین سال ابو العاص بن ربیع القرشی که خواهرزاده خدیجه کبری

رضی الله عنها بود از عالم انتقال نمود ذکر برگشتن اهل بحرین از دین رسول الثقلین و بیان فرو نشاندن

فتنه این قوم باهتمام علاء الحضرمی ناصبان اعلام اخبار جبرالله نام بر صحایف لیالی و ایام مرقوم اقلام

صحت ارتسام گردانیده اند که منذر بن ساوی در زمان حیات حضرت مقدس نبوی با بانفاق

تمام مردم بحرین در سلک اهل ایمان انتظام یافته بود و در سال دهم از هجرت علاء الحضرمی

از موقف نبوت جهت اخذ صدقات آن جماعت بدانجا رفته بنور علا دران دیار اقامت داشت که حضرت
خاتم الانبیا لوای توجه بجانب ملاء اعلی برافراشت و مقارن وصول آن خبر بحرین منذر وفات
یافت و مردم بحرین مرتد شده علا بمدینه طیبه شتافت در روضة الاحباب مسطورست که متوطنان
بحرین دو قبیله بودند بنی عبد القیس و بنو بکر و جارود بن عمرو که از روسای عبد القیس بود بخدمت
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسیده بشرف ایمان و تعلم قران مشرف و مکرم گشته بود
بعد از فوت آنحضرت زبان بنصیحت بنی عبد القیس بگشاد و آن جماعت را بر جاده شریعت نگاه
داشت و مرتدان بنی بکر بنا بر عداوت قدیمی و تعصب دینی از ملوک عجم استمداد نموده لشکر
بسر عبد القیس کشیدند و بین الجانبین حربی صعب دست داده کفار ظفر یافتند و عبد القیس
بوادی فرار شتافته در قلعه جوانا متحصن گشتند و بو بکریان حصار را مرکزوار در میان گرفته
دقیقه از دقایق محاربه و محاصره نامرعی نگذاشتند و چون این اخبار بمدینه رسید امیر المومنین
ابو بکر علاء الحضرمی را سردار سپاهی جرار گردانیده بمدافعه بو بکر مامور ساخته و علا لوای توجه
افراشته در اثنای راه ثمامة بن اثال الحنفی و قیس بن عاصم با قوام خویش بدو پیوستند و
باتفاق روی بجنگ بکر نهادند بثبوت پیوسته که دران سفر عبور آن لشکر ظفر اثر بریگستانی
افتاد که از آب و آبادانی بسیار دور بود و بسبب هبوب صرصر و بیرانی از رستن سبزه
و ریاحین بغایت مهجور و دران بیابان آتش عطش بر مجاهدان استیلا یافته بزبان تضرع
و نیاز از کریم عطابخش بنده نواز مخلص خود را مسالت نمودند و بر طبق کلمه أَمَّن یُجِیبُ المُضطَرَّ
اذا دعاه دعای ایشان بغر اجابت اقتران یافته ناگاه از رشحات سحاب عنایت [illegible]
الهی سیلاب در صحرایی که پیوسته آب نایاب بود غدیری پر آب بنظر ایشان درآمد و همگنان از آن
آشامیده و چهارپایان خود را سیراب گردانیده روی براه نهادند و قاصدی همعنان باد بقلعه جوانا

ارسال داشته از آمدن خویش اعلام دادند و استعلام نمودند که بکدام طریق با اهل ظلام در مقام قتال
آیند و محصوران ایشان نیز از شبیخون دلالت فرموده علا با اتباع خویش در شبی که مغرور به غرور فتح و نصرت
بود بیکبارگاه بر سر بنی بکر تاخت و اهل قلعه نیز از جانب میدان نبرد شتافته بیک لحظه جمع کثیر از
کفار کشته گشتند و بقیه السیف قدم در وادی گریز نهاده پناه بحصار دهم بردند و علاء الحضرمی جارود
بن عمرو و سایر رؤسای عبد القیس را بنوازش بیکران اختصاص داده بنابر استصواب ایشان
بجانب جزیره دارین که پناه جمعی از متمردین بود توجه نمود و بعد از آنکه مسلمانان نزدیک بان جزیره
رسیدند دیدند که دریای زخار در میان ایشان و مقصد حایل است و کفار کشتیها را از ساحل بردند
لاجرم متامل شدند و بآخره توکل بر عنایت حضرت احدیت کرده بیکبار با خیول و جمال و احمال
و اثقال و اغنام و دواب بآب در آمدند و دعا کنان از آن بحر بی پایان بگذشتند و آن سباحان
دریای وغا از گرد راه بجزیره محاربه در آمده کشتی عمر کفار دارین را غریق گرداب فنا گردانیدند و باز دیگر
نسیم ظفر بر پرچم علم اسلام وزیده فوجی از اصحاب ظلام بآتش دوزخ پیوستند القصه علاء
الحضرمی متوجه قلع اردم شده بتجدید بانی بکر قتالی شدید کرد و باز مظفر و سرافراز گشته سالما
غانما از آن دیار مراجعت فرمود والحمد لله المعبود ذکر بعضی از مرتدان قبایل عرب و بیان
اعلاء اعلام شریعت غرا در روضة الاحباب مسطور است که بعد از فوت حضرت مقدس نبوی
صلوات الله و سلامه علیه ذو التاج لقیط بن مالک که او را در زمان جاهلیت جلندی میگفتند از دین
اسلام برگشته باستظهار بعضی از جنود شیطان بر دیار عمان استیلا یافت و متوطنان آن
مکان را مانند خود مرتد ساخت و ساکنان مهره نیز بسبب قرب جوار از دین بی بهره گشتند
و این خبر بمدینه رسیده ابوبکر الصدیق حذیفه بن محصن حمیری و عرفجه بارقی را بحرب آن جماعت
مأمور گردانید و مقرر فرمود که عکرمه بن ابی جهل که در حدود یمامه بودند بایشان ملحق شود و حذیفه

و عزیمه متوجه گشتند در اثنای راه عکرمه بدیشان پیوسته و باتفاق نخست بر سر عمانیان ظاهر گشت
و از آنجا بجانب کفره مهره شتافته بر ایشان نیز ظفر یافتند و سالماً و غانماً عنان مراجعت بطرف
مدینه تافتند بصحت پیوسته که بعد از انتقال رسول حضرت ذو الجلال از دار ملال قبایل کنده در
موت و صغار یمن اقامت داشتند مانند سایر اعراب شقاوت انتساب از شرف بیعت
حضرت رسالت مآب اجتناب نموده رایات فتنه و فساد مرتفع ساختند و زیاد بن لبید
انصاری که والی حضرموت بود فرار کرده خبر ارتداد ایشان را بابوبکر صدیق رسانید
ابوبکر رضی الله عنه زیاد را با چهار هزار مرد جرار سردار گردانیده بدان جانب باز گردانید و زیاد بعد از
وصول بدان دیار با کفار آغاز کارزار نموده مدتی مدید بین الجانبین نایره جنگ و شین اشتعال
داشت آخر الامر عکرمه بن ابی جهل و مهاجر بن ابی امیه بموجب اشارت امیر المومنین ابی بکر
بزیاد پیوسته دود از دودمان اهل ارتداد بر آوردند و اشعث بن قیس کندی را که از جمله رؤسای
آن قبایل بود در قلعه از قلاع یمن محصور گردانیدند و زمان محاصره امتداد یافته اشعث طالب مصالحه
گشت و بعد از آمد شد سفرا میان ایشان قرار یافت که مسلمانان ده کس معین را از اهل قلعه امان
داده بتمه مردم بی ایمان را عرصه تیغ فنا گردانیدند و چون اشعث در قلعه باز گشاد زیاد [illegible] او را
گرفته خواست که بقتل رساند زیرا که از مردم حصار زیاده از ده کس را امان نداده بودند و
اشعث بر سبیل سهو خود را داخل آن ده نفر نگردانیده بود اشعث از مشاهده آن حال متحیر گشته
گفت چگونه جایز توان داشت که من از برای دیگران امان بستانم و خود معرض قتل مانم امان
من بدلالت عقل مقرر است و درین باب قیل و قال بوقوع پیوسته بالاخره چنان قرار یافت
که اشعث را زنده بدار الخلافه فرستند تا بدانچه رای صدیق اکبر اقتضا نماید درباره او حکم فرماید
آنگاه زیاد قریب هفتصد نفر از مرتدان گردن زده اشعث را با جمعی مقید و مغلول بمدینه ارسال

داشت و چون اشعث بمجلس امیر المومنین ابو بکر درامد اظهار اسلام نموده زبان اعتذار و استغفار
بگشاد و عمر رضی الله عنه که یکی از حضار ان محفل بود روی با ابو بکر اورده گفت یا خلیفه رسول الله
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من بدل دینه فاقتلوه لاجرم سزاوار انست که اشارت فرمایی
تا غبار فتنه و فساد اشعث را بنجر یک شمشیر ابدار فرونشانند و اهل اسلام را از ظلم و بیداد او برهانند
و اشعث کرت دیگر بتضرع و زاری امان طلبیده خواهر امیر المومنین ابو بکر را خواستگاری نمود و ابو بکر
رضی الله عنه از سر گناهان اشعث درگذشته جرایم او را نابود انگاشته خواهر خود ام فروه را باو
در سلک ازدواج کشید و باین جهت بار دیگر سردار قبیله کنده شده بغایت معتبر گردید و او را از ام فروه
پسر و دختری در وجود امده اسامی پسران اینست محمد اسمعیل اسحق و دختر حبه نام داشت کفار در اسلام

مثنی بن حارثه شیبانی و رفتن خالد ولید بجانب عراق جهت تمهید مبانی مسلمانی

حاویان فضایل نفسانی و راویان وقایع انسانی اورده اند که در سال دوازدهم از هجرت سید اخر الزمان مثنی بن حارثه
که از اعیان بنی شیبان بود و بنابر صحبت مسلمانی بمدینه شتافته زبان بکلمه طیبه توحید جاری گردانید
و بعرض ابو بکر صدیق رسانید که قوت و جمعیت ملوک عجم بضعف و پریشانی سمت تبدیل گرفته و دولت
و اقبال ان طایفه بنکبت و ادبار صفت تغیر پذیرفته امید انکه مرا بشرف اجازت ارزانی داری تا
باتفاق مردم کاری لشکر بحدود کوفه و سواد عراق برم و دران دیار دست بتاراج اموال کفار
براورم و ابو بکر صدیق او را رخصت داده مثنی بران موجب بتقدیم رسانید و بسیاری از مراعی و
مواشی فارسیان را عرصه نهب و غارت گردانیده و عجمیان در صدد منع امده باجتماع سپاه
و ارسال رجال رزم خواه اقدام نمودند و چون این خبر بمدینه رسید امیر المومنین ابو بکر باستصواب
جماهیر مهاجر و مشاهیر انصار زمام سرداری سپاه عراق و مقاتله اهل کفر و شقاق را در قبضه اقتدار
خالد بن الولید نهاد و نامه بوی نوشت که از یمامه روی توجه بدان صوب اورد و در اعلاء اعلام

اسلام ساعی جمیله مبذول دارد و خالد با قرب ده هزار سوار نامدار بسواد عراق در آمده مثنی بدو
پیوسته و دران وقت حکومت سواد متعلق بابن صلوبا و ایالت حیره مفوض بقبیصه بن [illegible]
طائی بود و مبارزان دو سردار مسلمانان مهم بمصالحه انجامید و خالد جزیه بر ایشان مقرر ساخت
و این اول جزیه بود که در عراق وضع نمودند و خالد و مثنی بعد از فراغ از مهم حیره با هژده هزار
مرد دلیر بجانب ابله شتافتند و هرمز که از قبل کسری حاکم آن سرزمین بود بقدم مقابله مقاتله
پیش آمده حربی اتفاق افتاد که از مهابت آن هرام جنگجوی عنان تمالک و تماسک از دست داد و
و هرمز دران معرکه بضرب تیغ خالد کشته گشته نصرت نصیب اهل اسلام شد مقارن آن فتح قارن
که امیر اهواز بود و با سپاه صف شکن بمدد هرمز می آمد نزدیک بمعسکر مسلمانان رسید و خالد او را
استقبال نمود و باشتعال آتش قتال پرداخته نوبت دیگر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم ارباب
توحید وزید و قارن در پنجه تقدیر اسیر شده قرب سی هزار از کفار خاکسار بزخم شمشیر آبدار و نوک
نیزه ثعبان کردار از پای در افتادند و بسیاری از ایشان بقید اسار گرفتار گشتند و از جمله اسیران
یکی پدر حسن بصری که ملت نصرانیت داشت در مقصد اقصی مذکور است که بعد ازین واقعه کسری شخصی را
که موسوم بود بهزارمرد با جمعی کثیر از دلیران میدان نبرد بجنگ خالد فرستاد و مدت مقابله بیست روز
امتداد یافت و در روز آخر هزار مرد بدست خالد با هزار سالها برابر شد و کفار بگریختند آنگاه
جابان نامی با سی هزار مرد خنجر گذار بمحاربه خالد مبادرت نمود و مهم او نیز مثل سایر عجمیان بقتل
انجامید و خالد درین محاربات غنایم موفور و اموال نامحصور گرفته خمس آن را بمدینه فرستاد و بقیه بر لشکریان
تقسیم فرمود و هم دران سال بعنایت ملک متعال انبار و عین التمر و دومة الجندل نیز باهتمام خالد بن
الولید و مثنی بن حارثه شیبانی و سایر حامیان حوزه مسلمانی مفتوح گشت و رایت ماهچه اعلام اسلام از فرق
فرقدین در گذشت ذکر نهضت سپاه اسلام بجانب ولایت شام و حالات [illegible] صدر انبیا علیهم السلام در [illegible]

فتح شام

فضلاء انام و فصحاء ذوی الاحترام آورده اند که در سال سیزدهم از هجرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام
امیر المؤمنین ابوبکر را داعیه غزوه شام در خاطر افتاد و هفت هزار مرد مقاتل یراق نمود و سرداری آن
سپاه را بعمرو عاص و ابوعبیده بن الجراح و یزید بن ابی سفیان و شرحبیل بن حسنه تفویض فرمود و عمرو
عاص و ابوعبیده بن الجراح و یزید بن ابی سفیان و شرحبیل بن حسنه تفویض فرمود و عمرو عاص را
بامارت فلسطین نامزد کرد و ابوعبیده را بایالت حمص و یزید بن ابی سفیان را بحکومت دمشق و
شرحبیل را بریاست اردن و حبان مقرر نمود که چون امراء اربعه در یک موضع مجتمع باشند
امارت تمامی لشکر تعلق بابوعبیده داشته باشد و اگر متفرق هر یک بامارت سپاه و ناحیه
خود قیام نماید القصه چون آن جماعت طی منازل و مراحل کرده بممالک شام درآمدند ابوعبیده
بمقتضای رای خویش یا باشارت امیر المؤمنین ابوبکر هشام ابن عاص را که برادر عمرو بود
با دیگر از خواص نامزد رسالت قیصر فرمود تا او را بقبول دین اسلام و متابعت شریعت خیر الانام
صلی الله علیه و آله العظام دعوت نماید و لوازم نصیحت بجای آورده از عناد و لجاج نهی فرماید
از هشام مرویست که گفت چون از ابوعبیده رخصت یافته بصوب مملکت برحمل شتافتیم
در غوطه دمشق بپایه سریر جبلة بن ایهم غسانی که در آن ولایت از قبل قیصر بر مسند کامرانی
متمکن بود رسیدیم و او در آن وقت بر تختی بلند مسکن داشت و بهر جانب از آن تخت و
کرسیهای زرین نهاده بودند و جماعتی از ملکزادگان بر کرسیهای نشسته و جامهای زربفت
پوشیده اما جبله اثواب سیاه در بر داشت و چون چشم جبله بر ما افتاد کسی باستقبال
فرستاد و پرسید که بچه مهم رنجه شده اید گفتیم که سبب آمدن خود را نگوییم الا با جبله لاجرم
جبله ما را پیش طلبیده بی واسطه در تکلم آمد و ما او را باسلام دعوت فرمودیم قبول نکرد
آنگاه سوال نمودیم که چرا کسوت سیاه پوشیده جواب داد که این کسوت را شعار خود ساخته سوگند

خورده ام که امرا از تن برکشتم تا وقتی که شما را از نواحی شام بیرون کنم ما گفتیم که غریب نذری
کرده و عجب امری بخاطر آورده و حال آنکه ما برهان عزیمت این مسافت نموده ایم که ترا بلکه
پادشاهی را که از تو بزرگتر است از ممالک روم و شام اخراج نماییم و درین دیار شعار ملت سید
ابرار صلی الله علیه و آله اظهار فرماییم جبله گفت این طایفه را که شما باشند میسر خواهد شد
و نه شما را ما پرسیدیم که شما کدام قوم اند جواب داد که شما جمعی اند که هر فرد روزه دارند و شب نماز گذارند
گفتیم والله که صیام و قیام ما برین منوال است و بعد از استماع این سخن تغیری تمام بحال جبله راه
یافته گفت برخیزید و بجانب مقصد شتابید و شخصی را رفیق ما گردانیده نزد هرقل فرستاد و پس از آنکه
ما بدار الملک قیصر درآمدیم آن شخص گفت شتران شما قابل آن نیست که بران سوار بوده ببارگاه
پادشاه روید اگر خواهید مراکب راهوار حاضر سازم جواب دادیم که با همین وضع تا درخانهٔ قیصر
خواهیم رفت و او ما را موقوف گردانیده صورت حال را عرض داشت هرقل کرد و جواب آمد
که بهر نوع خواهند ایشان را دستوری ده تا بیایند و ما چون بدربارگاه پادشاه رسیدیم شتران را
بخوابانیدیم و گفتیم که لا اله الا الله والله اکبر و از گفتن این تکبیر غرفه کوشک و بر واتی
مجموع قصر قیصر مانند نخلی که از باد صرصر در حرکت آمد و قیصر این صورت را مشاهده کرده کسی نزد ما فرستاد
که شما را نرسد که اینجا اظهار ملت خود کنید هر سخنی و پیغامی که دارید اعلام نمایید ما جواب دادیم
که بغیر قیصر سخن نگوییم و قیصر این ملتمس را مبذول داشته رخصت ملاقات داده و ما بمجلس او
درآمده دیدیم که بر تخته نشسته و جمعی از مردم قوی هیکل در پای سریر ایستاده اند و او و تمامی
ارکان دولتش لباسهای سرخ در بر دارند و چون چشم قیصر بر ما افتاد تبسم نموده پرسید
که چرا مراسم تحیت بجای نیاوردید جواب دادیم که تحیت ما بر شما حلال نیست مصالحه تحیت شما
بر ما گفت تحیت شما بر پادشاه چه باشد گفتیم که السلام علیک گفت او را چه کیفیت جواب گویند جواب

گفتم که همین لفظ را منقلب کرده اند باز پرسید که بزرگ ترین الفاظ شما کدام است گفتم که لا اله

الا الله و الله اکبر و بعد از صدور این سخن دیگر باره آن غرفه با کوشک لرزیدن گرفت هرقل گفت

هرگاه که در خانهای خود این کلمه بر زبان شما جریان یابد این صورت مشاهده شود گفتیم که ما هرگز

در مساکن خویش مثل این حالتی ندیده ایم گفت ای کاشکی در حین گفتن این کلمه خانهای شما

فرود آمدی و یک نیمه ملک من زایل گشتی گفتیم که چرا گفت که فوت بعضی از ملک بر من آسان

ترست از ظهور دین محمدی هشام گوید که قیصر بعد از قیل و قال جواب و سوال فرمان داد که ما را در

منزل نیره فرود آوردند و خدمات شایسته کردند قرلش از انقضاء سه روز شبی ما را در خلوتی

طلب داشته حکایتی چند پرسید و جواب شنیده آنگاه فرمود که صندوقی بزرگ مذهب که محوی

بر خانهای کوچک بود حاضر ساختند و در خانه از آن خانها را گشاده حریر پاره سیاه بیرون آورد

و نشر کرد و بر آن حریر صورت مردی بود سرخ رنگ و فراخ چشم بلند گردن ابرو که دو گیسوی

بافته داشت با حسن و مهابتی تمام بود و پس هرقل ما را گفت میدانید که این صورت کیست

گفتیم نمیدانیم گفت این صورت آدم است علیه السلام آنگاه در خانه باز کرد و همچنین حریر پاره سیاه

که در آن صورت مردی بود سفید روی جعد موی سرخ چشم که سری بزرگ و ساقی سطبر و محاسنی

نیکو داشت بیرون آورد و گفت میدانید که این صورت کیست گفتیم نی گفت این صورت نوح

است علیه السلام بعد از آن از خانه دیگر صورت مردی بیرون آورد روی سفید بود و اکثر شیب بر محاسنش

می نمود و چشمهای سیاه داشت و پیشانی گشاده و هموار و بینی بلند و از تازه رویی کسی را تصور

می شد که در تبسم است و گفت این صورت ابراهیم خلیل است علیه السلام پس از آن در خانه دیگر

بگشاد و از آنجا حریر پاره سفید که صورت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر آن منقش بود بیرون آورد و

گفت این صورت را می شناسید گفتم بلی این صورت محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم و در گریه

افتاده‌ایم چون این حالت مشاهده قیصر گشت بتعظیم این صورت برخاست و باز بنشست گفت شما را بخدا
سوگند میدهم که این صورت محمد است گفتیم که بخدایی که چنین است و گوییا که آنحضرت را حاضر می‌بینیم
پس زمانی بجانب ما نگریست و گفت این صورت پیغمبر است و تعجیل من در ظاهر ساختن آن از برای آزمایش
شما بود و قیصر بعد از آن صورت دیگر پیغمبران از خانهای آن صندوق بیرون آورده بما نمود
و آخر الامر ما از وی سوال کردیم که این صورتها بچه کیفیت بدست شما افتاده و ما قیاس بصورت
پیغمبر خود کرده دانستیم که جمیع این صورت موافق ذی الصوره است هرقل جواب داد که ابو البشر از
حضرت واهب الصور مسالت نمود که صورتهای فرزندان او را که بشرف نبوت مشرف شوند بوی
نماید و ایزد تعالی این ملتمس بقبول اجابت رسانیده صور پیغمبران را بدو فرستاد و این صورتها در
مغرب زمین در خزانه آدم بود و از پدران به پسران انتقال می‌یافت تا بذو القرنین رسید و
از وی بسلاطین منتقل میگردید تا بدست ما افتاد و اکنون که شما صورت پیغمبر خود را شناختید
مرا توفیق تمام پیدا شد و دانستم که هر صورتی مطابق ذی الصوره است و گفت ای کاش
خدای تعالی بدرقه توفیق رفیق من گرداند تا دست از تمشیت امور مملکت کوتاه ساخته بحجاز
روم و لوازم عبودیت کمترین کسی از شما تقدیم رسانم لیکن دریغ که دل از سلطنت و فرمان فرمایی
بر نمی‌توانم گرفت و در تاریخ احمد بن اعثم کوفی مسطور است که قیصر بعد از وقوع این مقالات هشام و رفقا
او را جوایز و صلات کرامت بخشیده رخصت معاودت ارزانی داشت و ایشان انعامات او را
رد کرده بر رواحل خویش نشستند و روی بخدمت ابو عبیده آوردند و پس از وصول آنچه
دران سفر دیده بودند و شنیده بتفصیل معروض گردانیدند و ابو عبیده از استماع سخنان
سخنان قیصر متعجب گشته این آیت بر زبان راند که خَتَمَ اللّٰهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ
غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و کیفیت حال را با بوبکر عرض داشت نمودن [illegible]

داد تهیه اسباب قتال اشتغال فرمود و کفار در بیان فتح بصری و واقعه اجنادین و ذکر بعضی دیگر از غزوات
حامیان حوتون به ثبوت پیوسته که چون قیصر از در آمدن سپاه اسلام بولایت شام خبر یافت
برادر خود تدارق را با پنجاه هزار یا هفتاد هزار مرد جهت تدارک آن مهم بتنبیه خلق از لوای حنفی
فلسطین فرستاد و خود بانطاکیه شتافته باجتماع سایر جنود نکبت ورود فرمان فرمود و عمرو عاص
کیفیت حال را بدار الخلافه نوشته امیر المؤمنین ابو بکر عجالة الوقت هاشم بن ابی وقاص
را با سه هزار کس بمدد امرای شام ارسال داشت بعد از آن مکتوبی بخالد بن الولید در قلم آورد
مضمون آنکه امارت سپاه شام بجانب تو تفویض کردیم می باید که زمام مهام عراق را در کف
کفایت مثنی نهاده خود بدیار شام روی و لشکر اسلام را در سایه اعلام نصرت انجام جای داده
همت بر دفع کفره روم و شام مصروف داری و چون این نامه بخالد رسید بموجب فرموده عمل
عمل نموده با سپاهی که در معرکه بمامه همراه داشت علم توجه بطرف شام برافراشت و در اثنای راه
بفتح بعضی از قلاع و قصبات پرداخته در منزل فتاده بصری بابو عبیده پیوسته و متوجه فتح
آن شده مردم بصری جزیه قبول نمودند بعد از آن خالد و ابو عبیده بمدد عمرو عاص شتافتند
و در فلسطین بوی ملحق گشتند و طایفه از سپاه روم که سردار ایشان قلفط نام داشت و در
حدود فلسطین بودند بر جمعیت مسلمانان اطلاع یافته بطرف اجنادین که موضعیست در میان
رمله و بیت جبرین رفتند و مسلمانان نیز بدانجانب توجه نمودند در آنوقت سی و شش هزار کس
در ظل رایت خالد بودند و عدد جنود روم و شام را از هفتاد هزار تا سیصد و بیست هزار گفته اند
و بعد از تلاقی فریقین حربی صعب دست داده بمقتضای آیت وافی عنایت کم من فئة قلیلة
غلبت فئة کثیرة شکست هزیمت بر لشکر کفار افتاد و بروایتی سه هزار نفر از شامیان بدان حضرت
کشته گشته غنایم بسیار و اموال بیشمار بتحت تصرف امت احمد مختار صلی الله علیه و آله الاطهار

درآمد و دران واقعه جمعی از صحابه و تابعین نیز بعالم بقا منزل گزیدند وازانجمله یکی امان بن سعید
بن العاص است و او بروایتی صاحب گزیده کتابت وحی نموده بود و سلمه بن هشام المخزومی
و نعیم بن النحام و هشام بن العاص برادر عمرو و نعمان بن صخر العدوی و عبدالله بن عمرو الدوسی
هم دران معرکه شهید شدند واز احوال ایشان خبری که لایق بسیاق این مختصر باشد بوقوع
نه پیوسته لاجرم جواد خوش خرام خامه در طریق اختصار سلوک نمود القصه چنانچه در روضة الاحباب
مسطورست خالد بعد از واقعه اجنادین با لشکر ظفر قرین متوجه دمشق شده بدیری که اکنون
اهل او بدیر خالد گویند وازانجا تا دمشق از باب شرقی یک میل راه است منزل گزید و ابوعبیده رضی
الله در باب جابیه فرود آمده یزید بن ابی سفیان دروازه توما معسکر گردانید و بدین طریقه
دمشق را درمیان گرفته آغاز محاصره فرمودند دران اثنا بوضوح پیوست که بمرج الصفر با بیست هزار
نفر از لشکر روم جهت امداد دمشقیان سفر کرده بموضع مرج الصفر رسیدند و خالد متوجه ایشان
گشته بیک حمله حمله آن سپاه را انهزام داده قریب هزار کس را بدوزخ فرستاد و مسلمانان
گریختگان را تعاقب نموده بروایت احمد بن اعثم کوفی اکثر بیست هزار نفر را به تیغ تیز و سردار کفار را که
کلنظام نام داشت با صد و شصت کس اسیر گردانیدند و ایشان نیز بحکم خالد کشته گشته و بعد ازین فتح مبین
خالد با لشکر ظفر قرین از مرج الصفر برگشته عنان عزیمت بصوب دمشق انعطاف داد و بسیوز
بسیز بر ظل آن شهر فرود آمده درباب و محاربه شامیان اهتمام کرد و از احوال معلوم شد
چون خبر واقعه اجنادین بسمع هرقل رسید لشکر بسیار ترتیب نمود و بعد روسا جنود اسلام
چهار سردار تعیین کرده بجانب خالد روان گردانید لاجرم خالد باتفاق سایر سپهسالاران
اسلام از ظاهر دمشق برخاسته روی بدرمیان آورد و در کنار شهر یرموک بدیشان
رسیده از جانبین بتسویه صفوف پرداختند و خود را مستعد جنگ و جدال و حرب و قتال ساختند

و دران

در آن معرکه جنود روم سیصد هزار بودند و لشکر اسلام بقول اصح سی هزار و پیش از آنکه دلیران روزگار بهیجان غبار
معرکه کارزار بر آرند قاصدی از مدینه رسید باواز بلند گفت مژده باد ای مسلمانان که اینک از نزد خلیفه رسول الله
دوازده هزار سوار خنجر گذار رسید و شما را مدد رسد و در پهلوی خالد ایستاده آهسته او را از فوت ابوبکر و خلافت عمر رضی الله
عنهما خبر داد و گفت برین تقدیر من از امارت لشکر معزولم قاصد جواب داد بلی سرداری این سپاه تعلق بابوعبیده
گرفته باوجود استماع این اخبار خالد دل از جای نبرد و باتفاق سایر مردمان بمیدان نبرد تاخته دود مرگ از جان
کفار بر آورد و شعر بهر معرکه خالد بر آورد تیغ فرو ریخت خون همچو باران ز میغ یکی جانب چپ یکی سوی راست برو تیغ و از
کافران کینه خواست و سایر سرداران و مسلمانان تیغ شمشیر جهاد آخته و بر سامان ناخنه اعدا آتش بلوازم کشش و کوشش
بتقدیم رسانیدند مثنوی دو صد ده بر آمد ز هر دو گروه زمین شد ز سم ستوران ستوه بخون یلان خاک آغشته شد تو
گفتی زمین ارغوان گشته شد بالجمله رماح نصرت احدیت از مهب عنایت بی غایت بر آستینه علم امت سید عالم صلی الله
علیه و سلم وزیده لشکر قیصر فرار بر قرار اختیار کردند و در آن معرکه قریب صد و بیست هزار از کفار کشته گشته از اهل اسلام
سه هزار نفر شربت شهادت چشیدند و آنمقدار غنیمت بدست مسلمانان افتاد که زبان بیان از تعداد آن بعجز و قصور
اعتراف مینماید شعر ز بسیاری رخت و اسب و شتر دل و دیده مفلسان گشت پر و بعد از اجتماع غنایم و انضباط
رخوت و بهایم خالد نزد ابوعبیده رفته او را از فوت ابوبکر صدیق و خلافت عمر رضی الله عنهما و عزل خود و نصب او
بامارت لشکر خبر داد و ابوعبیده بتقسیم غنایم پرداخت خمس آن اموال را بمدینه فرستاد و بموجب نوشته
که از نزد عمر بن الخطاب رضی الله عنه باسم او صدور یافته بود نصف جهات خالد را نیز گرفته ارسال داشت
و این معنی بر خواطر لشکریان بغایت گران آمد والله المستعان ذکر وفات امیر المؤمنین ابوبکر صدیق و بیان
قضایای آن سالک مسالک تحقیق

در روضة الاحباب مسطور است که سبب فوت امیر المؤمنین
ابوبکر آن بود که یکی از معارف یهود او را ضیافت نمود و زهر در طعام ابوبکر و حارث بن کلده متطبب آن ان
طعام خوردند و در اثنای اکل حارث گفت صه یا خلیفه رسول الله درین خوردنی زهر یکساله است و من و تو

روز از عالم جوانی رفت و هر دو هم در آن روز بیمار گشته و مدت یکسال مریض بوده در اواخر جمادی الآخر سال سیزدهم از
هجرت هر دو وفات یافتند و در باب فوت ابوبکر اقوال دیگر نیز ورود یافته که در ایراد آن فایده متصور نیست
و ابوبکر در ایام مرض داعیه داشت که زمان ارتحال از دار ملال نزدیکست عمر بن الخطاب را بولایت عهد خود نصب
نمود و در آن باب وثیقه در قلم آورد و نخست طلحه بن عبد الله و بعضی دیگر از اصحاب در باب خلافت فاروق
اعظم اندک مضایقه کردند و بآخره سر اطاعت بر خط فرمان ابوبکر نهادند در روضة الصفا مسطور است که امیر المؤمنین
ابی بکر رضی الله عنه در وقتی که پهلو بر بستر ناتوانی داشت فرمود که چون مرا حالتی که ناگزیر مخلوقاتست روی
نماید و شربت فنا چشیده آید و از غسل و تکفین و نماز فراغت دست دهد جنازه مرا قریب بروضه منوره
مصطفی علیه من الصلوات اشرفها برید و بگوئید که یا رسول الله ابوبکر آمده و دستوری میخواهد که درآید اگر اجازت
شود مرا در جنب قبر مطهر خیر البشر دفن کنید و علامت رخصت آن باشد که در روضه بی آنکه کسی متصدی
بگشادن آن شود مفتوح گردد و اگر دستوری نیابید مرا در گورستان بقیع مدفون گردانید آنگاه بر زبان
الهام بیان راند که انا لله و انا الیه راجعون این کلمات روز یکشنبه از جناب صدور یافت و روز دوشنبه
به بهشت عدن شتافت گویند آخر سخنی که ابوبکر رضی الله عنه بآن متکلم شد این بود که توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین
اصحاب هدایت انتساب بعد از اقامت مراسم تجهیز و تکفین و اداء نماز جنازه رحمت اندازه او را بحوالی
حضرت رسالت پناه بردند و الفاظی که تلقین کرده بود بر زبان آوردند در ساعت در روضه باز شد لاجرم
در جنب مرقد مطهر خیر البشر بحفر قبر قیام نموده و ولد صدیق اکبر عبد الرحمن و عمر و عثمان و طلحه رضی الله عنهم نعش
درآوردند و در شب او را دفن کردند نقلست که چون خبر مرگ ابوبکر رضی الله عنه بپدرش ابو قحافه رسید اصلا
تغیر نشد و گفت الله ما اخذ و له ما اعطی و ابو قحافه بعد از چند ماه از فوت پسر در مکه بعالم دیگر انتقال نمود و بصحت پیوسته
که ابوبکر صدیق رضی الله عنه زاهدترین و متواضعترین صحابه بود و در ایام خلافت جامه پشمینه پوشیدی و در تکلف
ماکول و ملبوس نکوشیدی در روضة الاحباب مسطور است که در آن روز که صدیق اکبر رضی الله عنه ایمان آورد

چهل

چهل هزار درم نقد داشت همه را در طریق رضای ایزد سبحانه و تعالی صرف کرد لاجرم عنایت بی غایت احدی قدر بخش
را بلباس محبت اساس ما نفعنی مال احدٍ قط ما نفعنی مال ابوبکر مزین گردانید و مرحمت بی نهایت محمدی
کام جانش را از گزارش ان من امن الناس علی فی صحبته و ماله ابوبکر شیرین ساخت و فایح جنابید کلام معجز انتظام و تحسین
الا تقی الذی یؤتی ماله یتزکی که در شان ان خلیفه عظیم الشان نازل شده بر کمال زهد و پرهیزکاری او برهان
روشن و حدیث صحت انجام است صاحبی فی الغار و صاحبی علی الحوض بر کمال خصوصیت انجناب بحضرت
رسالت مآب دلیلی معین و بنا بر نزول کریمه مذکوره و نزول آیت شریفه الا تنصروه فقد نصره الله
اصطفاه نزد علمای اهل سنت افضلیت انجناب بر سایر اصحاب امریست مقرر و بمقتضای فحوای آیت
وانی عنایت ثانی اثنین اذ هما فی الغار فضلای شریعت نبوی و علمای ملت مصطفوی او را موصول مرتبه
علیه این سرور عمر ممکن و منصور و صدق مراد از الذی جاء بالصدق محمد صادق است صلی الله علیه
وسلم و مقصود از صدق به ابوبکر صدیق است رضی الله عنه و همچنین بعقیده بعضی از مفسران در آیت
عظیم الشان ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء و من رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه
سرا و جهرا اهل یستوون مراد از عبد مملوک ابوجهل بن هشام است و مقصود از منا رزقا حسنا صدیق
اکبر است و در صحیح بخاری از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما مرویست که گفت کنا فی زمن النبی صلی الله
علیه وسلم لا نعدل بابی بکر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم گفت
مرا حق هیچکس را نزد یک ما نعمتی نیست مگر آنکه با مکافات آن را بجای آورده ایم مگر ابوبکر پس بدرستی که هر آینه او را
نزدیک ما نعمتی است که مکافات آن را ایزد سبحانه تعالی در روز جزا خواهد کرد و اگر من بودم من کسی را که گیرنده
خلیل هر آینه میگرفتم ابوبکر را خلیل ولیکن صاحبکم خلیل الله و هم از ابو هریره رضی الله عنه در صحیح
مسلم منقولست که روزی رسول صلی الله علیه وسلم اصحاب هدایت انتساب را مخاطب ساخته
گفت که امروز از شما روزه دار کیست ابوبکر رضی الله عنه گفت که من پس رسول صلی الله علیه وسلم

۴ لا التفاضل بینهم و ترک
خود را ابو هریره رضی
نموده که رسول صلی الله

اصحاب هدایت انساب را مخاطب ساخته گفت امروز از شما روزه دار کیست ابوبکر رضی الله عنه گفت که من
پس رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که کیست از شما که امروز عقب جنازه رفته باشد ابوبکر گفت که من باز
پیغمبر بر زبان مبارک راند که کیست از شما که امروز مسکینی را طعام داده باشد صدیق گفت که من باز
خاتم الانبیا فرمود که کیست از شما که امروز عیادت بیمار کرده باشد ابوبکر گفت که من رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود که این خصال در مردی جمع نشود مگر آنکه بهشت در آید راقم حروف گوید که مناقب و مفاخر آن خلیفه
ستوده مآثر موفورست و خصایل حمیده و فضایل پسندیده او غیر محصور و خامه شکسته زبان از ایراد
جمیع آن معاف و معذور انه هو العفو الغفور ذکر ازواج و اولاد امیر المؤمنین ابا بکر رضی الله در روضة الاحباب
مسطورست که ابوبکر رضی الله عنه در جاهلیت دو عورت بحباله نکاح در آورد یکی قتیله بنت عبد العزی
که بعضی نام او را قتیله گفته اند و عبد الله و اسماء که بذات النطاقین اشتهار یافت از و تولد نمودند
دوم ام رومان بنت عامر که والده عبد الرحمن و عایشه است ابوبکر در اسلام نیز دو زن عقد کرد یکی
اسما بنت عمیس که محمد از وی متولد شد دوم حبیبه بنت خارجه بن زید انصاری و او در وقت وفات ابوبکر
حامله بود و دختری از او آورد ذکر جماعتی که در وقت فوت ابوبکر رضی الله عنه بر سر شغل و عمل بودند
باتفاق ارباب خبر قاضی و کاتبش عثمان بن عفان و زید بن ثابت و عبد الله بن ارقم رضی الله عنهم
و غلام صدیق منصب حجابت داشت و عامل او در مکه عتاب بن اسید الاموی بود و عتاب نیز همان سال
عالم را بدرود نمود و در طایف عثمان بن ابی العاص والی بود و در صنعا مهاجر بن ابی امیه و در حضر
موت زیاد بن لبید و در نجران جریر بن عبد الله البجلی و در بحرین علاء الحضرمی و در سواد عراق مثنی بن
حارثه شیبانی و در بلاد شام ابو عبیده بن الجراح و شرحبیل بن حسنه و یزید بن ابی سفیان اما این سه کس
در تحت امر و نهی خالد بن ولید بسر میبردند ذکر در بیان احوال امیر المؤمنین عمر بن الخطاب علی سبیل الاجمال
لا علی طریق الاطناب نسبت فاروق اعظم بهفت واسطه بکعب بن لوی که از جمله اجداد حضرت

رسالت

رسالت است صلی الله علیه وسلم می پیوندد و برین منوال که عمر بن الخطاب بن نفیل بن عبد العزی بن رباح
بن عبد الله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب و مادر عمر حنتمه بود بنت هاشم بن المغیره و بقولی بنت هشام
بن المغیره بروایت اول والده عمر بن الخطاب رضی الله عنه دختر عم ابوجهل است و بقول ثانی خواهر ابوجهل و تولد
عمر بعد از سیزده سال از واقعه فیل اتفاق افتاد و کنیتش ابوحفص است و قیل ابوحفصه و لقب آن خلیفه
کثیر الحسب فاروق بود زیرا که نوبتی حضرت مصطفی علیه من الصلوات اتمها در شأن او فرموده که ان الله
جعل الحق علی لسان عمر و قلبه و هو الفاروق فرق الله به بین الحق والباطل و مشعر بانمعنی است این
بیت شیخ فرید الدین عطار که ع چو حق را بر زبان او کلام است ز فرقانست فاروق این تمام است
در روضة الصفا مسطور است که چون عمر رضی الله عنه بر مسند خلافت نشست فرمود که ابوبکر را خلیفه رسول
خدای میگفتند اگر مرا خلیفه خلیفه رسول خدای گویند سخن دراز گردد پرسیدند که از ذات خجسته صفات
تو بکدام لفظ تعبیر کنیم جواب داد که شما مومنانید و من امیر شمایم لفظ امیر المومنین بر من اطلاق نمائید
و در روایتی آنکه این سخن را مغیرة بن شعبه گفت و فاروق اعظم قول او را بسمع رضا اصغا فرموده
لقبش را امیر المومنین قرار یافت قال فی مروج الذهب و هو اول من سمی امیر المومنین سماه
عدی بن حاتم و قیل غیره والله اعلم و نقش خاتم امیر المومنین عمر این بود که کفی بالموت واعظا یا
عمر و فاروق اعظم از اشراف و اعیان قریش است و در ایام جاهلیت امر سفارت در ساحت
ایشان قیام می‌نمود و در سال ششم از بعثت بشرف اسلام مشرف گشته همان ساعت حضرت رسالت
و اصحاب را که در کنج اختفا منزل داشتند بمسجد الحرام برد تا آشکارا باداء نماز قیام نمودند و مشرکان
از مهابت آنجناب نتوانستند که در صدد منع و زجر آیند و بروایتی دران ایام آیه کریمه یا ایها النبی حسبک
الله و من اتبعک من المومنین در شأن آن خلیفه هدایت قرین نازل گشت و مرتبه او در ملازمت
سده سنیه نبوت از امثال و اقران درگذشت و امیر المومنین عمر اول کسی است که مردم را امر

کرد که نماز تراویح بجماعت گذارند و نخستین شخصی است که دره ساخت و شارب خمر را هشتاد تازیانه
حد زد و اول خلیفه که شبها تنها دوران نمود و از احوال رعایا تفتیش فرموده بود و اتخاذ بیت المال
در اسلام و اختراع نمودن دیوان و وقف کردن مواضع و مزارع و وضع تاریخ هجری و عقوبت
فرمودن بر هجا و ساختن زندان از جمله مخترعات اوست و عمر نخست کسی است که مردم را از بیع ام
ولد مانع گشت و فرمود که نماز جنازه را بچهار تکبیر گذارند و پیش از ایام خلافت او پنج تکبیر و شش
تکبیر نیز میگفته اند مساجد جامع در امصار در زمان خلافت آنجناب واقع شد و کوفه و بصره هم
در آن اوقات تعمیر یافت و اکثر بلاد شام و مصر و اسکندریه و عراقین و آذربیجان و فارس
و کرمان و طبرستان در زمان خلافت او مفتوح گشت و صیت قوت و شوکت جهانبان
حوزه دین در اطراف و اقطار زمین شایع شده تا علم دولت مسلمین از چرخ برین
درگذشت و در روضة الاحباب مسطور است که در وقت خلافت عمر رضی الله عنه هزار و سی و شش
بلده با توابع و لواحق بحیز تسخیر درآمد و چهار هزار مسجد عمارت پذیرفته چهار هزار کنشت ویران گشت
و یکهزار و نهصد منبر در مساجد جمعه خطبه روز جمعه ترتیب یافت مدت خلافتش بروایت مقصد اقصی ده
سال و پنج ماه و بیست و یک روز بود و وفاتش در روز یکشنبه غره ماه محرم سنه اربع و عشرین روی نمود
و روز دوشنبه در مرقد منور خیر البشر پهلوی صدیق اکبر مدفون شد و در روضة الاحباب مذکور گشت
که بقولی عمر رضی الله عنه در روز چهارشنبه بیست و هفتم ذی حجه سنه ثلث و عشرین زخم خورد و
در روز پنجشنبه وفات یافت و در روایتی آنکه چهار روز از ماه ذی حجه مذکور باقی بود که از سرای
فانی نقل نمود و مدت عمر فاروق اعظم نیز مختلف فیه است بقول اشهر آنکه اوقات زندگانی او
شصت و سه سال بود و زمره پنجاه و چهار و فرقه پنجاه و پنج سال و طایفه پنجاه و شش سال گفته اند
والعلم عند الله المتعال ذکر فتوحات و حالات ولات شام و ممالک مصر در زمان خلافت و جهانبانی خلیفه ثانی عمر

ابو

بسیاری از کتب مغازی و سیر مشتملست برین خبر که چون امیر المومنین عمر بر مسند خلافت نشست اول
حکمی که کرد عزل خالد بن الولید بود از امارت سپاه شام و نصب ابو عبیده بن الجراح بجای وی و این
معنی بر خاطر اکابر و اصاغر بغایت گران آمد زیرا که چنانچه سابق مسطور شد بواسطه مساعی جمیله خالد
در ممالک عراق و شام امور کلیه تمشیت پذیرفته بود و فتوحات اعظمیه سمت سهولت گرفته و چون
ابو عبیده متصدی امر امارت گشته از قسمت غنایم معرکه یرموک بار پرداخت باتفاق
خالد نوبت دیگر بظاهر دمشق رالمغرب خیام اقامت ساخت و مدت محاصره بعقیده صاحب مقصد
اقصی یکسال و بروایتی هفتاد روز و بقولی شش ماه امتداد یافته کار اهالی دمشق باضطرار
کشیده لاجرم ارباب جابیه در باب مصالحه سخن گفته جهت سر انجام این مهم قاصدی نزد ابو عبیده
وصف فرستادند و ابو عبیده بصلح راضی گشت اما قبل از انکه این قضیه سمت استقرار گیرد و قواعد
پیمان با یمان تاکید پذیرد شبی خالد بن الولید که در طرف دیگر از اطراف دمشق منزل داشت
محصوران را غافل یافته بدستیاری شجاعت و پهلوانی و با مردی طنابی که بشکل نردبان مرتب
نموده بود ببرجی از بروج حصار بر آمد و باتفاق مبارزان که همراه داشت بدروازه شتافته
جمعی را که انجا یافت بقتل رسانید و تکبیر گفته مردمی را که در بیرون مکمل کرده بود بشهر در آورد
و دست بجون ریختن و غارت کردن بر آورد لاجرم غوغا و شورشی عظیم در میان دمشقیان
افتاده علی الصباح که قلعه سپهر دوار بنور حصور خورشید منجر گذارا صات پذیرفت حاکم دمشق
فلعلاث هم عنان اکابر و اعیان از شهر بیرون آمده التجا با بو عبیده نمودند و مبانی مصالحه
را استحکام داده در بدل صلح مبلغ صد هزار دینار زر سرخ نقد کرده بنظر آوردند و ابو عبیده
خالد را نزد خود طلبیده بتاریخ رجب سنه اربع عشر صلح نامه نوشته شد انگاه ابو عبیده
یزید بن ابی سفیان را بامارت دمشق نصب نموده بر افقت خالد متوجه فحل شد زیرا که جمع

از فحول سپاه روم آنکه بموضع هجوم کرده داعیه مقابله داشتند و بعد از وصول ابوعبیده آن جماعت
انهزام یافته فتح فحل علاوه فتوحات دیگر گشت و هم در سال چهاردهم از هجرت مسلمانان بسعی
شرحبیل بن حسنه و طبریه باهتمام ابو الاعور السلمی مفتوح شد و اهالی آن دو بلده بدستور مسلمانان
التزام ادای جزیه نمودند و در همین سال فتح بعلبک بر دست خالد بن الولید تیسیر پذیرفت و از
کفار آن دیار بسیاری بقتل رسیده اموال ایشان بدست سپاه اسلام افتاد و در روایتی فتح بعلبک
نیز بطریق مصالحه دست داد و در سال پانزدهم از هجرت هرقل نوبت دیگر لشکری فراهم
آورده دو نفر از بطارقه روم را که یکی تودر و دیگری شنش نام داشت بر آن سپاه سردار گردانید
و ایشان بر آن محاربه اهل اسلام تحریص نموده و ابوعبیده و خالد باستقبال آن فرقه ضلال شتافته در نواحی
مرج الروم تلاقی مسلمانان بآن گروه جهول ظلوم اتفاق افتاد و محاربه عظیم دست داده باری حضرت
حضرت باری باد فتح و نصرت بر چمن آمال هواخواهان ملت محمدی صلعم وزید و عسوبان انهزام
یافته بسیاری از آن خاکساران بآتش دوزخ پیوستند چنانچه از لشکر تودر اثر نماند و شنش
گریزان با آخر انجامیده بود هم در آن معرکه دست از جان فشاند و چون این خبر بسمع قیصر رسید
بغایت بترسید و از انطاکیه کوچ کرده در ظاهر بلده رها منزل گزید و ابوعبیده و خالد رضه بعد از
فراغ از واقعه مرج الروم رایت عزیمت بجانب حمص برافراشتند و آغاز محاصره کرده همت
بر فتح آن حصار استوار گماشتند و در آن زمستان در نفس محصوران کوشیده چون نسیم نوروز
از مهب فتح و فیروزی در وزیدن آمد و غنچه قلعه طری از هبوب باد سحری شکفتن آغاز نهاد سرفرازان
گلستان ملت حنیف پیکان غنچه شان را چون دشمنان آب داده جنگ سلطانی در انداختند
و یکبار زبان الهام بیان بتکبیر ملک منان گردان ساختند و مقارن آن حال زلزله عظیم در حمص
واقع شده بسیاری از ابنیه قلعه انهدام یافت و از مهابت ارکان ثبات متوطنان آن

مکان

بنیان ستیز تزلزل گشته طالب مصالحه شدند و ابو عبیده بطریقی که با دمشقیان صلح کرده بود با ایشان
نیز مصالحه فرمود و خمس غنایم را از وجه بدل صلح اقرار نموده مصحوب عبد الله بن مسعود نزد امیر المؤمنین عمر
فرستاد و از کماهی فتوحاتی که بعنایت واهب العطیات وقوع یافته بود اعلام داد و الکاه عباده
بن الصامت را صاحب عهده ناطق و صامت آن ولایت گردانید و لواء ظفر انتما بجانب جبلی برافراخت
و آن بلده را نیز بصلح مفتوح ساخت و همچنین در همان سال معره حمص که بمعرة النعمان اشتهار یافته و
شهر لاذقیه بمساعی جمیله ابو عبیده رض الله عنه در حیز تسخیر آمد و قنسرین باهتمام خالد بن الولید
با سایر بلاد اسلام انضمام یافت و خالد رض بعد از فراغ از مهم قنسرین بنابر استصواب ابو عبیده
داعیه نمود که لشکر بسر قیصر کشد و هرقل این خبر شنیده و متوهم گردیده از رها بقسطنطنیه
رفت و آن بلده را دار الملک ساخت و ابو عبیده رض فرصت غنیمت شمرده با لشکر ظفر سلب
بجانب حلب شتافت و آن خطه را نیز بمصالحه متصرف گشته از آنجا عنان عزیمت بانطاکیه تافت
و مهم اهل انطاکیه نیز بصلح فیصل پذیرفته ابو عبیده جمعی کثیر از اهل اسلام در آن حصار ساکن
گردانید بعد از آن بموجب فرمانی که از دار الخلافه بدو رسید معاویه را با پنج هزار سوار اسفندیار
آثار بر سر قیدفار که از قبل هرقل حاکم قیساریه بود ارسال نمود و قیدفار با پنجاه هزار از مردم نامدار
در برابر معاویه آمده بعد از وقوع مقابله شکست یافت و معاویه بقیساریه درآمده بر مسند حکومت
نشست و هم درین سال عمرو عاص بموجب فرموده امیر المؤمنین عمر و استصواب ابو عبیده رض بسر
ارطبون که از قبل هرقل حاکم غزه و اجنادین بود لشکر کشید و بین الجانبین قتالی شدید بوقوع انجامید
ارطبون بجانب بیت المقدس گریخت و در همین سال بروایت صاحب مقصد اقصی و بعضی دیگر از متاخرین
فضلا هرقل باهان و قنطار و درنجان را که از اعیان بطارقه روم بودند لشکر فراوان داده
بجنگ مسلمانان فرستاد و ابو عبیده رضی الله عنه با چهل هزار مرد شجاعت نشان بدفع آن

گمراهان که با اضعاف مضاعفه سپاه او بودند متوجه گشته در کنار نهر یرموک تلاقی فریقین روی نمود

و دلاوران آن دو لشکر دست بسنان و خنجر و شمشیر و سپر برده بعد از مقدور لوازم کشش و کوشش

بتقدیم رسانیدند و بطریقه معهود بطارقه شکست یافته منهزم گردیدند و مسلمانان قریب بصد هزار

کس از رومیان کشته اموال فراوان بغنیمت گرفتند و ابو عبیده زبان بشکر کریم عطابخش گشاده

خمس غنایم را بمدینه فرستاد و عمر را رضی از مواهب مجدده الهی اعلام داد و بروایت امام یافعی

در معرکه مذکوره عکرمه بن ابی جهل و عبدالرحمن بن العوام برادر زبیر و عامر بن ابی وقاص برادر

سعد رضی الله عنهم بسعادت شهادت رسیدند و بقول حمدالله مستوفی عکرمه در معرکه اجنادین شهید گردید

و باتفاق مورخین عمرو عاص بعد از آنکه ارطبون را بجانب لشکر ایلیا بگریزانید بموجب فرموده ابو عبیده

او را تعاقب نموده بیت المقدس را محاصره کرد و ارطبون که از جمله علماء نصاری بود بعمرو پیغام

فرستاد که محالست که ترا فتح این شهر میسر شود زیرا که نزد من بوضوح پیوسته که اوصاف

شخصی که بیت المقدس را مسخر سازد در ذات تو موجود نیست پس مناسب چنان مینماید

که خود را و ما را از رنجانی و معاودت کرده کلمه العود احمد برخوانی عمرو عاص در جواب این سخنان

مکتوبی نوشته مصحوب شخصی که بلغت رومیان دانا بود نزد ارطبون ارسال نمود و رسول را

وصیت فرمود که چنان بکند که اهل شهر دانند که او بزبان ایشان عالم است و هرچه از ارطبون

رسید همان سخن را بر زبان گذراند و در آن مجلس یکی از رومیان از وی پرسید که آیا تسخیر

این شهر بر دست که صورت پذیرد ارطبون جواب داد که نزد من بیقین پیوسته که عمری

که این بلده را مسخر سازد بآن صفات که موصوف بود و نامش سه حرف باشد و ذات این

شخص که حالا بمحاصره مشغولست بدان صفات متصف نیست و نامش با جزئی که فارقست

میان عمر لعنه الله علیه چهار حرفست و قاصد بازگشته و آن سخنان را بسمع عمرو عاص

رسانید و عمرو دانست که اوصافی که بر لفظ ارطبون گذشت بر امیر المؤمنین عمر صادق می آید و رقعه در آن
باب قلمی نموده بمدینه ارسال داشت و عمر بن الخطاب رضی الله عنه بعد از اطلاع بر مضمون آن کتابت
باستصواب اصحاب در سال شانزدهم از هجرت بجانب بیت المقدس نهضت نمود و چون بشهر
جابیه که از آنجا تا ایلیا پنج روزه راهست رسید امرای شام مثل ابو عبیده بن الجراح و خالد بن الولید و یزید
بن ابی سفیان و شرحبیل بن حسنه با اکثر سپاه بموکب خلافت پناه پیوستند و این خبر بارطبون رسیده
بر سبیل هزیمت عنان عزیمت بصوب مصر منعطف گردانید و طایفه از علما و رهابین بیت المقدس بملازمت
عمر رضی الله عنه شتافته جزیه قبول نمودند و طرق مخالفت مسدود ساخته ابواب ایلیا باز گشادند و
فاروق اعظم در آن بلده داروغه تعیین فرموده منشور ایالت ولایت مصر بنام عمرو عاص قلمی کرد
و عمرو روی بدان طرف آورده ارطبون بصوب روم گریخت و عمرو بی دردسر بدان دیار آمد و بتمکن
در آن مملکت پای بر سریر عزت و حکومت نهاد روایتی آنست که فتح مصر در سال بیستم از هجرت
دست داد و چون امیر المؤمنین عمر از مهم بیت المقدس باز پرداخت بتجدید ابو عبیده را
بر جمیع امرای شام فرمان داد و روان ساخته رایت مراجعت بجانب مدینه برافراخت و در روضة الاحباب
مسطور است که در سال هفدهم از هجرت نوبت دیگر قیصر صد هزار مرد شجاعت اثر مراق کرده بشام
فرستاد و آن لشکر بجانب حمص که مستقر ایالت ابو عبیده بود روان گشته ابو عبیده بعد از استماع
این خبر شهربند حمص را مستحکم گردانید و مسرعان از سر جهت اجتماع امرا و سپاه بهر جانب
ارسال داشت و هر یک از سرداران که بحمص میرسیدند ابو عبیده را بر سکون در حصار و دیوار حصار
تحریص مینمودند مگر خالد بن الولید که او را بر خروج از قلعه و اقدام بر محاربه ترغیب فرمود و ابو عبیده
بر حسب صوابدید خالد عمل نموده سراپرده از شهر بیرون کشید سپه را همه سوی هامون کشید
و مغازن اثقال رومیان بدان نواحی رسیده مدت سه شبانروز میان اهل اسلام و اصحاب

ظلام بساط محاربه قایم بود بالاخره بیمن شجاعت و شهامت خالد رضی الله عنه مسلمانانرا بیکبار فتح و ظفر
در آیینه مرام روی نمود و از کفار چهار هزار کشته گشته همین مقدار در قید اسار گرفتار شدند و چندان غنیمت
بتصرف اصحاب ملت درآمد که وصفش نگنجد و در بیان شرحش نیاید در قلم و ابو عبیده رضی عنه خمس غنایم
را بمدینه فرستاده بقیه را بر لشکریان تقسیم نمود و بموجب فرموده امیر المؤمنین عمر قعقاع بن عمرو را که
با چهار هزار کس اعلام اهتمام بامداد سپاه اسلام ارتفاع داده بعد از وقوع فتح حمص رسیده بود
از غنیمت حصه ارزانی داشت و چون در آن معرکه بسبب جلادت و پهلوانی خالد رضی الله صورت
ظفر و نصرت جلوه گر گشته بود بعضی از شعرا در مدح او قصاید غرا در سلک نظم کشیدند و بوی
گذرانیده از صلات گرامند بهره ور گردیدند از جمله اشعث بن قیس کندی قصیده گفت که
مضمون بعضی از ابیات آن بمعنی این چهار بیت نزدیکست که قطعه تهمتنی تو که زنده رباد
حمله تو * بروز معرکه دندان پیل و کام نهنگ * قیامتست که گذر تو در ممالک روم * مصیبتست
ز تیغ تو در بلاد فرنگ * در آن زمان که اجل دشمنان چاره نزا شود مخالف آمال در سنان تو رنگ
کند سنان تو باری بران خصم چنانک بعقل [illegible] دلبران شاهد شنگ * و خالد ده هزار درم
اشعث را صله داد و چون این خبر بگوش امیر المؤمنین عمر رسید موجب ضمیمه آزار خاطر نشانش گردید
و بابو عبیده نوشت که باید که خالد را نزد خود طلب نموده بفرمای که دستار از سرش بردارند و در گردنش اندازند
ازو بپرسید که مبلغ ده هزار درم که باشعث انعام کرده از چه ممر بود اگر گوید که از بیت المال اهل
اهل اسلام داده ام خیانت او بوضوح پیوندد و اگر بر زبان آرد که از اموال خاصه خویش انعام کرده ام
اسراف او بتحقیق انجامد والله لا یحب المسرفین و بر هر تقدیر خالد را از شغلی که دارد معزول سازد
و دیگر پرتو التفات بر حالش نیندازد و ابو عبیده بموجب فرموده خالد را طلبیده ازوی پرسید که
ده هزار درم انعام اشعث از اموال خاصه تو بوده یا از بیت المال و خالد در جواب سکوت ورزید

بلال دستار در گردنش انداخت و گفت فرمان امیر المومنین چنانست که ترا بدین سان برارم
تا جواب گوئی خالد گفت ان وجه از خالص اموال من بوده و ابو عبیده خالد را بمدینه روان کرده
چون چشم فاروق اعظم بروی افتاد نوبت دیگران سوال کرد خالد جواب داد که ان وجه را از قرب
شمشیر حاصل نموده بودم و غضب عمر نسبت باو ازدیاد پذیرفته فرمود تا جهات خالد را قیمت
کردند و از مجموع ان که موازی هشتاد هزار درم بود بیست هزار درم را جهت بیت المال برداشته تتمه
را بوی گذاشتند و این خبرها باهالی شام رسیده زبان طعن بر عمر دراز کردند و شرایط ملامت
بجای اوردند و عمر از کرده پشیمان شده خالد را طلبید و لوازم اعتذار بتقدیم رسانید و در سال
هیزدهم از هجرت در بلاد شام بلا و وبا شیوع تمام یافت و این اول طاعونی است که در اسلام
بوقوع انجامید و انرا طاعون عمواس گویند زیرا که اول ان بلیه در قریه پیدا شد که انرا عمو
اس میگفتند بالعین والسین المهملتین و ان قریه در میان رمله و بیت المقدس است
و در ان وبا بروایتی بیست و پنج هزار کس از صحابه و تابعین و غیرهم از عالم انتقال نمودند
و از انجمله یکی ابو عبیده است رضی الله عنه و هو عامر بن عبد الله بن الجراح بن هلال بن اهیب
بن ضبه بن الحارث بن فهر بن مالک و فهر از جمله اجداد حضرت رسول است صلعم
و ابو عبیده بمذهب اهل سنت در سلک عشره مبشره انتظام دارد و در اوایل بعثت
بوحدانیت حضرت عزت اعتراف نمود و از جمله احادیثی که در شان ابو عبیده رضی الله عنه
نزد محدثان محقق الصحت پیوسته انکه رسول صلعم فرمود که ان لکل امه امین وامین هذه
الامه ابو عبیده بن الجراح و فاتش بروایتی که در سیر السلف شرف وضوح یافته در اردن
اتفاق افتاد و معاذ بن جبل بروی نماز گذارد و صاحب گزیده گوید که ابو عبیده در بیست و
هفت سالگی مسلمان شد و سی و یکسال در اسلام اوقات گذرانید و در حمص متوجه

عالم آخرت گردید و از و نسل نماند مدت عمرش بروایت مذکور پنجاه و هشت سال باشد معاذ
بن جبل رضی الله عنه بعد از وفات ابو عبیده روزی چند بموجب وصیتش بامارت سپاه اسلام
قیام نمود و جهت عارضه طاعون هم دران ایام از عالم انتقال فرمود و معاذ ابو عبد الرحمن
کنیت داشت و از قبیله خزرج بود و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم او را بعاملی بعضی از بلاد یمن
با نقضاء ان ولایت سرافراز گردانید و بروایت انس بن مالک در شان او بر زبان وحی
بیان گذرانید که اعلمکم بالحلال والحرام معاذ مدت عمرش بروایت امام یافعی سی و شش سال
بود و بقول احمد الله مستوفی سی و هشت سال عبد الرحمن بن معاذ هم دران سال بجوار مغفرت
ایزد تعالی انتقال فرمود و از جمله اموات ان سال دیگری یزید بن ابی سفیان است که برادر
بزرگتر معاویه و حاکم دمشق بود و دیگری از انجمله سهیل بن عمرو است که نسبش بعامر بن لوی
می پیوست و او از اشراف قریش بود و در منزل حنین ایمان آورده برسالت سید ثقلین
اعتراف نمود و پسر سهیل ابو جندل نیز دران واقعه فوت شد و از جمله اموات ان طاعون
دیگری شرحبیل بن حسنه است که بمادر منسوب بود و پدرش در سلک اهالی یمن انتظام داشت
عبد الله بن مطاع نام او وفات حیات شرحبیل را شصت و چهار سال گفته و از انجمله دیگری
بن هشام بن مغیرة المخزومی است که برادر ابو جهل بود و بروایتی حارث در واقعه یرموک شهادت
یافت فضل بن عباس رضی الله عنهما بروایتی هم دران بلیه برحمت حضرت واهب العطیه
فایز شد و قولی آنکه فضل در حرب یرموک شربت شهادت چشید و بعضی گویند که در
واقعه اجنادین بخلد برین رسید و وفات حیاتش بیست و یکسال بود القصه چون خبر وفات
جماعه مذکوره و سایر مردمی را که صبح زندگانی ایشان در حدود شام بانجام رسیده بود بخلیفه
ثانی شد جهت ضبط و نسق اموال اموات و قسمت مواریث و تعرف احوال امرا و تعیین

عوارض بجزیه و رعایا متوجه آن مملکت گشت و چون ببلده رمله نزول نمود ارزاق سپاه را
مقرر گردانید و در تمامی بلاد شام امرا و حکام متعین ساخته اموال جماعتی که در طاعون عمواس
اساس حیات ایشان اندراس یافته بود بحیطه ضبط درآورد و از هرکه وارث شرعی مانده بود
ترکه او را بورثه رسانید و هرکه وارث نداشت متروکاتش را داخل بیت المال گردانید
و چون خاطر از سایر احوال مذکوره بموجب فرمان عمر بن الخطاب رضی الله عنه عیاض بن غنم الفهری
با پنج هزار مرد جرار از سپاه شام متوجه تسخیر بلاد جزیره و دیار بکر شد و نخست برقه رفته
بنطس که از قبل هرقل حاکم آن بلده بود در شهر تحصن نمود و عیاض آغاز محاصره و محاربه
کرده بنطس از مقاومت عاجز گشت و قاصدی نزد عیاض فرستاده پیغام داد که اگر مرا
با ده بطریق امان دهی بخدمت تو آیم و طریق مخالفت را مسدود ساخته ابواب صلح
و صفا بر گشایم و عیاض امان نامه ارسال داشته بنطس با ده کس از حصار بیرون آمد
و نزد عیاض رفته بعد از ادای تحیت از وی پرسید که نام تو چیست عیاض جواب داد
که مرا عیاض بن غنم میگویند بنطس چون این نام شنید روی باصحاب خود آورده تبسم
کرد و باز عیاض را مخاطب گردانیده سوال نمود که ما را بچه چیز میخوانی عیاض فرمود که
بقبول ملت حمیده اسلام و انقیاد احکام شریعت خیر الانام علیه الصلوة و السلام
بنطس گفت که نمیتوانیم که ترک دین عیسی بن مریم گفته شریعت نبی عربی را قبول
نمائیم بامری دیگر اشارت فرمای عیاض گفت اگر مسلمان نمی شوید جزیه قبول نمائید
تا اموال و عیال شما در پناه ما محفوظ ماند و بنطس برین معنی راضی شده مقرر شد که اهل
رقه در بدل صلح بیست هزار دینار نقد جواب گویند بعد از آن هر سال هر بالغی از رجال
مبلغ چهار دینار جزیه دهند و از اغنام و مواشی عشر و یک بضابطه اموال بیت المال رسانند

[illegible]

وبر جمله عهدنامه در قلم آمده در آخر مجلس عیاض از بطلیس پرسید که در وقتی که نام و نسب خود را بزبان
آوردم چرا در یاران خود نگریسته تبسم کردی جواب داد که ما در کتب متقدمین خوانده بودیم که فتح
رقه بر دست کسی میسر شود که نام او با نام پدرش غنم باشد بنابران چون لفظ غنم شنیدم
اصحاب خود را تنبیه نمودم که توان سنجید که این بلده را خواهی گرفت با مصالحه راغب گشته ترک مجادله
نمایند القصه عیاض پس از فتح رقه برها رفته آن بلده را نیز بطریق مصالحه مفتوح ساخت
و بر این قیاس شهر حران و عین الورد را در حیز تسخیر کشیده در آن بلدان رایت نفوذ برافراخت
بعد از آن بجانب نصیبین در حرکت آمده مالک بن حارث الاشتر النخعی را بامداد و مساعدت
ارسال داشت و مالک آن ده و حصار استوار را بصلح مسخر گردانیده سالما غانما مراجعت نمود
و در ظاهر نصیبین بعیاض ملحق شد و عیاض چند ماه آن قلعه متین را محاصره فرموده بیکر فتح و ظفر
جلوه گر نگشت آخر الامر سنجید او را اتفاقا مصلحت است که یک شهر زور فرستم تا چند کوزه
کژدم بیاورد و آن کوزه ها را در منجنیق نهاده بحصن اندازیم زیرا که بتجربه معلوم شده که هر کس را که
کژدم شهر زور نیش زند بمیرد و شاید که نصاری عاجز گشته بصلح و صغار رضا دهند و عیاض بر حسب
صوابدید آن شخص عمل نموده در آن شب چندین کس از زخم عقرب بسرحد فنا رسید و حال اهالی
نصیبین با اضطرار انجامید کس نزد عیاض فرستادند و طلب صلح نمودند عیاض اجابت
نکرد و چند کوزه کژدم دیگر در شهر انداخت و مردم آنجا بکشتن عقارب مشغول گشته مسلمانان
از اطراف و جوانب خندق پیش رفتند و رخنه در دیوار حصار افکنده از روی غلبه و قهر آن
شهر را بگرفتند و دست بقتل و غارت بر آوردند و عاقبة الامر عیاض بر عجز و بیچارگی رعایا
ترحم نموده بقیة السیف را امان داد و مقرر کرد که عجالة الوقت مبلغ چهل هزار دینار بدل
صلح جواب گویند و ملتزم جزیه شده دیگر بر امر خلاف نکردند و چون خاطر عیاض از

فتح

فتح تمامی بلاد جزیره و دیار بکر فارغ گشت بموجب فرموده عمر بن الخطاب ایالت آن ولایت را بعتبة بن فرقد السلمی
بازگذاشته رایت مراجعت بجانب شام برافراشت و بعد از وصول بحمص داعی حق را لبیک اجابت گفته
فوت شد مدت حیاتش شصت سال بود وفات عیاض در سال بیستم از هجرت روی نمود و هم
درین سال بروایت روضة الاحباب ابوبحریه بموجب اشارت امیرالمؤمنین عمر رضه بغزو روم رفت
و او اول کسی است از اهل اسلام که با فرط اهتمام بدان ولایت درآمد و قومی آنکه نخستین شخصی
که جهت جهاد بروم رفت میسرة بن مسروق بود و هم درین سال هرقل وفات یافت و در سن
مسطنطنیه مالک تاج و نگین شد و درهمین سال بلال الحبشی مؤذن در شام فوت شد پدر بلال
رباح نام داشت و مادرش حمامه و او در اوایل اوقات بعثت زبان بکلمه توحید گویا گردانید
و از مالک خود امیه بن خلف تعذیب بسیار کشید در اثنا روزی ابوبکر رضی عنه بسر وقت
امیه و بلال رسیده از امیه درخواست نمود که دست از ایذا او باز دارد و امیه جوابی درشت
گفته بالآخره بلال او کسی است که بانگ نماز گفت مدت عمرش زیاده بر شصت سال بود
مدفنش بلده دمشق است و در سال بیست و یکم عمرو عاص بلاد نوبه و بربر و برقه و طرابلس را
بطریق مصالحه فتح نمود و دوازده هزار دینار از اهل برقه در بدل صلح بستاند و هم درین سال خالد
بن الولید در حمص وفات یافت و هو خالد بن الولید بن المغیره بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم و
مادر خالد لبابه است که خواهر ام المؤمنین میمونه هلالیه بود و کنیتش ابوسلیمان است و لقبش
بقول اهل سنت سیف الله و خالد شصت سال عمر داشت و در سال بیست سیم از هجرت عسقلان
بدست معاویه بن ابی سفیان که بعد از فوت برادر خود حاکم دمشق شده بود بطریق مصالحه
مفتوح گشت و هم در آن سال معاویه عموریه را نیز در حیز تسخیر آورد بر ضمیر مطالعه کنندگان این اوراق
پوشیده و پنهان نماند که مجملی از وقایع ممالک شام بروایتی که بصحت اقرب است این بود که مرقوم

قلم مشهود رقم شد واطلاع بر سایر اقوال و وقوف بر تفصیل احوال حواله بکتب مبسوط است اکنون
وقت آنست که پرتو اهتمام بر تحریر شمه از فتوحات عراق و ممالک عجم تابد و عنان بیان بصوب
وقایعی که تا غایت بنابر ملاحظه ارتباط سخن در حیز تاخیر افتاده انعطاف یابد و من الله الاعانه
والتوفیق انه هو القادر علی ما یشاء بالتحقیق

ذکر فتوحات بلاد عراق و ممالک عجم بعون عنایت مفتح الابواب و بیان سایر وقایع و حالات ایام خلافت عمر بن الخطاب

سخندانان میدان سخن سازی و عارفان فن سیر و مغازی باقدام صحت نشان بر لوح بیان نگاشته
اند که در اوایل ایام خلافت عمر بن الخطاب رضی عنه مثنی بن حارثه شیبانی از سواد عراق بمدینه
شتافته جهت مقابله و مقاتله جنود عجم استمداد نمود و کیفیت پریشانی و بی سامانی فارسیانرا
بروجهی که واقع بود شرح فرمود و امیر المومنین عمر بن الخطاب اکابر اصحاب و اعاظم احباب را جمع
ساخته خطبه خواند و مردم را بر فتح بلاد عراق و غزو کفار عجم ترغیب کرد اما در آن روز هیچکس زبان
اجابت نگشاد زیرا که بسیاری از عظما جهت عزل خالد بن الولید از امیر المومنین عمر رضی عنه
رنجیده بودند و از کثرت عدد و وفور عدد حکام فرس اندیشه می نمودند و چون دعوت فاروق
اعظم مردم را بدان سفر تکرار یافت ابو عبیده بن مسعود الثقفی که بزعم امام یافعی صحابی بود
و بروایت اکثر مورخین در سلک اکابر تابعین انتظام داشت آن امر خطیر را قبول کرده بعضی
از صحابه نیز شرط موافقت بجای آوردند و عمر رضی عنه هزار مرد جرار و بروایتی چهار هزار کس را
همراه او داده ابو عبیده را بر ایشان امیر گردانید و مصحوب مثنی بجانب عراق فرستاد و این اول
جیشی بود که در زمان خلافت امیر المومنین عمر تجهیز یافت و عنان همت بجهاد اعداء ملت تافت
و دران زمان بقول اکثر مورخان حکومت عجم تعلق بپوران دخت داشت و رستم فرخ زاد امیر الامرا
بود القصه چون ابو عبیده و مثنی بسواد عراق عرب در آمدند بر حسب فرموده پادشاه عجم سپاه کینه خواه

کثیر

کشت و سنگفاه در سایهٔ علم شخصی که موسوم بجاپان بود متوجه حرب مسلمانان گشتند و ابوعبیده و مثنی ایشان را
استقبال نموده بعد از تلاقی فریقین قتال اتفاق افتاد که از آن صعب‌تر نتواند بود نظم دو لشکر
بگویم که دو کوه قاف رسیدند در جلوه‌گاه مصاف خرامیدن بادپایان بگشت زلزل در افگنده
در کوه و دشت عرق کردن توسنان در شتاب ز دریای آتش برآورد آب سپاه از علمها
شده سایه‌دار دلیران برآشفته دیوانه‌وار ز هر سینه نو شده کینها گریزان شده رحمت از سینها
و بعد از کر و فر بسیار بکمال اقتدار سپاه عرب بر جنود عجم ظاهر گشته روزی بوادی فرار آوردند و ابوعبیده
بنصرت و ظفر اختصاص یافته یکی از لشکریان مطر بن فضه نام جاپان را اسیر ساخت اما او را نشناخت
و جاپان دو غلام و کنیزکی و هزار درم مطر را وعده کرده امان یافت بعد از آن یکی از مسلمانان
جاپان را شناخته بار دیگر اسیر گردانید و نزد ابوعبیده آورد و کیفیت واقعه شرح نمود ابوعبیده
گفت چون مطر او را امان داده است دیگر متعرض نمیتوان شد نقض پیمان مخالف شرع است
القصه پیش از آنکه ابوعبیده بقسمت غنایم پردازد این خبر شایع شد که پسر خاله کسری نرسی نام
با لشکری در نواحی کسکر نشسته است و حصار سقاطیه را پناه خود ساخته و رستم فرخ زاد سپهسالار
موسوم بجالینوس و قبل جالینوس با بیست هزار مرد نامزد مدد نرسی کرده لاجرم ابوعبیده بخاطر
گذرانید که قبل از آنکه آن دو سپاه بهم پیوندند متوجه دفع شر ایشان گردد و بدین عزیمت لشکر
بسر نرسی کشیده او را بضرب تیغ و سنان منهزم گردانید آنگاه بسر جالینوس تاخته او را منهزم
نیز بر طبق ناموس فیصل داد و چون منهزمان برستم فرخ زاد پیوستند رستم بهمن را که معروف
بوران دخت بهمن با هشتاد هزار مرد تیغ زن بکنار آب فرات شتافته در موضعی که آنرا قس الناطف گویند
منزل ساخت و ابوعبیده با هفت هزار یا نه هزار از ابطال صف‌شکن متوجه بهمن گشته ابن صلوبا بموجب
فرموده او جسری بر آب فرات بست و هر چند سلیط بن قیس انصاری و مثنی بن حارثه شیبانی

ابوعبیده را از عبور مانع آمدند بجایی نرسید و از جسر گذشته در مرحلهٔ تنگ فضا خیمه اقامت
برافراخت و ابوعبیده صبح که روز دیگر در میدان گرد آفتاب فرجامش بمغرب فنا غروب
نمود شرط وصیت بجای آورده جمعی را نامزد امارت کرد و گفت اگر من بقتل رسم پسرم وهب
امیر لشکر باشد و اگر او نیز کشته شود پسر دوم من مالک مالک از مد امارت گردد و اگر
مالک نیز برحمت حق پیوندد ولد سیم من جبر سرور لشکر باشد و اگر او نیز شربت شهادت
چشند سلیط بن قیس الانصاری بشرائط سرداری قیام نماید و اگر سلیط بن قیس را نیز واقعه
ناگزیر پیش آید مثنی بن حارثه شیبانی بلوازم امر امارت پردازد صباح روز دیگر که اعلام
اضاءت گستر در فضای هوا هویدا شده سپهر نیل پیکر پیروزه رنگ از نگار خورشید مزین گشت
و از تلاطم امواج بحر نیلگون گردون دست تقدیر ملک بیچون بساط نمایش امواج کواکب
را درنوشت بیت صبحدمان کابنه آفتاب برد ز هر دیده خیالات خواب
موج زنان گشت ز تیزی تک دور چشمه خورشید چو دریای نور کشتی مه رفت بدریا فرو
غوطه زد انجم چو شناور برو ولشکر بهمن بن بهمن درفش کاویانی برافراشته و اقبال کوه
مثال را در پیش صف باز داشته بمیدان مصاف شتافتند و ابوعبیده و سرداران سپاه
اسلام میمنه و میسره ترتیب داده عنان بصوب مقابله و مقاتله ایشان تافتند و چون
از جانبین دلیران روز پیکار در میدان تاختند و خاک معرکه را بخون یلان یکدیگر گل ساختند اسپان
مسلمانان از پیلان رم کرده باز گشتند و کفار از عقب درآمده بزخم تیر و نیزه جمعی را
کشتند ابوعبیده که آن حال مشاهده نمود باتفاق جمعی از دلاوران از اسب پیاده شده رخ
بمحاربه پیلان آوردند و بعضی از فیلبانان فیلان را مجروح گردانید ابوعبیده خرطوم فیل سفید
را که اعظم افیال عجم بود مقطوع ساخته اما در وقت مراجعت فیل بدو رسید و از سر خشم او را

در زیر دست و پا در آورد و شهید کرد لاجرم کفار دلیر گشته مسلمانان را دل بشکست و کار از دست رفته
انهزام یافتند و در آن حال عبدالله بن مرثد بخیال آنکه چون کشتیها مفقود نباشند بازگشته بمبارزت
نمایند جسر را ویران ساخت و هر کس بدانجا رسید و پل را خراب دید از وهم کفار خود را در آب انداخت
بنا بر این بسیاری از مسلمین غریق بحر فنا شدند و بعد از شهادت ابو عبیده و سلیط
بن قیس مثنی رایت برداشته بطریقه خدعه با کفار حرب مینمود تا بقیه مسلمانان از دریای
هلاک بساحل نجات رسیدند و در آن معرکه از اهل اسلام چهار هزار تلف شده و دو هزار بمدینه
بازگشتند و سه هزار کس با هزار نفر با مثنی در موضع لیس منزل گزیدند و بهمن جادو از قلت
لشکر مثنی خبر یافته قصد کرد که بر آب فرات جسر بندد و تا بیابان صحرای بی کران خود را بمثنی
رساند اما در آن ولا اخبار پریشان از جانب رستم شنوده بمداین مراجعت نمود و هم
در این سال یعنی سنه اربع عشر من الهجرة عمر بن الخطاب رضی عنه لشکری یراق کرده جریر بن
عبدالله البجلی را سردار ایشان گردانید و فرمان داد که بمثنی ملحق گشته قدم در وادی جهاد
نهند تا اختلالی که در واقعه جسر دست داده تدارک پذیرد و چون جریر حسب الفرموده
بمثنی پیوست در آن اثنا مهران بن باذان با سپاهی بی کران متوجه حرب ایشان شد و در
موضع نخیله تلاقی فریقین اتفاق افتاده در خلال قتال مهران بزخم پیکان یکی از ابطال رجال
بقتل رسید و اتباعش انهزام یافته اهل اسلام تیغ بیدریغ در کافران نهادند چنانچه بروایتی
عدد مقتولان آن معرکه بصد هزار رسید و بعضی از اهل اخبار آن روز را یوم الاعشار خوانند
زیرا که صد مبارز در لشکر مسلمانان شمرده شد که هر یک در آن روز ده کافر مقهور کشته بودند
و هم در آن اوان مثنی سوق خنافس و بازار بغداد را که مجمع تجار کفار بود غارت نموده اموال
بسیار بدست آورد و در میان لشکریان قسمت کرد و چون این خبر بمداین و سماع اعیان عجم متواتر

شده یزدجرد بن شهریار را بپادشاهی برداشتند و رستم فرخ زاد را بمقابله عرب نامزد کرده
احوال ایشان روی بانتظام آورد و مثنی کیفیت واقعه بدار الخلافه عرض داشت نموده عمر بن الخطاب
رضی الله عنه باستصواب اجله اصحاب زمام رتق و فتق و حل و عقد امور عراق را در قبضه اختیار
سعد بن ابی وقاص نهاد و او را در اواخر سال چهاردهم یا اوایل سال پانزدهم از هجرت با چهار هزار
یا شش هزار یا هفت هزار کس بدانجانب فرستاد و سعد رضه ان زمستانی در منزل اشراف
که قریب نجد و سواد است اوقات گذرانیده چون نیر اعظم از مرحله حوت به بیت الشرف
خویش خرامید سعد رضه از انجا کوچ کرده متوجه قادسیه گردید و قبل از وصول او مثنی از دار فنا
بعالم بقا پیوسته بود و سعد در قادسیه رحل اقامت انداخته تمامی سپاه سواد بدو ملحق گشتند
و عمر رضه عنه طلحه بن خویلد اسدی و عمرو بن معدیکرب الزبیدی و عاصم بن عمرو التمیمی و
شرحبیل بن سمط الکندی و فرات بن حیان را متعاقب یکدیگر با سپاهیان جلادت اثر
بمدد سعد روان ساخت و از انجانب رستم با شصت هزار سوار براق وار گزیده و سی و سه زنجیر
فیل کوه پیکر کار دیده از مداین بیرون خرامیده ساباط را محل بسط بساط عظمت گردانید انگاه
سعد بنابر اشارت امیر المومنین عمر رضه عنهما جمعی از اصحاب را که نعمان بن مقرن مزنی و جریر بن
عبد الله البجلی و طلحه بن خویلد اسدی از انجمله بودند نزد یزدجرد بن شهریار فرستاد تا او را
باسلام دعوت نمایند و ابواب نصیحت بر روی او بگشایند و انجماعت نخست بعسکر رستم رسیده
مصحوب معتمدان او بمداین شتافتند و در مجلس پادشاه عجم راه یافته باداء رسالت قیام
نمودند لیکن یزدجرد بقبول ملت حنیف و انقیاد احکام شرع شریف موفق نشد و از اداء
جزیه عار داشته توبره خاک بر گردن یکی از رسولان نهاد و ایشان را اجازت معاودت داد
و اهل اسلام بدان معنی تفال نموده گفتند عنقریب زمین عجم در حیز تسخیر امت سید عالم صلی الله

علیه

علیه وسلم در خواهد آمد و یزدجرد بعد از رخصت ایلچیان متعاقب کس نزد رستم فرستاده پیغام فرمود

که بسرعت هر چه تمامتر متوجه میدان قتال کردد و چون رستم از اوضاع بخوبی معلوم کرده بود که

کوکب طالع سعد و سپاه عرب در اوج قوت و سعادتست و اختر بخت یزدجرد و جنود عجم در حضیض

ضعف و نحو متدرج طی مسافت مینمود و پیوسته قاصدان سخن دان پیش سعد رضه ارسال داشته

طالب مصالحه می بود و لیس از ظهور عدم فایده به ارسال رسل و رسایل مآبد اجل عنان بارکیر رستم را

کرفته بمیدان مقابله و مقاتله رسانید و سعد رضه از قرب وصول اعدا وقوف یافته بتعبیه سپاه

خویش که سی و چند هزار مبارز خنجر کذار بودند اشتغال نمود و منذر بن حسان ضبی و طلحه بن

خویلد اسدی را در قلب لشکرجای داده جریر بن عبدالله البجلی و عمرو بن معدیکرب را

بمیمنه فرستاد و ضبط میسره را در عهده قیس بن مکشوح مرادی و ابراهیم بن حارثه شیبانی

کرد و خود بواسطه ظهور دمامیل و بثرات و عرض مرض عرق النسا بر بام قصری که مشرف

بر معرکه بود منزل کزید و خالد بن عرفطه را بجای خویش مقرر کردانید اما رستم جالینوس را

با چهل هزار مرد مقدمه لشکر ساخت و هرمزان را بر میمنه باز داشت و میسره را بمهران بن

بهرام رازی کرد و جای خود در قلب مقرر کرد و هژده زنجیر فیل در پیش خویش

جای داده تیر اندازان جلد بر آن فیلان سوار کردانید و هژده فیل دیکر بمیمنه و میسره

فرستاد القصه صباحی که خورشید خنجر کذار لوا بیضا از افق شرقی بر افراخته فروغ کواکب

ثواقب را بیش نهاد همت کردانید و فضای بسیط زمین از عکس خورشید زراندود و آفاق

رنکین شده خطوط شعاعی بسان رماح خطی بجانب عیون روشنان افلاک دراز کردید

رستم با سپاه عجم تاجهای مکلل بلعل و در بر سر و جوشنها محلی بسیم و زر در بر کمرهای مرصع

بر میان بسته و بر اسبان تازی تراد نشسته صف قتال بیاراستند و سعد وقاص و لشکر

ملک ینال با مداد مومنان قیام می نماید بالجمله چون خسرو کواکب مواکب از جولان در فضای معرکه
اسمان ملول گشته روی بدیار مغرب آورد و ظلام شام دلیران خون اشام را از اشتغال رماح
و حسام منع نمود ان دو لشکر از یکدیگر جدا شده ابومحجن حسب الوعده بمجلس خود شتافت و سعد
از کیفیت حال وقوف یافته نزد ابو محجن رفت و زبان عذر خواهی گشاده ان اسب و سلاح را
بوی بخشید و شرط کرد که دیگر جهت شرب خمر او را حد نزنند و ابو محجن خود را از ارتکاب شراب کنار انده
گفت من هرگاه باشامیدن مدام اقدام مینمودم چون بتعزیر شرعی تادیب می یافتم از غام اثام
از صفحه حال من باب عفو و مغفرت شسته می شد و اکنون که تو مرا دران کار مطلق العنان ساختی
اگر دیگر مشغول کنم دامن عصمت من ناقیامت از لوث ان جریمه پاک نمی شود لاجرم توبه کردم
که هرگز برامن خمر نگردم القصه روز سیم که موسوم است بعماس بار دیگران دو سپاه سپهر اساس ملبس
بلباس جنگ شده روی بمیدان نام و ننگ نهادند و از هر دو جانب دست بخونریزی و فتنه انگیز
براورده داد مردی و مردانگی دادند نظم دگر بار شیران بجوش امدند بشیر افکنی در خروش
امدند و دران اثنا هاشم بن عتبه از شام بمعرکه رسیده با هفتاد مبارز کار دیده بر میمنه سپاه عجم
حمله نمود و صفوف انجاعت را متفرق ساخته راه سفر اخرت بر ان شان گشود شعر سپاه خصم را
برداشت از پیش سر امد دولت ان قوم بدکیش ز ضرب تیغ ان مرد سر امد بهر سو سروری از
پا در امد در تاریخ احمد بن اعثم مرقوم قلم صحت رقم گشته که دران روز از لشکر رستم پهلوان
شهنشاه نام بر اسپی بور نشسته و تاجی از زر بر سر نهاده بمیان هر دو صف امد و جولان کرده
مبارز خواست و چهار مسلمان را که متعاقب یکدیگر بجنگ او بیرون رفتند شهد شهادت
چشانید بعد از ان زمره از اهل اسلام عمرو بن معدیکرب را که بکبر سن رسیده بود گفتند
نوانی که قدم در میدان نهی و مسلمانان را از شر این کافر متهور نجات دهی و قبل از انکه عمرو زبان

بقول

سنجوخت

بقبول بکشاید جوانی از بنی تمیم گفت مردی پیر و ضعیف با این شخص قوی بنیه چگونه مقاومت تواند کرد
عمرو گفت اگرچه سن من بسر حد رسیده هنوز مثل تو جوانان را در میدان مردان از پیش بر میتوانم
داشت آن جوان باتفاق جمعی دیگر از خویشان بزبان آورد که همگنان را کمال شهامت و
شجاعت تو معلوم است اما چون بغایت پیر و ضعیف شده می اندیشیم که مبادا بجسم زخمی
رسد عمرو گفت شتری را بیاورند تا بر نشستم گفتند شتر سوار بجنگ این مرد جرار خواهی رفت
فرمود که هرچه من میگویم چنان کنید و ایشان شتری پیش کشیده عمرو بران نشست
و آن جوانان را گفت جامه بر عزم خویشتن راست سازند ایشان بنیاد آن کار کردند و چون دستهای
ایشان بر بر نشستگاه او در آمد قوت کرده شتر را بر انگیخت چنانچه دو تن از آن مردم از دو
جانب شتر آویخته ماندند و فریاد بر آوردند که ای عم ما را رها کن و او شتر را میدوانید عاقبت
ترحم نموده ایشان را گذاشت و گفت این حرکت بدان جهت از من صدور یافت که شما را
معلوم شود که مرا چه مقدار قوت باقی مانده است آنگاه از شتر فرود آمده و بر اسبی تازی نژاد
نشسته بمبارزت شاهنشاه مبادرت نمود و نخست شاهنشاه شمشیری بجانب عمرو
انداخته عمرو آن حمله را بسپر رد کرده هم در آن گرمی صمصام بر سر شاهنشاه فرود آورد چنانچه
اثر زخم بدماغش رسید از اسب در گردید و مسلمانان تکبیر گفته کافران بر ایشان
چیره گشتند و در آن روز قعقاع بن عمرو و حمال بن مالک اسدی نیز بتأیید سرمدی
تیغ شجاعت آخته کما ینبغی بامر قتال اقبال فرمودند و بعضی از امثال اهالی ضلال را مقتول
کرده و برخی را مجروح ساخته بگریزانیدند و ثبوت پیوسته که در روز عماس چندان دود لشکر
در اغلو اعدام بلند گردید بمرتبه انجامید که چون خادمان فضا قندیل نوربخش آفتاب را از سقف
این گنبد فیروزه مفرش بنهانخانه مغرب در آوردند از جانبین شموع و مشاعل برافروخته

همچنان باشتغال نایرهٔ حرب مشغولی میکردند و دران شب که موسوم است بلیلة الهریر ناصاح ساقی تقدیر
اقداح تلخ مذاق مرک بران شور بختان می پیمود و دیده روشنان فلک جهت نظارهٔ کارزار ان کروه
خنجر کذار تا وقت ظهور بنا بسیر مهر منیر باز بود روز دیکر که افتاب تیغ زن از مطالع سعد یکسواره در میدان
اسمان تاخت و جیل نجوم نحوست هجوم را از ضرب اسنهٔ شعاعی مغلوب و منهزم ساخت اثار ضجر و انکسار
بر صفحات احوال سپاه عجم نمودار شده لشکر شجاعت عرب بموجب اشارت سعد بن ابی وقاص
رضه بیکبار متوجه اعدا کشته حمله کردند و اقدام ثبات و قرار ان کروه نابکار بزلزل یافته روی
بوادی فرار اوردند و مسلمانان ایشانرا تعاقب نموده هلال بن علقمه برستم رسید و سردار
عجم تیری بجانب او انداخته ان تیر بربالای هلال خورد چنانچه قدمش بر رکاب دوخته شد
و هلال هم دران کری تیغ برستم رسانید کردنش ازبار شر سبک کردانید نظم چو دیدار رستم
ز خون تیره کشت جهانجوی تازی برو خیره کشت دکر تیغ زد بر سر و کردنش بخاک اندر
افکند جنکی تنش هلال ندای الا انی قد قتلت رستما در طارم افلاک انداخته در بدیهه
مبنی صدا انشا نمود که ترجمه ان ابیات اینست مثنوی ندیدی که چون نام ابای من شد زنده
از بر دلیهای من بوقت که رستم بهزیمت نمود دریدم دلی بر زخ خود کشود دران دم زدن
زخم کاری مرا بزن دوخت پای سواری مرا بنا مد حق کردنش سینه چاک زترکیب
فرستادمش سوی خاک روانش بدوزخ روان ساختم بفتح عجم رایت افراختم
و زهره بن حویه تمیمی بجالینوس رسیده او را بقتل رسانید و ضرار بن الخطاب درفش کاویانی
را که شرح تزئین و ترصیع ان بجواهر ثمین در جزو ثانی سبق ذکر یافته بدست اورد و در
محاربه قادسیه بروایتی از کفار قریب صد هزار نفر بقتل رسیدند و از مسلمانان هشت هزار و
پانصد کس شربت شهادت چشیدند و سعد بن ابی وقاص چون بفتح و نصرت اختصاص

یافت بلوازم شکر الهی قیام نمود و از بام قصر بپایان شتافت و به پرسش و نوازش دلاوران قیام نمود باجتماع غنایم که زیاده از حد حصر و احصا بود فرمان فرمود اما سلب رستم را هلال مسلم داشت منقولست که قیمت کمر او هفتاد هزار دینار و بهای تاجش صد هزار دینار بود و همچنین سلب جالینوس را که بنفاست بی نهایت داشت بزهره عنایت کرد و در عوض درفش کاویانی سی هزار دینار بضرار داده انرا داخل غنایم ساخت و خمس غنیمت را افراز نموده بمدینه فرستاد و نخست حمازه سواری بدان بلده رسید و ان اخبار سار را باهل اسلام رسانید امیر المومنین عمر مبتهج و شادمان گردید و سایر مسلمانان در عین فرح و سرور مراسم حمد کریم عطابخش بجای آوردند و خلیفه را تهنیت گفتند و متعاقب خبر فتح قاصدان سعد بمدینه درآمده نقود نامعدود و جواهر و زواهر و اوانی زرین و سیمین و البسه زربفت و ابریشمین و اسبان راهوار و شتران باربردار و استران رکابی و قطار و اسلحه نفیسه بسیار که خمس غنایم ان معرکه بود بنظر رسانیدند خلیفه ان اموال را بمصارف شرعیه صرف نموده در جواب نامه سعد نامه نوشت که جهت استراحت سپاه و رفاه سپه توقف نماید و تا وقتی که مامور نگردد قصد مداین نفرماید و هم درین سال یعنی سنه خمس عشر من الهجرة النبویه فاروق اعظم عتبه بن غزوان را که یکی از اصحاب پیغمبر اخرالزمان بود با فوجی از جنود ظفر ورود بجانب ابله فرستاد تا دران ناحیه بلده بنا کند و غرض عمر رضه از تعمیر ان شهر ان بود که من بعد میان پادشاه عجم و ملک هند طریق امد شد مسدود گردد و از یکدیگر استمداد نتوانند نمود زیرا که نزدیکتر طریقی که فارسیان از ان ممر بهندوستان توانند رفت ان بود و بالجمله عتبه بابله شتافته در ساحل بحر شهری وسیع بنیاد نهاد و استادان بنا فرسه سال دران کار کردند تا باتمام رسید و بنابران که ان بلده

بموضعی واقع شد که اطراف و جوانبش سنگلاخ بود و به بصره انتساب یافت چه اعراب مثل این
جائی را بصره گویند و بعد از آنکه بصره مجمع طوایف خلایق گشت عتبه مجاشع بن مسعود را
بحکومت آن باز داشته بمدینه مراجعت نمود و در سال هفدهم از هجرت بعالم آخرت
انتقال فرمود و عمر رضه مجاشع را عزل کرده مغیره بن شعبه والی آن ولایت شد و پس از چندگاه
مغیره بزنا متهم گشته قریب منصب حکومت بصره با بو موسی اشعری انتقال یافت
و در همین سال یعنی سنه خمس عشر عمر وضع دیوان فرمود و اسامی اجله اهل بیت و اصحاب
را بر دفتر ثبت کرده جهت هر یک چیزی مقرر نمود و ابتدا بعباس رضه عنه کرده باسم
شریفش دوازده هزار درم و بروایتی بیست و پنج هزار درم نوشت بعد از آن سادات
خاندان سید کائنات را بر سایر برایا تقدیم داد و بنام هر یک از امهات مومنین ده هزار
درم تعیین فرمود و هر یک از حضار معرکه بدر را پنج هزار درم نوشت امام حسن و حسین را
بصلوات الله علیهما بدستور بدر در طبقه مقرر کرد و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی را نیز
داخل آن طبقه گردانید بعد از آن جهت بقیه صحابه از چهار هزار درم تا دویست درم علی
اختلاف مراتبهم رقم زد و در شوال همین سال سعد بن ابی وقاص بمقتضای فرمانی
که از دار الخلافه بدو رسید متوجه مداین گشته در اثنای راه نهر شیر و بابل و ساباط را فتح
نمود و عساکر عجم که در آن حدود بودند بطریق فرار از جسر دجله گذشته پل را ویران
کردند و سعد رضه با شصت هزار سوار نامدار بکنار آب رسیده بنابر فقدان کشتی توکل
بر کرم الهی کرده اسب در آب راند و تمامی خیول و بغال و دواب و جمال ارباب توحید
با احمال و اثقال چون برق و باد از آب گذشته هیچ چیز ضایع نشد مگر قدح مالک بن عامر
که در دجله افتاد و بالاخره موج دریا آنرا بر ساحل انداخت و یکی از لشکریان بن عامر

داد

که در دجله افتاد و بالاخره موج دریا او را بر ساحل انداخت و یکی از لشکریان آن فرس را
برداشته تسلیم عامر نمود و چون نزد یزدجرد بوضوح پیوست که سعد وقاص رضی الله عنه با سپاه
عرب بی وسیله جسر و سفینه از دجله عبور نمود و مداین تمام بر خاطرش استیلا یافته آنچه توانست
از اموال خزاین و نفایس و خزاین بر داشت و بصوب حلوان روان شد و بسیاری از نقود و
جواهر و امتعه و انفسه را بحسرت باز گذاشت چنانچه ابن قتیبه را بعضی از مورخین چنین نوشته
اند که وکان فی بیت المال ثلثة الف الف الف مرات اخذ منها رستم عند مسیره الی القا
دسیة النصف وبقی النصف و عبارت برخی و بکر انست که وکان فی بیت المال
ثلث الف الف الف فاخذ و النصف و ذلک دم بوا و ترکوا الباقی و چون سعد
رضی الله از فرار یزدجرد وقوف یافت بدل جمع و خاطر مطمئن بمداین درآمده بنظر
بر آن قصور متنفس منبع و ابوابهای دلکش رفیع انداخت و آن اموال لاتعد ولا تحصی
و اجناس بی حد و قیاس را دیده زبان بحمد مهیمن بنیان کرد آن ساخت و ضبط
غنایم را در عهده عمرو بن مقرن مرتی کرده آن مقدار اشیاء نفیسه و امتعه شریفه و ظروف
و اوانی نقره و طلا و فرش و بساطهایی که آنجا بدست آمد که وصف آن با مداد
قلم و بیان مستر بند برد و از آنجمله بساطی بود ابریسمین شصت گز در شصت گز که اطراف
آن بزمرد مرصع بافته بود و بروایتی هژده ارش از آن فرش بجواهر غیر مکرر زینت داشت
چنانچه ده ارش از زمرد سبز بود و ده ارش از بلور سفید و ده ارش از یاقوت
سرخ و ده ارش از یواقیت کبود و ده ارش از یاقوت زرد و در حواشی و حواشیش
اصناف ریاحین و ازهار و انواع اشجار و اثمار از جواهر ابدار و لالی شاهوار بافته بودند و آنرا
بهارستان نام نهاده و ملوک عجم در فصل شتا آن بساط را مبسوط ساخته مجلس عشرت

می آراستند و میان زمستان اوایل ایام بهار می پنداشتند القصه سعد از آن غنایم خمس
جدا کرده نهصد شتر جهت حمل آن ترتیب نمود و چون از قیمت بساط موصوف متفوهان
وی البصره عاجز گشتند انزا بی آنکه در قسمت داخل سازد اضافه اموال خمس کرده مصحوب
بشیر بن الخصاصیه بمدینه فرستاد و تتمه غنایم را بر شصت هزار سوار تقسیم نموده بدست
هر بهت هر سواری دوازده هزار دینار در آمد و چون اموال خمس و خبر فتح مداین بمدینه رسید
عمر بتجدید مبتهج و مسرور گشته آن اموال را بخش کرد و بساط مذکور را که مجرد رویت
آن موجب نشاط و انبساط می شد قطعه قطعه ساخته یک وصله را از آن بشاه
مردان علیه صلوات الله علیه فرستاد و آنجناب آنرا به بیست هزار درم و بقولی
به بیست هزار دینار فروخت در روضه الاحباب مسطور است که چون یزدجرد بحلوان
گریخت بسیاری از سپاه عجم در جلولا اجتماع نمودند و مهران رازی را بامارت و سرفرازی
نصب کرده پیمان را با یمان موکد گردانیدند که مهما امکن در دفع لشکر عرب مساعی جمیله مبذول
دارند و از میدان قتال فرار ننمایند و بعضی دیگر از گریختگان معرکه قادسیه و غیر آن
از عجمان بجانب موصل رفته در نواحی تکریت مجتمع گشتند و این خبر بسمع سعد رضه
رسیده برادر خود هاشم بن عتبه را با دوازده هزار مرد جرار بطرف جلولا فرستاد
و عبدالله بن المعتم را با شش هزار مرد مشهور بجانب تکریت ارسال داشت چون هاشم
بنواحی جلولا رسید مهران رازی قلعه آن بلده را استحکام داده متحصن گردیده و هاشم
در تضییق محصوران کوشیده بعد از آنکه مدت شش ماه زمان محاصره امتداد یافت
بیکبار فتح جلولا بعنایت ایزد تعالی دست داد و قریب صد هزار نفر از اتباع مهران

را کش

راري بر دست مبارزان حجازي كشته كشته از قتل هر طرف بسيها مدبد آمد واسمعي بسبب نسبته ان
بلده شد بجلولا لانها جللت بالقتلي ووران وبار نيز غنايم بسيار بدست مسلمانان افتاد جنانچه تعضي
از مورخان خمس انرا شش هزار دينار كفته اند وچون يزدجرد در حلوان از واقعه جلولا وقوف يافت
حلاوت زندكاني بروي تلخ شده وفوجي از سپاه را انجا كذاشته روي بري آورد وهاشم بن فراز
يزدجرد مطلع كشته بصوب حلوان شتافت وان بلده را نيز بجنك تسخير نموده در خبر تعرق آورد
وهم بن قباس عبد الله بن المعتم تكريت وموصل را مفتوح ساخت وفتح ماسبذان وشهرزوان هم
دران سال بر دست جرار بن الخطاب مسير پذيرفت ودر سال هفدهم از هجرت فتح اكثر بلاد اهواز
كه بزعم بعضي از ارباب اخبار هفتاد وهشت شهر است بوقوع پيوست وابوسبره بفرموده فاروق
اعظم لشكر بر اهواز و شوشتر كشيد هرمزان كه حاكم ان امصار بود با وي صلح نمود وبمدينه شتافته
زبان بكلمه طيبه توحيد كويا كردانيد ودرهمين سال فتح شوش بسعي ابوسبره واقع كرديد وبروايت
صاحب مستقصي تسخير اهواز ابوموسي اشعري را دست داد وهرمزان را اوكرفته بمدينه فرستاد
ودرهمين سال سعد بن ابي وقاص از امير المومنين عمر رضي الله عنهما اجازت طلبيده بنا بلده
كوفه پرداخت وبا سپاه اسلام دران مقام لواء اقامت برافراخت وسبب تسميه كوفه ان
شد كه هواي مداين كه دران زمان نشيمن مسلمانان بود با مزاج اعراب موافقت نداشت
صاحب تاج جعفري وبعضي ديكر از سالكان مسالك سخنوري آورده اند كه ان بلده را جهته
ان كوفه كفتند كه نخست دران موضع از ني ودور با منازل ترتيب نمودند ومثل اين جاي را
اعراب كوفه كويند وباتفاق اكثر مورخان وضع تاريخ هجري درهمين سال وقوع يافت
وسبب اين اختراع را بعضي بدو اخبار حمزه اصفهاني در كتاب تواريخ كبار الامم تو
بر نموجب رقم فرموده كه در زمان خلافت عمر بن الخطاب رضي الله عنه ذنبقه نوشته شد

که ختام این شهر شعبان مختوم بود و نظر امیر المومنین عمر بران نوشته افتاده برسید که اباً ازین شعبان شعبان امسال مراد است یا شعبان زمان استقبال ازین اطلاق و اجمال صورت تعیین طریق صواب در نقاب ارتیاب می ماند و هیچ صاحب کیاست پیچ جلیه را که در رفع خصومات و قطع معاملات مرتب بر ضبط و تعیین می باشد از مطالعه امثال این خطوط باز نمیداند و بی الحال جهت قلع این شکل و قمع این معضل با جماع اعاظم اصحاب و احضار صحابه اولو الالباب امر نمود و با ایشان آغاز مشورت کرده فرمود که چون مواهب الطاف الهی اعوان شریعت حضرت رسالت پناهی را بکثرت اموال و سعت احوال مخصوص فرمود و برانیه قسمت زکوات و اخراج صدقات را از تعیین اوقات چاره نخواهد بود و وضع قانونی که بواقیت ادوار احوال مضبوط ماند و العصام سر انجام این راه نباید نا گزیر است مناسب آنکه بار نمایند که طریق وصول بمعرفت زمان حدوث وقایع بچه کیفیت تیسر پذیر است همگنان را فرم اختیار برین صورت افتاد که دانستن این نوع ضابطه بر قاعده رسوم فارسیان بنیاد توان نهاد انگاه با حضار هرمزان که از اعیان دانایان فرس بود اشارت فرمود و او بملازمت رسیده بعد از وقوف بر سبب طلب چنان باز نمود که فارسیان را حسابیست که آنرا ماه روز میخوانند و موافقت معاملات را بان حساب درست میدانند و اصحاب ماه روز را تعریب نموده مورخ گردانند و مصدر آنرا التماس باقی مصادر لفظ تاریخ بر زبان آوردند بعد از ان عنان اهتمام بطلب وقتیکه اصل تاریخ اسلامی را بران مبنی دارند معطوف داشتند و با تفاق اجماع فخادیدامت مبدا تاریخ این ملت سال هجرت را بر صحایف اوراق نگاشتند و بعضی از اداب در تعریف تاریخ چنین گفته اند که التاریخ یوم معلوم نسب الیه زمان باتی علیه و تنابر نسبتی بهم گویند که درخت الکتاب نوریخا و بلغت بنی قیس بر زبان رانند که از جنه تاریخا

و علی ای حال تاریخ در اصل مصدر باب تفعیل است و اطلاق تاریخ بر تالیفی که مشتمل باشد
بر وقایع و احوال بعضی از ارباب جاه و جلال و اصحاب دولت و اقبال و محتوی بود
بر چگونگی حالات برخی از بلاد و امصار و حادثات قرون و اعصار سمت شیوع و اشتهار دارد
و قیل فلان تاریخ قومه ای اله انتهی منه فیهم و از بدو ایجاد عالم تا زمان ظهور ملت حضرت
خاتم صلی الله علیه و سلم پیوسته طوایف بنی آدم وقایع کلیه را تاریخ میکرده اند و بهنگام تعیین
اوقات آن واقعه را در قلم می آورده اند و اول تاریخی که مقرر شد هبوط آدم بود و بعد از آن
طوفان نوح علیهما السلام آنگاه مخلص ابراهیم علیه التحیة و التسلیم از آتش نمرود و بنی
اسمعیل بنای کعبه معظمه را تاریخ ساختند و اسرائیلیان مبعث موسی را صلوات الله علیه
و رومیان جلوس اسکندر ذوالقرنین و فرس واقعه فیل و عجمیان پیوسته جلوس ملوک
ذی شوکت را تاریخ اعتبار میکرده اند و آخرین تواریخ ایشان ابتداء پادشاهی
یزدجرد بن شهریار است که سلطنت آن طبقه برو اختتام یافت و تاریخ جلالی که حالا
مبنی تقاویم بر آنست مبدأ آن اول سلطنت سلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقیست
و بعضی از تواریخ بر حرکات شمس که یکسال آن عبارتست از سیصد و شصت و پنج روز
و کسری مبنی است و برخی بر سیر قمر که سالی از آن سیصد و پنجاه و چهار روز و کسری است
و تاریخ هجری ابتنا دارد بر حرکت ماه کما لا یخفی علی اهل الفطنة و الانتباه و چون هلال
مثال محرم سال هژدهم از هجرت در مزرعه سپهر خضرا نمودار گردید بسبب عدم فیضان
باران عنایت ملک منان در بلده مدینه قحط و غلا بوقوع انجامید حاصل ریاض و
عیون جبال بسان سراب در بیابان و چشمه خورشید در آسمان از آب خالی شد
و ساحت مزارع و کشت زار و موت اعتیاد اهل آن شکر حبس الطعام مانند خرمن ماه و خوشه

۱۸ احتکار

سنبله از حبوبات عاری گشته آتش جوع در معدها بشیوع یافت و نایره گرسنگی کانون درون
مساکین را فرو یافت نبودی بخوان فقیر و غنی بجز کرده ماه و خور خوردنی نماند از زراعات
اصلاحات شان مگر شبنه پاره کهکشان بجای میاه و عذبه و عیون روان گشت از چشمها
جوی خون و چون اضطرار خلایق ببسیار شد عمر بن الخطاب رضه عنه با طایفه از اجله اصحاب
جهت استسقا بصحرا اشتافته دست دعا برآوردند و عباس را رضی الله عنه شفیع ساختند
و آنجناب بتضرع و زاری از سحاب عنایت حضرت باری باران طلبیده التماس عباس عز
اجابت یافت و همان لحظه غمام انعام الهی آغاز فیضان کرده تا یکهفته اقطار امطار بر کشت
زار امید همگنان می بارید و طوایف انسان شکرگذاری این احسان دست و پای عباس
را بوسیده حسان بن ثابت بیتی چند در سلک نظم کشید که اول آن ابیات اینست شعر
سأل الامام و قد تتابع جدبنا فسقى الغمام بغرة العباس و در سال نوزدهم از هجرت امیر المومنین
عمر سرای عباس و منزل مروان را خریده داخل مسجد رسول صلی الله وسلم گردانید تا
آن بقعه شریفه وسیع و فسیح گردید و درین سال بقول امام یافعی سید القرا ابو المنذر
بن کعب الانصاری الخزرجی وفات یافت و او از جمله اصحاب بدر است و قوت حافظه
اش بمرتبه بود که بعد از نزول سوره لم یکن حضرت رسول صلی الله علیه او را گفت
ان الله امرنی ان اقرأ علیک لم یکن الذین کفروا ابی گفت یا رسول الله حق عز اسمه
مرا نام برده است آنحضرت فرمود که آری و ابی از غایت شادمانی گریان شد و این
حدیث که بروایت انس بن مالک بصحت پیوسته دلالت بر فضیلت ابی بن
کعب میکند رضی الله تعالی عنه در روضة الاحباب مذکورست که درین سال فوجی از
اهل هدایت در بلده رمله بغار کوه لبنان در آمدند و در آنجا تخم مذهب دیدند مردی

مرده

مرده بر زبر آن خفتیده و در یک جانب آن مدت لوحی مجسم از طلا یافتند که سطری چند بلغت رومی بر آن نگاشته بودند مضمون سطور آنکه من شداد بن عاد اکبر ملوک (؟) هیم که بشرف ملازمت عیص بن اسحق النبی مشرف گشتم و مدتی بدولت و اقبال گذرانیدم و در دار دنیا عجایب بلا انتها مشاهده نمودم از آنجمله آنکه در جلد تموز برات باریدن برف دیگر دیدم باید که اکر امثال این امور بنظر کسی در آید تعجب ننماید و غریب تر از بر اما آنکه بنی آدم از مرگ بغایت غافل است و حال آنکه قبور آبا و اجداد و احباب و اولاد خود را می بینند و از اعظم و قایع روز حساب روز قیامت نمی اندیشند بتحقیق من میدانم قومی را که باد جود اقرار بوحدانیت پروردگار مرا از این غار بیرون برند و این تخته را ملک خود شمرند و چون این امر بظهور آید مزاج زمان از نهج اعتدال انحراف یابد و امانت و دیانت در میان مردم نماند و عاقبت محمود و صلحا و متقیان را باشد والسلام و در سنه عشرین هجری جمعی از اهل کوفه بمدینه شتافته از سعد وقاص رضی الله عنه شکایت کردند و عمر سعد را رضی الله عنهما از آن امر معاف داشته امارت کوفه بر عمار بن یاسر قرار گرفت و عبدالله بن مسعود جهت ضبط اموال بیت المال متعین گشت و در همین سال اسید بن حضیر انصاری رضی الله عنه وفات یافت و او از جمله روسای بنی عبدالاشهل بود و بجودت قرات و حسن صورت اتصاف داشت کنیتش ابویحیی است و قیل ابوعتیک و هم درین سال ابوسفیان بن الحارث بن عبدالمطلب که پسرعم سید عالم بود و سعد بن عامر الجمحی فوت شدند و در سال بیست و یکم واقعه نهاوند اتفاق افتاد و در آن معرکه اهل اسلام را ظفر و نصرت دست داد و مجملی از کیفیت واقعه مذکوره آنکه چون خبر عزل سعد بن ابی وقاص از ایالت کوفه بسمع یزدجرد بن شهریار رسید فرضاک شده طریق اهتمام مسلوک داشت نامردم خراسان و ری و همدان

نهاوند در باب محاربه مسلمانان با وی اتفاق نمودند و قریب صد و پنجاه هزار مرد تیغ گذار
فراهم آورده فیروزان را که از جمله اعاظم مبارزان عجم بود بر آن لشکر سرور گردانیدند و این خبر
بمدینه رسیده عمر خطاب بنابر استصواب شاه ولایت مآب نامه بنعمان بن مقرن مزنی که در
لشکر اقامت داشت نوشت مضمون آنکه سردار لشکر عراق بوده بمقابله و مقاتله اهل شقاق
بپردازد و بروایتی به خود عبدالله را با پنج هزار مرد بمدد نعمان روان فرمود و چون نامه بنعمان رسید
سپاه کوفه و بصره را جمع گردانید و تهیه اسباب قتال پرداخته متوجه نهاوند گشت و بعد از
وصول بدان منزل در برابر فیروزان که در گرد معسکر خویش خندقی عمیق کنده بود خیمه اقامت
برافراخت و مغیره بن شعبه را برسالت روان ساخت و مغیره نزد فیروزان رفته
او را باسلام دعوت کرد و گفت که اگر متقلد قلاده ملت حنیفی نمیگردی جزیه قبول
نمای فیروزان هیچ یک از آن دو امر را قبول ننمود و چون مغیره بی نیل مقصود مراجعت
کرد نعمان بنابر صوابدید طلحه بن خویلد بکند و کوچ باز پس نشست و فیروزان این معنی را
بر عجز حمل نموده بپای جسارت از خندق بگذشت و از عقب مسلمانان متوجه گشته بعد از
تلاقی فریقین سه روز متعاقب میران جنگ و جدال التهاب اشتعال داشت و در روز
سیم با آنکه نعمان بن مقرن بسعادت شهادت رسید نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم اسلام
وزید و حذیفه بن الیمان بموجب وصیت عمر باشارت نعمان صاحب رایت گشته لوای امارت
برافراشت و کفار عجم را مغلوب و منهزم گردانیده روی زمین را از خون دشمنان بر
شقایق النعمان ملون ساخت و فیروزان بضرب تیغ قعقاع بن عمرو کشته گشت و قریب
هزار کس از لشکر عجم بسرحد عدم شتافتند و اهل اسلام غنایم فراوان گرفته در نهاوند
جل اقامت انداختند و خمس غنایم را مصحوب سایب بن الاقرع بمدینه فرستاده فتح

نهاوند را فتح الفتوح نام نهادند بند برفت واز جمله شهدا معرکه نهاوند
یکی طلیحة بن خویلد اسدی است که ذکر از تداد و معاودت او باسلام سبق ذکر یافت و بروایت
احمد بن اعثم عمرو بن معدیکرب نیز در معرکه نهاوند بعالم عدم شتافت و هم دران سال دینور
و همدان بطریقه مصالحه مفتوح شد و چون این اخبار بسمع یزدجرد بن شهریار رسید دل
از ملک و مال برگرفت باصفهان رفت وانجا نیز مجال توطن مجال دانسته روی بصوب
خراسان آورد و هم درین سال در دیار اسلام درهم و دینار بسیار بنام حضرت عمر زدند و یکطرف
غراسمه مضروب گردید و در بعضی ازان و ما سر کلمه طیبه را لا اله الا الله منقوش بود و بر بعضی
لفظ نخست الحمد لله منقور و قولی آنکه نام عمر بن الخطاب نیز بر دران سکجات نقش کرده بودند
و در همین سال اصفهان بسعی عبدالله بن عتبان مفتوح گشت و حاکم انجا بعد از محاربات
فراوان امان طلبیده جزیه قبول کرد و هم درین سال بواسطه شکایت اهل کوفه عمار بن یاسر از
ایالت ان سرزمین معزول گشته مغیره بن شعبه قایم مقام شد و در همین سال عمر یهود را از
اراضی خیبر اخراج نموده ان زمین ها را درمیان مسلمانان قسمت فرمود و فوت علا الحضرمی
هم درین سال واقع بود و در سنه اثنی و عشرین آذربیجان باجتهاد مغیره در حیز تسخیر
امده اهالی انجا مبلغ هشتصد هزار درم در بدل صلح ادا نمودند و درین سال اهل همدان
اغاز سرکشی کرده نعیم بن مقرن بضرب تیغ و سنان کرت دیگر ایشان را مطیع و منقاد گردانید
حصه ری و قومس و دامغان را نیز مسخر و مفتوح ساخت و در روضة الاحباب مسطور است که هم درین
سال والی مازندران و اهالی طبرستان با مسلمانان طریق مصالحه سلوک داشته خراج بر گردن
گرفتند و احنف بن قیس باشارت عمر بن خطاب با بیست هزار کس از لشکر بصره و کوفه
بصوب خراسان شتافت یزدجرد پناه بخاقان ترک برد و استمداد نمود و خاقان با سپاه

فراوان در مقام امداد آمده از آب آمویه عبور فرمود و احنف از طرف مرو متوجه دفع ایشان گشته در اثنای راه
با کسی از قراولان خاقان بازخورد و ایشان را به راه عدم روان کرده چون این خبر به خاقان رسیده
نظر نمود و طبل مراجعت فرو کوفته راه دیار خویش پیش گرفت و یزدجرد حیران و سرگردان
می‌بود تا وقتی که بر دست آسیابانی کشته گشت چنانچه مجمل از این واقعه در ضمن حکایت سابقه گذشت
و در سال بیست و سیم از هجرت نبی آخر الزمان ولایت کرمان بر دست سهیل بن عدی و عبدالله بن عتبان و
مملکت سیستان با تمام عاصم بن عمرو تمیمی و خطه مکران به سعی حکیم بن عمر تغلبی در حیز تسخیر آمد و در این سال
خبر به مدینه رسید که شهرک حاکم فارس با جمعی کثیر از فارسیان حق ناشناس تمهید نوح را که در سرحد
آن ولایت به جانب اهواز واقع است معسکر ساخته و رایت شوکت به عزم رزم سپاه اسلام
برافراخته و عمر امرای بلاد و کار و سار عباد را به مقاتله شهرک مامور کرده هر یک را به حکومت
ناحیه از آن ولایات نامزد فرمود و آن جنود ظفر ورود به مملکت فارس در آمده اقدام ثبات
و قرار شهرک متزلزل یافت و عنان عزیمت به صوب وادی فرار یافت و مجاشع بن مسعود توج
را داخل خوره ایمان ساخته عثمان بن ابی العاص در شیراز و اصطخر علم تسلط و اقتدار برافراخت
و هم در این سال ساریه بن زنیم به موجب فرموده عمر با لشکر ظفر اثر به جانب فسا و داراب جرد رفته
کفاران ناحیه در قلعه خزیدند و ساریه به مدت دو ماه به امر محاصره پرداخته بالاخره جمعی کثیر از اکراد پارس
به مدد ایشان برآمدند و ایشان از حصار بیرون شتافته عنان به معرکه پیکار تافتند و در آن جنگ
بسیاری از مسلمانان سعادت شهادت یافتند و در کتب اکثر اهل سیر مسطور است که روز
جمعه که کار ساریه و متابعان او به اضطرار انجامیده بود کیفیت حال در وقت ادای خطبه بر عمر
رضی عنه ظاهر گشته ندا کرد که یا ساریه الجبل الجبل و حضرت حق عز و جل به قدرت کامله و حکمت
شامله آن آواز را به گوش ساریه رسانید تا خود را از قفای صحرا به دامن کوهی کشید و آن جبل را

برکش بت کرده کرت دیکر روی باعدا آورد دست بلغ و سنان برده چندان کارزار
نمود که صورت فتح و ظفر در آینه مراد و مرام جهره کشود و در همین سال قادس النعمان الحرمی الطوی
البدری وفات یافت و او برادر مادری ابو سعید الخزرجی بود و بروایت حمد الله مستوفی
مدت شصت و پنج سال در عالم زندکانی کرد ذکر حج کذاردن امیر المومنین عمر و انتقال او بعالم دیکر
در ماه ذی حجه سنه ثلث و عشرین عمر بن الخطاب رضی الله عنه جهت کذاردن حج اسلام
با فوجی از طوایف انام متوجه بیت الحرام شد و اکثر امهات مومنین را زاد و راحله داده
دران سفر همراه برد و چون بمکه مکرمه رسید شرایط تعظیم و احترام خانه ملک علام بجای
آورده لوازم طواف رکن و مقام بتقدیم رسانید و مقضی المرام عنان عزیمت بمدینه
طیبه خیر الانام علیه الصلوة والسلام معطوف کردانید و بعد از وصول بمقصد روزی کعب الاخبار
باوی کفت تهیه سفر آخرت برکه از عمر تو زیاده از سه روز باقی نمانده چون عمر مطلقاً مرضی و
المی نداشت از سخن کعب تعجب نموده پرسید که ترا این معنی از کجا معلوم شده جواب داد که
از توریت و هم دران اوان غلام مغیره بن شعبه که مکنی بابو لولو و موسوم بفیروز بود و بزعم
اهل سنه مجوسی یا نصرانی بود و در سلک اهل اسلام منتظم و انتظام نزد خلیفه ثانی رفته از کثرت
مطالبه مالک خود شکایت نمود عمر رضی الله عنه پرسید که چه هنر داری فیروز کفت آهنکری
و نجاری و نقاشی فاروق بار سوال کرد که روزی مغیره از تو چه مبلغ میطلبید جواب داد که دو
درم و تو لی آنکه کفت چهار درم کفت با وجود این همه هنر آنچه مغیره از تو طلب میدارد
مناسب است آنکاه عمر کفت ای ابو لولو شنیده ام که آسیابی بادی تو انی ساخت چه
باشد اکر جهت آرد کردن غلات بیت المال آسیای کردان سازی فیروز جواب داد
که از برای تو آسیای سازم تا چرخ دوار دایر باشد و اهالی دیار و امصار از ان باز کو نبند

لو د و عل و نیم و بر کعب اور اعلام الدین خوانند

واز مجلس بیرون رفته صبحی گفت این غلام مرا بقتل تهدید نمود و هم دران نزدیکی صبحی که بیازر
خورشید خنجر انتقام بقصد خونریزی از غلاف افق بیرون کشید ابو لؤلؤ بمسجد شتافت و در وقتی که
عمر بن الخطاب در محراب امامت باداء نماز بامداد قیام مینمود قدم جرات پیش نهاده چهار زخم
یا شش زخم بان ذات رسانید و از انجمله زخمی که بر ناف اورده بود کارگر آمده فاروق اعظم از پای
درآمد و فیروز بروایت شیعه از مدینه گریخته بطرف عراق شتافت و در کاشان وفات یافت
و بمذهب اهل سنت همان ساعت گرفتار گشت و چون دانست که مال حالش کجا منجر خواهد شد
کارد بر حلق خویش مالیده متوجه عالم عقبی گردید القصه بعد از انکه عمر رضه بدان زخمها مجروح
شد و نیز د اجله اصحاب بحقیق پیوست که صحتش ممکن نیست التماس نمودند که شخصی را
که شایسته مسند خلافت داند بولایت عهد خویش تعین نماید عمر رضه الله علیه گفت
سزاوار این کار شش بزرگوارند علی مرتضی و عثمان بن عفان و طلحه بن عبد الله و زبیر بن العوام
و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف مناسب است که ایشان یکی را از میان خود بر سریر
امارت نشانند و بعد از گفت و شنید بسیار مهم بر جمله قرار یافت عمر ابو طلحه انصاری را رضه
الله عنهما گفت می باید که پس از فوت من با پنجاه نفر از انصار بر اصحاب شوری موکل باشی
و تا کسی را نطلبند پیش ایشان نگذاری و تقاضا نمائی که مهم خلافت را بسرعت قرار دهند
و اگر مخالفت صح باشند بقتل رسانی و اگر سه نفر از این شش کس بر یک طرف باشند و سه نفر بر طرفی
دیگر جانب ان سه کس را که عبد الرحمن بن عوف دران میان باشد ترجیح نمای و باید که پسرم عبد الله
دران مجلس باشد اما در امر خلافت دخل نکند در روضة الصفا مسطور است که چون عمر رضه
الله علیه ان شش نفر را جهت شوری تعین نمود و عباس رضی الله عنه ان وصیت را
شنود امیر المومنین علی را سلام الله علیه گفت انسب انست که خود را داخل اصحاب شوری

صح و در میان ایشان پیدا شود جانب اکثر را مرجح دانی و یک نیز با و نفر را که مخالف

بگرداني جناب ولايت مآب جواب داد كه اني اكره الخلاف عباس گفت برين تقدير خواهي ديد آنچه مكروه
طبع تست و پس از آنكه ترجيح جانب عبد الرحمن بسمع شريف شاه مردان رسيد با عباس گفت
كه بار ديگر خلعت خلافت از ما مسلوب شد عباس پرسيد كه اين معني را از كجا دانستي علي مرتضي صورت
مذكوره را بر زبان آورده گفت بي شبهه عبد الرحمن كه داماد عثمانست بخلافت راي او عمل
نخواهد نمود و سعد بن ابي وقاص كه پسر عم عبد الرحمن است جانب او را رعايت خواهد فرمود و برين
تقدير با وجود آنكه طلحه و زبير موافق من باشند دست بدامن مقصود نخواهد رسيد عباس گفت اي ابو الحسن
ترا بكرات نصيحت كردم و شرط نيكخواهي بجاي آوردم تو اصلا ملتفت بقول من نشدي از جمله بعد از
فوت سيد عالم صلي الله عليه و سلم گفتم كه در طلب خلافت مسارعت فرماي تو اين سخن را بسمع رضا
نشنودي و ديگر روز ترا ارشاد كردم كه خود را داخل اصحاب شوري مگردان ايضا قبول ننمودي
حالا باري مصلحت چنان مينمايد كه چون اين مهم را بر تو عرض كنند رد فرماي مگر آنكه اهل شوري
متفق اللفظ و المعني خواهان بيعت تو باشند و اي علي از مكر اين قوم حذر كن كه همت بر دفع
ما مصروف دارند و ميخواهند كه با ديگري لوازم متابعت بجاي آرند در روضة الصفا مسطور است كه چون
فاروق اعظم را يقين شد كه آن زخم التيام پذير نيست پسر خود عبد الله را فرمود كه نزد ام المومنين
عايشه رو و از من يا امير المومنين تعبير مكن كه من امروز امير مسلمانان نيستم بلكه بگوي كه عمر ترا سلام
و تحيت ميرساند و از تو رخصت ميطلبد كه در پهلوي دو صاحب خويش مدفون گردد و عبد الله
بموجب فرموده عمل نموده آن التماس بعز اجابت اقتران يافت عمر لعنه الله عليه قدر
اكتفا نكرده وصيت فرمود كه بعد از انقراض رشته حيات من بار ديگر از صديقه دستوري
خواهيد اگر اجازت دهد فيها و الا جسد مرا در گورستان مسلمانان دفن كنيد و فاروق
اعظم رضي الله عنه بعد از آنكه از امثال اين وصايا فراغت يافت در اواخر ذي حجه سنه ثلث و عشرين

به خلد برین شتافت اکابر اصحاب و خالص احباب پس از اقامت مراسم تجهیز و تکفین
جنازه رحمت انیس را برداشته بدر حجره عایشه رضی الله عنها بردند و بار دیگر استخاره
کردند صدیقه فرمود که من هرگز از عطیه خود رجوع نموده ام آنگاه آنگشتان خود را انگشت
ساخته بر سر نهاد و آواز برکشید که وا محمداه و وا ابا بکراه دوست شما عمر بزیارت آمده است
و رخصت دخول میطلبید از استماع این آواز فریاد از نهاد اهل مدینه برآمده زلزله در زمین و زمان
افتاد پس جسد مطهر جناب خلافت مآب را در پهلوی قبر امیر المومنین ابی بکر مدفون ساختند
رضی الله تعالی عنه و عن جمیع اصحاب خاتم النبیین الی یوم الدین ذکر بعضی از فضایل اجلال
اصحاب امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه از جمله عطایا[ی] سنیه و مواهب
علیه که امیر المومنین عمر را در متابعت خیر البشر میسر شد یکی آنکه در چند اعتراض امور د[ینیه]
کلام معجز نظام حضرت واهب العطیه موافق رای صوابنمایش نازل گشته اول در قصه اسیران
غزوه بدر و کیفیت آن قصه چنان بود که خیر البریه علیه السلام و التحیه در باب قتل و فدیه
آن جماعت با اجله اصحاب طریق مشورت مسلوک داشت صدیق اکبر رضی الله عنه گفت یا رسول
الله پدر و مادرم فدای تو باد صحابه تو در میان قریشیان آبا و ابنا و اعمام و اخوان و ابنای
اعمام دارند و بعد ایشان بتو نزدیک است اگر این جماعت عاقبت بملازمت تو مستسعد شوند
رسول صلی الله علیه و سلم در جواب ابو بکر رضی الله عنه هیچ نگفت و چون انجناب از مجلس
همایون بیرون رفت فاروق اعظم بعرض حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم رسانید که این اسیران
دشمنان خدای اند و ترا تکذیب نموده از وطن اخراج کردند و در میدان عداوت لوازم
مقاتلت بجای آوردند اشارت فرمای که همه را گردن زنند تا اسلام منیع و عزیز و کفر معدوم
و ناچیز گردد و درین باب میان حضرت رسالت مآب و اصحاب گفت و شنید بسیار واقع

شده اخر الامر انحضرت راي صديق را اختيار كرد وده هم اسيران بر فدیه بقرار یافت وچنانچه در غزوه
بدر مذکور گشت ایتی که مشعر بسرزنش مسلمانان بود فرود آمد وحضرت رسول صلی الله علیه وسلم
برزبان وحي بیان گذرانید که اگر عذاب رب الارباب نازل میشد غیر از عمر که گفت مشرکانرا
می باید کشت وفدا نمی باید گرفت هیچکس نجات نمی یافت ودیگر انکه در صحیحین از انس بن
مالک وعبد الله بن عمر رضي الله عنهم مرویست که امیر المومنین عمر گفت که موافقت کردم
با پروردگار خود در سه امر قلت یا رسول الله لو اتخذنا من مقام ابرهیم مصلی فنزلت
واتخذوا من مقام ابرهیم مصلي وقلت یا رسول الله یدخل علی نسائک البر والفاجر فلو امرتهن
یحتجبن فنزلت ایة الحجاب واجتمع نساء النبي في الغیرة فقلت عسی ربه ان طلقکن
فنزلت کذلک ودیگر انکه بعد از فوت عبد الله بن ابي سلول چون حضرت رسول صلعم قصد
فرمود که بر جنازه او نماز گذارد امیر المومنین عمر رضي الله عنه دست در دامن انحضرت
زده در منع از ان امر مبالغه کرد وپیغمبر صلوات الله وسلامه علیه ممتنع نشده بر عبد الله نماز گذارد
وهنوز از مصلي دور نگشته بود که ایت ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره نازل گشت
ودیگر انکه در اوایل هجرت که روزه ماه رمضان فرض شد بعد از نماز خفتن رخصت اکل وشرب
وجماع نبود وامیر المومنین عمر را رضي الله همواره خاطر میخواست که در لیالی ان ماه متبرک تا وقت
طلوع صبح صادق خوردن واشامیدن وجماع کردن مباح گردد واتفاقا شبي از ان سبب باانکه
اداء صلوة عشا انجناب را با اهل او اتفاق مجامعت افتاد وصباح این صورت بعرض
حضرت رسالت رسانید مقارن ان حال ایت کریمه احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم
الایة نازل شد وامور مذکوره برین امت بلند رتبت تا زمان طلوع صبح مباح گشت ودیگر انکه
بعضي از مفسران گفته اند که چون این ایت نزول نمود که ثلة من الاولین وقلیل من الاخرین

فاروق اعظم نکریست و بعرض حضرت پیغمبر رسانید که ما ایمان اریم بخدا و رسول وی و کلام او را تصدیق
نمایم و اندک از ما نجات باید و همدران اوان این ایت نازل کشت که ثلثة من الاولین و ثلثة
من الاخرین و حضرت پیغمبر امیر المومنین عمر را طلبید و بر زبان وحی بیان کذرانید که قد انزل الله
فیما قلت یا ابن الخطاب در روضة الاحباب مذکورست که جمعی از احبار یهود با صاحب مقام محمود کفتند
که جبرئیل بر تو فرود می اید و حال انکه میان ما و او عداوتست اکر میکائیل بر تو فرود می امد ما متابعت
تو میکردیم فاروق اعظم رضی الله عنه فرمود که دشمن جبرئیل دشمن میکائیل است و دشمن میکائیل
دشمن جبرئیل و هر کس که این دو فرشته مقرب را دشمن بدارد دشمن خداست پس تصدیقا لقول
عمر این ایت نازل شد که من کان عدو الله و ملائکته و کتبه و رسله و جبرئیل و میکائیل فان الله
عدو للکافرین و در جامع ترمذی از عقبه بن عامر روایتست که کفت رسول صلی الله علیه و سلم
فرمود که اکر بعد از من پیغمبری بودی هر اینه عمر بشرف نبوت مشرف میشد و ایضا در کتاب
مذکور از انس بن مالک رضی الله عنه منقولست که رسول صلعم کفت که ابوبکر و عمر سیدا کهول
اهل الجنة من الاولین و الاخرین الا النبیین و المرسلین و در روضة الاحباب مسطورست
که پیغمبر صلعم در شان عمر رضی الله عنه فرمود که ان الشیطان لیفر من عمر و در جامع ترمذی از ابو
سعید خدری رضی الله عنه مرویست که رسول صلی الله علیه و سلم کفت که هر کس که بر مسند
نبوت نشسته او را دو وزیر بوده از اهل اسمان و دو وزیر از اهل زمین اما وزیران من
از اهل اسمان جبرئیل است و میکائیل و وزیران من از اهل زمین ابوبکر است و عمر در روضة الاحباب
مسطورست که در زمان خلافت امیر المومنین علی سلام الله علیه نصاری نجران که امیر المومنین
عمر رضی الله عنه باخراج ایشان فرمان فرموده بود بملازمت شاه ولایت امده معروض
کردانیدند که با امیر المومنین عمر ما را از وطن مالوف بیرون کرده بود چه شود اکر حکم فرمایی که باز

بدان دیار رفته ساکن شوید علی مرتضی فرمود که کان عمر رشید الامر فلا اغیر نبیا صنعه واز امام
جعفر صادق رضی الله عنه مرویست که گفت من بیزارم از کسی که ابوبکر و عمر را بنیکی یاد نکند
پوشیده نماند که امثال این احادیث از حضرت مقدس نبوی و منقبتان سیر مصطفوی صلوات
الله و سلامه علیه در شان امیر المومنین عمر رضی الله بسیار مرویست و ایراد مجموع آن
اخبار صحت آثار لایق سیاق تاریخ نیست لاجرم قلم سخن گزار طریق اختصار مسلوک داشته
بعد از ازواج و اولاد انجاب مبادرت نمود و هو الهادی الی سبیل المطلوب والمقصود

ذکر اسامی ازواج و اولاد عمر بن الخطاب رضی الله عنه ارباب اخبار آورده اند که امیر المومنین
عمر رضی الله عنه مدة الحیوة شش زن در سلک ازدواج کشید اول زینب بنت معطون بن
حبیب و عبد الله که بزرگترین فرزندان انجاب بود و عبد الرحمن الاکبر و حفصه ازین منکوحه
متولد شدند دوم ملیکه بنت جرول بن مالک بن مسیب و زید اصغر و عبد الله که در جنگ صفین
با معاویه بود ازین زن در وجود آمد سیوم ام حکیم بنت حارث بن هشام مخزومی و ازو
دختری تولد نمود که فاطمه نام داشت چهارم جمیله بنت عاصم بن ثابت بن ابی الافلح و این جمیله
پسری آورد
تولد نمودند پسر زید نام داشت و دختر رقیه و از ایشان عقب نماند و چنانچه در مقصد اقصی
مذکورست زید را عبد الملک بن مروان زهر داد ششم عاتکه بنت زید بن عمر و بن
نفیل و ازین زن پسری متولد شد که او را عیاض میگفتند و امیر المومنین عمر بن الخطاب
را رضی الله عنه دو سریت بود یکی از ایشان یک پسر آورد که موسوم بعبد الرحمن اوسط
گشت و از دیگری پسری و دختری بوجود آمد پسر را عبد الرحمن اصغر نام بود و دختر را
زینب و بدین روایت امیر المومنین عمر را نه پسر و چهار دختر بوده باشد والله تعالی اعلم

ذکر جماعتی که در وقت فوت امیر المؤمنین عمر بن خطاب عمل بودند جمهور مورخان بر آنند که در وقت وفات عمر رضی الله عنه نافع بن عبد الله خزاعی در مکه حاکم بود و سفیان بن عبد الله ثقفی در طائف و ابو موسی اشعری در بصره و مغیره بن شعبه در کوفه و عمرو بن العاص در مصر و عمیر بن سعد در حمص و معاویه بن ابی سفیان در دمشق و عمرو بن عتبه در اردن و یعلی بن امیه که او را یعلی بن منیه نیز گویند در یمن و عثمان بن العاص در بحرین و حذیفه بن محصن در عمان و قاضی مدینه در زمان فاروق صحیح اعظم زید بن ثابت بود و قاضی کوفه شریح بن حارث کندی و قاضی مصر کعب بن یسار و کاتب عمر رضی الله عنه زید بن ثابت بود و بعضی از مورخان زید بن ارقم و ربیعه بن مخزوم را نیز گفته اند و حاجب آن خلیفه عالیمقام غلامش بود یرفا نام والعلم عند الله العلام حکایت شورای … چون اهالی مدینه از دفن عمر رضی الله عنه و اقامت مراسم تعزیت فراغت یافتند اصحاب شوری یعنی عثمان ذی النورین و علی مرتضی و طلحه و زبیر بن عبد الله و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهم در سرای مسور بن مخرمه یا در حجره عائشه رضی الله عنها یا در بیت المال جهت مشاورت در امر خلافت مجتمع گشتند و هر یک خطبه خوانده و مناقب و مفاخر خویش بر زبان رانده میان ایشان قال و قیل بسر حد تطویل کشید بالآخره عبد الرحمن گفت ای قوم بدانید که مرا مقصدی از امر خلافت رغبتی نیست و با شما درین باب مضایقه ندارم لیکن اگر خواهید این مهم را مفوض برای من سازید تا هر کس را لایق دانم خلیفه گردانم و در روایتی آنکه عبد الرحمن گفت این مهم را راجع بسه تن سازید زبیر رضه گفت من مهم خود را بعلی بن ابی طالب تفویض نمودم و طلحه بر زبان آورد که من امر خویشتن را بعثمان بازگذاشتم و سعد گفت من کار خود را بعبد الرحمن متعلق گردانیدم آنگاه عبد الرحمن رقبه خود و سعد را از ربقه خلافت بیرون آورده

اصحا

اصحاب شوری عهد و پیمان در میان آوردند که از استصواب عبد الرحمن در نگذرند و در روضة الاحباب مسطور است
که چون عبد الرحمن رضی الله عنه گفت که اختیار این کار را بمن تفویض نمایند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ساکت بوده
بلا و نعم زبان الهام بیان نگشود عبد الرحمن جهت سکوت را پرسید آنجناب جواب داد که بشرط آنکه بی
ملاحظه اغراض دنیوی و رعایت جانب اقربا و اتباع نفس و هوا این مهم را فیصل دهی و عبد الرحمن بر موجب
عهد و پیمان در میان آورده تعیین خلیفه مفوض برای او شد بعد از آن عبد الرحمن از شاه ولایت
پناه سؤال کرد که اگر با تو مبایعت ننمایم رضای تو مقرون بخلافت کیست آنجناب جواب داد
که بایالت عثمان نیز همین سخن پرسیده عثمان گفت علی بن ابی طالب بدین کار مناسب است و میان
عبد الرحمن و طلحه و زبیر این جواب و سؤال گذشت طلحه عثمان را اختیار نمود و زبیر علی را صلوات الله علیه
لاجرم عبد الرحمن گفت این کار میان علی و عثمان رضی الله عنهما دایر گشت و مدت سه روز درین فکر
بسر برده با اکثر اشراف و اعیان شرایط استشاره بتقدیم رسانید و بسیاری از کبار اصحاب شاه ولایت
مآب را اختیار فرمودند و بعضی از صحابه سیما بنی امیه و اتباع ایشان جانب امیر المؤمنین عثمان گرفتند
از مسور بن مخرمه که خواهر زاده عبد الرحمن بن عوف بود مرویست که گفت در آن اوقات شبی
عبد الرحمن بخانه من آمد و مرا از خواب برانگیخته بطلب زبیر و سعد رضه مامور گردانید و من فی الحال
ایشانرا احضار نموده عبد الرحمن زمانی نیک بطریق مشاوره با آن دو عزیز سخنان در میان آورد
و چون زبیر و سعد بمنازل خویش باز گشتند عبد الرحمن مرا بطلب علی بن ابی طالب فرستاد
و من آنجناب را حاضر ساخته عبد الرحمن با دشاه مردان آغاز مکالمه نمود و تا نیم شب صحبت ایشان
امتداد یافت و علی مرتضی صلوات الله علیه با امیدواری تمام از خانه بیرون رفت و حال آنکه عبد الرحمن
خایف بود که اگر با دیگری بیعت نماید شاه مردان تجویز نفرماید مسور گوید که چون علی صلوات
الله علیه از آن مقام تشریف برد من بموجب فرموده عبد الرحمان عثمان را بدانجا آوردم و عبد الرحمن

وعثمان تا وقتی که مؤذنان ندای صبح بر کشیدند با هم بسیار مشغول بودند و بروایت صاحب مقصد
اقصی مسور بن مخرمه دران شب بر طبق اشارت عبدالرحمن شاه مردان و عثمان بن عفان را مرافقت
یکدیگر نزد خال خود برد و عبدالرحمن دران مجلس با امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه گفت یا ابا الحسن
با من مبایعت مینمای که بحکم کتاب الهی و سنت حضرت رسالت پناهی و سیرت شیخین در میان
مسلمانان سلوک فرمای آنجناب فرمود که بلی بقدر طاقت خویش و آنچه گفتی خواهم کوشید آنگاه
عبدالرحمن همین سخنان را با عثمان رضی الله عنه گفت و آنجناب بر سبیل جزم زبان بقبول گشاد
و مقید بوسع و طاقت نکرد اند القصه روز دیگر که خورشید انور بجمع مواکب کواکب خرامید عبدالرحمن
اشراف و اعیان را در مسجد خیر البری صلی الله علیه و سلم جمع ساخته بر پهلوی منبر بایستاد و گفت
ای قوم بنابر اتفاق شما تعیین خلیفه باقتضای رای من تفویض یافته بود و من نیز لوازم عهد
و میثاق بجای آورده بودم که جانب حق را فرو نگذارم و همگنان تصدیق این سخن کرده عبدالرحمن
عثمان را پیش خود طلبید و اعاده شرائط مذکور نموده امیر المؤمنین عثمان بطوع و رغبت همه را
قبول فرمود و عبدالرحمن بی آنکه بیعت کند گفت خداوندا گواه باش که من ربقه خلافت را در رقبه
عثمان انداختم و بروایت اشهر آنکه عبدالرحمن دران مجمع نخست امیر المؤمنین علی صلوات
الله علیه را نزدیک خود طلب داشته گفت یا علی بیعت میکنی با من که بحکم کتاب خدا و سنت
مصطفی و روش ابوبکر و عمر قیام نمای و شاه مردان بدستوری که سبق ذکر یافت جواب گفته
عبدالرحمن دست از دست آنجناب باز داشت و عثمان رضی الله عنه را طلبیده چنانچه مسطور شد
با وی بیعت فرمود و در مقصد اقصی مذکورست که چون جناب ولایت مآب را رتبه اجتهاد
حاصل بود و متابعت رای صدیق اکبر و فاروق اعظم در انجام جمیع مهام لازم نمی نمود در جواب
عبدالرحمن بر زبان آورد که بقدر طاقت و توان دران باب سعی نمایم و عثمان ندانست که بحسب

تغییر زمان اختلاف در مسائل وقوع می یابد و هر گاه موافقت حق نشود متابعت سلف مناسب
و الا مخالفت مستحسن و واجب لاجرم بلا تعبد تقلید شیخین را قبول کرد و حال آنکه نتوانست که بر آن موجب
عمل نماید و بالاخره تفصیل رشید القصه چون عبدالرحمن دست عثمان را گرفته با وی مبایعت نمود
و حضار مجلس شرط متابعت بجای آوردند علی مرتضی صلوات الله علیه بر آن بیعت میل نفرمود و بر وفا نبی
برخاست که از مسجد بیرون رود عبدالرحمن گفت یا علی و من نکث فانما ینکث علی نفسه انجناب
جواب داد که این نه اول روزیست که شما بر ما غلبه کردید فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون و نقولی
بعد از آنکه مردم با عثمان رضی الله عنه بیعت کردند امیرالمومنین علی علیه فرمود که ایها الناس سوگند
میدهم شما را که با من راست بگوئید که در میان اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم هیچ کس هست که خواجه کونین
او را گفته باشد که انت اخی فی الدنیا والاخرة غیر از من حضار مجلس گفتند نی بعد از آن فرمود که هیچ فرد هست
در میان شما که سید الثقلین در شان او فرموده باشد من کنت مولاه فهذا علی مولاه غیر از من هم جواب
دادند که نی آنگاه فرمود که هیچ احدی هست در میان شما که خاتم الانبیا با وی گفته باشد که انت منی بمنزلة
هرون من موسی غیر از من اصحاب گفتند نی پس فرمود که هیچ مردی هست از شما که خیر البرایا او را در قرائت
سوره برات امین ساخته گفته باشد که لا یودی عنی الا انا او رجل منی غیر از من زمره حاضران
گفتند نی آنگاه فرمود که میدانید که سید المرسلین بر اجله مهاجرین و انصار در وقت ارسال
سرایا امیر تعیین نمود و هرگز مرا مامور هیچ کس نگردانید جواب دادند که بلی همچنین بود باز آن سرور
سرفراز گفت که آیا علم باین معنی دارید که عالم مدرسه و علمک ما لم تکن تعلم در شان من فرمود
که انا مدینة العلم و علی بابها و بروایتی انا دار الحکمة و علی بابها گفتند آری معلوم داریم بار دیگر امیرالمومنین حیدر
فرمود که آیا نمیدانید که چند کرت اصحاب حضرت رسالت مآب را در مقابله اعدا گذاشته از میدان مقاتله فرار نمودند
و من در هیچ معرکه از مقاتله قایل کلمه انا ابن السیف تخلف ننمودم و پیوسته نفس خود را فدیه ذات مقدس او

ساختم گفتند بلی همچنین است که بیان فرمودی باز فرمود که نمیدانید که من بر همه کس در اسلام سبقت دارم
جواب دادند که آری میدانیم آنگاه گفت آیا از روی نسب بسید عجم و عرب از من اقرب کسیست جمله گفتند شرف
قرب قرابت ترا ثابت است درین حین عبدالرحمن گفت یا ابا الحسن آنچه از فضایل و حالات
خود برشمردی موافق واقع است لیکن اکنون اکثر مردم بعثمان میل نموده با او بیعت کردند متوقع از عالی
مکارم اخلاق توانست که با جمهور اهل اسلام اتفاق نمائی و این ملتمس را بلطف بقبول فرمای شاه ولایت پناه
فرمود که بخدا سوگند که شما را معلوم است که سزاوار ترکیب تمشیت امور خلافت کیست و بنا بر ملاحظه اغراض دنیویه
بمقتضای علم خود عمل نمینماید و من بجهت اقتضای زمان مسلم داشتم این امر را بر غیر خود زیرا که میدانم درستی
اهل اسلام درین نزل و تسلیم است چه درین صورت حیف و تعدی مخصوص بمن میشود و نه بر مسلمانان
عقیده اهل سنت آنکه بعد از ادای این مقدمات آن امام خجسته صفات بر عثمان رضی الله عنه بیعت
کرده از مسجد بیرون رفت و مذهب شیعه امامیه آنست که دست بیعت بدست ام عثمان
نرسانید اما دیگر ازین باب گفت و شنود نفرمود والعلم عند الله الکبیر الودود

اصحاب علم انساب آورده اند

که نسب عثمان بچهار واسطه بعبد مناف که از جمله اجداد رسول مقبول است می پیوندد
و باین ترتیب که عثمان بن عفان بن ابی العاص بن حارث بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف و مادر
عثمان اروی بود بنت کریز بن ربیعه بن حبیب بن عبد شمس بن عبد مناف و مادر مادر امیر المؤمنین
عثمان ام حکیم بیضا بود بنت عبد المطلب و بروایت صاحب مقصد اقصی ام حکیم با عبد الله که والد بزرگوار
محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم توام متولد شده بود و کنیت امیر المؤمنین عثمان ابو عمرو
و ابو عبد الله و ابو لیلی نیز گفته اند و لقبش بمذهب اهل سنت ذا النورین است زیرا که بدو
دختر داماد پیغمبر شده بود و امیر المؤمنین عثمان در زمان جاهلیت و اسلام از اغنیا و اعیان

قریشیان بود و در اوایل ظهور ملت حنیف تصدیق حضرت رسالت نمود و در تمامی غزوات و مجالس کامله
غیر غزوهٔ بدر و مجلس بیعة الرضوان با حضرت نبوت پناهی همراهی کرد و در زمان خلافت خویش
در فتح بعضی از بلاد و امصار طریقهٔ اهتمام بجای آورد و افریقیه و قیروان و اندلس و قبرس و کازرون
و قلعهٔ سفید و سرجان و مازندران و لسباری از بلاد خراسان در اوان حکومت عثمان مفتوح
گشت و امیر المؤمنین عثمان اول کسی است که تمامی قرآن را حفظ داشت و کتابت وحی فرمود و
جمع کلام ربانی را باین ترتیب و قرائت که حالا متعارف است بوی منسوب دارند و بانگ نماز نخستین
را که در روز جمعه اهل سنت در اول وقت گویند از مخترعات او شمارند و عثمان رضی الله عنه
در زمان خلافت جمعی از اقربای خود را که بفسق و ظلم مطعون بودند بایالت ولایات فرستاد
و بسبب استیلای ایشان خواطر اکابر و اصاغر از وی متنفر گشته انفتاح ابواب فتنه و غوغا اتفاق
افتاد و چون مدت یازده سال و یازده ماه و هژده روز از زمان ایالت عثمان درگذشت
در روز جمعه اوسط ایام تشریق سنه خمس و ثلثین بر دست جمعی از مصریان کشته گشت اوقات
حیاتش بقول صاحب مقصد اقصی هشتاد و هشت سال بود و هشتاد و دو سال و نود سال نیز
گفته اند مدفنش زمینی است که در میان بقیع بغرقد و گورستان یهود واسطه بود

ذکر بعضی از وقایع وجودات و بیان تغییر حکام و عمال بلاد و امصار

جمهور مورخان عالیشان در مؤلفات
فصاحت نشان مرقوم کلک بیان گردانیده اند که چون عثمان رضی الله عنه بر مسند خلافت نشست
اول قضیه که در میان آمد قصهٔ عبدالله بن عمر است که هرمزان و جفینهٔ نصرانی و صبیهٔ ابولؤلؤ را
بقتل آورده بود مفصل این مجمل آنکه در آن اوان که عمر بن الخطاب بزخم خنجر ابولؤلؤ
بهلاکت رسید عبدالرحمن بن ابی بکر با عبدالله بن عمر گفت که من روزی مشاهده نمودم که آله شد و بعد از
و جفینهٔ نصرانی و هرمزان والی خوزستان با یکدیگر مشاوره و مکالمه داشتند هیچ یک از فریقین از

سر منده شده هر یک بطرفی رفتند و از میان ایشان خنجری دو سر بیفتاد و عبیدالله چون این سخن بشنید
و خنجری که ابولؤلؤ بمدرش رسانیده بود بدان صفت یافت گمان برد که هرمزان که بشرف اسلام مشرف گشته
در قتل رعایت بنی هاشم سپر بسپرد و در قتل فاروق اعظم مدخل داشته بنابران او را بقتل آورد و در آنجا
بجانب جفینه نصرانی رفته او را نیز بقتل ملحق گردانید و صبیه فیروز را نیز بتیغ تیز بگذرانید و داعیه داشت که هر کس
از سبایای عجم باید بدست بیاد از پای درآورد و اجله اصحاب که بر کمال جسارت عبیدالله مطلع گشتند
زبان بنصیحتش گشادند و او در برابر سخنان بر ایشان گفته میان عبیدالله و سعد بن ابی وقاص قیل و قال
بسیار بوقوع انجامید و مهم بجائی رسید که یکدیگر را دشنام داده در هم آویختند و حضار ایشان را از
هم جدا کرده صهیب بن سنان روی عبیدالله را در محلی باز داشت و بعد از آنکه امر خلافت بر عثمان
رضه الله عنه قرار گرفت او را از مجلس آورد و امیرالمومنین عثمان در باب افنا و ابقاء عبیدالله
مشورت نمود امیرالمومنین علی علیه السلم فرمود که قصاص بر وی واجب است و برخی جانب
نقص گرفتند بالاخره امیرالمومنین عثمان دیت هرمزان را از بیت المال ادا کرده باطلاق عبیدالله
فرمان فرمود و عثمان هم در مبادی ایام خلافت خویش مغیره بن شعبه را از حکومت کوفه
معزول گردانید آن منصب را بسعد بن ابی وقاص رضه ارزانی داشت و بعد از انقضاء یکسال سعد را
نیز عزل نموده ولید بن عقبه بن ابی معیط در آن ولایت رایت حکومت برافراشت و ولید
مدت پنجسال در کوفه بدولت و اقبال گذرانیده مبنی بساط نشاط مبسوط ساخت و بتجرع اقداح راح
مالامال پرداخته در وقت صبوح نیز از می ارغوان حظ نفسانی حاصل نمود و در کمال بی شعوری
بمسجد رفته بجای دو رکعت فریضه بامداد چهار رکعت گذارد و بروایتی بر زبان آورد
در نهایت فرحناکی و سرورم اگر خواهید چند رکعت دیگر بگذارم و چون این خبر بعثمان
رسید ولید را بمدینه طلبید و اشارت نمود تا عبدالله بن جعفر رضه الله عنهما بضرب دره یاد در این

او کوشید و حکومت کوفه بر سعید بن العاص قرار گرفت در روضة الاحباب مسطورست که چون
مدت شش ماه شهادت عمر شهادت عمر بن الخطاب درگذشت خبر نقض پیمان اهل همدان
در میان مسلمانان شایع گشت و مغیره بن سعید بفتح آن سرزمین مامور شده بدانجانب شتافت
و بار دیگر مهم همدانیان بصلح فیصل یافت و متوطنان ملک ری نیز تقلید ساکنان همدان
نموده مغیره بدو براء بن عازب و قرظ بن کعب کرت دیگر آن ناحیه را داخل حوزه ایمان
ساخت و درین سال یعنی سنه اربع و عشرین مرض رعاف بر اهل مدینه بشتابه مستولی شد که آن
سال را سنه الرعاف نام نهادند و درهمین سال سراقه بن جعشم بن مالک المدلجی وفات
یافت و در سنه خمس و عشرین از هجرت سید المرسلین ارباب اسکندریه نقض عهد مسلمین
نموده فتح آن دیار بسعی عمرو بن العاص اتفاق افتاد و هم درین سال اهالی آذربیجان در مقام
مرد و عصیان آمده ولید بن عقبه را از کوفه بموجب فرموده عثمان لشکر بدانجانب کشید
و میان ولید و متمردان مهم بصلح انجامید و درین سال معاویه حبیب بن مسلمه الفهری را با فوجی
از سپاه شام بعبور روم فرستاد و ولید بن عقبه سلمان بن ربیعه باهلی را بموجب فرمان عثمان
جهت امداد حبیب بدانجانب روان گردانید و حبیب قبل از آنکه سلمان بدو پیوندد با مرزبان
که از جمله سرداران شاه روم بود و با هشتاد هزار مرد جرار قصد او داشت در نواحی شمشاط
محاربه نموده بظفر و نصرت اختصاص یافت و غنایم فراوان گرفته روز دیگر سلمان بدو پیوست
و از آن غنیمت چیزی طمع کرد و حبیب از قبول این امر ابا نموده بین الجانبین مهم بجنگ
و جدال انجامید و این اول نزاعی بود که در اسلام میان کوفیان و شامیان حادث
گشت و در آن مصاف مسلمانان از اعلیه دست داده حبیب بن مسلمه طالب مصالحه شد و بعد از
قتل و قتال مهم بر آن قرار یافت که کیفیت احوال بدار الخلافه عرض دارند و هیچ یک از فریقین از

فرمان خلیفه در نگذرند و چون عرض داشت ایشان بنظر عثمان رسید حکم فرمود که حبیب از آن غنایم حصه
سلمان و کوفیان تسلیم نماید آنگاه حبیب در حدود دردم توقف نموده سلمان روی بصوب ارمنیه
نهاد و در تاریخ احمد بن اعثم کوفی مسطور است که بواسطه تواتر اخبار کمال اقتدار امت سید ابرار صلی الله
علیه و آله الاخیار بمسامع اهالی بلاد ارمنیه رسیده بود و خوفی عظیم بر خاطر ایشان مستولی گردیده لاجرم
سلمان بر هر شهر و قصبه که عبور نمود ابواب فتح و نصرت بر روی روزگارش برگشود و سلمان بعد از
فراغ خاطر از مهمات آن ولایت عازم شیروان گشته از آب کر بگذشت و با ملک آن ملک صلح
کرده روی بجانب دربند نهاد و خاقان که در آن اوان در شهر بایب بود از توجه سلمان خبر یافته با وجود
آنکه سیصد هزار کس همراه داشت هراس بی‌قیاس بخاطر راه داده رایت هزیمت برافراشت و این حرکت
بر خاطر سرداران وی سخت گران آمده بدو گفتند که جنود تو سیصد هزار است و عدد جیوش عرب زیاده
از ده هزار نیست بچه سبب از مقاتله ایشان اجتناب مینمایی و بادیه هزیمت مینمایی جواب داد که مرا
چنان معلوم شده که لشکر اعراب از آسمان نازل گشته اند و تیغ و تیر بر بدن ایشان تاثیر نمینماید آنگاه
بتعجیل هر چه تمامتر عنان بگران بصوب فرار انعطاف داد و سلمان او را تعاقب نمود تا شهر بلنجر در
هیچ سفر آرام نگرفت و در بعضی از مرغزارهای آن ولایت که در غایت نزاهت بود روزی چند رحل
اقامت انداخته بجمع اموال کفار پرداخت جماعتی از خزریان که در آن حدود بودند شخصی بتجسس احوال لشکر گماشتند
و آن شخص یکبار بمعسکر اهل اسلام رسیده مسلمانی را دید که بجوی آب در آمده غسل میکند و بجهت امتحان
تیری در کمان نهاده بینداخت قضارا آن تیر بر مقتل آن فقیر خورده بیفتاد و جاسوس سرش از تن
جدا کرده مانند باد روی باردوی خاقان نهاد و بعد از وصول بپای سریر سلطنت مصیر کیفیت
واقعه را تقریر نموده گفت آن سخن اصلی ندارد که اعراب را نمیتوان کشت و بر ایشان غالب نمیتوان
گشت خاقان از وقوع آن حال و استماع آن مقال دلیر شده با سیصد هزار مرد کار دیده متوجه حرب

مسلمانان گردید و چون تلاقی فریقین اتفاق افتاد اهل اسلام شکست یافته از ده هزار مرد تمام شربت
شهادت چشیدند و این خبر بمدینه رسیده صحابه عظام بغایت متاسف و محزون گردیدند پس امیر المومنین
عثمان نامه نوشت بحبیب بن مسلمه و اورا امر نمود که با جنودی که همراه دارد از راه شمشاط روی بارمینیه
آرد و آن مملکت را مضبوط ساخته اگر تواند از خاقان انتقام کشد و حبیب امتثال نموده بنفد برسانیده از راه ورزن بدلیس
زواره بشهر اخلاط رفت و آن قلعه را که مسکن فوجی از کفار بود بر سبیل غلبه و قهر گرفته تمامی رجال را بتیغ بیدریغ
بگذرانید و نسوان و اطفال را در سلسله اسر کشید بعد از آن ببلاد مطابر شتافته مکاتیب نزد امرا و اعیان آن حدود
فرستاد و ایشان را باطاعت و انقیاد دعوت کرد جماعتی از ارباب و کلانتران بار روی او شتافتند و هشتاد هزار
هزار درم بقبول نموده بین الجانبین قواعد مصالحه استحکام یافت مقارن آن حال حذیفة بن الیمان از مدینه بدانجا
رسیده نشان امیر المومنین عثمان که در باب نصب او و عزل حبیب صادر گشته بود ظاهر ساخت
و حبیب عنان معاودت بطرف شام تافته حذیفه یکسال در آن ناحیت بتمهید ارکان اسلام
پرداخت آنگاه بوطن مالوف بازگشته مغیرة بن شعبه قایم مقامش شد و بعد از اندک زمانی عثمان
رضی الله عنه رقم عزل بر صحیفه حال مغیره کشیده اشعث بن قیس در آن ولایت رایت حکومت
برافراشت و تا آخر ایام حیات خلیفه انام در ولایت آران و آذربیجان و توابع و لواحق آن بر مسند
ایالت تمکن داشت و در سال بیست و ششم هجرت کازرون و قلعه سفید باهتمام عثمان بن ابی العاص
اتفاق افتاد و درین سال عثمان رضی الله عنه عمرو عاص را از دخل در امور خراج مصر عزل کرده آن
منصب را بعبدالله بن سعد ابی سرح تفویض نمود اما امارت لشکر بدستور پیشتر بعمرو متعین بود و بنابر
مقتضای کلمه لا یصلح سیفان فی غمد واحد میان عمرو و عبدالله در سوانح امور خلاف و نزاع دست داد
هر یک شکایت نامه بدار الخلافه فرستادند و تیغ اندر نیامی راست ناید دو تیغ در نیامی فرود
ناید واقعی سمریان شد که عمرو از آن امر معزول گشته عبدالله در حکومت استقلال یافت

وعمرو بمدینه مخالفته با سعد وقاص رضه که از ایالت کوفه معزول شده بود اختلاط اغاز نهاد وبین دیه الخائنین
رابطه محبت استحکام تمام یافته باتفاق زبان طعن بر امیر المومنین عثمان رضه الله دراز کردند در روز
بروز نهال عداوت ذی النورین در فضای سینه عمرو نشو نما یافت تا کار بجای رسید که خواهر او را
که در حباله داشت طلاق داد و هم درین سال عبد الله بن سعد ابی سرح از امیر المومنین عثمان اجازت
طلبید که بغزو افریقیه رود و خلیفه شرف رخصت ارزانی داشته عبد الله بن عباس و عبد الله
بن عمر را با سپاه فراوان بمدد وای مصر روان فرمود و از عقب ان لشکر عبد الله بن زبیر را نیز با فوجی
دیگر از مردم دلاور ارسال نمود و عبد الله بن سعد باستظهار ان جنود خنجر گذار متوجه افریقیه گشته
در حدود بلده سبطله اورا با جرجیر که از قبل قیصر حاکم ان ممالک بود و قریب صد و بیست هزار سوار داشت
اتفاق ملاقات افتاد و اوقات محاربه بچهل روز ممتد شده بالاخره بنابر تدبیری که ابن زبیر رضه
اندیشید نسیم فتح وظفر بر پرچم علم اهل اسلام وزید و جرجیر بر دست عبد الله بن زبیر بقتل رسیده
سپاه پس منهزم گردید و عبد الله بن سعد بمدینه سبطله شتافته بعد از محاصره صورت نصرت در اینه
مراد جلوه گر گشت و دران حصار اهل اسلام چندان غنیمت یافتند که سهم سواری سه هزار دینار
و حصه پیاده هزار دینار شد و چون این اخبار بمسامع اهالی افریقیه رسید بقدم اطاعت پیش آمده در
بذل صلح دو هزار هزار دینار و بالنقد هزار دینار تسلیم نمودند و ابن ابی سرح دختر جرجیر را بعبد الله
بن زبیر داده اورا با خمس غنایم سبطله و افریقیه بمدینه فرستاد و چون ان اموال را عبد الله بنظر
عثمان رضه الله عنه رسانید مروان مجموع انرا بالنقد هزار دینار خرید و امیر المومنین عثمان از انجمله
صد هزار دینار بوی بخشید و اهل مدینه بواسطه این معامله امیر المومنین عثمانرا عیب و طعن کردید
و عبد الله بن سعد بعد از انکه مدت یکسال و سه ماه دربلاد افریقیه بکذرانید حکومت ان مملکت
را بعبد الله بن نافع بن عبد القیس داده بجانب مصر بازگشت و در سنه سبع و عشرین فتح اندلس

بسعی عبدالله بن نافع بن عبد القیس و عبدالله بن نافع بن الحصین سمت بهر رفت و ایالت اندلس

بعبدالله بن نافع بن الحصین تعلق گرفت و بر داتی در سال بیست و هشتم معاویه از راه دریا لشکر بجانب

جزیره قبرس و جزیره رودوس برده دران سفر برده بسیار و اموال بیشمار بدست آورد ران دو جزیره

مفتوح شد گویند که عدد سبایا ازان غزوه هشت هزار غلام و کنیزک صاحب جمال رسید و نهصد و پنج

ماه پیکر در میان ایشان موجود بود و در سال بیست و نهم از هجرت بنابر التماس اکثر از اعیان

اهل بصره امیر المومنین عثمان ابوموسی اشعری را از حکومت آن بلده معاف داشته پسر خاله خود

عبدالله بن عامر بن کریز بن ربیعه بن حبیب بن عبد شمس را بجای او نصب فرمود و هم درین سال

خبر بمدینه رسید که اهل فارس نقض پیمان نموده عبدالله بن معمر را که والی ایشان بود بقتل آورده

اند و عثمان اشارت فرمود تا عبدالله بن عامر با سپاهی وافر بجانب فارس رود و در تدارک

اختلالی که روی نموده شرایط اهتمام مرعی دارد و عبدالله حسب الفرموده بتقدیم رسانیده در حدود

اصطخر میان او و فارسیان محاربه عظیم اتفاق افتاد و مسلمانان را غلبه دست داد و عبدالله جوقی

از کافران تیغ بیدریغ بگذرانید و جمعی را اسیر گردانید از آنجا بدار الجرد شتافت و آن بلده

را نیز فتح نموده بعد از آن سپاه منصور بشهر جور برد و پس از تسخیر جور با اصطخر معاودت کرده

قلعه را که اهالی آنجا مضبوط ساخته بودند محاصره فرمود و از آن حصن حصین را گرفته بسیاری

از روسای فارس را بقتل رسانید و بر حسب فرمان امیر المومنین عثمان هرم بن حیان لشکری

و هرم بن حیان عبدی و خریت بن راشد و منجاب بن راشد و ترجمان هجیمی را بحکومت بلاد

فارس باز داشته رایت مراجعت برافراشت و در همین سال عثمان رضی الله عنه با جمعی

کثیر از اشراف و اعیان بنیت ادای مناسک حج و زیارت بمکه مبارکه رفته فرمود تا در فضای

منی جهت وی خیمه در کمال وسعت و زینت نصب کردند و حجاج را بدانجا طلبیده لوازم ضیافت و اطعام
بجای آورده در عرفات و منا نماز ظهر و عصر را تمام گذارد و چون این دو صورت بحسب ظاهر مخالف سنت
حضرت رسالت و سایر سیرت سالکان مسالک ملت روی نمود صحابه زبان اعتراض بر عثمان
رضی الله عنه گشادند و شناعت و قباحت آن صنع را شرح دادند و هم درین سال ضعیفه از قبیله جهینه
نزد امیر المومنین عثمان آورده گفتند که ازین عورت بعد از عقد نکاح و وقوع خلوت صحیحه با شوهر
بمدت شش ماه فرزندی تولد نمود و امیر المومنین عثمان بی تامل برجم آن زن حکم فرمود چون امیر المومنین
علی صلوات الله علیه بر کیفیت واقعه اطلاع یافت نزد ذو النورین شتافت و بر زبان گوهر افشان
گذرانید که در اجرای این سیاست تاخیر نمائی بهتر است زیرا که ایزد تعالی می فرماید که وحمله وفصاله
ثلثون شهرا و این آیت مشتمل است بر اقل مدت حمل و مدت فصال بمقتضای آیت کریمه
والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین دو سالست پس اقل زمان حمل شش ماه باشد
و برین تقدیر زنا برین ضعیفه ثابت نمیشود و عثمان رضی الله این مقدمات را ملاحظه کرده
کس فرستاد که آن زن را رجم نکنند اما پیش از وصول فرستاده قضا کار خود کرده بود و در سنه
ثلثین از هجرت سید المرسلین والی کوفه سعید بن عاص با سپاهی ظفر اختصاص که عبد الله بن عباس
و عبد الله بن عمر و عبد الله بن الزبیر و عبد الله بن عمرو عاص و حذیفه بن الیمان از آنجمله بودند متوجه
جرجان گشت و بروایتی که در روضة الاحباب مسطور است امام الهمامین المکرمین ابو محمد الحسن و ابو عبد الله
الحسین صلوات الله علیهما فی الکونین جهت احراز مثوبت جهاد و غزا همراه آن سپاه قدم نهضت فرمودند
و بیمن اقدام و حسن اهتمام ایشان خطه جرجان بصلح مفتوح شده اهالی آنجا مبلغ دویست هزار
دینار نقد در بدل مصالحه تسلیم سعید نمودند و درین سال خاتم خاتم الانبیا که خلفا واحدا بعد واحد

انرا انگاه پیدا نشستند از دست امیر المومنین عثمان یا از دست غلام او معیقب در چاه اریس که از انجا
تا مدینه دو میل راهست افتاد و هرچند عثمان رضی الله عنه آب ازان چاه کشید و مراسم اجتهاد بتقدیم رسانید
ان گوهر گرانمایه دیگر بدست درنیامد و هم درین سال میان ابو ذر غفاری رضی الله عنه و معاویه بن ابی
سفیان غبار نقار و خلاف ارتفاع یافت و ابو ذر طوعا و کرها از شام بمدینه شتافت یکی از اسباب
این قضیه انکه ابو ذر میگفت در ایت الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب
الیم بنا بر عموم لفظ کتاب کریم اهل اسلام در تهدید داخل اند و معاویه را عقیده ان بود که حکم این ایت بیهود
و نصاری اختصاص دارد دیگر انکه معاویه پیوسته از بیت المال به بیت مال الله تعبیر میکرد و ابو ذر
بزبان می اورد که تو بجهت ان بیت المال را مال الله میگویی که حساب انرا در روز جزا جواب گویی
و حال انکه بیت مال مسلمین است و محاسبه انرا در دنیا مرفوع می باید ساخت دیگر انکه
ابو ذر طریق امر معروف و نهی منکر مسلوک داشته معاویه را از ارتکاب امور نالایق
منع می نمود و اصلا در گفتن کلمة الحق میل و مداهنه نمیفرمود بنا برین جهات ابن ابی سفیان
از ابو ذر بتنگ امده بعثمان رضی الله عنه نوشت که ابو ذر اعتقاد مردم شام را درباره تو فاسد
می سازد و سخن ان مدبر موثر افتاده امیر المومنین عثمان ابو ذر غفاری را بمدینه طلبید و بین الجانبین
گفت و شنید بسیار بوقوع پیوسته بالاخره امیر المومنین عثمان فرمان داد که ابو ذر از مدینه
بیرون رفته در ربذه که موضعیست در بادیه و از انجا تا مدینه سه مرحله است متوطن گردد و ابو ذر
سابر اولم بسیار این معنی را قبول کرده گفت از حضرت خاتم الانبیا علیه من الصلوات افضلها
و من التحیات اکملها شنیدم که فرمود هرگاه ابنیه و عمارات مدینه بسلع رسد انجا
منزل مکن و حالا عمارت بدان مرتبه رسیده است مصرعه کنون نیست این شهر جای درنگ
انگاه بربذه رفته ساکن گشت و بعد از گذشتن دو سال ازین دار ملال بسرای راحت و سرور انتقال

نمود و ابوذر رضي الله عنه موسوم بجندب بن جناده بود و او در اوایل بعثت ایمان آورده در سلک
کتاب اصحاب سید ابرار صلی الله علیه و آله الاطهار انتظام یافت و همواره انوار التفات آنحضرت
بر وجنات احوال خجسته مالش مي تافت نقلست که در وقتي ابوذر رضي الله عنه بسکرات
موت گرفتار بود عبدالله بن مسعود که با جمعي از صحابه رضي الله عنهم از طرف مکه مي آمد بسر وقتش رسید
و اورا تجهیز و تکفین کرده بعد از اقامت نماز دران سرزمین مدفون گردانید ذکر فتوحات ولایت
خراسان و بیان بعضي دیگر از وقایع زمان خلافت امیرالمومنین عثمان در بعضي از کتب مغازي و سیر بنظر
این ذره احقر در آمده که در سال سي و یکم از هجرت خیر البشر عبدالله بن عامر بنابر تحریک
احنف بن قیس که از جمله اعیان بصره بود از عثمان رضي الله عنه رخصت طلبید با سپاه فراوان
بطرف خراسان توجه فرمود و چون بنواحي کرمان رسید و معلوم گردید که اهالي آن دیار دفتر عهد
و پیمان را بر طاق نسیان نهاده ابواب طغیان باز گشاده اند فتح آن ولایت و حکومت آن ناحیت
را بمجاشع بن مسعود تفویض نموده اورا با هزار سوار جرار آنجا بگذاشت و ربیع بن زیاد حارثي را
بجانب سیستان فرستاده خود از راه بیابان رایت توجه بصوب خراسان برافراخت و احنف
بن قیس را مقدمه لشکر گردانید و هر دو طبس را بطریقه مصالحه مفتوح ساخت آنگاه بقهستان رفته
بعد از وقوع محاربه میان او و قهستانیان نیز مهم بصلح انجامید و بر بن قیاس اکثر ولایات خراسان
را مانند جوین و بحرآباد و اسفراین و خواف و باخرز و جاجرم و ارغیان و نسا و ابیورد و سبزوار و نیشاپور
باندک زماني بعضي را بلطف و برخي را بعنف در حیز تسخیر کشید و در بلده فاخره نیشاپور چند گاهي رحل
اقامت انداخته لشکري بسر خس فرستاد تا آن خطه را نیز داخل حوزه اهل ایمان گردید آنگاه
عبدالله بن خازم را بدار السلطنه هراة ارسال داشت و قولي آنکه خود متوجه آن مملکت گشت
و با مرزبان هراة مصالحه نموده از اهالي آن بلده و توابع مبلغ هزار هزار درم بدل صلح بستاند

ومیان عبدالله بن عامر و ماهویه که والی مرو بود نیز صورت مصالحه روی نموده مرویان دو هزار هزار

و دویست هزار درم نقد تسلیم کردند و قبول فرمودند که هر سال مبلغ سیصد هزار درم به بیت المال

مسلمانان فرستند بعد از آن عبدالله بن عامر احنف بن قیس را فرستاد و بلخ و جوزجانان و

طخارستان و طالقان را فتح نمود و چون خاطر عبدالله از این امور فراغت یافت حکومت آن ولایت را

بر قیس بن هیثم و احنف بن قیس و خالد بن عبدالله تقسیم کرده و احرام حج بسته متوجه حجاز شد و قتل

یزدجرد بن شهریار بقول اکثر ارباب اخبار درین سال بوقوع پیوست و هم درین سال قسطنطین

رومی بقصد تسخیر مصر و اسکندریه با پانصد کشتی که مشحون بود بمردان جنگی در دریا نشست و معاویه

بن ابی سفیان چهل کشتی ترتیب داده باتفاق عبدالله بن سعد بن ابی سرح بدفع رومیان

کمر اهتمام بر میان بست و در موضع ذات الصوار فریقین بهم رسیده بر روی آب آتش قتال

التهاب یافت و مسلمانان بظفر و نصرت مخصوص گشته بعضی از مخالفان باد بما فرار نمودند و برخی

از آن خاکساران را سفینه حیات در گرداب اجل افتاد و قسطنطین بهزار حیله جان بساحل

نجات رسانیده اهل اسلام سالماً غانماً مراجعت نمودند و دران غزوه میان محمد بن ابی حذیفه و

محمد بن ابی بکر در باب مصالح جهاد سخنی بیکدیگر گذشت که موافق مزاج عبدالله بن سعد نبود بنابران

بزبان عتاب ایشانرا گفت که شما را این گفت و شنید چه کار است و ایشان او را جوابی

درشت گفته مهم بدانجا انجامید که محمد بن ابی بکر رضی الله عنه بی جهت زبان طعن در شان امیرالمؤمنین

عثمان برگشاد و اموری را که مخالف سنت سنیه نبویه ازوی روی نموده بود شرح داد و گفت

از جمله اطوار ناپسندیده او یکی آنکه عبدالله بن سعد را که قرآن بکفر او نازل گشته بود و خیر البرایا علیه من

الصلوات افضلها در حرم خون او را هدر فرموده والی ممالک اسلام ساخته و رایت نفوذ

اقربا خود را بنوعی برافراخته که هرچند آوازه ظلم و فسق ایشانرا می شنود اصلاً منع نمیکرد و از شنیدن

امثال این سخنان خشم ابن ابی سرح طغیان کرده محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی حذیفه را از کشتی خویش
اخراج نمود و در تاریخ احمد بن اعثم کوفی مسطور است که چون قسطنطین ازمه که ذات الصواری در سفینه قرار
نشسته بدار الملک خویش رفت نوبت دیگر لشکری بعدد امواج بحر اخضر فراهم آورد و هزار و دویست
کشتی و زورق مرتب گردانید و بکنار دریای قسطنطنیه شتافت تا از راه آب خود را بحدود مصر رساند و بالتهاب
آتش قتال اشتعال نماید قضا را روزی که در کشتی می‌نشست بادی در غایت شدت بوزید بعد از سیر خلان
سپاه این معنی را بفال بد گرفته لعدرا از امضاء آن عزیمت منع نمودند قسطنطین ملتفت بآن سخن نشد
و با خیل و حشم بدریا درآمده چون بمیان بحر رسید باد مخالف بصفوتی جنبش نمود که اکثر لشکر روم در
گرداب فنا افتادند و کشتی خاصه قسطنطین در نزدیکی جزیره سقلیه از حرکت تسکین یافت اهالی آن جزیره چون دریافتند
با وی موافق بودند نخست مقدم او را باقدام تعظیم و اجلال استقبال نمودند و بعد از آنکه دانستند که قسطنطین
بخلاف استصواب امرای محل بدریا درآمده و بدان سبب جمعی کثیر از اعیان و اشراف روم معدوم گشته قصد
قتلش کردند و در وقتی که آن بی دولت در حمام درآمده بود جمعی از سرهنگان حاکم سقلیه با تیغهای کشیده
بسر وقتش رسیدند و او را نکوهش نموده گفتند که سلطنت تو برامت مسیحا مبارک نیامد زیرا که با عرب
محاربات بی صرفه کردی و اکثر سرخیلان نصاری و بطارقه را در لجه هلاک انداختی و همانجا مهمش را بضرب
تیغ آخر ساختند و در همین سال یعنی سنه احدی و ثلثین هجری فوت حکم بن ابی العاص اموی
که پدر مروان و عم امیر المومنین عثمان است بجای که در آن جهان برای تعذیب وی مقرر شده
بود انتقال نمود و در بسیاری از کتب معتبره بنظر درآمده که حکم روزی از عقب سید عالم صلی الله
علیه وسلم براهی میرفت و بپاهای نامبارک خود را کج و راست نهاده اراده تقلید میکرد
و پرتو شعور آنحضرت بران حرکت افتاده فرمود که کن کذلک لاجرم اقدام آن نابراست
همچنان کج بماند
سعد یاراست روان کوی سعادت بردند   راستی کن که بمقصد نرسد کج رفتار

در تاریخ امام یافعی مسطور است که حکم با قضای سری از اسرار سید ابرار جسارت نمود بنابر آن آنحضرت او را از مدینه
اخراج فرمود و عثمان رضی الله عنه در ایام خلافت خود او را باز بدان بلده طلبیده منظور نظر انعام و اکرام گردانید
و در همین سال ابو سفیان بن حرب والد معاویه بمرافقت حکم از عالم انتقال نمود مدت عمرش بروایت گزیده
هشتاد و هشت سال بود و در سنه اثنی و ثلثین قارن که یکی از سرداران عجم بود سپاهی صف شکن
فراهم آورده در خراسان رایت استیلا برافراشت و قیس بن هیثم از بلده نیشابور جهت استمداد
متوجه بصره گشت اما قبل از مراجعت او دفع فتنه قارن بنابر وفور شجاعت و حسن تدبیر عبدالله بن خازم
دست داد و قارن در معرکه قتال با جمعی از ابطال رجال کشته گشت عبدالله بن خازم خمس غنایم را
نزد عبدالله بن عامر فرستاد و چون خبر این فتح بگوش امیرالمومنین عثمان رسید عبدالله بن خازم را
در حکومت خراسان مستقل گردانید و درین سال جمعی از اجله اصحاب حضرت رسالت مآب صلی
الله علیه الی یوم الحساب از سرای غرور بدار سرور انتقال نمودند و از آنجمله یکی ابوذر غفاریست
که سابقا شمه از حال او مسطور گشت و دیگری عم اشرف دودمان لوی بن غالب ابو الفضل عباس بن عبد المطلب
ست در سیر السلف از ابو رافع که آزاد کرده خواجه کاینات بود مرویست که گفت من غلام عباس
بودم و در مکه پیش از واقعه بدر باتفاق عباس و ام الفضل رضی الله عنهما مسلمان شدم ولیکن عباس از بیم
قریش در کتمان ایمان خود میکوشید و دلیل بر صحت این روایت آنکه در اکثر کتب سیر مسطور است که حضرت خیر البشر
صلی الله علیه وسلم در روز بدر اصحاب را وصیت کرد که اگر بعباس رسید بقتل او مبادرت منمایید زیرا که من میدانم
که قریش او را باکراه همراه آورده اند و روایت مشهور بین الجمهور آنست که عباس بعد از غزوه بدر در وقتی که
اهل اسلام او را اسیر کرده فدیه می طلبیدند زبان بکلمه توحید گویا گردانید و سبب ایمان عباس
رضی الله عنه آن شد که رسول صلی الله علیه وسلم او را خبر داد از ذهبی که در وقت توجه بجانب بدر بام
الفضل سپرده بود و از جمله احادیثی که در شان عباس رضی الله عنه بصحت پیوسته یکی آنست عم الرجل

صواب آنکه مدت حیاتش بروایت امام یافعی هشتاد و شش سال و بقول ابن جوزی هشتاد و هشت سال
بود مدفنش گورستان بقیع است و از اولاد امجاد عباس اسامی پنج نفر بنظر درآمده فضل و عبدالله و قثم
و عبیدالله و کثیر ذکر وفات فضل سابقا در حیز بیان آمد و کثیر که بصفت صلاح و سداد و انصاف
داشت در زمان عبدالملک بن مروان در مدینه وفات یافت و آنچه از احوال آن سه برادر دیگر
بوضوح پیوندد امید است که در ضمن حکایات آینده مذکور گردد ان شاء الله و القضا در سنه مذکوره
عبدالرحمن بن عوف رضی الله وفات یافت و هو عبدالرحمن بن عوف بن الحارث بن زهرة بن کلاب
بن مرة بن کعب و در سلک اجداد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم انتظام داشت و نام عبدالرحمن
در جاهلیت عبد عمرو یا عبدالکعبه بود و صاحب مقام محمود آن اسم بعبدالرحمن تغییر نمود و کنیت عبدالرحمن
ابو محمد است و او باعتقاد اهل سنت داخل مردمی است که نبی امی صلوات الله علیه الملک المنان را به بهشت
مژده داده و در تاریخ گزیده مسطور است که عبدالرحمن رضی الله عنه در سن سی سالگی مسلمان شد و چهل و پنج
سال در اسلام بسر برد و از وی آن مقدار مال ماند که بموجبی که وصیت کرده بود بعد از فوتش هر یک
از اهل بدر را از مال او چهار صد دینار دادند و در آن وقت صد نفر از اهل بدر زنده بودند و ثمنه
ترکه او را در میان ورثه شانزده بخش کردند و هر بخش هشتاد هزار درم بود و مدت حیات عبدالرحمن
را اکثر مورخان هفتاد و پنج سال گفته اند و در همین سال ابو عبدالرحمن عبدالله بن مسعود از عالم انتقال
نمود و هو عبدالله بن مسعود بن غافل بن شمخ بن فار الهذلی و او از جمله سابقان اسلام و علمای اصحاب
بود چنانچه امام یافعی روایت کرده که نوبتی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم چهار نفر از صحابه
را نام برده فرمود که قرآن را ازین چهار کس فرا گیرید و یکی از آن جمله عبدالله بن مسعود بود و در تصحیح
المصابیح مسطور است و هو احد ائمة القرآن و حفاظ و فقهاء الکوفه و بعث ما لها العمر بعثمان
ثم رجع الی المدینة فمات بها مدفنش گورستان بقیع است و مدت حیاتش را زیاده بر شصت سال گفته اند

وهم درین سال ابو الدردا .... عویمر الانصاری الخزرجی فوت شد ونام پدرش عامر است
یا عمر و قیل قیس و قیل زید و ابو الدردا از جمله فقهای صحابی بود و در دمشق درو که بمنصب قضا
اشتغال داشت از عالم انتقال نمود و فوت عبد الله بن زید الانصاری درین سال بوقوع انجامید
و کلمات اذان را بر وجهی که متعارفست او در خواب دیده بود وفاتش در مدینه روی نمود
و مدت حیاتش شصت و چهار سال بود و در سنه ثلث و ثلثین از هجرت خاتم النبیین
مقداد بن الاسود پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و عالم را بدرود کرد و هو مقداد بن عمرو بن ثعلبه
الکندی و چون مقداد رضی الله عنه هنوز در سن طفولیت بود که پدرش عمرو عالم را بدرود کرد
و اسود بن عبد یغوث زهری والده او را بحباله نکاح در آورده مقداد را نسب کرده
بوی منسوب شد و مقداد رضی الله عنه در سلک اعاظم اهل بدر و اکابر اصحاب رسول عالی
قدر انتظام داشت و یکی از بنات عمات سید کاینات در عقد او بسر می برد رحمة الله علیه
رحمة واسعة ذکر اتفاق افتادن نزاع میان سعید بن العاص و اشراف کوفه و برافراز شدن ابو موسی اشعری
بحکومت آن بلده نوبتی طایفه از واقفان اخبار آورده اند که ولید بن عقبه اگر چه بارتکاب شراب اشتغال مینمود
و از سایر ملاهی و مناهی احتراز و اجتناب نمیفرمود اما در وقتی که حاکم کوفه بود با اشراف و اعیان آن
بلده بی تکلف طریق اختلاط و انبساط مسلوک میداشت و مهمات ایشانرا بکفایت اقتران داده
بعضی از جرایم و آثام کوفیان را نابوده می انگاشت و چون سعید بن العاص بآن منصب
اختصاص یافته بکوفه شتافت فرمود که منبر ولید را می باید شست تا از لوث وجود او
پاک شود و فرمان بران موجب عمل نموده سعید دربانی تعیین کرد و نسبت با کابران
ولایت ابواب مخالطت بسته و گردانیده شرط تعظیم بجای آورد و بنابرین بزرگان
آن سرزمین مانند مالک بن حارث النخعی المشتهر باشتر و صعصعه بن صوحان العبدی و برادرش

زید و ثابت بن قیس و کمیل بن زیاد و غیرهم زبان عیب و طعن بر سعید گشاده در حق امیر المؤمنین
عثمان نیز سخنان گفتند و سعید درین باب رقعه بخلیفه نوشته حکم باخراج ایشان صادر شد و حاکم
کوفه حسب الاشاره آن فرقه را بشام فرستاده کوفیان روزی چند در خدمت معاویه بسر بردند و زبان
طعن بروی نیز دراز کردند و معاویه بموجب اشارتی که از دار الخلافه صدور یافت اشراف کوفه را
بحمص روان ساخت و سردار آن دیار عبد الرحمن بن خالد بن الولید با کوفیان در کمال کم التفاتی
سلوک نموده مدت یکماه ایشانرا بار نداد و بعد از آنکه رخصت ملاقات ارزانی داشت
اجازت جلوس نفرمود و اصلا با ایشان سخن نکرد و روزی چند مالک و رفقا در غایت بی اعتباری
دران بلده بسر بردند و در سنه اربع و ثلثین که عثمان سعید بن العاص را جهت مشورتی بمدینه
طلبیده بود به بهانه تمسک جسته از عبد الرحمن اجازت مراجعت حاصل نمودند و بکوفه خرامیده
اکثر قبائل آن خطه را در مخالفت سعید با خود موافق گردانیدند و چون سعید از مدینه باز
گشته نزدیک بکوفه رسید مالک با فوجی از سپاه او را استقبال نموده گفت بازگرد که مردم
اینجای ترا بامارت قبول ندارند سعید گفت احتیاج باین همه شورش و غوغا نبود قاصدی
جهت اعلام این حال بمدینه می بایست فرستاد تا دیگری بامارت تعیین یابد و چون سعید
ناکام عنان مراجعت انعطاف داد مالک چند گام پیش نهاده گفت بعرض امیر المؤمنین
عثمان رسان که ابو موسی اشعری را بحکومت کوفه نامزد نماید تا خلایق بقدم فرمان
بری پیش آیند و سعید بعد از وصول بمدینه کیفیت التماس کوفیان را با عثمان رضی الله عنه
در میان نهاده ابو موسی بایالت آن ولایت سرافراز گشت و کوفیان او را استقبال نموده سر
انقیاد و اطاعت مرعی داشتند و درین سال ابو طلحه زید بن سهل الانصاری که رسول حضرت
باری تعالی در شان او فرموده بود که صورت ابی طلحه فی الجیش خیر من فئه در مدینه از عالم انتقال نمود

و هم درین سال عبادة بن الصامت که در سلک نقبای انصار انتظام داشت در رمله یا قدس رایت
عزیمت بجانب عالم آخرت برافراشت و در همین سال مسطح بن اثاثه مطلبی که از اهل بدر و پسر
خاله صدیق اکبر بود از جهان گذران نقل فرمود ذکر پدید آمدن مذهب رجعت و حکایت شدن
جمعی کثیر بدان بدعت و بیان رنجش مردم از افعال عمالش راویان اخبار خلفا رقم قلم اخبار و انها
گردانیده‌اند که ابن السودا که بعبدالله بن سبا اشتهار دارد و در سلک علمای یهود منتظم بود در زمان
عثمان اظهار شعار اسلام نمود و از او رنجیده خاطر بمصر شتافته در سنه خمس و ثلثین هجری در آن دیار
باشتعال نیران اضلال اشتغال کرد و بعضی از مصریان گفت مرا عجب می‌آید از جمعی که تصدیق رجعت
عیسی بن مریم میکنند و تجویز باز گشتن خاتم الانبیا نمی‌نمایند و این آیت کریمه را که ان الذی فرض علیک
القرآن لرادک الی معاد شاهد مدعای باطل خود گردانیده طایفه از مصریان این عقیده فاسده را
از وی فرا گرفتند و چون ابن سبا ایشان را معتقد خود دید ایضا خاطرنشان اهالی مصر نمود که
در ازمنه سابقه وصی هر پیغمبری قایم مقام او می‌بوده و وصی بنی هاشم علی مرتضی است و عثمان خلافت
را بغصب متصرف گشته و همچنین زبان بطعن و عیب عمال عثمان گشوده آن ساخته مصریان که از
عبدالله بن سعد آزرده خاطر بودند این سخنان را بسمع رضا اصغا نمودند و مراسلات که با سایر طاعنان
عثمان که در کوفه و بصره اقامت داشتند آغاز نهاده در فتح ابواب خلاف اتفاق فرمودند و قوی‌ترین
اسباب مخالفت طوایف آن زمان با خلیفه سیم آن بود که عثمان رضی الله عنه در اوان خلافت جمعی از خویشان
خود را که مطعون بفسق و ظلم بودند بایالت ولایات فرستاده آن ظلمه را بر مفارق برایا استیلا
تمام داد و اکابر اصحاب را از مناصب معزول ساخته حکم بن ابی العاص و اولادش مروان و حارث را
که مطرود و مردود صاحب مقام محمود بودند بمدینه طلبید مروان بد نژاد را وزیر و داماد خود ساخت
و حارث را نیز دختر داده مبلغهای گرانمند از بیت المال مسلمانان بایشان داد و برادر و پدر برادر اختر

ایشان بخشید دیگر آنکه چون در زمان ایالت عثمان اختلاف در میان قراء قرآن پیدا شد خلق را
بر جمع دو قرائت یک مصحف تکلیف نموده و باقی مصاحف را جمع آورده بسوخت دیگر آنکه هر چند علما
از ظلم بنی امیه و سایر عمال او شکایت نمودند رقم عزل بر صحیفه احوال آن طایفه نکشید دیگر آنکه ابوذر
غفاری را باغواء معاویه از مدینه اخراج کرد و عمار بن یاسر و عبدالله بن مسعود را رضی الله عنهما بلا جهت
ضربه بدست و زبان بیازرد و بنی غفار بواسطه آزار ابوذر و بنی مخزوم بسبب عمار و بنی هذیل از برای
عبدالله بن مسعود کینه عثمان در دل گرفتند و چون عثمان تابع رای غلط نمای مروان بوده
در سوانح امور بمقتضای تدبیر اصابت تدبیر اکابر صحابه عمل نمینمود امیر المومنین علی علیه السلام و عبدالله
بن عباس و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص بملاقاتش رغبت نمینمودند و این اخبار در اطراف
دیار عرب اشتهار یافته سرمایه غوغا و موجب گفت و شنید برایا گشت و در اواخر سنه اربع و ثلثین
بموجب استصواب اجله اصحاب سید المرسلین امیر المومنین و امام المسلمین اسد الله الغالب علی بن
ابیطالب علیه السلام نزد عثمان رفته زبان گوهر افشان بنصیحت او بگشاد و او را بسلوک طریق
رشد و رشاد و رعایت جانب ارشاد و رعایت جانب ارباب صلاح و سداد دلالت
فرمود اما فایده بر آن مترتب نگشت و عثمان از سر تربیت عمال ظالم نهاد خود در نگذشت و بعضی
از آن طایفه مثل معاویه و سعید بن العاص و عبدالله بن عامر و عبدالله بن سعد را بمدینه طلبیده
در باب تمشیت امور خلافت و مدافعت سالکان مسالک مخالفت با ایشان مشورت فرمود
و آن بر آن قرار یافت که عمال بر سر اعمال خود رفته بدفع هر کدام جمعی از اهل فتنه که در ولایت
او باشد قیام نماید و عثمان نفس خویش را از اذیت [illegible] محافظت فرماید و جماعت مذکوره
مراجعت نموده همه بمقصد رسیدند مگر سعید بن العاص که بنا بر سببی که سابقا مسطور گشت معزول شده
بمدینه باز گردید ذکر هجوم طایفه از مخالفان امیر المومنین عثمان و بیان اموری که از وی [illegible] در آن [illegible]

در اوایل سنه خمس وثلثین از هجرت سید المرسلین بنابر اسباب مذکوره واحوال مسطوره از مصر
وکوفه وبصره جمعی کثیر بعزیمت آنکه عثمان را از خلافت خلع نمایند ومسند خلافت را بوجود
کسیکه سالسته آن امر باشد بیارایند بمدینه آمده مصریان بمکان ذی مروه وکوفیان بمنزل اعواص
وبصریان بمقام ذی خشب نزول نمودند وکلانتر اهل مصر غافقی حرب بود وعبد الرحمن بن عدیس
البلوی وکنانه بن بشر نخعی وسودان بن حمران السکونی در سلک اتباعش انتظام داشتند
ومهتر مردم کوفه مالک اشتر بود وزید بن صوحان وزیاد بن نضر حارثی ویزید بن قیس نخعی متابع او
بودند وسرور لشکر بصریان حرقوص بن زهیر بود وحکیم بن جبله عبدی وذریح بن عباد وبشر بن شریح
وغیرهم در خدمتش بسر میبردند ومصریان طالب خلافت اسد الله الغالب علی بن ابی طالب ع
بودند وبصریان خواهان طلحه بن عبید الله وکوفیان جویان زبیر بن العوام واهل مصر بملازمت حضرت
امامت منقبت رفته شمه از ما فی الضمیر خویش عرض کردند آنحضرت بانگ بر ایشان زده فرمود
که رای شما را در عزل ونصب صاحب منصب خلافت دخل نیست وارباب بصره وکوفه از طلحه وزبیر نیز
همین جواب شنیدند آنگاه بروایت اشهر عثمان شبی بخبر دشاه مردان رفته وکمال مکارم اخلاق
آنحضرت را شفیع ساخته التماس نمود که نوعی سازد که آن مردم از نصب وعزل او درگذشته بمواضع مراجعت
نمایند وعلی مرتضی که نخست با او عهد وپیمان درمیان آورد که من بعد بسخن مروان وسایر مردودان
عمل ننماید واز مقتضای رای صوابنمای اعاظم اصحاب درنگذرد بعد از آن ملتمس او را بعز اجابت اقتران
داده با اهل فتنه وغوغا ارتفاقات فرمود وزبان فصاحت بیان بنصیحت ایشان گشوده لوازم موعظت
بتقدیم رسانیده ونایره خشم لجاجت از رشحات زلال کلام معجز نظام آن امام عالیمقام علی
بنیاد وعلیه التحیه والسلام منهمت انطفا پذیرفته بمواضع خود باز گشتند مشروط بآنکه دیگر عثمان
بارتکاب امری که مستلزم انکار صحابه بزرگوار باشد اقدام ننماید وچون خاطر عثمان از آن مهم اطمینان

یافت بار دیگر مروان باشتعال نیران عدوان پرداخته بعرض رسانید که مهم مخالفان را در میان
خرد خرده وان صدای ورزی نبود و در مخالفت تو دلیل ظاهر و حجتی باهر نداشتند اما الحال
میخواست که ترا ممنون خود گرداند بنابران این قصه را بزرگ ساخت اکنون مناسب آنست که خطبه
خوانده خاطرنشان مردم نمائی که جماعتی که جهت فتح ابواب فتنه بمدینه آمده بودند بطلان خود را
دانسته دیدند که مهم ایشان تمشیت نمی پذیرد لاجرم خایب و خاسر باز گردیدند و عثمان باحضار
اشراف و اعیان فرمان داده ببالای منبر برآمد و بعد از ادای حمد و ثنای ایزد تعالی گفت
طایفه که بخیال فساد رایت عنا و افراشته بودند چون دانستند که داعیه خود را از پیش نمی
توانند برد منفعل و نادم باز گشتند عمرو عاص که دران مجلس حاضر بود فریاد برآورد
که ای عثمان از خدای بترس از افعال قبیحه توبه نموده شر ظلمه بنو امیه را از سر مسلمانان باز دار
که ما این مردم را بدرخواست تمام باز گردانیده ایم و چون عثمان متوجه جواب عمرو شد از اطراف
و جوانب مسجد آواز برآمد که یا عثمان اتق الله وتب الله و دران روز بمجلس او امیر المؤمنین
نگفت و عثمان متحیر گشته از منبر فرود آمد و بروایتی دران معرکه بعضی از حاضران سنگ بجانب
عثمان انداخته او را از منبر بپایان کشیدند و اعضایش را شکستند و عثمان بیهوش گشته جمعی
او را بر دوش گرفتند و بمنزلش بردند و امیر المؤمنین علی علیه السلام باو ملاقات فرموده گفت
یا ابا عمرو ترا باین خطبه چه کار بود و خلق مدینه میدانند که ما این جماعت را بخواهش بسیار باز گردانیده
ایم عثمان گفت الماضی لا یذکر اکنون بسلوک طریقی که منتج تدارک این حال باشد اشارت
فرمای تا بتقدیم رسانم آنحضرت فرمود که صواب چنان مینماید که مجمعی ساخته نوبت دیگر خطبه
خوانی و از کردار و گفتار سابق استغفار و اعتذار نموده دست در دامن انابت زنی و عثمان
سخن شاه مردان را قبول کرده فرمان داد تا خلایق بمسجد حاضر گشتند و بر منبر برآمده گفت

ایها الناس بر شما پوشیده نیست که سهو و خطا از بنی آدم در وجود آمد و من دعوی عصمت نمی‌کنم اگر از من
ذلتی صدور یافته باشد عجب نیست اکنون از هر امری که مقبول بارگاه الهی و پسندیده طباع اکابر اصحاب
حضرت رسالت پناهی نبوده باشد توبه کردم و بجد باز گشتم و رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده
که التائب من الذنب کمن لا ذنب له و در اخراج خطبه گفت که بعد از این مرا حاجب و دربان
نخواهد بود تا هر کس که حاجتی داشته باشد بسهولت با من ملاقات کرده سخن خود را بگوید و من
در انجاح مقصود او سعی موفور مبذول دارم حضار مجلس از استماع این سخنان شادمان
شده رقت نمودند و عثمان نیز گریان گشت از منبر فرود آمد و بخانه خود رفت و در غیبت او
امیر المومنین علی علیه السلام فرمود که بر من مردم بیش از این بود که اظهار نمود امید که حق تعالی
او را توفیق ثبات بر آنچه گفت کرامت کند و همانروز اشراف مدینه بدر خانه عثمان رفته خواستند
که با او ملاقات کنند و جهت سخنانی که بر زبان آورده بود تحسین نمایند اما مروان باتفاق سعید
بن العاص بحرم سرای عثمان رفته ملامت کردند و گفتند که این خطبه از جناب امیر المومنین مناسب
واقع نشده بدرستی که آبروی خویش بردی و نقش اعتبار خود را از صحیفه روزگار بستردی و مقصود
پسر ابو طالب آن بود که ترا در پیش مردم فضیحت ساخته بجرایم معترف گرداند آنچه مدعا
داشت بحصول پیوست باری با این مردم که بر در خانه مجتمع گشته اند ملاقات منمای که اگر باز
باشند ممکن که سخنان گستاخانه بر زبان آورند و این معنی موجب تهییج فتنه گردد عثمان بمروان
گفت برو و این جماعت را باز گردان که من شرم میدارم که با ایشان سخن گویم و مروان از خانه بیرون
آمده بزبان تعصب و تکبر و گفتن سخنان وحشت انگیز اعیان مدینه را برنجانید و نا امید باز گردانید
و جمعی از آن مردم بملازمت امیر المومنین علی علیه السلام شتافته کیفیت حال عرض نمودند آنحضرت
براشفقت و گفت مرا با این عزیز کاری عجب افتاده اگر در خانه خود نشسته در مهمات او دخل نمی‌نمایم

مرا انقطاع صله رحم و اضاعه حقوق قرابت نسبت مینماید و اگر او را بسلوک طریق رشد و رشاد دلالت میفرمایم
امثال این امور از وی بظهور می آید بعد از ادراک شرف صحبت حضرت رسالت مروان بادی ملاعبه
مینماید و او زمام اختیار خویش بدست وی داده تا بهر طرف که میخواهد او را میبرد اند شعر اذا کان
الغراب دلیل قوم سیهدیهم سبیل الهالکینا آنگاه شاه ولایت پناه بخانه عثمان رفته نوبت دیگر
او را ملامت و نصیحت نمود و بعد از مراجعت آنحضرت نائله بنت الفرافصه که عورتی عاقله و زوجه
عثمان بود و او را بر اتباع رای اصحاب شفاعت مروان و مخالفت سلوک طریق مروان تحریص
فرمود و عثمان را بملازمت علی مرتضی فرستاد تا مراسم اعتذار بتقدیم رساند و التماس معاونت
و مظاهرت نماید و عثمان بنابر استصواب او با شاه ولایت مآب ملاقات نموده در آن باب
سخنان عرض کرده تا بر طبق حدیث لا یلدغ المؤمن من جحر مرتین امام ثقلین این نوبت ملتمس عثمان را
بعز قبول مقرون نساخت و نفس نفیس خویش را از دخل در مهم او کشیده داشته دیگر
باصلاح آن امر نپرداخت ذکر اشتعال آتش طغیان مردم و سوختن خرمن حیات عثمان [illegible] کلام زمره از ارباب
اخبار از این معنی اخبار مینماید که در آن اوان که اهالی هر بلاد و دیار از افعال و اعمال عمال عثمان
آزرده خاطر بودند جمعی از اعیان مصر شمه از قبایح اعمال عبد الله بن ابی سرح را عرض نمودند و عثمان
کتابی بعبد الله نوشته شرط نصیحت بجای آورد و او را باسترضای خواطر متظلمان امر کرد و آن
مطلوب عکس نتیجه داده والی مصر بعضی از آن مردم را محبوس گردانید و یکی را از ایشان
بقتل رسانید و لقد اجاد من افاد نظم درختی که تلخست او را سرشت گرش در نشانی
بباغ بهشت ور از جوی خلدش بهنگام آب به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب سرانجام گوهر
بکار آورد همان میوه تلخ بار آورد القصه بعد از آن واقعه هفتصد نفر از مصر بمدینه آمدند
و حرکات شنیعه عبد الله بن سعد را بمسامع اشراف مهاجر و انصار رسانیدند و مقصود ایشان

ازین گفت و سبب عزل عبدالله بود بلکه میخواستند که جهت سنجی که بتبع ظلمش کشته شده بود اورا
قصاص نمایند و امیرالمومنین علی علیه السلام سخن مصریانرا با عثمان درمیان نهاده فرمود که بود این
قصه می باید رسید و طلحه بن عبید الله و عایشه درین باب بواسطه و بیواسطه سخنان درشت بعثمان
رسانیدند و اورا بر عزل ابن ابی سرح تکلیف نمودند عثمان گفت بر هر که خاطر قرار دهید من ایالت
ولایت مصر را باو باز گذارم اکثر اصحاب فرمودند که محمد بن ابی بکر شایسته این امرست و اهل مصر نیز
اورا سزاوار این کار میدانستند بنابران عثمان مثال امارت مصر بنام محمد قلمی نموده اورا مصحوب
مصریان رخصت داد و جمعی از مهاجر و انصار را نیز بدان صوب روانه کرد تا بعد از
وصول بدان مملکت محمد بن ابی سرح را بوقوف ایشان فیصل دهد و در روایتی انکه درین
نوبت نیز اعیان بصره و کوفه مصحوب ارباب مصر بمدینه آمده بودند و عثمان ایشانرا نیز
مشمول لطف و احسان گردانیده همه را بکار اجارت معاودت ارزانی داشت و چون محمد
بن ابی بکر سه شبانروز بجانب مصر طی مسافت نمود ناگاه غلامی سترسوار که در رفتار
سرعت تمام داشت و متوجه مصر بود دوچار خورده و مصریان اورا گرفته پرسیدند که تو کیستی
و بکجا میروی جواب داد که غلام عثمانم و جهت مهمی نزد والی مصر میروم گفتند اینک عامل
مصر همراه ماست جواب داد که مقصود من عبدالله بن سعد است نه محمد بن ابی بکر نفحص و تفتیش
غلام را طلبیده پرسیدند که هیچ مکتوبی مصحوب نوهست گفت نی اما چون لوازم بجای آوردند
مطهره خشک در بار غلام یافتند که چیزی در جوف آن بود و مطهره را شکافته مکتوبی سربمهر
یافتند که بر عنوان آن نوشته بودند که من عثمان الی ابن ابی سرح و محمد بن ابی بکر در حضور
اشراف و اعیان مهاجران کتابت برداشت مضمونش آن بود که چون محمد بن ابی بکر و متظلمان
انجا رسند باید که در قتل ایشان تدبیر نمایی و در ابطال کتابی که همراه دارند کوشیده بدستور

سابق بحکومت مشغولی فرمای و روایتی آنکه در آن کتابت قلمی کرده بودند که عبد الرحمن بن عدیس
و عمرو بن الحمق و عروة بن البیاع را دره زده پس از تراشیدن لحیه محبوس گردان و فلان را شان
مثله ساخته از درخت بیاویز و بقولی آنکه نوشته شده بود که متظلمان را حبس کن تا فرمان من در
ایشان بتو رسد و بهر تقدیر مضمون آن مکتوب موجب اضطراب محمد بن ابی بکر و همراهان او گشته
بجانب مدینه مراجعت نمودند و قاصدان نزد اهل کوفه و بصره فرستادند تا باز آمدند و محمد بن ابی بکر چون بدان
بلده طیبه رسید در حضور امیر المؤمنین علی علیه السلام و زبیر و طلحه و سعد و سعید رضی الله عنهم و بعضی دیگر از
اجله صحابه کیفیت حادثه را بر زبان آورده مکتوب را ظاهر کرد و چون اصحاب دیدند که آن نوشته بخط مروان
و مهر عثمانست و غلام و شتر را نیز شناختند متحیر شدند و علی مرتضی علیه السلم باتفاق طلحه و زبیر
و سعد نزد عثمان رفته پرسیدند که این مکتوب بمهر تو هست گفت بلی گفتند این غلام و شتر از
تست جواب داد که آری فرمودند که پس این کتابت را تو فرستاده باشی گفت حاشا
که من ازین مهم خبر داشته باشم صحابه گفتند طرفه حالتی است که غلام تو بر شتر تو مکتوبی بمهر تو
و خط کاتب و نایب تو نزد عامل تو می برده و اکنون تو میگویی که ازین حال بیخبرم و عثمان
سوگندان بر زبان آورد که من بر نوشتن آن مکتوب و فرستادن غلام اصلا اطلاع ندارم
اصحاب دانستند که عثمان سوگند دروغ نمیخورد و مروان بی وقوف او مرتکب این امر شنیع
گشته است لاجرم فرمودند که مروان را تسلیم نمائی تا حقیقت حال بتحقیق انجامد عثمان از قبول
این سخن امتناع نموده در باب حمایت مروان مبالغه فرمود و این معنی معلی جمیع ازار
خواطر صغار و کبار گشته بعضی از صحابه در منازل خویش نشستند و ابواب اختلاط با خلق
بربستند و برخی بجانب ضیاع و مزارع خویش رفته از فتنه کناره جستند و مصریان با نفاق
سایر اهل طغیان سرای عثمان را مرکزوار در میان گرفتند و گفتند اگر این مکتوب را مروان

بامرا درو آن کرده بود عثمان واجب القتل است و الا مستحق خلع و عزل و دران اثنا عائشه
بسبب نقصان وظیفه از عثمان رنجیده بود مردم را بر قتل او تحریص نموده گفت اقتلوا
نعثلا و نعثل مردی طویل اللحیه بود که با ذو النورین مشابهتی داشت و عثمان در ایام محاصره عبد الله
بن عباس را رضی الله عنهما امیر حاج گردانیده بجانب مکه مبارکه فرستاد و عائشه بر مصحوب
بن عباس جهت گذاردن حج بحریم حرم شتافت و مخالفان روز بروز در تضییق و تنقیص
عثمان بیشتر از بیشتر مبالغه می نمودند و نگذاشتند که چیزی طعام و شراب بسرای او برند و ذو النورین
علیه کرد و این خبر بسمع شریف امیر المؤمنین علی رسید فرمود تا سه راویه آب ساخته نزد او بردند
و موالی بنی هاشم بموجب فرموده عمل نموده مصریان در صدد منع آمدند اما هاشمیان غالب شده
آن آب را بعثمان رسانیدند و مدت محاصره بقول اصح و اشهر چهل روز امتداد یافته صباح جمعه
نزد امیر المؤمنین علی علیه السلام بوضوح پیوست که امروز مخالفان قصد قتل عثمان دارند
و آن حضرت بجانب خواجه کونین یعنی حسن و حسین عم را فرمود تا سلاح پوشیده بخانه عثمان
رضی الله عنه روند و قنبر را همراه برده نگذارند که کسی بسرای وی در آید و طلحه و زبیر بر این معنی اطلاع
یافته ایشان نیز پسران خود را در ملازمت سبطین علیهما السلام بدانجا فرستادند و اهل
فتنه چون دیدند که آن گروه واجب الاحترام بمدد امیر المؤمنین عثمان آمدند قدم در مقام عناد
استوار داشته بکار هجوم نموده دست بانداختن سنگ و تیر برآوردند بمثابه که ردای
همایون امام حسن علیه السلام از خون آلوده شد و محمد بن طلحه مجروح گشته سر قنبر بشکست اهل خلاف
چون آن حال مشاهده کردند حضرت امام حسن را نگاه داشته لحظه ترک جنگ نمودند و آخر الامر
در سرای امیر المؤمنین عثمان را آتش زدند تا مردم دور شدند آنگاه بدان دار در آمدند و
قولی آنکه خود را از بام دران سرا انداختند و بروایتی بخانه شخصی از انصاری که در جوار امیر المؤمنین

عثمان بود رفته دیوار خانه او را رخنه کردند و در آمدند و بعقیده بعضی از مورخان دران زمان
مروان و بعضی از غلامان امیر المومنین عثمان سلاح پوشیده داعیه مقابله نمودند و عثمان رضی الله عنه گفت
که هر غلامی که سلاح انداخته ترک محاربه نماید از مال من آزاد باشد و اکثر غلامان را حب آزادی
بر حمایت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه غالب آمده هر یک بطرفی رفتند و اعدا استیلا
تمام یافته بروایتی نخست محمد بن ابی بکر بدان خانه در آمد و ریش او را بگرفت و گفت اکنون چه نفع
بتو عاید میشود از محبت عبد الله بن سعد مرتد و مروان مردود و معاویه طلیق امیر المومنین عثمان
گفت ای پسر برادر من بگذار لحیه مرا که پدر تو اگر زنده بودی ترا ازین امر منع نمودی و محمد
بن ابی بکر شرمنده از خانه بیرون رفته یکی از مخالفان در آمد و شمشیری بر سروی زد و خون روان گشته
بر مصحفی که در پیش وی داشت چکید و باین آیت رسید که فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم آنگاه
سودان بن حمران اصبحی تیغی برو حواله کرد تا کارش با تمام رسانند و نائله زوجه امیر المومنین
عثمان نائله خود را حایل ساخته شمشیر بر پنجه او آمد و بعضی از انگشتانش مقطوع گشت
و مورخان در قاتل امیر المومنین عثمان رضی الله عنه اختلاف کرده اند بعضی بر آن رفته
اند که سودان او را بقتل رسانید و برخی گفته اند رومان بن سرحان سرش از تن باز کرد
و زمره گفته اند کنانه بن بشر کشنده او بود و طایفه این امر را بغافقی و قتیره نسبت کرده اند
و مروان زخمی بر گردن رسیده شخصی او را برداشت و بگریزانید و چون خبر قتل امیر المومنین
عثمان بعرض حضرت امیر رسید بدانجا شتافته اولاد امجاد خود و پسر طلحه و زبیر رضی الله
عنه را مخاطب و معاتب گردانید و زبان همایون بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گردان ساخته
بمنزل خویش باز گردید و مخالفان بعد از قتل امیر المومنین عثمان سرایش را غارت کردند
و خانه ابو هریره و چند سرای دیگر بجهت قرب جوار تاراج یافت و این واقعه در روز سه شنبه دهم

یا هیزدهم ذی حجه سنه خمس وثلثین از هجرت دست داد و مدت سه روز جسد امیر المومنین عثمان
دران خانه افتاده بود و هیچکس زهره برداشتن نداشت بالاخره تنی چند اتفاق کرده
اورا بر تخته دری نهادند و بجانب بقیع غرقد بردند تا دفن کنند و شخصی از بنی مازن مانع
شده گفت اگر عثمان را درین مقبره دفن کنند من اهل فتنه را اخبار نمایم تا اورا از گور
بیرون کشیده رسوا سازند و برغم بعضی از اهل تاریخ جمعی از اشقیا آن جنازه را لغایت
نبوده نگذاشتند که در گورستان مسلمانان جهت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه قبر
کنند لاجرم آنجناب را در حائطی که واسطه بود میان بقیع و مقبره یهود مدفون گردانیدند
در روضة الاحباب مذکور است که بروایتی هیچکس بر جنازه ذو النورین رضی الله عنه
نماز نگذارد و قولی آنکه حکیم بن حزام یا حویطب بن عبد العزی یا جبیر بن مطعم بر آنجناب
اقامت صلوة نمود و اعتقاد فرقه آنست که زبیر رضی الله عنه بر امیر المومنین عثمان نماز گذارد
پوشیده نماند که در باب آمد شد اهل فتنه و غوغا و اعتراضات ایشان بروی النورین
رضی الله عنه و جوابها آنجناب و توسط حضرت ولایت مآب و اصحاب و سخنانی که دران
اوان در میان آمد در کتب تواریخ روایات متعدده و حکایات مختلفه ورود یافته و
چون این مختصر گنجایش تمامی اقوال نداشت بایراد روایتی که بصحت اقرب بود قناعت
کرده شد امید آنکه مطالعه کنندگان اعتذار خامه مکسور اللسان را بپذیرفته و بزرگان
خرده بر مردان نگیرند

ذکر از بعض فضایل امیر المومنین عثمان علیه الرحمة والغفران

جمعی از حاویان
کمالات انسانی مانند ترمذی و نسائی و دارقطنی از ثمامه بن حزن قشیری روایت کرده
اند که گفت دران اوقات که اهل فتنه و غوغا امیر المومنین عثمانرا محاصره مینمودند روزی
آنجناب بر بام سرا بر آمد و آنمردم را مخاطب ساخته فرمود که آیا میدانید که در وقتیکه رسول صلی

الله علیه وسلم چین مقدم شهر مدینه را مکرم گردانید و دران بلده غیر از بر رومه اب عذب
نبود و انحضرت بر زبان وحی بیان گذرانید که هر کس بر رومه را بخرد و اب انرا بر اهل اسلام
حلال گرداند خبر دهید او را بدخول بهشت پس من خریدم ان چاه را از خالص مال خود و شما
امروز مرا منع مینمائید که از ان اب بیاشامم معاندان جواب دادند که اللهم نعم بار دیگر
ذو النورین رضی الله گفت که ایا میدانید که مسجد رسول صلی الله علیه وسلم تنگ بود و انحضرت
فرمود که هر کس بخرد بقعه ال فلان را و انرا در مسجد افزاید خبر دهید او را بدخول بهشت
پس من ان بقعه را خریدم از خالص مال خود و در مسجد افزودم و شما امروز مرا منع مینمائید
که دران مسجد دو رکعت نماز گذارم انجماعت باز گفتند که اللهم نعم و امیر المومنین عثمان
بار دیگر فرمود که ایا میدانید که من تجهیز جیش عسره کردم از صلب مال خود جواب دادند که اللهم
نعم باز گفت که ایا میدانید که رسول صلعم بر ثبیر مکه بود در ملازمت انحضرت ابوبکر و عمر بودند و
من پس کوه در حرکت امد بمثابه که حجاره از ان بحضیض افتاد پس بقدم صلوات الله وسلامه
علیه پای مبارک بر جبل زده گفت اسکن ثبیر فانما علیک نبی و صدیق و شهیدان قالوا
اللهم نعم قال الله اکبر شهدوا ورب الکعبه انی شهید ثلثا و امام احمد حنبل رحمه الله در مسند
خود از عبد الرحمن بن سمره رضی الله عنه روایت کرده است که در وقتی که رسول صلی الله
علیه وسلم بتجهیز جیش العسره اشتغال داشت عثمان رضی الله عنه بسوی انحضرت امد و مبلغ
هزار دینار از استین خود در کنار سید ابرار صلی الله علیه و اله الاخیار ریخت پس دیدند
رسول را که ان وجه را میگردانید بدست خود و میگفت ضرر نمی رساند عثمان را بر عمل که کند
بعد از امروز و این حدیث را دو بار تکرار کرد و در صحیح مسلم از عایشه رضی الله عنها مرویست
که گفته بود رسول صلی الله علیه وسلم در خانه خود تکیه زده کاشفا عن فخذیه او ساقیه پس ابو بکر

کرد ابو بکر پس مر درا اذن فرمود و او بر همان حال بود و سخن کرد با صدیق بعد از آن اذن در آمدن طلبید عمر و او نیز یافت
در رسول صلی الله علیه وسلم بر همان حال با او سخن گفت پس استیذان نمود عثمان پس پیغمبر بنشست و جامه خود را آراسته
ساخت تا مومنی که مکشوف بود پوشیده شد عایشه رضه گوید که چون سخن ذو النورین رضه الله عنهم از
مجلس همایون بیرون رفتند گفتم یا رسول الله ابو بکر و عمر متعاقب یکدیگر در آمدند و از برای ایشان هیچ و
نکردی و باک نداشتی و عثمان که بعد از ایشان در آمد نشستی و جامه بر بدن مبارک خود راست گردی جا
فقال الا استحیی من رجل تستحیی منه الملائکه و در روایتی آنکه فرمود که عثمان مردی کثیر الحیات گفتم مبادا که
او را من حاجتی باشد و چون مرا بان هیات بیند شرم دارد که حاجت خود را عرض کند و در جامع
ترمذی از طلحه بن عبید الله رضی الله عنه مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که هر پیغمبری را رفیقی
است در بهشت و رفیق من عثمان است در روضه الاحباب مسطورست که روزی رسول صلی الله علیه
وسلم بخانه امیر المومنین عثمان تشریف برده دید که رقیه سر ذو النورین را رضی الله عنهما شانه میکند
و فرمود که ای دختر نیک من گرامی دار عثمان را بدرستی که وی اشبه اصحاب منست از روی خلق
من و در روایتی آنکه بر زبان الهام بیان گذرانید که انا نشبه عثمان بابینا ابراهیم علیه السلام و هم
در کتاب مذکور است که روزی ام کلثوم بنت رسول الله علیه وسلم نزد آن سرور رفته گفت
زوج فاطمه بهترست از شوهر من پیغمبر صلی الله علیه وسلم زمانی ساکت بود جواب نفرمود آنگاه
گفت که شوهر تو از انجمله است که او را خدای و رسول دوست میدارند و او نیز خدا و رسول را دوست
میدارد و در بهشت منزلی برای وی تعیین کرده اند که هیچ احدی از امت من فوق آن منزلی
ندارد و هم در آن کتاب مسطورست که روزی جنازه بنظر حضرت پیغمبر در آوردند اصحاب را
فرمود که شما بروید و نماز گذارید که من برین میت نماز نمیگذارم سبب پرسیدند جواب داد که انه کان
یبغض عثمان ابغضه الله در اکثر کتب علماء سیر این خبر سمت تحریر یافته که در غزوه حدیبیه که امیر المومنین

عثمان باشارت پیغمبر آخر الزمان بمکه رفته محبوس گشته بود شیطان در معسکر مسلمانان این صدا در انداخت که بسرکمان

تعجیل ذوالنورین مبادرت نمودند بنا بر آن رسول صلی الله علیه و سلم دست مبارک بر درختی نهاده اصحاب هدایت

انتساب را بتجدید بیعت دعوت فرمود چنانچه شمه ازین حکایت در ذکر غزوه مذکوره سبق ذکر یافت

و بعد از وقوع بیعة الرضوان بوضوح پیوست که امیر المؤمنین عثمان در سلک احیا انتظام دارد و حضرت

خیر الانام علیه الصلواة و السلام بر زبان الهام بیان گذرانید که چون عثمان برای کار خدا و رسول او بمکه

رفته غایبست نمیخواهیم که از فضیلت این بیعت محروم ماند پس بدست راست خود اشارت کرده

فرمود که این دست دست عثمان است و دست چپ خویش را گفت این دست منست آنگاه

دست چپ را بر دست راست نهاده از قبل ذوالنورین رضی الله عنه با خود بیعت نمود قتاده گوید

که زهی شرف عثمان که دست خواجه هر دو جهان دست او باشد در روضة الصفا مسطورست که شخصی

از علی مرتضی سلام الله علیه پرسید که در باب عثمان چه گویی جواب داد که آیت کریمه ان الذین سبقت

لهم منا الحسنی در شان کسانی نازل شده که عثمان بر ایشان سمت تقدم دارد و ایضا کلام معجز الذین

آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و آمنوا ثم اتقوا و احسنوا ابان عظیم شان طایفه میکند که عثمان

مقتدای ایشان است کلبی مفسر گوید که آیت الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون

ما انفقوا منا و لا اذی لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون در شان امیر المؤمنین

عثمان است و بعضی دیگر از مفسران بر آن رفته اند که مراد از و تواصوا بالحق در سوره کریمه و العصر

ذوالنورین است و ایضا عبدالله بن عمر رضه الله و جمعی کثیر از ائمه تفسیر چنان اعتقاد دارند که کلام

معجز نظام امن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما الآیه درباره امیر المؤمنین عثمان رضه الله

نازل گشته نقلست که چون خبر واقعه ذوالنورین رضه الله عنه بسمع شریف عائشه صدیقه رضه الله عنها

رسید با آنکه از آنجناب آزرده خاطر بود زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گردان ساخته بعد از آن

گفت که شعر لو کان فی الدنیا کریم مخلداً خلدت ولکن لیس حی بخالد کریم را الکرم که زیاده
کنیتش عمر نزار طیبه زحق عمر جاودان بودی و چون سعد بن ابی وقاص رضه آن حادثه شنیعه را شنود
بگریست و گفت در اوایل ظهور اسلام از برای محافظت دین و ملت خویش بمدینه گریخته بودم و اکنون
بجهت صیانت شریعت از مدینه فرار می باید نمود از سعید بن المسیب رحمه الله سوال کردند
که حال عثمان چون بود گفت او مقتول شد در حالتی که مظلوم بود و قاتل او ظالم و کسی که برای
او مقاتله نمود معذور بود بواسطه اشتباه احوال او ایزد متعال عز اسمه از عثمان بن عفان راضی بود
زیرا که خلیفه بود لین و رحیم و کریم امیر برره و قتیل فجره است همه شب بیدار بودی و در یک
رکعت ختم کلام پروردگار کردی بجان جوانمردی نمود بمحاربه رضا نداد تا خون مسلمانان ریخته
نگردد و پس از وقوع شهادت او تیغ فتنه از غلاف بیرون آمد و غزوات و فتوحات
بنهایت پذیرفته تقسیم اموال و غنایم صفت انقطاع گرفت

ذکر اسامی ازواج و اولاد ذی النورین رضی الله عنه

علماء اخبار آورده اند که امیر المومنین عثمان در اوان جاهلیت و اسلام
هشت زن بعقد خویش در آورد و رقیه و ام کلثوم که در سلک بنات سید کاینات
علیه افضل الصلوات انتظام داشتند از آنجمله بودند و اسامی سایر ازواج ذو النورین
زینت فاخته بنت غزوان ام عمرو بنت جندب بن عمرو فاطمه بنت ولید بن المغیره
ام البنین بنت عیینه بن حصن فزاری رمله بنت شیبه بن ربیعه نایله بنت الفرافصه و جمعی
از مورخان را اعتقاد آنست که امیر المومنین عثمان را یازده پسر و شش دختر بود و زمره
هشت پسر و نه دختر گفته اند و در مقصد اقصی هفت پسر و هشت دختر مذکور است و از اسامی
پسران آنچه متفق علیه است یکی عبدالله اصغر است که از رقیه متولد شده بود و در صغر سن
از عالم انتقال نمود و دیگری عبدالله اکبر که فاخته مادر اوست و دیگر عمرو و ابان و خالد که والده

ایشان ام عمرو است دیگر ولید و سعید که از فاطمه متولد شده بودند دیگر عبد الملک که مادرش ام البنین است
و در مقصد اقصی عبد الله اکبر مذکور نیست و بعضی که اولاد ذکور آنجناب را یازده گفته اند نام سه پسر دیگر
او را عتبه و شیبه و مغیره نوشته اند اما از نامهای دختران ذو النورین مریم و ام سعید و عایشه
و ام ابان متفق علیه است و صاحب مقصد اقصی نام سه دختر امیر المومنین عثمان را ام خالد و اروی و ام
ابان الصغری نوشته و تصریح نموده که مادر ایشان نایله بوده و مورخی که دختران اوش را نه اعتقاد
فرموده گوید که یک دختر امیر المومنین عثمان ام البنین نام داشته و او از پسری تولد نموده بود
و ایضا آنکس که دختران اوش شش نفر اعتقاد دارد ام البنین را از آنجمله میشمارد والله اعلم
بحقیقة الحال ذکر اسامی جمعی از عمال که در زمان شهادت امیر المومنین عثمان متصدی اعمال بوده در وقت شهادت ذو
النورین رضی الله عنه در مکه عبد الله حضرمی والی بود و در طایف قاسم بن ربیعه ثقفی و در یمن یعلی
بن امیه و در بحرین عبد الله الفزاری و در مصر عبد الله بن ابی سرح و در بصره و خراسان عبد الله
بن عامر و عبد الله خود در بصره نشسته احنف بن قیس را بخراسان فرستاده بود و در کوفه ابو موسی
اشعری در سنه مذکور بحکومت اشتغال داشت و در دمشق معاویه بن ابی سفیان و در حمص عبد الرحمن
بن الخالد بن الولید و در فلسطین علقمه بن حکیم و در قرقیسیا جریر بن عبد الله البجلی و در آذربیجان
اشعث بن قیس و در اصفهان سایب بن الاقرع و در همدان نسیر بن امیه و در ولایت
ری سعد بن قیس و قاضی مدینه زید بن ثابت بود و قاضی مکه ابو هریره و کاتب امیر المومنین
عثمان مروان بود و صاحب شرط عبد الله بن قنفذ تیمی و حجابت آنجناب بغلامش حمران
تعلق داشت گفتار در بیان مجملی از حال خجسته مآل مظهر العجایب و مظهر الغرایب امیر المومنین علی بن
ابی طالب از وقت ولادت با سعادت تا زمان ادراک دولت شهادت
بر طبق خبر خیر اثر اختر نور افشان سپهر ادب و ثمر علی الشأن علی نسبت حیث قال علیه من الصلوات

اعلیها ومن النجابت ازکیها انا وعلی من شجره واحده والناس من اشجار شتی انوار وجود فائض الجود
مصطفوی واضواء ذات منیت صفات مرتضوی از یک مشکوه پرتو ظهور گرفته ودو وجه سدره مثال
چمن رسالت ونهال طوبی اتصال گلشن ولایت از فیضان یک جویبار صفت نشو ونما پذیرفته
زیراکه والد بزرگوار خاتم الانبیا عبدالله بن عبدالمطلب است وپدر عالیمقدار شاه اولیا ابوطالب
بن عبدالمطلب ومادر پاکیزه گوهر امیرالمومنین حیدر فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف است وان
مستوره اول هاشمیه بود که از دو هاشمی تولد نمود وولادت شاه ولایت در روز جمعه
سیزدهم رجب سنه ثلثین از واقعه فیل دست داد وبقولی طلوع آن مهر سپهر جدا برستی از مطلع
هستی در سنه ثمان وعشرین از حادثه مذکوره اتفاق افتاد وتولد آن مولود عاقبت محمود
در نفس خانه کعبه روی نمود زیراکه بحسب اقتضا بلکه بمحض مشیت ایزد تعالی نزدیک بوضع
حمل والده ماجده او در طواف بیت الله بود واین سعادت بروایتی از اول آفرینش تا غایت
هیچ آفریده را میسر نگشته وصحت این خبر نزد بعض از مورخان فضیلت پرور از شائبه
شبهه درگذشته بیت شد او درون بیت الحرامش صدف کسی را میسر نشد این شرف
وچون دیده ابوطالب از نور جبین پسر آن گوهر شب افروز روشنائی گرفت میان او وفاطمه
در تعیین اسم شریفش اختلاف واقع شد چه مدعای ابوطالب آن بود که قرة العین ولایت
را زید نام نهد وفاطمه میخواست که آن فرزند ارجمند موسوم باسد باشد وقول آنکه فاطمه آنجناب را
حیدر نام نهاد ودر جزو انا الذی سمتنی امی حیدره موید این قول است چو مادر پدرش
عضنفر نهاد از آن صورتش نام حیدر نهاد بالاخره پدر ومادر بنابر استصواب حضرت رسالت
مآب بموجب تلقین هاتف غیبی اسم همایونش را بر علی قرار دادند اما کنیت جناب
ولایت انتساب ابوالحسن است وابوالحسین وابوالسبطین وابوالریحانتین وابوتراب

و القاب شاه مردان فراوانست و امیر المومنین و امام المسلمین و امام المتقین و یعسوب المسلمین و قاید

الغر المحجلین و امیر النحل و مرتضی و اسد الله و ولی الله و بیضه البلد و وصی در سلک القاب منیفت

اساس انتظام دارد و چنانچه صاحب کشف الغمه از کتاب موالید الائمه که مولف عبد الله بن خشاب

است نقل نموده سید ابو حسین و ضم النار برار جمله القاب حیدر کرار است و نقش خاتم امین الخباب

الملک لله بود القصه چون چشم همایون سید عالم صلی الله علیه و سلم بر جمال خورشید مثال مرتضوی

افتاد و انوار ولایت الهی در بشره خجسته اش مشاهده فرمود همگی همت عالی نهمت بر تربیتش مصروف

داشت و بعد از آنکه مدت پنج سال از سن شریف آن نهال چمن اقبال بگذشت رسول حضرت

ذو الجلال او را از حجره مرحمت والدین بظل عاطفت خویش جای داده بمنزل همایون برد مثنوی

بایام طفلی امام البشر ۞ ببر برد از اندر سرای پدر ۞ بسن صبی نزد خیر الانام ۞ بکسب کمالات کرد اهتمام

و چون رسول عالی مقام صلی الله علیه الی یوم القیام بهدایت طوایف انام مبعوث شد امیر المومنین

علی علیه السلم بروایتی هشت ساله بود و بقولی ده ساله و بمذهبی یازده ساله و بجمیع اقوال آن دری

برج ولایت اول کسی است از صبیان که تصدیق رسالت آنحضرت کرد و در تقویت امور دین

و تمشیت مهام شرع مبین لوازم سعی و اهتمام بجای آورد مثنوی کمر بست در خدمت مصطفوی

شد از سالکان طریق وفا ۞ باوصاف اشراف موصوف شد ۞ سر و سر کونین مکشوف شد ۞ در اسلام

کارش بجائی رسید ۞ که چشم فلک مثل او کس ندید ۞ و در تمامی مواقف کانه و معارک فاصله در

ملازمت حضرت رسالت شرایط شجاعت و جهاد مراسم هدایت و اجتهاد مرعی داشت و باصناف

الطاف نامتناهی مفتخر و مباهی گشته رایت ولایت و کرامت در اقطار امصار برافراشت

برایتش اساس شریعت متین ۞ دلش مهبط نور علم الیقین ۞ ضمیرش منور بانوار وحی ۞ کلامش

معبر بر اسرار وحی ۞ در آن زمان خلافت صدیق اکبر و عمر فاروق و عثمان ذی النورین رضی الله

عنهم و این از تکفل امور دنیوی و رحیده همگی اوقات فایض البرکات را بکسب درجات اخروی صرف نمود
و در حین سوانح امور و حوادث ایام و شهور از کمال مکارم اخلاق ان طایفه را بسلوک طریق رشد و رشاد
هدایت میفرمود و بعد از قتل عثمان طوایف اشراف و اعیان از اکابر مهاجر و انصار و اعاظم هر بلاد و دیار
از ان مظهر عجایب آثار و مظهر غرایب اطوار التماس نمودند که خلافت را بذات بزرگوار زیب سازد و بر توجه
و اهتمام بر انتظام حال جمهور الانام عازم و عالمیان اندازد و انجناب جهت ملاحظه ترفیه احوال عباد این ملتمس را بشرف اجابت
اقتران داده بروایتی در روز نوروز قدم بر سریر خلافت نهاد و در عدل بر روی امت گشاد و نزاکان
اسلام و اهل یقین از اصحاب پیغمبر و تابعین طریق اطاعت گرفتند بیش نگشتند راضی بنفس خویش و امیر المومنین
علی را در ایام خلافت با سه طایفه مقاتله اتفاق افتاد ناکثین و قاسطین و مارقین ناکثین عبارتست از طلحه
و زبیر و جماعتی که نقض بیعت انحضرت جسارت نمودند و ان محاربه را مورخان حرب جمل گویند که عایشه بر جملی سوار
بود و در ان روز نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم امیر المومنین حیدر وزید و بسیار کس از مخالفان کشته گردید
اما قاسطین کنایتست از معاویه و جماعتی که معاونت اوی نمودند و مقاتله امیر المومنین با قاسطین در صحرا
صفین اتفاق افتاده بعد از کشش فراوان مهم بمصالحه انجامید و قصه شنیعه تحکیم واقع گردید و مارقین خوارج
نهروانرا گویند که سردار ایشان عبدالله بن وهب الراسبی و در ان جنگ نیز صورت فتح امیر المومنین
علی را روی نمود و والله با اکثر ان ملاعین در کنار رود نهروان بصوب دوزخ روان شد و بعد ازین
وقایع **نظم** در آمد ز هجرت چو سال چهل بماتم نشستند اصحاب دل زیرا که در ان سال بر ملا انجح
روز جمعه هفدهم یا نوزدهم ماه مبارک رمضان سالک طریق بی وادی عبدالرحمن بن ملجم المرادی
بنابر شقاوت جبلی و اغوای ملعونه که قطام نام داشت شمشیری را که بزهر اب داده بود بسر امیر المومنین
حیدر رسانید و بهمان زخم ان سرور از پای در آمد و شهید گردید و در نوزدهم یا بیستم یا بیست و یکم
شهر مذکور از دار فنا بفردوس اعلی انتقال فرمود و امام حسن علیه السلام بر ان امام عالی مقام نماز گذارده

غالب مطهرش را در نجف دفن نمود و بنا بر وصیت آنحضرت صورت مرقد انورش را ظاهر نساخت مدت
عمر شریف امیر المومنین علی صلوات الله علیه بروایت اشهر و اصح شصت و سه سال بود و بعضی از مورخان
پنجاه و هشت سال گفته اند و زمان امامتش بعقیده شیعه بیست و نه سال و شش ماه و چند روز و اوقاتی که
بامر خطیر خلافت پرداخت بقول صحیح چهار سال و نه ماه امام عبد الله الیافعی با آنکه در مرآة الجنان تصریح
نموده که قتل عثمان در دوازدهم   سنه خمس و ثلاثین وقوع یافت در ذکر امیر المومنین علی نوشته
که و کانت خلافته اربع سنین اربعة اشهر و ایاما و حال آنکه باتفاق مورخان در همان ایام که عثمان
بعز شهادت رسید طوایف انسان با شاه مردان بیعت کردند و از ذی حجه سنه خمس و ثلاثین تا
رمضان سنه اربعین چهار سال و نه ماه میشود و العلم عند الله الاحد الذی لم یلد و لم یولد رسایل ارباب
فضایل بر این روایت اشتمال دارد که بعد از ارتحال عثمان رضی الله عنه بچند روز اشراف قبایل از مردم
مصر و کوفه و بصره بملازمت حضرت ولایت مرتبت رفته گفتند که امیر المومنین عثمان بجهان جاودان
انتقال نمود و مسلمانانرا از امامی چاره نیست مناسب آنکه قدم بکرم بر مسند مشید خلافت نهی و جمیع
آمال خلایق را از رشحات سحاب عدل و احسان حضرت نضارت دهی امیر المومنین علی فرمود
که التماس شما در باب قبول این مهم چندان اثری ندارد زیرا که یقین تصدی خلافت مفوض برای
صواب نمای اهل بدر است که بعلو قدر از امثال و اقران امتیاز یافته اند و مصریان این سخن را استماع
آن طایفه رسانیده حصار معرکه بدر با ملک جمهور اصحاب رسول منشرح الصدر باستان امامت
آشیان شتافتند و بزبان نیاز و اخلاص معروض داشتند که اهل اسلام امام عالی مقام ضرورست
و بنا بر کمال علو نسبت و شرف حسب و قربت قرابت نبوی و تحلی باخلاق مصطفوی و کمال علم و
فراست و وفور حلم و کیاست و کسب درجات عالیه اخرویه و ترک مزخرفات فانیه دنیویه هیچ آفریده
متقلد این کار از تو سزاوارتر نیست توقع آنکه قامت قابلیت خود را بخلعت خلافت بیارایی و ابواب

ذکر کیفیت بیعت کردن مردم با امیر المومنین علی علیه السلام

مرحمت و رافت برروی روزگار همگنان بگشای حضرت ولایت مآب نخست از قبول آن امر خطیر اباء نمود
بالاخره بواسطه کثرت مبالغه مخلصان بر زبان الهام بیان گذرانید که این مهم بی حضور طلحه و زبیر تمشیت
نپذیرد و اجله اصحاب شخصی بطلب آن دو بزرگوار فرستاده ایشان بمجلس نیامدند و پیغام فرستادند
که با هر که مسلمانان متابعت نمایند ما متابعت فرمائیم و اینصورت در نظر اهل حسرت نامرضی نموده مالک
اشتر طلحه را و حکیم بن جبله زبیر را طوعا او کرها حاضر ساختند و آن امام عرصه آفاق از نهایت مکارم
اخلاق ایشانرا تعظیم و احترام تمام نموده فرمود که اهل اسلام امامی خواهند و هر کدام از شما که بدین
منصب رغبت می نمایند مرا مضایقه نیست طلحه و زبیر جواب دادند که با وجود تو ما را چگونه این تمنا
بر خاطر گذرد آنگاه نخست طلحه دست بدست شاه ولایت رسانیده بیعت کرد و چون دست
طلحه بنابر زخمی که در معرکه احد خورده بود شل بود حبیب بن ذویب گفت که ید شلاً و بیعة لا تتم
و بروایت کشف الغمه و مقصد اقصی شاه اولیا بنفس نفیس این کلمه بر زبان راند القصه در آن
روز خواص اصحاب دست بیعت بجناب ولایت منقبت داده روز دیگر خاص و عام بدان
سعادت عظمی استسعاد یافتند مگر زمره از مخصوصان امیرالمؤمنین و بقولی عبدالله بن عمر و
محمد بن مسلمه و حسان بن ثابت و زید بن ثابت و صهیب بن سنان و نعمان بن سنان و
نعمان بن بشیر و کعب بن مالک از آنجمله بودند و نعمان بن بشیر انصاری گفت پیرهن نایله را با انگشتان
خون آلود امیرالمؤمنین عثمان نزد معاویه بشام برد و بعضی از بنی امیه مرافقتش بدان ولایت
رفته برخی روزی چند در مدینه مختفی گشتند و بالاخره بطریق مکه مکرمه گریختند شاه ولایت
هم در اوایل ایام خلافت قصد عزل عمال امیرالمؤمنین عثمان کرده چون مغیره بن شعبه ازین
اندیشه وقوف یافت بملازمت عتبه علیه شتافت و بزبان دولتخواهی معروض حضرت
امامت پناهی گردانید که در باب تغییر حکام بلدان چندان تاخیر باید نمود که خبر بیعت ایشان

انتشار یابد والا اختلال در قواعد مبانی خلافت پیدا خواهد شد و این سخن مقبول نیفتاده روز دیگر باز مغیره
بشرف ملازمت رسید و عرض کرد که مقتضای رای امیر المومنین عین صوابست در عزل عمله عثمان
رضی الله عنه تاخیر نباید نمود تا موافق از منافق ممتاز گردد و مقارن آن حال عبد الله بن عباس رضی الله
عنهما از مکه بمدینه رسیده دید که مغیره از مجلس همایون بیرون میرود و چون بشرف پابوس
امام المسلمین مشرف گشت پرسید که مغیره بچه مهم آمده بود آنحضرت فرمود که دیروز مرا از عزل
عمال عثمان رضی الله عنه نهی کرده امروز در امر بعزل ایشان شرط مبالغه بجای آورد عبد الله
گفت دیروز نصیحت نموده و امروز خیانت و این گفت و شنود بمغیره رسیده گفت هر کس
نصیحت مرا بسمع رضا اصغا ننماید باوی خیانت باید کرد و در روضة الصفا مسطور است که چون
عبد الله بن عباس رضی الله عنهما تدبیر اول مغیره را پسندید و تغیر ولاة امیر المومنین
عثمان بتخصیص معاویه بن ابی سفیان را مصلحت ندید امیر المومنین علی سبب عدم رضای او را
بدان امر سوال کرد جواب داد که معاویه و اصحاب او طالب جاه و حکومت اند و هر گاه
تو آنجماعت را معزول گردانی دست تمنای ایشان از منصبات نفس کوتاه گردد و بدین
جهت در مقام عداوت آمده ترا بقتل عثمان رضی الله عنه متهم دارند و عقاید اهل شام
را بر معاویه قرار دهی تا من بیخ او را از آن دیار چون موی از خمیر بیرون آورم امیر المومنین
فرمود که وما کنت متخذ المضلین عضدا اعتراضی که مردم بر عثمان رضی الله عنه داشتند
از حیثیت ظلم عمال و کارشکنان او بود و اکنون که من بر عزل آن جماعت قدرت دارم
بچه وجه در تخلص مسلمانان از تسلط ایشان اهمال نمایم ابن عباس رضی الله عنهما گفت ای امیر المومنین
تو بر قوت و شجاعت خود اعتماد داری و حال آنکه تمشیت این امر خطیر بدون تامل و تدبیر
میسر نیست حضرت امیر فرمود که هر گاه در سوانح امور با تو مشورت نمایم آنچه صواب دانی بگوی

واگر احیانا بخلاف مقتضای رای تو عمل فرمایم بشرط متابعت بجای آر عبدالله جواب داد که السمع مالک
عندی الطاعة ذکر تفویض نمودن حیدر کرار حکومت ولایت را باصحاب کبار در محرم سنه ست
وثلثین از هجرت خاتم النبیین حضرت مقدسه امیر المومنین علی عثمان بن حنیف را بحکومت
بصره و عمارة بن حسان را بامارت کوفه و عبدالله بن عباس را بسرداری دمشق نامزد فرمود
عبدالله رضی الله عنه چون میدانست که معاویه بران ولایت استیلا تمام یافته و بقدم اطاعت
پیش نخواهد آمد آن مهم را قبول ننمود و سهل بن حنیف بدان امر متعین شد اما عثمان بن حنیف
چون بنواحی بصره رسید عبدالله بن عامر دست از حکومت کوتاه کرده پای در راه مکه نهاد و عثمان
بشهر درآمده باستمالت سپاهی و رعیت مشغول گشت و عماره چون بزباله رسید شنید که مردم
کوفه غیر ابوموسی کسی را بامارت قبول ندارند لاجرم بجانب مدینه مراجعت نمود و چون حاکم
یمن یعلی بن امیه از قرب وصول عبدالله رضی الله عنه خبر یافت بیت المال را از نقود و اقمشه
خالی کرده بطرف حریم حرم شتافت و قیس بن سعد بعد از آنکه نزدیک بمصر رسید طایفه
از اعیان آن دیار لوازم استقبال بجای آورده او را معزز و محترم بشهر بردند زیرا که عبدالله
بن سعد دران اوان بجانب شام رفته بود اما سهل بن حنیف چون بمنزل تبوک رسید
جمعی از شامیان پیش آمده پرسیدند که از کجا می آیی و بکجا میروی جواب داد که علی مرتضی
مرا بامارت شام نامزد فرموده گفتند باز گرد که ما نه بخلافت علی راضی ایم و نه بامارت تو سهل
گفت هیچکس درین قضیه با شما اتفاق دارد جواب دادند که مجموع اهل شام با ما موافق اند
و خون عثمان را از علی طلب خواهند نمود سهیل چون این سخن شنود بمدینه بازگشته کیفیت
واقعه را بعرض شاه اولیا رسانید و این معنی موجب ملال خاطر انور گردید ذکر مخالفت طلحه و زبیر
با امیر عالیشان و موافقت عایشه صدیقه با ایشان بعد از قرار امر خلافت طلحه و زبیر

بخدمت حضرت ولایت منقبت شتافته طلحه طلب امارت بصره و زبیر توقع ایالت کوفه نمود امیر المؤمنین
فرمود که ناصر و معین من بغیر شما کیست اگر بمفارقت شما رضا دهم در سوانح و وقایع با که مشورت
کنم و ایشان ازین معنی رنجیده طالب بهانه گشتند که در تهییج فتنه سعی نمایند و دران اثنا خبر بمدینه
رسید که عایشه بعد از فراغ از مناسک حج متوجه مدینه شده بود و چون در اثناء راه شنود
که امیر المؤمنین عثمان بقتل آمده و علی مرتضی بر مسند خلافت نشسته برین قصه انکاری بلیغ
نمود و بطرف مکه بازگردید بنا بر علی هذا هوس مخالفت در ضمیر طلحه و زبیر جایگیر شده از
حضرت امیر اجازت طلبیدند که بمکه روند و دران دیار ساکن گشته همگی اوقات را باوراد و وظایف
عبادات مصروف دارند و امیر المؤمنین فرمود که چون اراده شما بر هجران من مقصور است
بهر جا که میخواهید بروید و طلحه و زبیر بحرم محترم شتافته در سلک ملازمان عایشه انتظام یافتند
و مقارن احوال عبدالله بن عامر از بصره با مال وافر و یعلی بن امیه از یمن با خواسته متکاثر بدانجا
رسیدند و بعد از تقدیم استشاره خواطر بر مخالفت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه قرار داده
بنا بر استصواب عبدالله بن عامر عزیمت بصره نمودند و فرمودند که در اسواق مکه منادی گردند
که ام المؤمنین عایشه و طلحه و زبیر جهت طلب خون امیر المؤمنین عثمان و اصلاح مهمات اهل ایمان
بجانب بصره میروند هر کس طالب احراز مثوبات اخروی است باید که مرافقت ایشان
اختیار نماید و از مردم حرم و غیر ایشان بروایتی هزار نفر و بقولی سه هزار کس بر ایشان جمع
شدند و عبدالله بن عامر و یعلی بن امیه اموالی که از بصره و یمن همراه آورده بودند یراق آن
لشکر نمودند و یعلی جملی کوه پیکر موسوم بعسکر بدویست دینار خریده پیشکش عایشه رضی الله عنها
نمود تا هودج نشین را بر آن بار کردند در مقصد اقصی و بعضی دیگر از کتب علما باقلام بلاغت
انتما مرقوم گشته که دران ایام که عایشه خاطر بر سفر بصره قرار داد روزی بخانه ام سلمه رضی الله

عنها رفته گفت که اهل فساد فتنه عظیم انگیخته چون عثمان را بغیر حق ریختند و اکنون طلحه و زبیر جهت طلب
خون آن خلیفه مظلوم متوجه عراق عرب شده اند و جهت اصلاح احوال امت و استحکام قواعد
مبانی ملت میروند من نیز با ایشان مرافقت مینمایم امید آنکه تو نیز درین سفر با ما موافقت
فرمائی و ابواب مخالفت بگشائی ام سلمه رضی الله عنها از شنیدن این سخنان مضطرب
گشته گفت ای عایشه ما که علوشان و سمو مکان علی بن ابی طالب را بتحقیق میدانیم و قرب
قرابت و خصوصیت نسب را نسبت بحضرت رسالت علیه السلم و التحیه معلوم داریم بکدام تاویل
با او در مقام خلاف ایم و حال آنکه تو دیروز امیر المومنین عثمان را بکفر نسبت کرده مردم را
بر قتل او تحریض می نمودی و امروز میگوئی که من طلب خون او مینمایم ترا بخدای تعالی سوگند
میدهم که از رسول صلی الله علیه و سلم نشنیدی که فرموده اند یکی از ایام و لیالی نخواهد گذشت
که سگان ابی در عراق که آنرا حواب گویند بر یکی از زنان من بانگ کنند و آن زوجه من در میان
فئه باغیه باشد و استماع این مقال من بمرتبه متغیر شدم که آنائی که در دست داشتم بر زمین
افتاد و رسول صلی الله علیه و سلم التفات فرمود گفت چه می شود ترا ای ام سلمه گفتم یا
رسول الله با وجود شنیدن این سخن چگونه تغیر بحال من راه نیابد و آنحضرت تبسم کنان
و نظر همایون بجانب تو افکنده گفت گمان می برم که آن زن تو باشی یا حمیرا و تو اولی
باحمرار السفتین عایشه گفت بلی چنین بود که بر زبان آوردی و من فسخ این عزیمت کردم
که هیچ نعمتی بهتر از گنج سلامت نیست و چون عبدالله بن زبیر که خواهرزاده عایشه رضه بود و
صدیقه او را بغایت دوست میداشت ازین قبیل و قال خبر یافت نزد عایشه
رضی الله عنها رفته گفت اگر تو درین سفر با ما همراه نیائی من خود را هلاک میسازم
یا سر و پا برهنه روی در صحرا و بیابان می نهم و چندان مکر و حیله بتقدیم رسانید که بار دیگر عایشه

رضی الله عنها عزم حرم کرده بر انفت مخالفان شاه مردان متوجه بصره شد و بعد از طی منازل
بحواب رسیده نباح کلاب آن نواحی بشنید و از دلیل پرسید که این آب را چه نام است جواب داد
که حواب و عایشه رضی الله عنها زبان بکلمه استرجاع گشاده طلحه را گفت نزا بخدا سوگند میدهم
که مرا بحرم باز گردانی و طلحه از سبب مراجعت سوال کرده عایشه حدیث مذکور را تقریر
فرمود طلحه گفت دلیل غلط بعرض رسانیده این حواب نیست و عبد الله عنها ادای شهادت
نمودند که این موضع دیگرست و حواب نیست و اول گواهی دروغی که در اسلام واقع شد
این شهادت بود و عایشه رضی الله عنها باز باتفاق ایشان روان گشته چون بنواحی
بصره رسیدند عثمان بن حنیف که بفرمان شاه مردان حکومت آن دیار مینمود عمران
بن الحصین و ابو الاسود دیلی را نزد طلحه و زبیر فرستاده از سبب آمدن سوال نمود
و داعیه ایشانرا معلوم کرده بتهیه اسباب قتال اشتغال فرمود و عایشه بی اندیشه
روز دیگر بشهر در آمد و در فضای میان شهر که آنرا مربد میگفتند بایستاد و طلحه بر دست
راست و زبیر جانب چپ او قرار گرفتند و سپاه برگرد هودج صف کشیده مستعد مصاف
گشتند و عثمان بن حنیف نیز بدان موضع شتافته و در برابر ایشان ایستاده بتعبیه مردم
خویش برداخت و تمامت خلق بصره دران معرکه حاضر گشته طلحه و زبیر زبان بتعداد
فضایل عثمان بگشادند و گفتند که قتل او کرده جهت طلب خونش از حاضران معاونت
جستند و بعضی از اهل بصره تصدیق ایشان نموده برخی گفتند این دو شخص بعلی مرتضی علیه
السلام بیعت فرموده اند و حالا عهد شکسته میخواهند که ببهانه طلبیدن دم عثمان زمام ریاست
بچنگ آورند دران اثنا جاریه بن قدامه تمیمی آواز برکشید که ام المومنین بخدا سوگند که قتل
عثمان نزد رسول الله آسانترست از این امر که تو اختیار کرده و بجنگ آمده حرمت خویش

قیام نموده بر آن جمل ملعون سوار شده و در میان دو لشکر ایستاده اگر بطوع و رغبت مرتکب
این مهم گشته بمنزل خویش مراجعت فرموده استغفار نمای و اگر ترا بکره بیرون آورده اند از
مردم اعانت خواه تا ترا بوطن رسانند و طلحه و زبیر را مخاطب گردانیده گفت اگرچه شما حواریان
پیغمبر را با ورا و از حقوق آنحضرت اهمال ورزیده زنان خود را در پس پرده نشانده اید و زوجه
رسول را صلی الله و سلم از خانه بیرون آورده در چنین مجمعی بار داشته اید طلحه و زبیر از استماع
این مقال اصلا متاثر نشدند و لب بجواب نگشادند و مهم از قیل و قال بجنگ و جدال سرایت
کرده چند روز بساط مجادله و مقاتله قایم بود و بالاخره در شبی مظلوم که باران می بارید طلحه و زبیر
شبیخون بدار الاماره برده قریب چهارصد کس را از متابعان و مخالفان عثمان بن حنیف
بتیغ ستم و حیف بگذرانیدند و عثمان را دستگیر کرده خواستند که از پای در آرند لیکن بنابر
شفاعت عایشه از ریختن خون او درگذشتند و محاسنش را که طوبی داشت تمام برکنده او را
اجازت دادند که هر جا خواهد رود و عثمان بملازمت شاه مردان شتافته آنحضرت نخست
او را نشناخت و بعد از آنکه عثمان نام خود بر زبان آورد امیر متبسم شده فرمود که پیر از نزد
ما رفتی و جوانی امرد باز آمدی نقلست که چون بصره بحیز تسخیر طلحه و زبیر در آمد در باب منصب امامت
در میان ایشان مخالفت پیدا شد و عایشه در تسکین جانبین کوشیده فرمود که تا زمان
تعیین خلیفه عبدالله بن زبیر بامر پیش نمازی قیام نماید

ذکر نهضت حضرت ولایت منقبت از مدینه و نزول در منزل ذی قار و بیان توجه آنحضرت بصوب بصره بعد از اجتماع سپاه نصرت آثار

علمای اخبار آورده
اند که چون امیر المومنین علی علیه السلام شنود که عایشه و طلحه و زبیر خاطر بر مخالفت قرار
داده متوجه بصره گشته اند مدافعه ایشان را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخته از اهل مدینه استمداد
فرمود و بعضی از متوطنان یثرب از فرموده تخلف نموده از خوف بسیار بر السنه و افواه مردم بکار

وابیر و سایر کنت و مدنیان بر سبیل اعلان باهم گفتند که ما علی را نصیحت کردیم که قتله عثمان را سیاست
نماید تا مجلس ابواب خلاف نگشاید و او سخن ما را بسمع رضا جای نداد لاجرم نیران فتنه و فساد
در اشتعال آمد و ضمیر خورشید آثار حیدر کرار از ساکنان آن دیار از بسیار یافته بر جناح استعجال
با نهصد کس از ابطال رجال از مدینه نهضت فرمود بقصد آنکه سر راه بر مخالفان گرفته ایشان
را از وصول بمقصد مانع آید و در آن سفر از اشراف مهاجر و انصار عبد الله بن عباس و ابو لیلی
بن عمرو بن الجراح و ابو قتاده انصاری و ابو الهیثم بن التیهان العقبی البدری و خزیمه بن
ثابت ذو الشهادتین در ملازمت امام الثقلین بودند و در اثناء راه نزد جناب ولایت
پناه بوضوح پیوست که طلحه و زبیر سبقت گرفته اند و ادراک ایشان متعذر است لاجرم در
منزل ذی قار جهت اجتماع سپاه نصرت شعار توقف نمود و رسولان سخن دان متعاقب
بلد بکر بکوفه ارسال داشته مردم آن مملکت را جهت معاونت طلب داشت و ابو موسی
اشعری که حاکم کوفه بود خلایق را از نصرت آنحضرت مانع آمده گفت علی و طلحه طلب ریاست مینمایند
هر کس از شما مایل بدنیاست باید که بیکی از ایشان بپیوندد و هر که راغب آخرتست مناسب
آنکه پای در دامن انزوا بپیچد لاجرم قاصدان شاه مردان مایوس بازگشته کیفیت حال معروض داشتند
و آنحضرت بر شدت خصومت ابو موسی اطلاع یافته قرة العین ولایت امام حسین و عمار
بن یاسر را جهت تمشیت آن مهم بکوفه فرستاد و چون کوفیان از قرب وصول آن دو رفیق
صاحب توفیق خبر یافتند جمعی کثیر از مردم خرد و اقتباس از اشراف و اوساط الناس بر استقبال
موکب کواکب اساس استعجال نموده سعادت دستبوس نور دیده رسالت حاصل گردانیدند
و آنحضرت را معزز و محترم بکوفه در آورده خلایق در مسجد جامع مجتمع گشتند و ابو موسی بر منبر در آن

محفل حاضر شد امام حسن صلوات الله علیه او را معاتب ساخت که چرا لشکر کوفه را از معاونت شاه اولیا منع
نمودی و از سلوک جاده قوم باز داشتی ابو موسی جواب داد که مادر و پدرم فدای تو باد من از حضرت
مصطفی علیه من الصلوات اشرفها شنیده ام که گفت زود باشد که فتنه روی نماید که در آن فتنه
قاعد بهتر از قایم باشد و قایم بهتر از ماشی و ماشی بهتر از راکب و جماعتی که در بصره اند برادران
ما اند در اسلام و حق عرض و دما و اموال ایشان را بر شما حرام گردانیده است و عمار یاسر رضی
الله عنه از شنیدن این سخنان بی طاقت شده زبان بدشنام ابو موسی بگشاد و یکی از کوفیان
بحمایت حاکم خویش با عمار آغاز سفاهت کرد و قولی آنکه در آن روز نیز ابو موسی بر منبر بر آمده
در حضور امام حسن علیه السلام فرق انام را از متابعت امیر المومنین ذمه خود را بری گردانیده
با منبر هیچ مناسبت نداری و ابو موسی در غایت خجالت پایان آمده آن قرة العین نبوت
و فتوت قدم بر منبر نهاد و زبان الهام بیان بنصیحت گشاده حاضران را بمعاونت و مظاهرت
والد بزرگوار خویش ترغیب فرمود و اعیان کوفه دعوت آنحضرت را قبول نموده حلقه اطاعت در گوش
کشیدند در آن اثنا مالک اشتر که از نزد امیر المومنین حیدر بکسر ناموس ابو موسی مامور گشته بود
بکوفه رسید و هم از راه بقصر امارت رفته بزخم عمود سر و روی غلامان ابو موسی را در هم شکست
و ایشان را از دار الاماره بیرون کرد و غلامان بمسجد دویده خواجه خود را بر کیفیت حادثه مطلع
گردانیده ابو موسی بر سبیل تعجیل روی بخانه آورد و مالک اشتر او را استخفاف درشت گفته فرمود
که همین لحظه دار الاماره را خالی می باید کرد ابو موسی التماس نمود که یک روز مرا مهلت ده تا بجای
دیگر نقل کنم مالک گفت لا و لا کرامة لک ترا یک ساعت مهلت نیست و فرمان داد تا رخوت و امتعه
او را بیرون انداختند و آخر الامر بنا بر التماس بعضی از احبا او را یکروز مهلت داد تا منزل واگرده بدانجا
رفت و کوفیان تهیه اسباب سفر پرداخته بعد از سه روز بروایتی بهفت هزار نفر در ملازمت امام حسن علیه السلام

بجانب ذي قار در حرکت آمدند و چون از رفتن ایشان سه روز بگذشت مالک اشتر با دوازده هزار کس دیگر

متوجه معسکر همایون گشت و در روایتی آنکه تمامی لشکری که از کوفه بمدد صاحب ذو الفقار بذی قار

رفتند دوازده هزار بودند والعلم عند الله تعالی ذکر واقعه مواد جنگ جمل چون سپاه کوفه

در ظل رایت شاه ولایت مجتمع گشتند آنحضرت بطرف بصره نهضت فرموده قعقاع بن عمرو را جهت

گذاردن پیغام نزد عایشه وطلحه وزبیر فرستاد و ایشان را از وخامت عاقبت نافرمانی تحذیر کرده

بسلوک طریق مصالحت و موافقت دلالت نمود و قعقاع بعد از وصول بمجلس عایشه وطلحه وزبیر

سخنان معقول بسامع ایشان رسانیده همه را بصلح وصفا مایل گردانید وازان جانب نیز عاصم

بن کلیب با قریب صد کس برسم رسالت نزد شاه ولایت آمد وانحضرت گوش هوش ایشان

را بدرر الفاظ هدایت آثار گران بار گردانیده آن نصایح موثر افتاد وان صد نفر از بادیه

غوایت بسرچشمه هدایت رسیدند و با امیر المومنین علی عم بیعت کرده دعاگو وثناخوان بصره

مراجعت نمودند وانحضرت بعد از طی منازل بنواحی بصره رسیده بادیه مقرب خیام عساکر نصرت

علیه که بقول صاحب کشف الغمه بیست هزار نفر بودند گردانید وعایشه وطلحه وزبیر بیرون خرامیده

با سی هزار کس در موضع خریبه منزل گزیدند وکرت دیگر از جانبین ارباب صلاح وتقوی جهت

تمشیت امر مصالحت در حرکت آمده مقرر بران شد که قتله عثمان از معسکر نصرت ایشان

بیرون روند تا مهم صلح فیصل یابد وان جماعت بیش از پانصد کس بودند واکثر در سلک صنادید

قبایل عزت انتظام داشتند مانند مالک اشتر وعلبا بن الهیثم وعدی بن حاتم وشریح بن اوفی

وخالد بن ملجم وغیرهم وچون این طایفه از لشکرگاه شاه ولایت پناه خارج گشته بگوشه نزول نمودند بیکدیگر

گفتند که بی شک مصالحه علی وطلحه وزبیر مبنی بر قتل ماست اکنون تدبیری می باید اندیشید که ازین مهلکه نجات یابیم

وبعد از قیل وقال خاطر بران قرار دادند که حیله پیش ارند که آن مصالحه بمقاتله تبدیل یابد وسحری که افتاب

فالم ال

فایض الانوار بقصد شبی چون ثوابت و سیار علم زرنگار برافراخت مجموع ان طایفه بر اسبان باد رفتار سوار شده
بجانب معسکر عایشه تاختند و دست بانداختن تیر برآوردند و ازین جهت شورشی عظیم دران لشکر
پریشان است لاجرم طلحه و زبیر بتعبیه سپاه اقدام نموده قدم در معرکه جنگ نهادند و قتله امیر المومنین
عثمان چون دیدند که تیر تدبیر ایشان بهدف مقصود رسید بازگشته خود را بمعسکر همایون [illegible] رسانیدند
و چون فوجی از لشکریان عایشه ایشان را تعاقب نمودند آوازه در انداختند که اینک طلحه و زبیر
شبیخون آوردند لاجرم امیر المومنین علی نیز بآراستن سپاه صف شکن اشتغال نمود القصه صباحی
که خدمتگذاران قضا و قدر هودج زر اندود خورشید را بر حمل سپهر کبود باز کردند و نظارگیان
آسمان پرده ارغوانی فام بر سر کشیده رو بتماشا آوردند طلحه و زبیر هودج عایشه را در زره گرفته
و بر جمل عسکر نهاده در پیش صف لشکر باز داشتند و میمنه و میسره ترتیب داده رایات قتال
و جدال برافراشتند و امیر المومنین علی نیز چنانچه باید و شاید تسویه صفوف جنود ظفر ورود
پرداخته بر اسب تیمار سرور انبیا سوار شد و فرمود که ندا کردند که هیچکس در امر محاربه تعجیل
ننمایند تا امیر المومنین حجت بر ناکثین تمام فرماید آنگاه شاه ولایت پناه بمیان هردو صف
شتافته زبان الهام بیان بنصیحت عایشه و طلحه و زبیر بگشاد و عایشه بر بیرون آمدن ان
حریم حرمت و رفقای او را بر شکستن بیعت ملامت فرمود و بروایتی زبیر و بقولی طلحه را
نیز پیش طلبید و ایشان از مقام خود در حرکت آمده بمرتبه نزدیک امیر المومنین علی
رفتند که گردنهای اسبان ایشان از یکدیگر گذشت و امام المسلمین بعد از ادای مقدمات
هدایت آئین از ایشان پرسید که سبب چیست که با من علم قتال افراشته خون مرا حلال پنداشته
اید جواب دادند که چون نوایر فتنه را از اطراف طلب کرده بر قتل خلیفه مظلوم ترغیب
نمودی بر ما و سایر برایا واجب است که در خلع تو مراسم سعی و اهتمام بجای آوریم علی مرتضی فرمود

که شما قصاص عثمان از من می طلبید و حال آنکه هنوز خون او از شمشیرهای شما می چکد اکنون بیایید تا مباهله نماییم و دعا فرماییم که رضای هر کس مقرون بقتل عثمان بوده باشد بعذاب ستقیم جبار گرفتار
گردد طلحه و زبیر از مباهله اعراض نموده و امیر در نصیحت ایشان افزوده در آخر بار بزبیر گفت که بخاطر
داری که روزی من و تو در ملازمت حضرت رسالت بجایی میرفتیم و دست من در دست تو
بود آن حضرت ترا گفت ای زبیر علی را دوست میداری جواب دادی بلی یا رسول الله
آن سرور فرمود که زود باشد که با او در مقام مقاتله ای و در آن حال ظالم باشی پوشیده نماند
که مورخان این حدیث را بروایات مختلفه در مولفات خود ایراد کرده اند و چون مخل جمع
آن روایات مشعر بظلم زبیر است بر امیر المومنین علی علیه السلام کلک سخن گذار بتکرار آن
مبادرت ننمود القصه چون زبیر از آن افتخار اهل سلوک و سرور آن سخن استماع نمود گفت یا ابا الحسن
حکایتی یاد من دادی که اگر پیش ازین بخاطر میداشتم هرگز با تو رایت مخالفت نمی افراشتم
اکنون بخدا سوگند که با تو حرب ننمایم آنگاه شاه ولایت پناه بصف خویش پیوسته زبیر
نزد عایشه رفت و حدیث مذکور را با او در میان نهاده قصد نمود که از آن معرکه بیرون رود اما
پسرش عبدالله زبان ملامت گشوده گفت تو بجهت این حدیث دست از حرب باز نمیداری
بلکه از وهم شمشیر خونریز ابن ابی طالب ترک ستیز نموده میگریزی زبیر از شنیدن این سخن
خشمناک شده سر نوبت بر لشکر امیر المومنین حیدر حمله کرد و بمیان صفوف در آمده بی آنکه
کسی را مجروح سازد بازگشت با عبدالله گفت که بر کسی که چنین استیلا یافته باشد چگونه این
دلیری تواند نمود و عبدالله در باب موافقت در امر محاربت مبالغه از حد اعتدال در گذرانیده
زبیر گفت چون با علی مقاتله نمایم که سوگند خورده ام که هرگز با وی حرب نکنم عبدالله گفت بکفارت
سوگند یکی از غلامان خود را آزاد کن و زبیر امتثال الامر این معنی را قبول نموده غلامی مکحول نام را آزاد

روانید و یکی از شعرا دران قصه این رجز در سلک نظم کشید که یعنق بکحول الصون دینه
سفاره لله عن بنیه والکف قد لاح علی جبینه و چون حضرت امیر دید که صلح میسر نشد فرمود
که کیست از یاران ما که دل از جان برگرفته با مصحف مجید نزدیک این طایفه رود و ایشان
را بمضمون کلام معجز نظام دعوت نماید شخصی از لشکریان مسلم نام القای جاودانی را بر حیات
این جهانی اختیار کرده با مصحف در دست نزدیک بصف اعدا رفت و تلقین امیر المومنین
کلمه چند بر زبان آورد و مخالفان را بقرآن مجید دعوت نموده منهوری دست راست او را بضرب
شمشیر بیفکند و مسلم مصحف بدست چپ گرفته دیگری آن دست را نیز مقطوع ساخت و آن
مسلمان مصحف را بهر دو بازو نگاه داشته بزخمی دیگر از پای درآمد آنگاه نایره قتال اشتعال
یافته از جانبین مردان مرد و دلیران معرکه نبرد در میدان تاختند و بزخم شمشیر بران سنان
شعله سان خاک بیابان را چون بیکدیگر گل ساختند تیغ یمانی یلان تندخوی آغاز سرافشانی
کرد و تیر پر پرواز دلاوران پرخاشجوی شرط جانستانی بجای آورد مثنوی نمود آغاز شمشیر یمانی
ز دست پهلوانان سرفشانی ؛ سنان چون شعله آتش برافروخت ؛ بخشم پردلان افتاد
و جان سوخت ؛ کمان و تیر چون پیوست باهم ؛ جدا شد جسم و جان از هم بیکدم ؛ و در آن روز
هولناک از اول صباح تا وقتی که هودج خورشید از بختی افلاک بجانب کره خاک متمایل
شد آتش قتال مشتعل بود و بالاخره آفتاب فتح و ظفر از مطلع اقبال امیر المومنین
حیدر سر بر زد و اکثر مخالفان روی بوادی فرار نهادند اما جمعی از جهله بصره شتر عایشه را
احاطه نموده دست از جنگ باز نمیداشتند بنابران شاه مردان محمد بن ابی بکر و مالک اشتر و
جمعی دیگر از دلیران امر فرمود که آن شتر را پی کنند و ایشان بر اهل بصره حملات متواتر نموده
خود را بشتر رسانیدند و مالک اشتر بدو ضرب پی در پی دو پای جمل را پی کرد و با وجود آن حال

شتر از پای در نیاید و متعارف وقوع الصورت شاه ولایت بدانجا رسید و فرمود که ای مالک
بلکهای دیگر جمل را قلم زن که او را جن نگاه داشته و مالک بران موجب عمل نموده شتر بیفتاد
و بروایت ابو حنیفه دینوری آن جمل را اعین بن ضبیعه کوفی پی کرد و بهر تقدیر چون هودج متمایل
شد عایشه رضه فریاد برکشید که یا ابا الحسن اذا ملکت فاسجح و آنحضرت محمد بن ابی بکر
را گفت که خواهر خود را دریاب و محمد نزدیکتر رفته دست بهودج درآورد تا معلوم نماید که از زخم تیر
آسیبی بدو رسیده یا نی و دست او بر دست عایشه رضه خورده ام المؤمنین زبان بنفرین بگشاد و گفت
تو کیستی که دست تو بجایی رسید که بغیر از رسول صلی الله علیه و آله و سلم دست هیچ احدی بدانجا
نرسید محمد بن ابی بکر گفت من از همه نزدیکتر بتو و دشمن ترین مردم نسبت بتو و عایشه
رضه الله برادر خود را شناخته خاطرش آرام گرفت و شاه مردان فرمان داد که هیچ آفریده
گریختگان را تعاقب ننماید و زخم خورده را نکشد و عایشه را بخانه عبد الله بن خلف الخزاعی که در
سلک اعیان بصره انتظام داشت و دران معرکه برخم دو انفقار بدار البوار شتافته بود فرستاد
در کشف الغمه مسطور است که در جنگ جمل شانزده هزار و هفتصد و نود کس از لشکر عایشه
رضه الله عنها بقتل رسیدند و از سپاه شاه ولایت پناه هزار و هفتاد کس شربت شهادت
چشیدند در تاریخ گزیده مذکور است که دران معرکه هشت هزار کس یا هفده هزار کس کشته
گشتند و از انجمله هزار نفر سپاه امیر المؤمنین حیدر عم بودند و باقی از حزب عایشه رضه الله
و در روضه الصفا مذکور است که دران محاربه قرب هفده هزار کس از جنود عایشه بقتل رسیدند
و نزدیک به هزار نفر از اتباع امیر المؤمنین علی و بعقیده صاحب مستقصی شهدای لشکر آنحضرت
از هزار کم بودند و از نهصد زیاده و بقولی از مورخان دران معرکه دویست و هشتاد مرد
از قبیله بنی ضبه که مهار اشتر عایشه را بنوبت میگرفتند مقطوع الید گشتند و از جمله مقتولان

شک عایشه یکی زبیرست ونسبت زبیر بقصی بن کلاب بسید بدین نزدیک است که زبیر بن العوام بن خویلد
بن اسد بن عبد العزی بن قصی وقصی در سلک اجداد رسول صلی الله علیه وسلم انتظام دارد ومادر زبیر عمه
آنحضرت بود صفیه بنت عبد المطلب وکنیت زبیر ابو عبد الله است واو باعتقاد اهل سنت
وجماعت از جمله کسانیست که پیغمبر آن ابرار ابهشت بشارت داده ودر شان او روایت میکنند
که رسول فرمود که هر پیغمبری را حواری فرمود وحواری من زبیرست وزبیر بروایتی در سن پانزده سالگی
وبقولی در دوازده سالگی یا هشت سالگی باسلام در آمد ودر جمیع غزوات در ملازمت سید کاینات بسر برد واو
اول کسی است که در میدان جهاد شمشیر برهنه کرد وکیفیت کشته شدن زبیر در کتب معتبر بدین وجه
مسطورست که چون زبیر در روز جمل عمار بن یاسر را در سلک انصار حیدر کرار دید ومیدانست که
سید ابرار فرموده که الحق مع عمار بربطلان خویش متیقن شد وبعد از ارتفاع غبار معرکه کارزار بجانب
حرم پروردگار توجه نمود وبحسب اتفاق مرور او بر وادی السباع افتاد وحال آنکه احنف
بن قیس با سه هزار کس از مردم قبیله وتوابع خود در آن مکان نشسته انتظار میکشید که هر یک
از آن دو فریق غالب شوند بدیشان پیوندد واحنف از دور زبیر را شناخته گفت
کیست که از زبیر چیزی معلوم کرده بما رساند یکی از حاضران که او را عمرو بن جرموز میگفتند
آن خدمت را قبول کرد واز عقب زبیر در حرکت آمده چون بوی رسید پرسید که یا
ابا عبد الله مهم این دو سپاه بکجا منجر شد زبیر رضی الله جواب داد که فریقین با یکدیگر عار
جنگ وشیبانی اشتغال داشتند که من بدینجانب شتافتم عمرو گفت سبب تخلف تو چه بود
وزبیر عذری گفته عمرو همراه او روان شد وبعد لحظه زبیر عمرو را گفت که میخواهم که باداء
نماز پیشین قیام نمایم وتو از من ایمنی آیا من از تو در امان هستم یا نی عمرو گفت بلی وچون زبیر
بگذاردن نماز مشغول گشت عمرو بیک ضرب شمشیر مهم او را بانقطاع رسانید واز ترجمه تاریخ احمد

[illegible] در سن [illegible] سالگی

بن اعثم کوفی و کشف الغمه چنان مستفاد میگردد که چون زبیر از معرکه بیرون رفت در میان قومی
از بنی تمیم فرود آمد و عمرو بن جرموز المجاشعی او را بضیافت برده در وقتی که زبیر در خواب بود تقبلش
مبادرت نمود و بروایت سیر اهل اخبار عمرو بعد از ان جسارت بر اسب زبیر سوار گشته و شمشیر
او را برگرفته نزد حضرت امیر المومنین رفت و کیفیت حال باز گفت انحضرت فرمود که بشارت
باد تر ای کشنده پسر صفیه باتش دوزخ عمرو بن جرموز چون این مژده شنید حضرت ولایت
منقبت را گفت تو بلا را بن امنی اگر برای تو کشند بشارت دوزخ میشوند و اگر از تو کشند هم
خلق زقم کفر بر صحیفه حال انکس کشند انگاه از غایت خشم سر شمشیر بر شکم خویش نهاده زور کرد
تا از پشتش بیرون رفت و خارکه وار و بربان بیشتر هم تخلدان شکند بیشتر مدت عمر زبیر رضه
بروایتی پنجاه و هفت سال بود و بقولی شصت و چهار سال و بعقیده صاحب گزیده زبیر ده
پسر داشت از انجمله عبد الله و عاصم و عروه و منذر و مصعب از اسما بنت ابی بکر رضه تولد نموده
بودند و حمزه و خالد و عمرو و عبیده و جعفر از امهات مختلفه و از جمله قتیلان واقعه جمل و بکری
طلحه بن عبد الله است و او پسر عم ابو بکر الصدیق بود و ابو محمد کنیت داشت و در سن بیست و سه
سالگی مسلمان شده در اکثر غزوات حضرت سید کاینات را ملازمت نمود و برغم اهل سنت
و جماعت طلحه از جمله عشره مبشره است در روضه الصفا مرقوم کلک بیان گشته که چون در روز
جمل زبیر از معرکه بیرون رفت طلحه نیز قصد فرار فرمود و مروان که بسبب سعی طلحه در قتل امیر المومنین
عثمان کینه او در سینه داشت بر این داعیه اطلاع یافته بانداختن تیری جان گذازی پای طلحه
را برکاب دوخت و خون در سیلان امده غلام طلحه ردیف خواجه خود گشت و او را از
معرکه بیرون برده بخرابه رسانیده از اسب فرود آورد و طلحه در همان منزل از عالم انتقال
کرد مدت عمرش شصت و دو سال بود و او ده پسر داشت محمد عمران عیسی یحیی اسمعیل اسحق

یعقوب بوصی وگر باصالح واز جمله ابن پسران محمد نیز دران معرکه بقتل آمد و در جامع ترمذی از امیر المومنین
علیه السلام مرویست که گفت گوش من از دهان رسول صلعم شنید که میگفت طلحه و زبیر
وازگشته شدگان روز جمل و کبری کعب بن سور ازدی است واو از فقهاء تابعین و قاضی
بصره بود و مالک اشتر بقتلش مبادرت نموده یکی از شهداء لشکر شاه اولیا زید بن صوحان
است وامام یافعی در ذکر زید نوشته و کان من سادات التابعین صواما قواما اما از سیاق کلام
صاحب ترجمه مستقصی چنان معلوم میشود که زید در سلک صحابه انتظام داشته زیراکه در ذکر او
مرقوم کلک بیان گردانیده که از امیر المومنین علی سلام الله علیه روایتست که گفت رسول صلعم
در شان زید فرمود که هرکه دوست دارد که بر مردی نظر اندازد که بعضی از اعضاء او بهشت
ازوی بهشت خواهد رفت در زید بن صوحان نظر کند و حال آنکه یکدست زید در محاربه
نهاوند مقطوع گشته بود و در مقصد اقصی از محمد بن سیرین منقولست که خالد بن الواشمه که بسبب
وفور عقل و فطانت و کمال فهم و دیانت نزد عایشه رضی الله عنها منزلتی داشت در آخر واقعه
جمل پیش او رفت و عایشه ازو پرسید که طلحه کجاست جواب داد که مقتول شد باز سوال
کرد که حال زبیر چه انجامید گفت در اول روز از معسکر بیرون رفت و حالا خبر قتل او
شیوع یافت و عایشه رض و دیگر از اصحاب پرسیده جواب شنید که او نیز بآن یاران ملحق
شد عایشه گفت باری سبحانه و تعالی بر جمیع ایشان رحمت کناد خالد گفت یا ام
المومنین از هواداران علی مرتضی زید بن صوحان نیز کشته گشت صدیقه گفت او هم از جمله
مرحومانست خالد گفت آیا ایزد تعالی این دو طایفه را که خلاف یکدیگر در زیر بیده در روی
هم شمشیر کشیده اند در یک مکان جمع کند عایشه رض گفت رحمت حق تعالی از هرچه تصور کنند
وسیع تراست و هیچکس را در افعال او مجال چون و چرا نیست و خالد از استماع این سخنان

رای عایشه را ضعیف شمرده از متابعت او پشیمان شد و بملازمت شاه ولایت شتافته در جنگ
صفین بتدارک مکافات قیام نمود و در روضة الصفا از سعی مرویست که در روز جنگ جمل مروان
و عمرو بن عثمان و برادرش سعید و عمرو بن سعید بن العاص را اسیر کرده بنظر حضرت امیر رسانیدند
عمار بن یاسر گفت یا امیر المومنین این جماعت را می باید کشت آنحضرت جواب داد که اسیران
اهل قبله را نمی کشم و قتی که پشیمان شوند و روایتی آنکه چون چشم امیر المومنین بر مروان افتاد فرمود
که اگر خلق ربع مسکون اتفاق نمایند زیادتی ناخن مروان را از وی نتواند گرفت و او را گفت از زرع
تو یعنی از اولاد و نوادت رأفت خواهد رسید و این سخن بشعر بحکومت اولاد آن سرخیل اهل عناد
بود بصحت پیوسته که محاربه جمل در جمادی الاخر سنه ست و ثلثین وست داد و امیر المومنین حیدر بعد از
اختصاص بفتح و ظفر فرمان داد که لشکر نصرت اثر از غنائم اسلحه و دواب را تصرف نموده
امتعه و اقمشه قتیلان را بورثه ایشان رسانند آنگاه ببصره در آمده جناح مرحمت بر مفارق اهالی
بلده مبسوط ساخت و عبد الله بن عباس و مالک اشتر را متعاقب یکدیگر نزد عایشه رضه الله
فرستاده بوی پیغام داد که بجانب مدینه مراجعت نماید و میان ایشان و عایشه گفت و شنید بسیار
واقع شده صدیقه رضه الله عنها رفتن مدینه را قبول نمود بعد از آن شاه مردان بنفس نفیس بمنزل
عایشه تشریف برد و چون بعقر عبد الله بن خلف الخزاعی در آمد مختلفه او صفیه که به ام طلحه
الطلحات ملقبه بود آواز برآورد که یا قاتل الاحبه خدای تعالی اولاد ترا یتیم گرداناد چنانچه
تو فرزندان مرا بی پدر کردی امیر المومنین جواب داد که اگر من کشنده دوستان می بودم
هر کس که درین خانه است میکشتم و اشارت بخانه کرد که عبد الله بن زبیر و طایفه از مجروحان
لشکر انجا مختفی بودند و چون امیر المومنین بحجره عایشه رضه الله عنه در آمد فرمود که ای حمیرا
اگر تو از کردار خویش پشیمانی بجانب مدینه توجه نمائی که ترا از آن بلده گریزی نیست و رسول

صلعم مرا گفته بود که یکی از ازواج من با تو قتال خواهد کرد و چون بروی ظفر یابی او را بخانه اش
فرست وخانه تو مدینه است وعایشه طوعاً او کرهاً رفتن آن بلده بقبول فرمود و قولی آنکه امروز
نیز ام المومنین فرمان امیر المومنین را بالسمع رضا اصغا نکرد و روز دیگر آنحضرت امام حسن
را پیش او فرستاد و پیغام داد که اگر بمدینه نمیروی سخنی را که میدانی درباره تو بگویم وعایشه
رضه مضطرب گشته فی الحال به یراق سفر حجاز مشغول گشت و چون حقیقت این حال را از وی
پرسیدند جواب داد که حضرت رسالت مآب صلعم روزی فرموده بود که در حالت حیات و بعد ممات
من هر یک از امهات مومنین را که علی مرتضی از قبل من طلاق دهد از حباله نکاح من خارج
باشد که حالا من ترسیدم که علی آن سخن را در حق من بر زبان آورد ولاجرم من بر رفتن مدینه
در دادم القصه چون عایشه رضه عزیمت سفر حجاز مصمم گردانید امیر المومنین علی صلوات الله
علیه محمد بن ابی بکر را رضه عنهما فرمود که دران سفر مرافقت خواهر خویش نماید وجمعی از نسوان
بصره را متلبس بلباس رجال ساخته اشارت کرد که دران راه بخدمتگاری عایشه رضه پردازند
و خود با اهل بیت و خواص اصحاب او را مشایعه فرمود و چون در اثنای راه بوقت نزول وارتحال
آن زنان عایشه را امدادی مینمودند او ملول بوده میگفت که علی مرتضی حرمت حرم رسول خدا
نگاه نداشت و مرا بملازمت این طبقه مبتلا ساخت و بعد از وصول بمدینه آن عورات
لباسهای اصلی خود را پوشیده بنظر عایشه رضه در آمدند و حقیقت حال بر وی مکشوف
گشته زبان به تحسین امیر المومنین بگشاد و در کشف الغمه مسطور است که عایشه رضه الله بالاخره
از آن مخالفت پشیمان شده هرگاه که یاد حرب جمل میکرد و اظهار تاسف مینمود میگریست و هم
دران کتاب مذکور است که بعد از آن واقعه روزی عبدالله بن زبیر بر سبیل عتاب عبدالله
بن عباس را گفت که قتال کردی با ام المومنین و حواری رسول رب العالمین و فتوی دادی بجواز

متعه کرد ابن عباس رضی الله عنهما جواب داد که تو و پدر تو و خال تو عایشه را بیرون آوردند با امام حق
و خلیفه مطلق مخالفت کرد و حال آنکه او بوسیله ما ام المومنین شده است و ما او را بهتر از اولاد آدم پس
خدای تعالی درگذراناد ازو و انصافا تو و پدر تو با علی مرتضی مقاتله نمودند اگر علی صلوات الله علیه در سلک
اهل ایمان انتظام داشت گمراه شد بدسبب محاربه با مومنان و اگر کافر بودند بدرستی که گرفتار
خواهند شد بسخط الهی زیرا که از موقف جهاد گریختند اما قضیه متعه ما آنرا حلال میدانیم بنا بر آنکه از رسول
صلعم حلیت آنرا شنوده ایم و او ما را رخصت داده است دران امر لاجرم بنحو بران فتوی گوئیم القصه
چون شاه مردان روزی چند در بصره بسر برد ایالت آن ولایت را بعبدالله بن عباس رضی الله عنهما
تفویض نموده زیاد بن سمیه را کاتب و نایب او گردانید و بنفس نفیس در روز دوشنبه شانزدهم
ماه رجب سنه ست و ثلثین رایت عزیمت بجانب کوفه برافراخته آن خطه را دار الخلافه ساخت و هم
درین سال حذیفه بن الیمان العبسی وفات یافته و حذیفه بنابر سری که سرور کاینات با او در میان
نهاده بود بحال منافقان مدینه معرفت تمام داشت و بروایت امام یافعی در همین سال سلمان فارسی
رضی الله عنه بجنت جاودان شتافت و سلمان بواسطه کمال اخلاص باستانه مقدسه نبویه اختصاص
بسیار داشت بمثابه که آنحضرت در شان او فرمود که سلمان منا اهل البیت در سیر السلف مسطور است
که نوبتی امیر نجف در حق سلمان بر زبان الهام بیان گذرانید که ادرک العلم الاول والعلم الآخر بحر
لا یدرک قعره هو منا اهل البیت مدت عمر سلمان بروایت اقل دویست و پنجاه سال و بروایت
اکثر سیصد و پنجاه سال بوده و هم درین سال عبدالله بن سعد بن ابی سرح بجای که دران عالم حیات او
ترتیب یافته بود انتقال نمود و او بعد از اسلام مرتد شده از مدینه بمکه گریخت و زبان بغیبت حضرت
رسالت منقبت علیه السلام والتحیه بگشود بنابران آنحضرت خون او را هدر ساخت و بالاخره بسبب الحاح
امیر المومنین عثمان ازوی عفو کرد چنانچه شمه ازین معنی در ذکر فتح مکه مرقوم کلک بیان گشت ذکر ا[illegible]

طغیان معاویه بن ابی سفیان مجاهدان معارک اخبار و محافظان عجایب آثار بزبان سنان قلم و بیان
بیان خجسته رقم تحریر و تقریر فرموده اند که در آن اوان که عثمان رضی الله عنه جهت دفع مخالفان عمال
خود را طلبیده بود روزی در یکی از کوچهای مدینه معاویه با کعب الاحبار دوچار خورد و در اثنای مکالمه
با وی گفت میترسم که بالاخره اهل خلاف هجوم نموده عثمان را بقتل رسانند کعب گفت وقوع این
حادثه بحسب تقدیر امریست ناگزیر معاویه گفت کاشکی مرا معلوم شود که بعد از وی مهم خلافت
بر کدام یک اصحاب قرار خواهد یافت تا نسبت باو شرایط اخلاص مرعی دارم کعب جواب داد
که بعد از عثمان این منصب بر صاحب بغله شهبا مقرر خواهد شد اما بس از خونریزی بسیار
حال آنکه در آن روز معاویه بر استر اشهب سوار بود لاجرم این سخن در خاطرش جای گرفته در طمع خلافت
افتاد و چون عثمان کشته شد فوجی از عظمای امیه که از ابن عم خیر البشر به کینه دیرینه در سینه داشتند بوی
بپیوستند او را بر مخالفت شاه ولایت ترغیب و تحریص نموده و معاویه خاطر بر طلب خلافت قرار داده همت
بر آن گماشت که عقاید شامیان را نسبت بحضرت امامت مرتبت فاسد گرداند بنا برین میفرمود
که در ایام جمعه پیراهن خون آلوده عثمان را با انگشتان مقطوع نایله بمسجد جامع دمشق بردند و با مردم
چنان ظاهر میکردند که قتل عثمان بفرموده شاه مردان وقوع یافته و معاویه درین باب آنمقدار مبالغه نمود
که مبارزان شام بتاکید تمام سوگند خوردند که بر بستر نرم نخفتند و آب سرد ننوشند تا انتقام خون
عثمان از دشمنان بکشند و در خلال این احوال عمرو بن العاص که در مکر و تزویر بی شبه و نظیر بود
از فلسطین بدمشق رسیده مدد و علت کردید نقلست که در آن ایام که عثمان را مخالفان در
سرایش محاصره می نمودند عمرو بن العاص با اولاد از مدینه بیرون رفته بفلسطین شتافت
و بعد از آنکه خبر قتل عثمان رضی الله عنه نزد او بتحقیق پیوست بموجب نامه که معاویه بطلب او
فرستاده بود با بعضی خود عازم دمشق شد و در باب امضای آن عزیمت با پسران خویش

عبدالله و محمد مشورت فرمود عبدالله گفت شرف ذات و محاسن صفات و علو حسب و سمو نسب امیر المومنین
علی صلوات الله علیه نزدیک جمیع طوایف انام وضوحی تمام دارد اولی و انسب آنکه بملازمت آنحضرت
شتابی تا سعادت دارین دریابی و محمد جانب نقیض گرفته بدر را گفت مهم ما از پیش علی نگشاید
و اگر بخدمت معاویه روی البته نیکو برآید و بروایتی هر دو برادر عمرو را بمتابعت شاه اولیا ترغیب
نمودند و او از قبول آن سخن اعراض نموده گفت علی علا بسبب وجوه و کمالات و فضایل نفسانی از
امثال ما مردم استغنا دارد مناسب آنست که پیش معاویه رویم تا بحصول امانی و آمال فایز شویم
عبدالله گفت مطاوعت علی مستلزم دخول جنات نعیم است و متابعت معاویه موجب ورود
نار جحیم باقی اختیار تراست و عمرو عاص بسخنان برانه آن جوانان التفات نکرده روی براه آورد
و چون بجایی رسید که راه عراق و شام از یکدیگر جدا می شد از وردان که غلامش بود پرسید
که هر یک ازین دو طریق بکجا منتهی میشود وردان اشارت براه عراق کرد و گفت این راهی است
که سالک آن بریاض بهشت میرسد و طریق شام را بوی نموده گفت این طریقی است که رونده
آن بعذاب دوزخ می پیوندد و عمرو عاص وردان را استحسان نموده شعری انشا کرد مشعر بآنکه
ارتفاع شان و ارتفاع مکان شاه مردان اظهر من الشمس است اما میل بزخارف دنیوی
سبب انحراف از جاده قویم مانع اقبال بسلوک طریق مستقیم می شود القصه چون عمرو بدمشق
رسید بطمع حکومت مملکت مصر با معاویه بیعت کرد و بین الجانبین قواعد اتحاد و محبت مؤکد
گردید و مقارن آن حال عبدالله بن عمر که بواسطه قتل هرمزان از امیر المومنین علی علیه صلوات
الله علیه توهم داشت نزد معاویه رفت و بسبب متابعت و مبایعت این دو کس کار ابن
ابی سفیان رواج و رونقی تمام یافت و جمیع شامیان بخدمتش کمر بسته در امر قتال با ولی
حضرت ذو الجلال اتفاق نمودند و چون معاویه شنود که سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و اسامه

بن زید و محمد بن سلمه رضی الله عنهم دست بیعت بشاه ولایت نداده اند مکاتیب در قلم آورده
نزد آن چهار عزیز فرستاد و ایشانرا بمتابعت خود و مخالفت امیر المومنین دعوت نمود و آن
مکتوبات بمطالعه آن جماعت رسیده از ادعاء معاویه تعجب کرده تند و سخنان خشونت آمیز و کلمات
وحشت انگیز در جواب نوشتند و در آن مکاتیب شمه از مفاخر و مناقب اسد الله الغالب در قلم آورده
اعلام نمودند که ما بحسب باطن بآنحضرت موافقت داریم و میدانیم که هر که با خدام آستان امامت آساس
مخالفت نماید قهر ایزدی بیابد اما بنابر آنکه تیغ در روی اهل قبله نباید کشید در کنج انزوا منزل گزیده ایم
و هرگز جانب ترا بر علی مرتضی ترجیح نخواهیم نمود و بموافقت تو ابواب مخالفت بر روی خویش نخواهیم
گشود و چون آن نوشتها بنظر معاویه رسید از اطاعت آن جماعت مایوس گشته بجد تمام و سعی
ما لا کلام در مقام ترتیب اسباب مقابله و مقاتله شد و باندک زمانی سپاه بسیار فراهم آورد ذکر
توجه امیر المومنین علیه السلام با سپاه عراق بعزم رزم اهل عناد و نفاق بلبل نوایان چمن روایات و نغمه
سرایان گلشن حکایات درین داستان باین دستان مترنم گشته اند که چون بسمع اشرف امیر
نجف رسید که معاویه بن ابی سفیان در طریق عصیان و غوایت سلوک می نماید و از متابعت
ارباب هدایت ابا نموده ابواب ضلالت بر روی خود می گشاید بامید آنکه شاید هادی من
یهدی الله فما له من مضل او را از بادیه معصیت بجاده قویم مثوبت و معرفت رساند چند تن
زمره رسولان سخن گذار و قاصدان بلاغت شعار بدمشق فرستاد و بنوک قلم گوهر بار و زبان خامه
درر نثار مواعظ دلپسند و نصایح سودمند بر صحایف اوراق مرقوم گردانید ارسال داشت و آن
سرگشته تیه اقبال و فریفته معشوق جاه و جلال را از وخامت مخالفت خلیفه بحق و امام مطلق تخویف
و تحذیر نمود اما آن کلمات هدایت نشان در معاویه بن ابی سفیان اصلا تاثیر نکرد و هم
چنان در مقام عناد بود مطلقا نسبت بحضرت ولایت منقبت شرط اطاعت بجای نیاورد

مثنوی امیر نجف شیر پروردگار ٭ ولایت پناه کرامت نثار ٭ سوی ملک شام از کمال کرم ٭ فرستادگان

خجسته شیم ٭ فرستاد پر نصحت گری ٭ نمودند ایشان زبان آوری ٭ ز لفظ گهربار شاه نجف ٭

سپهر کرم مهر اوج شرف ٭ کلام بلیغ در انتظام ٭ بگفتند با والی ملک شام ٭ ولیکن چو توفیق

یارش نبود ٭ از آن حرف او را ملامت فزود ٭ ز مکتوب معجز طراز امیر ٭ ضمیرش نیامد نصیحت

پذیر ٭ خلاف امام بحق پیشه ساخت ٭ بقصد خلافت علم بر فراخت ٭ نبودش از آن کار یکذره

شرم ٭ نشد سنگ از تف خورشید نرم ٭ نباشد کسی را اگر گوش هوش ٭ کجا نفع یابد ز صوت

سروش ٭ بباران گیاهی نروید ز سنگ ٭ ز نیکی نگیرد دل سخت زنگ ٭ کسی را که باشد ز

بی شعور ٭ چه سان یاد آید ز جام طهور ٭ چو پر شد دماغ از بخار ضلال ٭ دوا کی پذیرد ز حس مقال

و معاویه هر نوبت در جواب مکتوب حضرت ولایت مرتبت بقلم بی شرمی سخنان درشت نوشته

ریختن خون عثمان را بخدام آستان هدایت آشیان نسبت می نمود و قاصدان شاه مردان را

با راضی رخصت مراجعت میفرمود و بجد هر چه تمامتر بجمع آوردن سپاه و ترتیب اسباب رزمگاه

مشغولی میکرد و در افساد عقاید مردم شام بعترت طاهره خیر الانام علیه و علیهم تحف التحیة و السلام

مراسم اهتمام بجای می آورد و چون بر رای گیتی آرای شاه اولیا کالشمس فی وسط السماء ظاهر

و هویدا گشت که اطفاء آتش نزاع معاویه بغیر تحریک تیغ آبدار صورت نبندد و قطع ماده

خصومت طلبه و شام خر باستعمال سیف و سنان میسر نگردد باطراف و جوانب ممالک مسرعان

فرستاده فرمان داد که دلیران رزم آرای و شجاعان این فرسای بنده سینه امامت

و عتبه علیه کرامت بشناسند و باندک زمانی در بلده کوفه لشکری جمع گشت که دیده گردون بر شبیه و نظیران

در عدد و عدد ندیده بود و بهرام خون آشام از کمال تجلد و شهامت ایشان انگشت حیرت بدندان

گرفته تعجب می نمود آنگاه شاه ولایت پناه در روزی که سرداران قبایل و صدر نشینان محافل

در مسجد جامع کوفه مجتمع بودند بر منبر برآمده بعد از اداء حمد و ثناء الهی و نعت و درود حضرت رسالت
پناهی بر زبان فصاحت بیان راند که ایها الناس همت عالیه بر دفع اشرار شام و قلع اصحاب بغی و ظلام
مصروف دارید و در محاربه طایفه لوازم سعی و اهتمام بجای آرید که دشمنان دین اند و قاتلان مسلمین زمره که امام
ایشان بطریقه کرده و اضطرار بوده فرقه که تالیف قلوب ایشان با ایمان جهت احتراز مصرفات دنیا
روی نموده و در آن حین بدبختی از بدنام از غایت غی علی بر خاسته گفت ای علی ع تو میخواهی که ما با اهل
شام که اخوان ما اند در اسلام مقاتله کنیم چنانچه با بصریان محاربه نمودیم و بخدا سوگند که با این معنی اصرت
بفعل نیاید مالک اشتر از شنیدن این سخن بی طاقت شده گفت بگیرید او را و از پدر وی بکر برنهاده جمعی از
از عقبش بشتافتند و او را بضرب تعلق از پای در آوردند آنگاه مالک اشتر بعرض رسانید که یا امیرالمومنین
گمان مبر که ما بمجرد استماع امثال این سخنان که از بد گفت دست از دامان متابعت تو کوتاه کرده ایم
و در امر قتال و جدال با دشمنان مکنت مال تا جبر و تقصیر جایز داریم بدلی قوی و املی فسیح بجانب
اعدا توجه فرمای و در مقابله و مقاتله ظلمه شام هیچ وجه اهمال و اغفال منمای و جمعی از اعیان آن مجلس
مانند عمار بن یاسر و سهل بن حنیف و قیس بن سعد بن عباده و عدی بن حاتم طائی و غیرهم مضمون
مالک اشتر کلمات پسندیده بر زبان آورده بمحاربت اهل ضلالت اظهار رغبت نمودند و چون خاطر اکابر
و اصاغر بر امضاء آن عزیمت قرار یافت امیرالمومنین علی ع صلوات الله علیه ابو مسعود انصاری را
بنیابت خویش در کوفه تعیین فرموده رایت نصرت آیت برافراخت و بروایتی در اواخر شوال سنه
ست و ثلثین نهضت فرموده روزی چند نخیله را لشکرگاه ساخت و بقول اکثر مورخان در آن مکان نود و
هزار مرد جنگجو گذار که از آن جمله هشتاد نفر از اهل بدر و هشتصد کس از اصحاب بیعة الرضوان بودند در ظل رایت
هدایت حضرت ولایت منقبت جمع آمدند بعد از آن آنحضرت کوچ فرموده بصوب شام نهضت نمود و در اثناء
قطع منازل در حدود جزیره عرب بدیر راهبی رسید که از زمان پیش بر سر مناری ساخته بودند و امیرالمومنین ع در آن
محل عنان یکران کشیده راهب را طلبید و راهب با جسمی ضعیف و کسوت سیاه بر بام دیر آمده پرسید که

سبب طلب من جهت امیر المؤمنین فرمود که مقداری آب میخواهم راهب گفت که یک دلو آب خوشگوار انبار تمام
حیدر کرار گفت مردم ما بسیارند زیاده ازین می باید راهب گفت من بیست کس را سیراب سازم امیر المؤمنین
فرمود که بیش ازین متوقع است راهب گفت سه ظرف آب دارم همه را انتظار دارم امام المسلمین گفت ای راهب
آن چشمه که نزدیک این دیر است و شش تن از انبیاء بنی اسرائیل از آن آب آشامیده اند کجاست
راهب چون این سخن از اسد الله الغالب استماع نمود از آن دیر پایان دوید مهر و صلات که پدر من
از پدر خود روایت کرده که درین منزل چشمه ایست از چشم مردم پنهان و آنرا نتوانند گشود مگر پیغمبری یا وصی
پیغمبری آن مردمک دیده آفرینش گفت من آن چشمه را ظاهر کنم ان شاء الله تعالی راهب گفت نزد من
صحیفه ایست که نام پیغمبر آخر الزمان و وصی او در آن مکتوبست اگر تو این چشمه را بمن نمایی بر دست تو ایمان
آورم آنگاه شاه ولایت پناه صد قدم بجانب شرقی صومعه رفته خطی مدور که قطر آن بیست گز بود فرمود
زمینی را که محاط آن دایره بود حفر نمایند و فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده ناگاه سنگی بزرگ
ظاهر شد چنانچه هر چند جمعی از مردم قوی سعی کردند از جا نتوانستند جنبانید بعد از آن شاه مردان بقوت
سرپنجه ولایت آن سنگ را برداشته دور انداخت و چشمه آب سرد صافی نمودار گشته تمامی
لشکریان و دواب سیراب شدند راهب چون این کرامت از مظهر العجایب مشاهده نمود خلعت
اسلام در بر افکنده صحیفه مسطور منظور نظر کیمیا اثر امیر المؤمنین حیدر کرار گردانید و آن مسطور مبنی
بود از ظهور پیغمبر آخر الزمان و وصول شاه مردان بدان مکان و پدید آمدن چشمه آب بیمن
مقدم حضرت ولایت مآب و ابقا چنان بوضوح انجامید که آن حکایت را شمعون الصفا
که یکی از اکابر حواریونست از عیسی علیه السلام روایت کرده است شاه ولایت بعد از اطلاع
بر مضمون آن صحیفه شریفه مراسم شکر الهی بجای آورد و بجانب مقصد توجه کرد و راهب عاشقانه
متابعت بر دوش گرفته در جنگ صفین بشرف شهادت فایز شد از تاریخ احمد بن اعثم کوفی
چنان معلوم می شود که در آن اوان که شاه مردان از کوفه بجانب شام نهضت کرده قطع منازل

مراحل سیفر بود و نوبت دیگر میان انحضرت و معاویه ارسال رسل و رسایل همت وقوع پذیرفت
و در وقتی که حدود دره معسکر امیر المومنین حیدر بود از جانب معاویه مکتوبی وصول یافت بر مضمون
اما بعد ایزد تبارک و تعالی از میان کافه برایا مصطفی را برگزید و مهبط وحی خویش گردانید تا بلوازم
امر رسالت قیام نمود و انحضرت را از مهاجر و انصار وزیران ثابت و ظهیران با سینه عنایت
فرمود که در طلب متبشر مراسم اخلاص و خدمتکاری بجای آوردند و در تمهید اساس شریعت
مساعی جمیله بذل کردند و فاضلترین اصحاب و کاملترین احباب ابوبکر صدیق بود که بعد از
فوت حضرت رسالت باب بسر انجام مهام خلافت قیام نمود و پس از وی عمر بن الخطاب انگاه عثمان
و تو همیشه ابوبکر و عمر را مخالف بودی و در طریق عداوت ایشان سلوک مینمودی
و چون ان دو بزرگوار بدار القرار نقل کردند با عثمان که با تو قرابت قریبه داشت قواعد مخالفت
موکد گردانیدی و قطع صله رحم جایز داشته محاسن افعال او را در نظر برایا بلباس مقابح
اعمال پوشانیدی و از اطراف ولایات سوار و پیاده بسیار بحرم محترم سید ابرار صلی الله علیه واله
اخیار طلبیدی تا قاصد قتل او گشتند و خود در خانه نشستی و ابواب امداد و مظاهرت ان
خلیفه مظلوم بربستی تا خونش ریخته شد سوگند میخورم بعظمت و جلال کریم لایزال که اگر تو بمعاونت
امیر المومنین عثمان برخاستی و بانگ بر اهل غوغا زده زبان نصیحت بگشادی ارادت
تو در نمیگذشتند و ترک فضولی گفته انجا را نمیگشتند و دلیل بر انکه تو بقتل ان خلیفه
مرحوم راضی بودی انکه امروز تمامی کشندگان او را عزیز و مکرم میداری و نسبت بایشان
انواع انعام و احسان بجای می اری اگر رضا تو بکشتن عثمان نبوده باید که قاتلان
او را اگر فته بپیش من فرستی تا قصاص نمایم انگاه بخدمت تو شتافته ابواب موافقت
باز گشایم و الا ترا و یاران ترا نیست نزدیک من مگر شمشیر والسلام و چون این نامه بنظر
انور امیر المومنین حیدر رسید بر موجب جواب نوشت که اما بعد مکتوب تو وصول یافت

آنچه در باب اصطفا محمد مصطفی جهت تبلیغ رسالت و هدایت ارباب ضلالت نوشته بودی
بوضوح پیوست والله الحمد والمنه که حضرت عزت آن سید ستوده را بمزید لطف و احسان
از سایر پیغمبران ممتاز و مستثنی گردانید و بتواتر وحی اختصاص داده مواعیدی که با وی کرده بود
بوفا رسانید و آنحضرت را بر اعدا در دین ظفر و نصرت کرامت فرمود و ذکر جمیلش را در شرق
و غرب عالم مشهور ساخته بوما فیها و در مناقب عالیش بیفزود و مرا از تو عجب می‌آید ای معاویه که
اینمعنی را در قلم می‌آری و نمی‌دانی که حق سبحانه و تعالی ما را بدان مخصوص ساخته برما می‌شماری
مثل تو درین صورت مثل آنکس است که خرما بهجر و زیره بکرمان فرستد این سخن با ابن عجبه
مصلحت میگوی و ازین تکرار و تذکار چه میجویی مگر می‌پنداری که این احوال بر خاطر من فراموش گشته است
با آنکه کمال علوشان و سمو مکان حضرت مصطفی را نشناخته‌ام سبحان الله با علی بن ابی طالب
چگونه توان گفت که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم پیغمبری بزرگ بود علوشان خاتم پیغمبران
از آن مشهورترست که محتاج به بیان باشد اما آنچه نوشته بودی که فاضلترین اصحاب
ابوبکر بود و بعد از عمر و عثمان ثالث ایشان بود ترا باین سخن چه مهم است اگر ابوبکر و عمر
نیکوکردار بودند ترا چه سود و اگر بد افعال بود ترا چه زیان ابوبکر اگر صدیق بود صدیق باید بود
زیرا که شرف و حقیقت ما و جهالت و بطلان اعدا را تصدیق می‌کرد و برین قیاس عمر نیز
فاروق باشد زیرا که برای ما حق از باطل فرق می‌نمود و عثمان اگر حمیده افعال بود جزای
خویشتن یابد و اگر ناستوده اعمال بود سزا بشر بر و نابد ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی
جحیم مرا چه زده ای پسر هند که تو بره کاری و سخن آن بزرگان را چرا در قلم می‌آری اما الذی
که طلقا و اولاد طلقا و احزاب و دریافت احزاب را در اعمال و افعال مهاجر و انصار مجال
دخل نیست مناسب آنکه حد خود نگاه داری و سخنان که زیاده از طور تست بر زبان نیاری
نعمة الله تعالی که همچنانکه محمد مصطفی فاضلترین تمامی انبیاست ما را بر جمله مهاجر و انصار

تفصیل است نمی بینی که هرکس از ما بسعادت شهادت رسید بسر فی محصوص کردید که غیر او ان
مرتبه حاصل نیست عم من حمزه را سید الشهدا کویند و برادرم را جعفر طیار فی الجنه خوانند مسلمان
ما در اسلام سلمان شما راجح است و کافر ما در کفر بر کافر شما فایق و اکر ایزد تعالی اهل ایمان را
از بد که نفس نهی نمیفرمود درین مکتوب شمه از مناقب و فضایل اهل بیت خود در قلم می آوردم
بر وجهی که هر مسلمانی که می شنود بدان اعتراف می نمود و اکر مآثر مشهور و مفاخر موفور من
ترا فراموش کشته است بعضی از آن بیاد تو دهم ای پسر هند دست ازین کار باز دار و مرا بران
مبارکه کلمة الحق با تو بکویم باز مره که از همه حسبی بر تو تقدیم یافته اند دعوی مساوات مکن و
بدانکه از بدایع ضایع ایزد کارم و حلم سایر خلایق نداریم و کمال حلم باعث انست که با مردم مجالست
می نمائیم و در طریق اختلاط سلوک میفرمائیم مشکوة هدایت از ماست و تیره ملعونه از شما
هاشم بن عبد مناف از ماست و سک اخلاق یعنی امیه از شما شیبة الحمد عبد المطلب از ماست
و کذاب مکذب از شما حمزه که سید الشهداست از ماست و دشمن سنت سید ابرار از شما سیده
نساء العالمین از ماست و ام حمل حمالة الحطب از شما فصلی که در باب قتله عثمان نوشته
بودی ترا نمی رسد که طلب خون عثمان کنی و از من پسندیده نماید که انجماعت را پیش تو
فرستم اکر فرزندان عثمان کشندکان پدر خود را طلبند محق باشند و اکر تو دعوی مینمائی
که من از اولاد عثمان قوت و مکنت و تبع بیشتر دارم لایق انکه در امری که اکابر مهاجر و انصار
اتفاق نموده اند موافقت کنی انکاه کشندکان عثمان را بحضور من آورده زبان دعوی
بکشای و حجتی که دران باب داری فرانمای تا ان قضیه بموجب حکم کتاب الهی و سنت حضرت
رسالت پناهی فیصل یابد دیکر انچه در اخر نامه نوشته بودی که ترا و یاران ترا نیست بجز تیغ
من مکر شمشیر ازین سخن بغایت متعجب کشتم تا این الکلمه الا کباد تو از که شنیدی و کی دیدی

که اولاد عبد المطلب از شمشیر تو ترسیدند و در جنگ پشت بدشمن گردانیدند تعجیل مکن و چندان توقف کن
که من بتو رسم تا شمشیرها بینی که دسته آن هنوز عرقه در خون برادر تو و جد تو و عم تو و عم مادر تو و اسلاف
تست اگر در آن معرکه منهزم گردی عزایم اصحاب دین و ارباب یقین شاهد تو گردد و اگر ظفر
ترا باشد حقیقه ما را زیان ندارد و انا الی ربنا منقلبون والسلام علی عباد الله الصالحین چون این
مکتوب هدایت اسلوب بمعاویه رسید مردد و متحیر گشته بر خود بپیچید و ندانست که چه کند و چه گوید
و چگونه و طریق جواب آن خطاب بوید آخر الامر این بیت در قلم آورد و نزد امیر المومنین علی علیه
السلام روان کرد که لیس بینی و بین قیس من عتاب غیر طعن الکلی و ضرب الرقاب و شاه
ولایت مآب این آیت در جواب نوشت که انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی
من یشاء و هو اعلم بالمهتدین القصه چون امیر المومنین از ناحیه رقه کوچ فرموده از آب فرات
بگذشت زیاد بن نضر و شریح بن هانی را با فوجی از سپاه ظفر پناه مقدمه لشکر گردانید و معاویه
خبر قرب وصول آنحضرت را شنیده باجتماع جنود شام فرمان فرمود و بر روایت اکثر مورخان
با صد و بیست هزار کس از دمشق در حرکت آمده ابو الاعور سلمی را با جمعی کثیر از مردان
میدان پیکار در مقدمه ارسال داشت و زیاد نزدیک با ابو الاعور رسیده و سپاه او را از
اتباع خود زیاده دیده کیفیت حال با امیر المومنین عرضداشت نمود و امام عالیمقام
سرانجام آن مهم را بعهده مالک اشتر کرده چون مالک بزیاد پیوست و میان او
و ابو الاعور حربی صعب اتفاق افتاد و بعد از آنکه سپهدار شرقی اسب آفتاب روی
بملک شام نهاد ابو الاعور از بیم تیغ مالک اشتر فرار نموده بمعاویه ملحق شد و ابن ابی سفیان
بطرف صفین متوجه گشته ابو الاعور را بمحافظت آب فرات مامور گردانید و از آنجانب اسد الله
الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام بدان منزل رسید در برابر معسکر معاویه فرود آمد

و چون از منع آب خبر یافت صعصعة بن صوحان را برسم رسالت نزد معاویه بن ابی سفیان
فرستاد و پیغام داد که فیصل قضیه که تنها از برای آن آب داده ایم از محافظت آب مهم تر است
بباید که اشارت نمایی تا کسی لشکریان را از برگرفتن آب منع نکند و صعصعه بمجلس معاویه رفته
و بادای رسالت پرداخته معاویه تو می پنداری که ساقی کوثر بر کنار فرات تشنگی برد در حالی که
اعنه خیول ظفر مآب عراق در قبضه اقتدار او باشد زهی تصور باطل زهی خیال محال
و ولید بن عقبه علیه اللعنه گفت این مردم اگر چه قتله عثمان اند و ایشان چند روز آب از
عثمان باز گرفتند مستحسن آنکه ما نیز ایشان را بتشنگی عذاب نماییم و معاویه سخن ولید قبول نموده
صعصعه را بی نیل مقصود باز گردانید و ضعیفان لشکر امیر المومنین حیدر بواسطه فقدان آب
بیتاب شده در معسکر نصرت اثر بهای یک مشک آب به درم رسید زیرا که از آن موضع تا محلی دیگر
که دست با آب میرسید دو فرسخ مسافت بود لاجرم مالک اشتر نخعی و اشعث بن قیس کندی
بملازمت امیر المومنین علیه السلام شتافته حدیث تعطش مردم را راحت آب معروض گردانید و گفتند
که اگر از موقف خلافت حضرت یابیم همین لحظه بضرب تیغ آبدار دمار از مخالفان خاکسار برآورده
صحرای صفین را از خون ایشان نمونه جیحون گردانیم و شاه ولایت اجازت فرموده مالک
و اشعث با دوازده هزار مرد جرار مانند بحر در خروش آمدند و سواران ماهی جوشن پوش
گشته از برق و باد سرعت سیر استعاره کردند و روی با بو الاعور نهاده بر کنار آب آتش
قتال را التهاب دادند و خاکساران شام طریق انهزام پیش گرفته سپاه نصرت مآب
در غایت فراغت کنار آب را مضرب خیام سعادت انجام ساختند و معاویه در لجه اضطراب
افتاده عمرو عاص زبان بملامتش بگشاد و گفت اگر امروز علی با تو همان معامله پیش گیرد
که تو دی روز با وی پیش گرفتی بد است که حال بکجا منجر شود معاویه گفت اکنون بگو

معاویه در این محل ... آغاز مشورت کرد و عمرو عاص گفت ای

که غالب ظن تو درباره علي بن ابي طالب چیست عمرو جواب داد که شاه ولایت مآب هرگز
آب روي مروت نریزد و مانند تو از بر گرفتن آب هیچکس را منع نفرماید و معاویه در غایت
ندامت و نهایت خجالت دوازده کس از ارکان دولت خویش را مثل ضحاک بن
قیس و بسر بن ارطاة و مقاتل بن زید و حوشب بن ذي ظلم و داود بکري نزد آن مهر سپهر
دین پروري فرستاد تا از آنحضرت التماس نمایند که در باب تصرف آب مضایقه نفرماید و
امیرالمومنین علي صلوات الله علیه با رؤساء شام ملاقات فرموده و بر مضمون رسالت
ایشان مطلع گشته زبان فصاحت بیان باداي ثناء الهي و درود حضرت رسالت پناهي
بگشاد و اتجاعت را نصیحت نموده شمه از مفاخر خویش و مآثر حمزه و جعفر مبین گردانید و فرمود
که با معاویه بگوئید که ما کسي را از بر گرفتن آب مانع نخواهیم شد خاطر از این ممر پریشان مدارد
و مقاتل بن زید و داود بکري از رشحات سحاب موعظت آنحضرت فیض تمام یافتند و دست
در دامن توبه و امانت زده در خدمتش توقف نمودند و سایر شامیان بازگشته خبر عدم مضایقه
آب را بابن ابي سفیان رسانیدند بثبوت پیوسته که بعد از واقعه مذکوره چند کرت جهت
الزام حجت شاه ولایت منصب رسل و رسایل نزد معاویه فرستاده او را بجاده قویم و صراط
مستقیم دلالت و هدایت نمود و بدستور مستمر معاویه بر شارع مخالفت و عصیان ثابت قدم
بوده اصلا متابعت آنحضرت را قبول نفرمود و چون فایده بر رسم وامید و تهدید و نوید مترتب نشد
امیرالمومنین علي صلوات الله علیه بتعبیه سپاه نصرت پناه پرداخته بروایتي اتباع خود را بهفت
قسم منقسم کرد و بر هر قسمي شخصي امیر گردانید و اسامي امراء سبعه اینست مالک اشتر حجر بن عدي
الکندي شبث ربعي الیربوعي خالد بن معمر الذهلي زیاد بن النضر سعد بن القیس الهمداني
قیس بن سعد بن عباده و در آن لشکر ظفر اثر عمار یاسر بر جمیع سواران سرور بود

وعبدالله بن بديل بن ورقا بر تمامي پيادگان مهتر و ضبط ميمنه تعلق باشعث بن قيس كندي داشت و رايت ميسره
مفوض بعبدالله بن عباس بود و لواء شاه اوليارا هاشم بن عتبه بن ابي وقاص محافظت مي نمود و برين
قياس معاويه نيز جنود متفاوت و رود در هفت بخش كرد و بر هر بخش كسي را امير ساخت و نامهاي امرا او اينست
عبدالرحمن بن خالد بن الوليد ابو الاعور السلمي حبيب بن مسلم الفهري ذو الكلاع الحميري عبيدالله بن عمر
بن الخطاب شرحبيل بن سمط الكندي حمزه بن مالك الهمداني و در لشكر معاويه سرور سواران عبدالله
بن عمرو عاص بود و مهتر پيادگان مسلم بن عقبه و ضبط ميمنه تعلق بعبيدالله بن عمر با ذو الكلاع الحميري
داشت و در ميسره حبيب بن مسلم رايت رياست برافراشت و بعقيده صاحب مقصد اقصي
عبيدالله بن عمر بر سواران سرور بود و عبدالله بن عمر ضبط ميمنه مي نمود و رايت معاويه را عبدالرحمن
بن خالد داشت و فوق آنكه در ميان هر قبيله از قبايل سپاه طرفين سرداري نعين نموده بودند كه بامر و نهي
ايشان مي پرداخت و مهمي كه روي مي نمود بكفايت مقرون ساخت و اسامي سرداران لشكر
شاه مردان بعد ان هفت نفر كه مذكور گشتند اينست سليمان بن صرد الخزاعي حارث بن مرة العبدي
حصين بن المنذر احنف بن قيس التميمي عمرو بن الحمق الخزاعي نعيم بن هبيرة الشيباني اعين بن ضبيعه
جارية بن قدامة السعدي رفاعة بن شداد رويم الشيباني عدي بن حاتم الطائي جندب بن زهير
الازدي عمرو بن مرثد حارث الاعور عمر بن عطارد شداد المهلابي شريح بن هاني عمرو بن جبله
حصين بن نمير حرملة بن جابر صعصعة بن صوحان عبدالله بن الطفيل عمرو بن حنظله حارث بن نوفل
قبيصة بن شداد قاسم بن حنظلة الجهني سعد بن مسعود الثقفي مفضل بن قيس عامر بن واثله ابو ايوب الانصاري
ابو الهيثم التيهان الانصاري و اسامي ساير امراء سپاه معاويه غير آنچه مذكور شد اينست ضحاك بن قيس
زفر بن الحارث مسلمة بن خالد بسر بن ارطاه حوشب بن حارث حابس بن سعد حسان بن بحدل
يزيد بن هبيره بريد بن اسيد عمرو بن العاص مخارق بن الحارث قعقاع بن ابرهه سفيان بن عمرو

حارث بن خالد همام بن قبیصه جوشب بن ذي ظليم حابس بن ربیعه عباد بن زید بزید اسد طریف
بن حابس نابل بن عمر نابل بن قیس حمزه بن مالک بلال بن ابي هبیره بر ضمایر فطنت اثر اصحاب
خبرت پوشیده نماند که ارباب اخبار در باب تبیین وقایع و محاربات صفین ان مقدار اختلاف
نموده اند که موجب حیرت میشود و اگر درین مختصر جمیع اقاویل اهالي خبر و تفصیل حالات مقالات
و ذکر تمام شهدا و مقتولان صفین مرقوم کلک بیان گردد خامه دو زبان از مقصود که اتمام کتابست
باز ماند لاجرم طریق اختصار مسلوک داشته بتحریر بعض ازان امور اقدام مي نماید ذکر زمان مقاتله صفین
و بیان کیفیت کشته گان آن سر زمین اکثر علمای متقدمین و فضلای متأخرین چنین آورده
اند که وصول امیر المومنین و شامیان متمردین در صحرای صفین في ذي الحجه سنه ست و ثلثین روی
نمود و در ذي حجه مذکوره و محرم سنه سبع فریقین بمدارا و مواسا گذرانیده چهار شنبه غره صفر
آغاز کر و فر کردند و در روایتي آنکه اصحاب هدایت و ارباب غوایت مدت یازده ماه در برابر
یکدیگر نشسته باستعمال شمشیر و خنجر مشغول بوده اند و قولي آنکه مدت مقابله صفین در صفین صد روز
بوده و نود نوبت مقاتله روی نموده و صاحب ترجمه مستقصي در قلم آورده که زمان محاربه بین الجانبین
از غره صفر تا دهم ربیع الاول که چهل روز باشد ممتد شد و وقایع هر روایتی و ربیع الثاني و
جمادي الاول میان شاه اولیا و معاویه بن ابي سفیان رسل و رسایل متعاقب و متواتر
بود و بهیچ وجه صورت مصالحه روی ننمود و دران ماه هشتاد و پنج نوبت طبقات هر دو لشکر
بعزم رزم صف آرای گشتند و هر کرت زهاد انام و حفاظ کلام پای در میدان مصالحه نهاده بزلال
موعظت نایره قتال را تسکین دادند و از غره جمادي الاخري تا ظهور هلال رجب هر روز بین الجانبین آتش
جدال اشتعال داشت و از اول رجب تا آخر محرم هیچکس از فریقین قدم در وادي جنگ و شین
ننهاد و باز در روز نخست صفر محاربه دست داد و بعقیده صاحب گزیده دران محاربات

بیست و پنج هزار نفر از سپاه امیر المومنین حیدر کشته گشتند و از انجمله بیست و پنج کس از اهل بدر بودند
و از لشکر معاویه چهل و پنج هزار بقتل رسیدند و در ترجمه مستقصی مذکورست که در صفین از صف امیر
نجف چهل هزار مرد شهید شدند و از تیغ معاویه هشتاد هزار و در تاریخ امام یافعی مذکورست که
و قتل بین الفریقین علی ما نقلوا ستون الفا و روی عن ابن سیرین انهم سبعون الفا کف... در بیان
شمه از محاربات صفین و ذکر بعضی از مشاهیر قتیلان طرفین مورخ که تاریخ عالم نهاد ز اخبار صفین چنین کرد یاد
که چون گشت نومید جیش عراق ز ارشاد اصحاب ظلم و نفاق صباحی که خورشید عالی مکان
برافراخت اعلام نصرت نشان علم کرد تیغ ظفر انتظام برزم سپاه سیه روز شام امیر
نجف شاه ملک عرب علی قرشی نام و نسب ببست از نطاق کرامت کمر بیاراست از تاج
نامور سر برافراخت رایات دشمن شکن ز درع توکل بپوشید تن سپر کرد از حفظ پروردگار
برد دست در قبضه ذوالفقار درآورد پای ظفر در رکاب برآمد به شبدیز گردون شتاب
بی نصرتش حمله جیش عراق که بودند عاری ز عیب نفاق بصحرای صفین کشیدند صف
گرفته همه گرز و خنجر بکف و از انجانب معاویه تیغ بی شرمی بر میان بسته و درزه بی آزرمی
پوشیده سپر وقاحت بر دوش افکنده و سنان قباحت بر دست گرفته بر مرکب خذلان
سوار گشت و سایر اهل بغی و ظلام بمعاونتش مسلح و مکمل شده مهم از حد مدارا و مواسا
درگذشت و از هر دو طرف سران بلنبه و غاو نهنگان دریای هیجا شوی درفشی درخشان
برافراختند ازان پس بمیدان کین تاختند سنان تیز کردند بهر مصاف کشیدند تیغ
جدال از غلاف سهیل ستوران برآمد بلند تزلزل در ارکان عالم فکند در روضة الصفا
مسطورست که چون در اثر در فرقه ناجیه و فئه باغیه در سایه اعلام خویش قرار گرفتند از سپاه
ظفر مآل منجی موسوم بکحل بن اثال قدم در میدان قتال نهاده مبارز طلبید از لشکر شام اثال نام دانسته

در برابر آمده پدر و پسر در هم آویختند و آنان کمر مخل را گرفته قوت نمود که او را بر گیرد و مخل در صدد
مدافعه آمد هر دو پهلوان از پشت زین بر روی زمین افتادند و مغفر از سر ایشان دور گشته
یکدیگر را بشناختند و دست تعرض از دامان هم کوتاه کرده هر یک بسپاه خود پیوستند
و درین روز غیر ازین واقعه صورتی روی ننمود و در روایت مقصد اقصی آنکه در روز اول
از جانب اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علی نبینا و علیه الصلوة و السلام عبد الله بن
بدیل الخزاعی و از طرف معاویه حبیب بن قیس الخزاعی بمیدان شتافته باشتعال آتش قتال
پرداختند و از هر طایفه جمعی کشته گشته خاک معرکه را از خون یکدیگر گل ساختند و روز دیگر عبد الله
عمر بمیدان آمده محمد بن حنفیه را بمبارزت خواند و محمد رضی الله عنه عزم رفتن کرده امیر المؤمنین
علی صلوات الله علیه فرزند رشید خود را تسکین داد و بنفس نفیس متوجه او شد عبد الله تاب
دیدار ذو الفقار نیاورده فرار بر قرار اختیار کرد و بقولی در آن روز مصاف جعده بن هبیره بن ابی وهب
القرشی که خواهرزاده امیر المؤمنین علی بود و عتبه بن ابی سفیان حربی صعب روی نمود و جعده
لوای مردانگی برافراخت و بضرب تیغ و سنان عتبه را شکست داده منهزم ساخت
و در روز سیم حریث که غلام ابن هند بود مستعد قتال گشته با خواجه خود گفت که اگر پسر ابی
طالب را بقتل آورم باید که ولایت طربه بمن ارزانی داری معاویه گفت زنهار با حیدر
کرار در مقام قتال نیایی اما اگر هوس جنگ بر ضمیر تو مستولی شده با اشتر دست
در کمر زن و عمرو عاص بخلاف معاویه حریث را بحرب شاه اولیا اغوا نموده آن غلام جاهل
بر اسب ابن هند سوار شد و جبه او پوشیده بمیدان خرامید و از امیر المؤمنین التماس
مبارزت نمود و آن قدوه احرار بجانب حریث حرکت فرمود و بمجرد تحریک ذو الفقار او را

برار ابوار فرستاد و معاویه از عمل آن نابکار ملول گشته بنابر استصواب عمرو عاص عبدالله بن مسعده
الفزاری را بمواعید مرغوبه فریب داد تا جامهای او را در بر کرده بمقابله شاه مردان شتافت
اما چون حیدر کرار ذوالفقار اعجاز آثار بر کشید که بر فرقش زند ابن مسعده فریاد بر کشید که یا امیر المؤمنین
من معاویه نیستم و او بمکر کسوت خود را در من پوشانید و مرا بمحاربه تو مامور گردانیده آنحضرت فرمود
انصرف لعنک الله و آن بی سعادت معاودت نموده نزد معاویه رفت و ابن هند آغاز
خطاب و عتاب کرده ابن مسعده گفت ای معاویه بمحابا جان خود را دوست میداری من نیز حیات
خویش را میخواهم و مرا اولای که تصرف در آن موقوف بحرب شاه ولایت باشد احتیاجی نیست در مقصد اقصی
مذکورست که در روز چهارم از جنگ معاویه عمرو سکونی را بمحاربه شاه اولیا فرستاد و آنحضرت بعضی از عادات
پسندیده خود تحت عمرو را نصیحت فرموده بسلوک طریق هدی دلالت نمود و چون آن لعین سخن امیر المؤمنین
را قبول نکرد آنحضرت کلمه لا حول و لا قوة الا بالله بر زبان رانده بسر نیزه او را بر گرفت و در هوا نگاهداشت
گفت نظر کن عمرو فریاد بر آورده گفت والله که نار جهنم را دیدم و از کرده پشیمان گردیدم آنگاه جان
داده بر زمین افتاد و در روز ششم معبره بن خالد البکری که صاحب رایت قبیله ربیعه بود با خواص
قوم خود بمیدان رفته بنابر مالی که در شام داشت عنان موافقت بجانب معسکر معاویه تافت
و اقربا معبره آغاز جزع و فزع کرده امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه بر مرکب ~~تایید علیه بر مرکب~~
تایید سوار گشت و بیک حمله صفوف شامیان را شکافته خود را بمعبره رسانید و او را
در ربوده بخویشانش ملحق گردانید و گفت اینک ابن عم و رئیس شما اکنون مرا بنصرت
او حاجت نیست اگر خواهید در ظل رایت هدایت آیت ما توقف کنید و اگر خاطرش مایل
بصحبت اهل شقاوتست مضایقه نداریم و معبره زبان باعتذار گشاده از خیالی که نموده بود
اظهار ندامت کرد و در روضة الصفا مسطورست که روزی احمر غلام ابوسفیان که از اشرار ارباب
عصیان بمزید بطالت امتیاز داشت در میدان آمده شاه مردان را بمبارزت خواند
صعصعه

بن حوحان بانک بر وی زده کفت لعنت ابزدی بر آنکس باد که چون تو سکی را بمقابله
خیر العباد فرستاده احمر کفت امثال این سخنان از غایت جبن کفته می شود و دران اثنا
منقذ ان مولی خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم بقتال احمر شتافته بعز شهادت رسید و احمر بغرور
هر چه تمامتر کرت دیکر امیر المومنین حیدر را بمیدان طلبید مردم کفتند ای سک بازکرد که نوم
کفو او نیستی کفت لا والله باز نکردم تا علی را نکشم یا مردرین سودا کنم و چون کمال خباثت
ان ملعون بر ضمیر انور انحضرت واضح شد عنان عزیمت بطرف میدان انعطاف داده
باز و یش را بکرفت و او را برداشته چنان بر زمین زد که مجموع اعضایش در هم شکست و بعد از
کشته شدن احمر کربت بن ابرهه که بمهابت هیات و وفور قوت متصف بود بمیدان امده
شاه مردان را بمحاربه دعوت کرد و مرتفع بن الوضاح و حارث بن سمان از عقب یکدیکر
بمقابله ان بد اختر قیام نموده شربت شهادت چشیدند انکاه شاه ولایت پناه آهنک
جنک کربت کرد و عبدالله بن عدی الحارثی کفت یا امیر المومنین امیدوارم که مرا دستوری
دهی تا بحرب این لعین اقدام نمایم اکر غالب ایم فهو المطلوب والا در رکاب هدایت انتساب
تو شهید شده باشم و عبدالله اجازت یافته نزدیک کربت رفت و ساعتی نبرد کرده
از پای درامد و از مصیبت او شاه ولایت منقبت متاثر کشته در میدان راند و کربت را
از کربت سخط احدیت تخویف نموده نصیحت کرد که سالک طریق نجات کرد و کربت کفت
باین شمشیر که در دست دارم مانند تو بسیار کس را کشته ام و شمشیر حواله اسدالله الغالب کرده انحضرت
ابزار سپر دفع فرموده تیغی بر فرقش فرود آورد که تا قربوس زین دوپاره شد و از مشاهده ان حال غلغله در سپاه
افتاده دوست و دشمن بران دست و بازوی دشمن شکنی افرین کردند و امیر المومنین بصف خویش
بازکشته محمد بن حنیفه را بجای خود باز داشت و یکی از ابنا اعمام کربت از غایت کربت و تنک حوصلکی

رضي الله عنه رفته کفت سواري که پسر عم مراکشت کجا رفت محمد کفت اینک من بنابت او ایستاده ام
و خصم بر وي حمله کرده بر دست محمد بقتل رسید و همچنین یک یک تن از قرابتان و دوستان کرب
بمقاتله محمد رضي الله عنه مي شتافتند تا هشت نفر بضرب تیغ بدر بعض عنان بجانب خصم تافتند
و روایت کشف الغمه آنکه بعد از کشته شدن کرب سه کس دیکر از اتباع معاویه بمبارزت
شاه ولایت مبادرت نموده بقتل رسیدند آنکاه آنحضرت معاویه را بمحاربت دعوت
نموده معاویه کفت مرا بجنک تو حاجتی نیست اما عروه بن داود که از جمله اتباع عش بود
بقتال حیدر کرار شتافته بضرب ذو الفقار از پاي درافتاد و امیر المومنین علي صلوات الله علیه
فرمود که انطلق الی النار و بکبیر کفته بصف خویش پیوست نقلست که روزي عبد الرحمن
بن خالد بن الولید از جانب معاویه بمیان معرکه رفته مبارز خواست و مالک اشتر با او
برابر شده شمشیري بر مغفرش زد چنانچه خود شکسته تیغ بسر عبد الرحمن رسید و عبد الرحمن
بازکشته معاویه را کفت دیکر ما را طاقت نماند که خون عثمان طلب نمائیم معاویه کفت از محاربه
بسیار زود ملول شدي و ازین قدر جراحت که در وقت ملاعبه با طفال رسد نالان کشتي
عبد الرحمن کفت تو بفراغ بال بر سریر اقبال نشسته نظاره مینماي و ما الطعن و ضرب نیزه و
شمشیر کرفتاریم چرا بکار رویم بکارزار از اشتغال نفرمایي معاویه از سخنان عبد الرحمن خندان
شده سلاح بر خود راست کرد و روي بصف امیر نجف صلوات الله علیه نهاده رجزي
بر زبان راند و بکنایت از قبیله همدان مبارز طلبید و سعید بن قیس الهمداني از سپاه
افضل طبقات انساني بمیدان رفته چون دانست که عنیم او کیست في الحال اسب را کفته
بر و حمله کرد و معاویه مانند کنجشک از بیم چنکال عقاب فرار نموده بخیمه خویش رفت و از
غایت وحشت با هیچکس سخن نکفت و هم دران روز مالک اشتر بمیدان شتافته عبد الله بن عمر

عنان بمبارزت او تافت و چون نزدیک بمالک رسید از نام و نسبش پرسید و مالک نام خود بر زبان آورد عبید الله متامل شد و گفت ای عم اگر میدانستم که تو مبارز میطلبی بجنگ نمی آمدم اکنون برخصت تو باز میگردم مالک اشتر گفت از عار فرار نمی اندیشی عبید الله جواب داد که اگر مردم گویند عمر مرا الله بهترست از آنکه گویند قتل رحمه الله انگاه عبید الله با مبارزت مالک اشتر برگشته چون نزد معاویه رسید این خبر اغاز نعرض کرده گفت ای پسر عم چرا این همه ترس تبو راه یافت در صفت رجولیت میان تو و اشتر چه فرقست عبید الله گفت تو چرا بجنگ او نمیروی معاویه جواب داد که من بمقاتله کسی رفتم که در شجاعت کم از اشتر نیست یعنی سعید بن قیس الهمدانی عبید الله گفت این سخن راستست اما چون سعید بتو نزدیک رسید مانند روباه از خباب شیر گریختی معاویه بخدا سوگند که اگر با علی بن ابی طالب در میدان باسم عیب فرار برخود نپسندم در بین اثنا اواز مبارک امیر المومنین علی صلواه الله علیه بگوش معاویه و عبید الله رسید که میفرمود ای پسر هند دست از ریختن خون مسلمانان کوتاه کن و قدم در میدان نه تا با یکدیگر نبرد آزمائی کنیم اگر تو غالب آئی عالمی را بر بائی و اگر حضرت عزت مرا نصرت دهد مردم ازین همه محنت نجات یابند معاویه چون دانست که قایل آن سخن کیست و مقصودش چیست دم بر فرو گرفت و عبد الله بن عمر بر زبان آورد که ای معاویه گفتار موافق کردار باید اینک حیدر کرار ترا میخواند اگر داخل شجعان و پسر ابو سفیانی بیرون رو تا دست برو ترا نظاره کنیم و معاویه همچنان مهر سکوت بر لب نهاده هر چند عبید الله او را بر قتال تحریض نمود بجای نرسید و چون امیر المومنین علی علیه السلام دانست که معاویه بمبارزت مبادرت نخواهد نمود عنان بکران بصفوف دشمنان انعطاف داد و میمنه و میسره ایشانرا برهم زده در زمان امان مهمین سان باز گشت و عبد الله معاویه

را اران شجاعت شاه ولایت متغیر دیده با او گفت که ما ترا از این دلیرتر می پنداشتیم از پس سعد بن
قیس بکر بحی و چون علی ترا بمقابله دعوت کرد از بیم او در لرزه افتادی نمیدانم که این بیم چگونه
نیست خواهد پذیرفت و معاویه از شنیدن این سخنان در خشم شده عمرو عاص را گفت می بینی که پسر زاده
خطاب جرات نموده با ما چه خطاب میکند عمرو جواب داد که راست میگوید مناسب نیست که ابن ابی طالب
در میدان آمده ترا بمبارزت خواند و تو خود را از حرب معاف داشته قدم پیش ننهی معاویه گفت
مگر هوس خلافت داری که مرا بقتال علی مرتضی ع ترغیب مینمایی و من بمجلس را انه بدم که او
بمیدان بمجلس ~~را انه بدم که او بمیدان~~ رفته باشد و بجان خلاص یافته عمرو گفت بخدا سوگند که
مرا طمع خلافت نیست ولیکن این کار تو مستلزم عیب و عار است و معاویه خندان شده
مقارن آن حال ابن عم خیر الناس لباس خود را تغیر داده بمیدان خرامید و مبارز طلبید عمرو
عاص آنحضرت را نشناخته گامی چند پیش نهاد حیدر کرار صلوات الله علیه برگرد عمرو گشت
و نیز و بکشش نمیرفت تا او دلیر شده از صف معاویه دورتر افتد و عمرو این معنی را از جبن
حمل نموده چند قدم دیگر پیش رفت و رجزی خواند مضمون آنکه ای کشتگان عثمان اعضاء
شما را به تیغ تیز ریز ریز خواهم کرد اگر چه ابو الحسن یعنی امیر المومنین علی صلوات الله علیه
در میان شما باشد و آنحضرت آن رجز را جواب گفته عمرو دانست که غنیم او کیست لاجرم
پشت بر معرکه کرده روی بگریز نهاد و حیدر کرار صلوات الله علیه اسب از عقب او برانگیخته
نیزه بوی رسانید و سنان بر دامن زره عمرو آمده از اسب در گشت و بر قفا افتاده هر دو پای
خود را علم کرد و چون ازار در پا نداشت عورتش نمودار شد و امیر المومنین از مشاهده آن صورت
دست از قتل عمرو باز کشیده مراجعت فرمود و بروایتی گفت یا ابن النابغه برو که تو آزاد کرده

عورت خود ي و چون عمرو در غايت خجالت وانفعال نزد معاويه رسيد ابن ابي سفيان زبان طعن
و تعريض گشاده مدتي درين باب با عمرو مسخريت و استهزا ميكرد و در كشف الغمه مسطورست كه در يكي از ايام
صفين كه حضرت امير المومنين علي معاويه را بمبارزت دعوت ميفرمود و بسر بن ارطاة كه بشجاعت مشهور
بود و از غايت شرارت در عداوت عترت طاهره نبويه غلو مينمود جهت قتال آنحضرت بميدان
شتافت و امير المومنين عليه السلام بر و حمله كرده بسر از نور و بيم خود را بر قفا انداخت و تقليد
عمرو عاص كرده هر دو پاي خود را مرتفع گردانيد تا عورتش برهنه شد لاجرم امير المومنين عليه السلام
او را همچنان گذاشته بازگشت و بسر سراسيمه برجسته و خود از سرش افتاد مردم او را شناختند
و آواز برآوردند كه يا امير المومنين ابن بسر بن ارطاتست آنحضرت فرمود كه بگذاريد او را كه لعنت
خداي بروي باد و معاويه در خنده شده بسر را گفت لا باس عليك فقد نزل بعمرو مثلها نقله
اخبار بقلم خجسته شيم رقم فرموده اند كه روزي عرار بن الادهم كه در ميان شاميان پهلواني بود
معظم بميدان آمده عباس بن ربيعه هاشمي را بمبارزت خواند و عباس ملتمس او را قبول نموده هر دو
از اسب پياده گشتند و مدتي در هم آويخته بالاخره عباس غالب آمد و بيك ضرب شمشير مدت عيش
عرار بن ادهم را بسر آورد و از آن ضربت اتباع امير المومنين شادمان گشته آواز تحسين باوج
عليين رسانيدند و آنحضرت عباس را طلبيده فرمود كه من ترا و ابن عباس را فرموده ام كه از
محل خود حركت ننمايند و مركز خالي مگذاريد چرا بخلاف وصيت بميدان ميروي و فرمان مرا سهل
مي شماري عباس گفت يا امير المومنين چون دشمن مرا بمحاربت دعوت نمود اگر در برابر
او نميرفتم محمول بر جبن مي شد امير المومنين فرمود كه محافظت وصيت امام از قبول قول خصم
بهترست درين اثنا دو مرد از بني لخم بمواعيد معاويه فريفته گشته جهت طلب خون عرار بميان

هر دو صف آمدند و عباس را بمبارزت طلبیدند حیدر کرار بر اسب عباس سوار شده جوشنش را
پوشیده بمیدان خرامید یکی از آن دو جوان کرفته بر آنجناب حمله کرده شاه ولایت او را از میان
دو نیم زد چنانچه از حدت شمشیر و سرعت زخم آن شخص دو نیم شده لحظه از اسب نیفتاد و نظارکیان
تصور کردند که زخم خطا کشت و بعد از حرکت اسب هر نیمه او بطرفی افتاد و آن مدبر دیگر نیز بضرب
ذوالفقار از پای در آمد معاویه چون دانست که قاتل طلبیان شاه مردان است کفت لعنت
بر لجاج باد که بار کبریست که هر کاه بر آن نشستم مخذول کشتم در روضة الصفا مسطور است
که روزی از مبارزان شام شخصی عثمان بن وایل الحمیری نام که در شجاعت سرامد روزکار بود
و نزد ارباب اخبار زیاده بر صد سوار نامدار بمیدان آمد و بضرب تیغ عباس بن ربیعه مقتول
کشت و بعد از لحظه عمره برادر عثمان که او نیز در غایت جلادت بود آهنگ جنگ نموده
امیر المومنین علی علیه السلام سلاح خود را پوشیده و بجانب حمره رفته بمجرد تحریک ذوالفقار
سر او را با دوش از بدن جدا ساخت آنکاه عمرو بن عیس اللحمی بتصور آنکه قاتل حمره عباس
است بر امیر حمله کرده آنحضرت او را چنان دو نیم زد که نصف بالای جسد آن لعین بر زمین
افتاده و پایان بر زمین نماند و چون این صورت بدیع مشاهد عمرو عاص شد کفت غیر علی
بن ابی طالب کسی نوع زخم نتواند زد و معاویه بزبان انکار کشاده عمرو کفت تمامی
سپاه را بکوی که بیکبار حمله کنند اکر این سوار حیدر کرار باشد روی کردان نخواهد شد
واکر کسی دیکر باشد خواهد کریخت و معاویه بر آن موجب عمل نموده آنحضرت قدمی از موضعی که ایستاده
بود بازپس ننهاد و هم از آنجا اشارت فرمود تا سپاه منصور نیز بمبارزت نمایند و در آن روز
سی و سه کس از شامیان نابکار بضرب ذوالفقار بدار البوار شتافتند روایتیست که نوبتی
از لشکر معاویه بن ابی سفیان بدبخت مشهوری موسوم بمحارق بن عبدالرحمن بمیدان آمد

مبارز خواست و از سپاه آن مظهر الطاف و ایادی مومن بن عبد المرادی با او محاربت نموده شهید شد
و مخارق از غضب خالق نیندیشیده سر آن مومن را از تن جدا کرد و روی بر خاک نهاده عورتش را
برهنه ساخت و نوبتی دیگر در جولان آمده مبارز طلبید و مسلم بن عبدربه الازدی در برابر او رفته از
عقب مومن بجوار حضرت مهیمن پیوست و مخارق و مسلمانان دیگر را نیز بفیض شهادت رسانیده بالمجموع
ایشان همان عمل بجای آورد آنگاه شاه ولایت پناه تغییر لباس کرده روی بمیدان نهاد و مخارق
و بر آن افضل خلایق حمله برده آنحضرت بیک ضربت شمشیر نصف بدن او را طولا از پشت زین
انداخت و از اسب فرود آمده سر پر شرارت بد اختر را از برکت تن جدا کرد و در زیر خاک گذاشت
چنانچه روی او بجانب آسمان بود و بعد مبارز از ملاعین شام جهت انتقام قتل مخارق متعاقب یکدیگر مبارزت
نموده بمجرد تحریک ذوالفقار از پای در آمدند مخالفان چون صورت حال بر همین منوال دیدند متوهم گشته دیگر کس
قدم در میدان ننهاد و معاویه غلام خویش حارث را که بصفت جرأت و جلادت اتصاف مخاطب ساخته
گفت همت بر دفع این سوار مصروف دار که غیر از تو کسی با او قتال نتواند نمود حارث گفت ایها الامیر من این
مبارز را چنان می بینم که اگر جمیع پهلوانان شام بهیأت اجتماعی بر وی حمله کنند روی بگردانند بلکه
بیشتر ایشان را بقتل رساند غالبا خاطر مبارک تو از من ملالت یافته است که مرا بمحاربه او مامور میگردانی
لاجرم من دست از جان شیرین شسته ترا وداع میکنم و بمیدان میروم معاویه گفت معاذ الله که من
بهلاکت تو راضی شوم اگر ترا مصلحت در محاربت این شخص نیست توقف نمای تا دیگری بمباشرت دفع
شر او شود و حارث این معنی را فوزی عظیم دانسته معاویه هر چند دلیران شام را بر قتال امیر المومنین
علی علیه السلام تحریص نمود هیچکس زبان بقبول آن امر خطیر نگشود و چون آنحضرت دانست که
کسی بمیدان نمی آید مغفر از فرق همایون برداشته گفت منم ابوالحسن و از شنیدن آواز آن شاه
دشمن شکن غلغله در میان دوست و دشمن افتاد و حارث با معاویه گفت که پدر و مادرم فدای

تو با و اکنون دانستی که فراست من چه درجه دارد و اگر من بحرب او نمی‌شتافتم اکنون خود را از جمله مقتولان
می‌یافتم در مقصد اقصی مذکورست که در روز دوازدهم از ایام محاربه ذو الکلاع الحمیری که موسوم بسمیدع بود
باغوای معاویه و امداد عبدالله بن عمر بمقابله قبیله ربیعه و همدان اقدام نمود و امیرالمومنین علی علیه السلام
عبدالله بن عباس رضی الله عنهما و خندف الحنفی را بمعاونت ربیعه و همدان مامور گردانید و فرمود که چون
نظر خندف بر ذو الکلاع افتد او را نقل ارد یا کشته شود و چنانچه بر زبان الهام بیان آنحضرت گذشته
بود در آن روز ذو الکلاع بر دست خندف کشته گشت همراهان که قوم او بودند انهزام یافتند و نوبت ذو الکلاع
بملوک بنی حمیر رسید و او زمان فرخنده نشان حضرت رسول صلی الله علیه و سلم دریافت اما بسعادت
ملازمت آنحضرت فایز نشد و بعد از قتل او بسر بن سرخیل بعسکر امیرالمومنین حیدر آمده حبدس
را بلشکرگاه معاویه برد و در روز سیزدهم حوشب ذی ظلیم که از جمله اعاظم یمن بود و متابعت معاویه می‌نمود
بمیدان آمده بر دست سلیمان بن صرد الخزاعی بقتل رسید و در روز چهاردهم عبدالله بن بدیل
بن ورقاء الخزاعی که از جمله اصحاب حضرت رسالت مآب بود و ملازمت جناب ولایت مآب مینمود
بشرف شهادت فایز شد در مقصد اقصی مذکورست که در آن روز عبدالله بن بدیل با قوم و خیل بمعرکه شتافته
بفرمود تا همه علاقهای شمشیر بشکستند و دل در قتال ارباب ضلال بستند و معاویه ابن مسعده را
بنوید حکومت ولایت مکه و توابع فریفته بمقابله عبدالله فرستاد و از جانب امیرالمومنین حیدر مالک
اشتر بامداد عبدالله مامور گشته چون جنگ در پیوست ابن مسعده بر عبدالله بن بدیل حمله کرد و
عبدالله حمله او را رد نموده بیک ضرب شمشیر دست آن بی سعادت را مقطوع گردانید
و بضربت دیگر کارش باتمام رسانید و سهل بن عبید البشکری که از جمله ندیمان ابن ابی سفیان
بود بعد از ابن مسعده بر دست عبدالله بن بدیل کشته گشت آنگاه لشکر شام از اطراف و جوانب عبدالله
در آمدند و حربی در کمال شدت وقوع یافته آخر الامر عبدالله شربت شهادت چشید گویند نود زخم بر اعضاء

مبارکش با فسندگی بر سر و دو بر رو و پای بر سایر اعضا و ابو عمره الانصاری نیز دران روز بر زخم تیغ
تیغ معاویه عالم را بدرود کرد و بروایتی هم دران روز خزیمه بن ثابت انصاری که رسول حضرت باری
گواهی او را بمنزله شهادت دو کس داشته بود و بنابرین او را ذو الشهادتین میگفتند بضرب شمشیر
شامیان بسعادت شهادت یافت و بروایت صاحب مقصد اقصی در روز شانزدهم هاشم بن عتبه بن ابی
وقاص که برادرزاده سعد رضه بود بمبارزت شامیان بحسب پای در میدان نهاد و از لشکر معاویه
جوانی نورسیده که بصباحت رخسار و لطافت گفتار اتصاف داشت در برابر هاشم آمده رجزی خواند
مضمون انکه من از اولاد ملوک غسانم و از متابعان عثمان و از طلبکاران خون ابن عفان
از شاه مردان هاشم گفت ای پسر قتل عثمان در حضور صحابه وقوع یافته و ذمه امیر المومنین ازین
تهمت مبراست ان جوان گفت اصحاب من میگویند که امیر شما باقامت نماز قیام نمینماید هاشم
گفت و بجنگ اول کسی که با رسول صلی الله علیه و سلم نماز گذارد او بود و اتباع او اکابر مهاجر و انصارند
و در سلک اعاظم علما و فقها انتظام دارند جوان چون این سخن بشنید تازیانه بر اسب زده صفوف را
بشکافت و سعادت ملازمت و متابعت شاه ولایت دریافت و دران روز ولید بن عتبه علیه اللعنه
با جمعی از فرسان شام بمقابله و مقاتله هاشم قیام نموده او را بمرتبه شهادت رسانیدند و امیر المومنین علی
سلام الله علیه از قتل هاشم غمناک و متالم گشته رایت را بولد او عبد الله ارزانی داشت و عبد الله ابن
رفته چندان قتال کرد که او نیز روی بروضه رضوان آورد و روز دیگر که شهسوار خورشید بر سر خنگ سپهر
برآمده مهابت صدای عالم را بجوشن نورانی بیاراست شاه اولیا علی نبینا و علیه من التسلیمات اکملها
درع حضرت مصطفی را علیه من الصلوات اتمها در پوشید و بر اسبی بحر نام سوار شده با اولاد
کرام علیهم السلام و ابن عباس و عمار بن یاسر رضی الله عنهم روی بعزم معاویه آورد و نام خلفی از ملاعین
شام بضرب حسام خون آشام از صحیفه هستی محو کرد و معاویه دران روز عبد الله بن عمر را با دو برادر

سوار جوشن در میدان فرستاده عبدالله امام حسن را طلب نمود و محمد بن ابی بکر نزد او رفته زبان
بنصیحتش بگشود و گفت عجب خطائی از تو واقع شد که با معاویه بیعت کردی و حال آنکه اگر معاویه
با تو بیعت میکرد مناسب تر می بود زیرا که او طلیق است عبیدالله جواب داد که مرا با تو سخنی نیست
حسن را بگوی که نزدیک آید و چون حسن علیه السلام پیش او آمد عبیدالله با نجناب گفت که مردم
پدر ترا دوست نمیدارند هیچ توانی که این مهم را تو قبول نمائی تا ما دست در دامن متابعت تو زنیم
زیرا که تو فرزند فاطمه علیها السلام و حالا در تمامی روی زمین از تو کسی بزرگتر نیست حسن صلواة
الله علیه گفت ای عبیدالله شرم نمیداری که با وجود امیرالمومنین مرا افضل خلایق میگوئی و حال آنکه
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در حق من و برادرم فرموده که انهما سید اشباب اهل الجنة و ابوهما خیر
منهما ای کاشکی من تار موی بودی بر سینه پدر خود آنگاه امام حسن علیه السلام مراجعت فرمود
عبیدالله مبارز طلبید و پهلوانی از سپاه ظفر قرین بروتاخته بیک ضربت شمشیر کار او را اخر ساخت
و در قاتل او اختلاف واقع شد همدانیان گفتند هانی بن خطاب ان مهم را از پیش برد و مردم
حضرموت بر زبان آوردند که مالک بن عمرو عبیدالله را بقتل آورد و قوم ربیعه قائل شدند
که قاتل او حریث بن جابر حنفی است و ابوحنیفه دینوری در تاریخ خویش آورده که این روایت
بصحت اقربست اما عقیده صاحب ترجمه مستقصی آنکه کشنده عبیدالله زیاد بن حفصه بود والعلم
عند الله نیز در مقصد اقصی و مولفات بعضی دیگر از علماء مسطور است که در روز هشتم از ایام
محاربه صفین عمار بن یاسر رضی الله عنه عزم رزم مصمم گردانیده عنان یکران بجانب میدان العطاف
داد و امیرالمومنین علی علیه السلام او را از امضاء آن عزیمت مانع شده عمار گفت ای
امیرالمومنین بخدا پناه میبرم از آنکه عاصی گشته شوم آنگاه بر مخالفان حمله کرده حارث را در ذوالکلاع
الحمیری را که در برابر او آمد بقتل رسانید و در اثناء اشتغال آتش قتال عطش بر وی استیلا یافته آب

طلبید قدحی ضیاح یعنی شیری که جهت کسر غلظت آب بر آن آمیخته باشند بنظرش آوردند و عمار ضیاح
را دیده تکبیر گفت و مقداری از آن آشامیده بر زبان گذرانید که رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرا خبر داده گفت
ای عمار قاتل تو فئه باغیه باشد و منزل تو در میان جبرئیل و میکائیل خواهد بود و علامت قتل تو آن
باشد که آب خواهی و قدحی ضیاح پیش تو آرند بنا بر علی هذا من یقین دانستم که آخر ایام حیات
من امروز است و باز آغاز قتال کرده لعینی که مکنی بابو العادیه و موسوم به یسار بن سبع بود
نیزه بر تهیگاه او زد و عمار از آن زخم بی تاب شده از اسب درافتاد و جمعی از اصحاب هدایت
بر ابو العادیه حمله کرده او را همانجا بقتل رسانیدند و در ترجمه مستقصی از سفیان بن عوف مرویست
که بعد از شهادت عمار رضی الله عنه بنفس نفیس نزد معاویه رفته گفت مردی منصف بدین صفات
از لشکر عراق کشته شد معاویه گفت آن کس عمار یاسر است هر کس سر او را بنظر من آرد
اینانی درهم بدو دهم و پس از لحظه ولید بن عتبه و ابن الجون سکونی پیش معاویه آمده سر عمار
را آوردند و هر یک بانفراد دعوی قتل عمار کردند معاویه گفت نزد عبدالله بن عمرو بن عاص
روید تا در میان شما حکم نماید و ایشان بحضور عبدالله بن عمرو رفته اول ولید پرسید که عمار
چگونه کشتی جواب داد که بر وی حمله کرده بقتلش رسانیدم عبدالله گفت تو قاتل او نیستی
آنگاه سکونی را گفت از کیفیت قتل عمار مرا خبر ده سکونی جواب داد که در آن زمان که بر یکدیگر
حمله کردیم طعن من بر وی کارگر آمد و عمار از مرکوب جدا شده گفت نجات نیابد آنکه بدانست در
خسارت او بحضور جبرئیل و میکائیل بود این سخن میگفت و بر یمین و یسار نظر می انداخت
تا من سر او را از بدن جدا کردم عبدالله گفت خدا بجواب و النار بالعذاب سکونی گفت اگر کشته
شویم وای بر ما و اگر بکشیم وای بر ما و اینها را انداخته بر زبان راند که انا لله و انا الیه راجعون
و این قتیل و قال بسمع معاویه رسیده عبدالله را از تلفظ بامثال آن سخنان منع فرمود عبدالله

گفت تو بدین قدر راضی نیستی که ما با تو درین محاربت موافقت مینمائیم و اکنون ما را از اظهار
انچه از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم شنیده ایم مانع می ائی و در بعضی از روایات امده است
که چون عمار شربت شهادت چشید عبدالله بن عمرو ملول و محزون نزد معاویه رفته گفت مردم
ما عمار یاسر را کشتند و حال انکه رسول صلی الله علیه وسلم فرموده بود که یا عمار تقتلک الفئة الباغیة معاویه گفت
قاتل عمار کسی است که او را بجنگ آورده و این سخن بی توجیه معاویه بسمع شریف امیر المومنین صلواة الله
علیه رسیده گفت که برین تقدیر حمزه را رضی الله عنه حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم کشته باشد و بروایتی
این جواب مسکت را عبدالله بن عمرو با معاویه گفت و معاویه درخشم شده سه روز با عبدالله سخن نکرد و در
بسیاری از نسخ معتبره بنظر درامده که امیر المومنین حیدر از مصیبت عمار رضی الله عنهما بغایت غمگین گشت
و بر زبان بلاغت ترجمان گذرانید که هر که از وفات عمار تنگ دل نشود او را از اسلام نصیبی نباشد خدای بر عمار
رحمت کناد در ان ساعت که او را از نیک و بد سوال کنند بدرستی که در خدمت رسول صلی الله علیه و
وسلم سه کس دیده ام چهارم ایشان [illegible] بوده و اگر چهار کس دیده ام عمار پنجم ایشان بوده یک
نوبت عمار را بهشت واجب شده بلکه بارها استحقاق ان پیدا کرده جنت عدن او را مهنا و مهیا باد
که او را بکشتند و حق با او بود و او یار حق بود چنانچه رسول صلی الله علیه وسلم در شان وی فرمود
که یدور الحق مع عمار حیث ما دار و امیر المومنین علی صلواة الله علیه بنفس نفیس بر عمار نماز گذارد
و بدست همایون خویش او را در خاک نهاد مدت عمر عمار نود و یکسال بود رضوان الله و غفرانه علیه
در مقصد اقصی مذکور است که ابی بن قیس که صاحب عبدالله بن مسعود بود هم در روز قتل عمار شهید شد
و پای برادر انی علقمه هم درین روز از دست برد شامیان منقطع گشت و علقمه میگفتی که دوست
ندارم که پای من درست بودی زیرا که از قطع این عضو اجر و ثواب از سبب الالاب طمع میدارم
و علقمه بواسطه سهو در معرکه صفین بر سایر اصحاب ابن مسعود تفضل نمودی و با در ان شرف ملازمت
امیر المومنین علی تفاخر فرمودی و از مشاهیر شهدا و صفین و یکی ابو الهیثم مالک بن التیهان است

که در سلک نقبای انصار انتظام داشت و بروایت صاحب مستقصی و امام یافعی و بعضی دیگر از مورخین سید التابعین
یعنی اویس بن عامر القرنی که از غایت استتار و وفور عظم شان و سمو مکان او از شرح و بیان مستغنی است
هم دران معرکه بر دست تیغ معاویه کشته گشت و در یکی از کتب معتبره بنظر درآمده که روزی اویس بر لب کنار آب
فرات وضو می ساخت که ناگاه آواز طبل بگوشش رسید و پرسید که این چه صداست گفتند آواز طبل سپاه شاه
ولایت پناه است که بحرب معاویه میرود اویس گفت هیچ عبادت نزد من از متابعت علی مرتضی
بهتر نیست آنگاه بملازمت آنحضرت شتافته غاشیه موافقتش بر دوش داشت تا در یکی از آن معارک
شربت شهادت چشید اما عقیده صاحب سیر السلف آنست که اویس رضی الله عنه در غزای آذربیجان
بمرض طبیعی متوجه عالم آخرت گردید رحمة الله علیه رحمة واسعة ذکر مراسله امیر المومنین علی و معاویه
بن ابی سفیان و بیان آخرین محاربه که واقع شد در میان ارباب هدایت و اصحاب عصیان راقمان آثار سلف
و راویان اخبار خلف صحایف اوراق را باین ارقام مشرف ساخته اند که چون زمان محاربه صفین در صفین
امتداد یافت و بسیاری از نامداران عراق و شام کشته گشته در اکثر ایام پرتو انوار فتح و نصرت بر پرچم علم شاه
ولایت تافت معاویه آثار عجز و انکسار بر وجنات احوال اتباع خود مشاهده نمود آغاز حیله و تلبیس کرد
و نامه در قلم آورده نزد ابن عم خاتم صلی الله علیه و آله و سلم ارسال داشت مضمون مکتوب آنکه اگر تو و ما
میدانستیم که مهم محاربه بدین مرتبه خواهد انجامید اصلا درین امر شروع نمینمودیم اکنون صلاح در آنست
که از گذشته هیچ نگوییم و از طرفین طریق مصالحه پوییم و چنانچه ما ببقای خود امیدواریم تو نیز امیدواری و همچنانکه
ما از موت خائفیم تو نیز وهم و هراس داری و بر تو پوشیده نیست که اخیار و صلحا درین مخاصمت و محاربت
بقتل رسیدند و اگر بساط جنگ مطوی نگردد بقیة السیف نیز نمانند و من پیش ازین التماس کرده بودم
که حکومت شام بمن ارزانی داشته مرا تکلیف متابعت خویش نفرمایی و حالا نیز همان ملتمس را
تکرار مینمایم باید که مضایقه نکنی چه ما همه از عبد مناف متولد شده ایم و از یک اصل متفرع گشته ایم
و هیچ یک را از ما بر دیگری تفضل و رجحان نیست والسلام و چون این نامه بامیر المومنین علی علیه السلام

الله علیه رسید در جواب نوشت اما بعد ای معاویه مکتوب تو بمن رسید ومضمون آن بوضوح انجامید
وبغی وعناد وظلم وفساد تو بتجدید روشن کردید انچه نوشته بودی که اگر تو و ما میدانستیم که منتهی جنگ
جنگ بدینجا منجر خواهد شد درین کار شروع نمیکردیم من بادی امروز برکار زار تو حریص ترم از انکه
دی روز بودم و بوما فیوما این معنی سمت ازدیاد خواهد پذیرفت وانچه گفته بودی که میان
ما و شما در خوف ورجا مساواتست چنین نیست زیرا که شما اهل شک وزیغ اید و ما ارباب
ثبات ویقین ودیگر انکه حرص عراقیان با حراز مثوبات اخروی بیشترست از میل شامیان
بر حرفات دنیوی اما حدیث الناس حکومت شام بی متابعت و متابعت من مقبول نیست
پیش ازین همین مسالت نموده بودی و با جابت مقرون نگشته بود الکنون چه واقع شده
کدام حق برذمه من ثابت کردی که مستحق آن عطیه گشتی وانچه قلمی کرده بودی که ما هر دو
پسران عبد منافیم این سخن راست است وان غلط که هیچ یک را بر دیگری فضل ورجحان
نیست زیرا که هرگز عبد الشمس چون هاشم نبود وحرب با عبد المطلب برابری نتوانست
نمود وصخر یعنی ابو سفیان بکرد ابو طالب نرسید وترا با من مقابل نتوان گردانید از انکه
طلیق بن طلیق بار ونده طریق توفیق دم مساوات نتواند زد ونه ترا سابقه در اسلام ونه موافقت
در مهاجرت نبی علیه الصلوة والسلام پس با من که ابن عم حضرت خاتم و برادر او ودوماد او و
وارث علم او وخلیفه اویم بچه فضلت معارضه نمائی ونسبت من با رسول نسبت هرون
است با موسی علیهم السلام واگر در باب پیغمبری بمهر نبوت حضرت خاتم الانبیا اختتام نگشتی
هر اینه چنانکه بولایت خاص اختصاص دارم بنبوت عام مخصوص می بودم حضرت واهب العطیات
مرا بتشریف ایات مکتوبات مشرف ساخته ورایات عنایات بر سر من افراخته اولاد
کرام مرا با ابنا لئام تو چگونه قیاس توان کرد و بر خاطر فاتر تو خطور نکند که مرا از فضل وجلال

تو ملال وکلال روی نموده اکر عرب را سعادت موافقت من مساعدت نمودی ببلای مبتلای
شدی که واقعه ازان مشکلتر و حادثه ازان هایل تر نبودی و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
والسلام وچون این مکتوب فصاحت اسلوب بمعاویه رسید و بر مضمون بصدق مقرون ان مطلع
کردید از مصالحه مایوس کشته مجدد اترتیب اسباب کارزار قیام و اقدام نمود روز دیکر که خورشید
انور در فضای سپهر اخضر لوای ضیا کستر برافراخت و افنا و اعدام سپاه ظلمت انجام شام را
وجهه همت عالی نهمت ساخت امیر المومنین علی علیه السلام دستار میمنت آثار نبوی بر سر بسته و
درع فرخنده دثار مصطفوی را در بر افکنده و شمشیر ان خجسته شمایل را حمایل کرده و تازیانه الحضر
را که ممشوق نام داشت بر دست کرفته بر مرکب تایید ربانی سوار کردید و میان هر دو صفت
خرامیده خطبه فصیح بلیغ بر زبان الهام بیان راند و اصحاب هدایت انتساب را بالصبر و الثبات
وصیت کرده نصایح سودمند نمود و بر مقاتله و مجادله ارباب عناد و شقاق ترغیب و تحریض
فرمود و سرداران سپاه حجاز و عراق بقدوم وفا و وفاق پیش آمده ده هزار سوار کار دیده
با تیغهای کشیده بموافقت شاه ولایت بجانب اهل غوایت عنان انعطاف داوند و چون
بصفوف مخالف نزدیک رسیدند بیک نوبت بر دشمنان حمله کردند و لبان سم زبان
و پیر دمان بمیان شامیان در آمده چندان خون ریختند که تصور شد که دست و پای مراکب
را بحنا رنکین ساخته اند و از بن دست بر دسای ثبات معاویان معاویه از جای رفته
و دست و بازوی ایشان از حرکت بازالبتاده ابن ابی سفیان حیران شد و روی بعمر
و عاص آورده کفت یا ابا عبد الله امروز دست در عروه ونقی شکیبایی باید زد تا فردا
مفاخرت توان کرد عمرو جواب داد که راست میکویی و امروز مرک حق است و حیات باطل
و اکر علی مرتضی با سپاه مظفر لوا بر حمله یک حمله دیکر کند از لشکر ما اثر نماند و دران روز

مالک اشتر همعنان شاه مردان بوده در قتل دشمنان اثار پسندیده بظهور رسانید و بسیاری از
بردلان شام را مقتول گردانید و از ان جانب نیز بسیاری از مایان تیغ گذار در مقام مدافعه امده جمعی از اصحاب
هدایت انتساب شربت شهادت چشانیدند و ان شیران بیشه جنگ و طالبان نام و ننگ
درهم اویخته کمال جلادت و مردانگی ظاهر گردانیدند و حیدر کرار دران روز تایید پروردگار
بهرسو که دلدل برانگیختی • بسی سر ز فتراکش اویختی • زدی بر سر هر که شمشیر کین • دو نیم
او فتادی بروی زمین • ز خون سیه روزکاران شام • زمین و زمان ساختی لعل فام • زبان سنان با
با اهل ستم • بگفتی پیام اجل دم بدم • بهرسو که نیزش نمودی عبور • چو خون در رگ خصم کردی مرور •
و دران هنگام اشتعال اتش قتال از باد حمله ابطال رجال ساعت بساعت بیشتر از بیشتر
می شد تا بر دلاوران کار از تیغ و سنان بمشت و گریبان رسید و خون چون رود جیحون در
فراز و نشیب کوه و هامون روان گردید و هرگاه که مبارزان شام طریق انهزام پیش میگرفتند
امیر المومنین علی صلوات الله علیه دست از کشش و کوشش کوتاه میفرمود و اتباع را نیز از محاربه
منع میفرمود اصبع بن نباته و بعضی دیگر از خواص گفتند که یا امیر المومنین مارا چگونه فتح میسر شود
که در وقت هزیمت اعدا از تعاقب نهی میفرمایی و حال انکه اگر مردم ما روی بگریز می اورند
اتباع معاویه دست بر ایشان می یابند انحضرت جواب داد که معاویه بمضمون کتاب الهی و سنت حضرت
رسالت پناهی عمل نمی نماید و من ان نتوانم کرد که ابن ابی سفیان میکند و اگر او را علم و عمل
بودی با من محاربه ننمودی القصه تمامی ان روز جنگ قایم بود بلکه زمان زمان صعوبتش
می افزود و باوجود انکه خورشید خنجرگذار از مهابت ان کارزار اندیشیده رخت اقامت بشبستان خانه
مغرب کشید در خاره زمانه مانند دل عاصیان شام تاریک گردید دلاوران ان دو شاه دست از
قتل یکدیگر باز نداشتند و بضرب تیغ درخشان و سنان جان ستان همت بر انهدام
بنیاد حیات هم گماشتند و زمره از ثقات روات اورده اند که دران شب که موسوم

بلیلة الهریر بود هر کس را حیدر کرار بضرب ذوالفقار از پای در آوردی تکبیری گفتی و یکی از
مخصوصان که حساب تکبیرات آنحضرت را نگاه میداشته روایت کرده که چون روز شد عدد تکبیرات
بپانصد و بیست و سه رسید و در مستقصی از ابی سعد السعانی مرویست که معاویه گفت که در لیلة الهریر
حضرت امیر بنفس نفیس زیاده از پانصد کس را بقتل رسانید در روضة الصفا از تاریخ احمد بن اعثم
کوفی منقولست که در لیلة الهریر در اثناء دار و گیر یران شام نوحه و بیقراری آغاز کرده بزبان
تضرع و زاری میگفتند که از خدای بترسید و برین معدودی چند که از چندین هزار باقی مانده اند رحم
نمایید و بر عیال و اطفال ما ببخشایید و دست از قتال کوتاه فرمایید و هیچ فایده برین سخنان مرتب
نمیگردید و همچنان حرب قایم بود تا آفتاب تابان رایت نور افشان برافراشته عالم را روشن
گردانید و در مناهج السالکین مذکورست که دران شب سی و سه هزار نفر از طرفین بقتل آمدند
و در کشف الغمه مسطورست که بروایت مصنف کتاب فتوح دران شب سی و شش هزار
کس مقتول شدند و در مستقصی مذکور است که در لیلة الهریر دو هزار و هفتاد و یک مرد از سپاه
ظفر پناه و هفت هزار کس ما قرب بان از اهل بغی و طغیان کشته گشتند پوشیده نماند که صاحب
مستقصی و بعضی دیگر از مورخان مراسله را که در صدر این داستان مرقوم کلک بیان شد بعد از
لیلة الهریر تحریر نموده اند و برخی دیگر از فضلا ایراد آن دو مکتوب را بدستور این مهجور بر واقعه
مذکوره تقدیم فرموده اند والله تعالی اعلم بحقایق الامور و هو حسبی بذات الصدور ذکر ارتفاع
نایره جنگ و صفین و بیان قضیه نامرضیه حکمین روایت کنند اهل غزو جهاد که چون یافت از قتال
استداد عیان گشت آثار فتح و ظفر بر اعلام شاه شجاعت اثر نزدیک رسید فرمان ده ملک شام
زتیغ شهنشاه عالیمقام و با عمرو عاص که از جمله خواص او بمزید اختصاص امتیاز داشت در باب

تسکین التهاب آتش قتال آغاز مشورت فرمود عمرو گفت از برای ار روزی چنین حیله و حذره
کرده ام و تدبیری اندیشیده معاویه پرسید که آن کدام است عمرو گفت این جماعت را
بکتاب خدای تعالی دعوت کن تا مخالفت در میان ایشان ظاهر شده بمحاربت نپردازند
و معاویه را این سخن مستحسن نموده بقولی در صبح لیلة الهریر و بروایتی در سحر روز دیگر فرمود تا
هر مصحفی که در معسکر او بود حاضر ساخته بر روس رماح استوار کردند و آن اسنه را مانند الویه
بر دست گرفته صف کشیدند و لشکر امیر المومنین حیدر را چون در آن صبح چشم بر آنها
افتاد نخست پنداشتند که علمهاست که برافراشته اند و بعد از لحظه که روز روشن شد
دانستند که حال چیست و فضل بن ادهم در پیش قلب لشکر شام و شریح خرامی در امام
میمنه و ورقاء بن معمر در پیش اهل میسره آمده ندا کردند که ای معشر عرب ما شمارا بکتاب
خدای تعالی دعوت میکنیم باید که بمضمون آن عمل نمایید و دست از جنگ باز دارید که اگر
من بعد بدستور ایام سابق بر محاربه اقدام فرمایید زنان و فرزندان شما را رومیان و فارسیان
اسیر و دستگیر کرده بولایت خویش برند بعد از آن ابو الاعور بر اسب اشهبی سوار شده و مصحفی
بر سر نهاده بمیان هر دو صف آمده و فریاد بر کشیده امثال این سخنان بر زبان راند و چون
عراقیان مقوله شامیان را استماع نمودند اختلاف در میان ایشان پیدا شده بعضی گفتند
این صورت عین مکر و خدیعت است و برخی بر زبان آوردند که نخست ما از اتباع معاویه را بکتاب
ایزد تعالی دعوت کردیم و چون اجابت نکردند خون ایشان بر ما حلال گشت و اگر اکنون
ملتمس ایشان را مبذول نداریم خون ما نیز بر آن جماعت مباح گردد و امیر المومنین علی صلوات الله علیه
فرمود که من از همه کس سزاوارترم باجابت کتاب الهی اما مقصود مخالفان از ربط صحائف
آیات بر صفحات رایات عمل بمضمون آن نیست بلکه چون از ضرب تو تر سیده اند و علامات

فتح وظفر در جانب بالعين اليعين ديده ميخواهند كه باين كيد خنك را تسكين دهند وجان از معركه

بدين حيله بيرون برند ومن باايشان مقاتله خواهم كرد تا بحكم باري سبحانه راضي شوند وچون اشعث

بن قيس كه اكثر قبايل بمن مطاوعت او مي نمودند وبعضي ديگر از سرداران سپاه مبلغها از معاويه

بر سبيل ارتشا گرفته بودند گفتند اي امير المومنين دعوت معاويه را اجابت كن كه ترا بكتاب

سبحاني ميخوانند كه ما بر عثمان بجهته را دين قول خروج كرديم واگر ملتمس معاويه با جابت اقتران

نيابد ما ترا گرفته بخصم سپاريم امير المومنين علي عليه الصلوة از استماع اين كلام محزون

گشته فرمود كه انا لله وانا اليه راجعون والي الله المشتكي والله المستعان اللهم انت الحاكم

فيما بيننا فانك عدل لا تجور القصه هر چند حيدر كرار سپاه نصرت آثار را بر حرب وپيكار

ترغيب نمود وگفت اين حيله را عمرو عاص جهت مخلص معاويه واتباع او انديشيده بجائي نرسيد

ولشكريان از براز مخالفان آغاز مراجعت نمودند مگر مالك اشتر كه بدستور مستمر در مهمه باستعمال

سنان وخنجر اشتغال داشت وچون امير المومنين علي صلوات الله عليه مشاهده فرمود كه جنود

فوج فوج باز ميگردند دست بر دست كوفته گفت اين هند غالب آمد ودرين اثنا عبد الله بن الكوا

وجمعي از اشقيا كه بعد ازين لفظ خوارج بر ايشان اطلاق خواهد يافت از روي مبالغه والحاح

بآنحضرت گفتند دعوت معاويه را اجابت بايد نمود و مارا در مخالفت خويش معذور بايد داشت

وامير المومنين علي صلوات الله عليه ضرورة بمصالحه راضي شده خوارج گفتند كسي را بفرست تا مالك

اشتر را از حرب منع نموده باز گرداند امير المومنين حيدر يزيد بن هاني را بطلب اشتر فرستاده

چون يزيد پيغام بمالك رسانيد اشتر گفت چه وقت مراجعتست كه امارات فتح ونصرت

ظاهر شده ويزيد بخدمت شاه ولايت بازگشته آنچه از مالك شنيده بود بعرض رسانيد واصوات

اشتر واتباع او از ارتفاع يافته گرد وغباري عظيم پديد آمد خوارج با شاه اوليا گفتند كه ما خيان

كمان

گمان می بریم که اشتر باشارت تو در اشتعال آتش قتال اجتهاد می نماید آنحضرت فرمود که من سر سبیل
علانیه یزید را گفتم که باشتر بگوی که دست از جنگ باز دارد و بشاره نکردم که موجب مظنه شود دیگر
دیگر یزید را بطلب مالک روانه گردانید و چون بار دوم پیغام امیر علیه السلام بمالک رسید گفت مگر این
واقعه جهت رفع مصاحف روی نموده یزید گفت آری مالک اشتر گفت والله که در همان لحظه که دیدم
که مخالفان مصحفها بر سر نیزها بسته اند دانستم که در میان سپاه عراق اختلاف و افتراق پیدا خواهد شد
آنگاه مالک بکراهت تمام دست از قتال اهل شام باز داشته نزد امیر المومنین علی صلوات الله علیه
رفت و با جماعتی که شاه ولایت را بر مصالحت تکلیف مینمودند خطاب و عتاب آغاز کرد و بین الجانبین
قال و قیل بسر حد تطویل انجامیده نزدیک بآن رسید که فتنه دیگر پدید آید و چون امیر المومنین علی اهتمام خوارج
را در اجابت ملتمس معاویه مشاهده نمود اشعث بن قیس را فرمود که برفع علامات حرب قیام نمای
و اشعث بموجب فرموده عمل کرده چون بقوم ربیعه رسید عمرو بن اوینه با او گفت که ای اشعث روا باشد
که محبت اهل شام در دل جا بیدهی و حال آنکه ما در خون آن قوم غوطه خورده ایم آنگاه شمشیر بر قفاء دابه اشعث
زده گفت لا حکم الا لله اشعث گفت شمشیر خود در نیام کن که شامیان ما را بامری دعوت کردند که اگر
در آن ناخیری نمودندی ما ایشان را بآن کار میخواندیم القصه چون تدبیر عمرو عاص موافق تقدیر آمد معاویه
حبیب بن مسلمه را نزد حضرت امیر فرستاده پیغام داد که کتاب خدا تعالی نطق بدارد تو شخصی را
اختیار نمای و من دیگری را تا حکم باشد و بعد از مطالعه آیات بینات الهی اگر ترا بخلافت تعین نمایند
ما رضا دهیم و اگر این مهم را بمن تفویض فرمایند تو نیز باید که از استصواب ایشان در نگذری و اگر بر غیری باتفاق کنند
ما هر دو دست از طلب باز داریم و امر خلافت را بآن شخص گذاریم اشعث بن قیس چون این سخن شنید گفت
معاویه بزبان انصاف سخنی میگوید و حسن بن منذر و شقیق بن ثور و بعضی دیگر از یمانیه تقویت اشعث نموده گفتند اکثر
شجعان بقتل رسیدند و مردم از محاربه ملول گردیدند البته مصالحه باید کرد در بین اثنا عبد الله بن الحارث الطائی که

که از کثرت عبادت مدت بیست سال بوضوء صلوة عشا باداء نماز بامداد قیام نموده بود و در بلیه الدهر
سانزده زخم قوی خورده بخیمه شاه مردان درآمد و امیرالمومنین علی صلوات الله علیه او را احترام تمام فرمود
گفت ای عبدالله خود را چگونه می یابی جواب داد که ای امیرالمومنین ظاهرا از عمر من روزی با قرب
بروزی زیاده نمانده و آنحضرت آب در چشم مبارک آورده فرمود که دل خوش دار که بجوار مغفرت
رحیم غفار واصل میگردی و حشر تو با شهدای کبار خواهد بود آنگاه عبیدالله گفت یا امیرالمومنین
چنین شنیدم که اصحاب تو در مقام خلاف آمده اند و ترا ابرام میدارند که با معاویه مصالحه نمائی زنهار
که بقول ایشان عمل ننمائی و دست از محاربه این گروه عاصی کوتاه نسازی جناب ولایت پناه جواب داد که
ای عبیدالله با استظهار کدام ناصر و معین با معاویه و قاسطین مقاتله نمایم و تو ندانسته که با وجود آنکه رسول صلی الله
علیه و سلم قوت چهل نفر داشت مدت سیزده سال بر سبیل شهرت و اعلان هیچکس را بقبول اسلام و ایمان
دعوت نفرمود و بعد از آنکه اظهار نبوت نمود مدت سال بقتال اقبال نکرده و چون اعوان و انصار دست
در دامن متابعتش زدند بجنگ و جدال مامور شد اکنون اگر مرا نیز هواداران پدید آیند با دشمنان حرب کنم
والا صبر و شکیبائی نمایم چنانچه انبیا و اوصیا تحمل نموده اند ای عبیدالله مرا رسول خدا از قضایائی که واقع
شده و خواهد شد خبر داده و من شکایت قوم را ببارگاه احدیت عرضه خواهم داشت و بامری قیام
نخواهم نمود که بدان سبب از دایره امامت بیرون آیم عبیدالله گفت گواهی میدهم که امام بحق و خلیفه
مطلق و علم منصوب میان خداوند و عباد جز تو دیگری نیست زهی سعادت آنکس که انقیاد و
مطاوعت تو ورزد و نهی خسران بان بدبخت رسد که متابعت تو نکند ارباب اخبار آورده اند
که چون از مصالحه بتعیین حکمین تعلق گرفت معاویه و اتباع او پیغام دادند که ما از قبل خود عمرو عاص را
بحکومت مقرر ساختیم امیرالمومنین علی صلوات الله علیه فرمود که از جانب ما عبدالله بن عباس رضی الله عنهما
حکم باشد بروایت مستقصی معاویه گفت میان علی و عبدالله بن عباس تفاوتی نیست زیرا که پسران عم یکدیگرند

باید کسی دیگر با این کار معین سازند و بقول اشعث بن قیس و خوارج این سخن بر زبان آوردند و گفتند
مختار ما درین قضیه ابو موسی اشعریست و هر چند حیدر کرار علی سید الابرار علیه سلام الله الغفار فرمود
که مرا بر ابو موسی اعتماد نیست و شایسته این کار ابن عباس است یا مالک اشتر خوارج مطلق بان معنی
رضا ندادند و گفتند ما غیر ابو موسی کسی را اختیار ننمائیم و کس فرستاده ابو موسی را که در کنج انزوا پای
در دامن خود کشیده بود طلب داشتند و چون امر خلافت بر حکم حکمین قرار یافت امیر المؤمنین
علی صلوات الله علیه با اشراف عراق و معاویه با معارف شام در میان هر دو معسکر مجمعی ساخته
اشارت نمودند تا در آن باب وثیقه در قلم آورند و کاتب اسد الله الغالب عبد الله بن ابی رافع
آغاز کتابت کرده چون نوشت که هذا ما صالح علیه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب معاویه گفت
من چه بد مردی باشم که با وجود آنکه دانم که علی امیر المؤمنین است با او مقاتله نمایم عمرو عاص گفت
لفظ امیر المؤمنین را محو باید کرد و نام او و پدر او را می باید نوشت احنف بن قیس گفت ای امیر المؤمنین
همچو لفظی که مطوق آن امارت مسلمانانست رضا مده که من می ترسم که اگر آن محو گردد دیگر بتو
نرسد امیر المؤمنین علی گفت الله اکبر صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم نظیر این قصه بر دست
من جریان یافته چه در روز حدیبیه که صلح نامه می نوشتم در قلم آوردم که این صلحی است که محمد
رسول الله میکند با سهل بن عمرو و بروایتی با اهل مکه سهیل بن عمرو مرا گفت که لفظ رسول
الله را محو کن و بنویس که محمد بن عبد الله که اگر ما او را رسول خدای میدانستیم از در آمدن بمکه و
طواف کعبه مانع نمیگشتیم حضرت رسالت علیه السلام والتحیه فرمود که یا علی امحه فان لک
یوما کیومی هذا و امروز آن روزست اکنون ای عبید الله چنانچه میگویند بنویس آنگاه عبد الله نوشت
که هذا ما صالح علیه علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان و کتابت صلح نامه را باتمام رسانیده
ملخص مضمون آن وثیقه آنکه امیر المؤمنین علی علیه السلام و اتباع او و معاویه بن ابی سفیان

واشیاع او قبول نمودند که بحکم کتاب الهی قیام نمایند و از مضمون آیات بینات بادشاهی و زنکذرند و

امیر المومنین و شیعه او راضی شدند که عبد الله بن قیس یعنی ابو موسی اشعری در بیناب حکم باشند و امیر المومنین

و معاویه از عبد الله بن قیس و عمرو بن العاص اتحاد عهد خدای و میثاق او کردند که قرآن را مقتدای خود

سازند و از مقتضای کلام ربانی تجاوز جایز ندارند و انچه در قرآن مجید یابند بر انموجب حکم نمایند و اگر

انچه مطلوب ایشانست در فرمان حمید نیابند رجوع به سنت سنیه نبویه نمایند و عمدا مخالفت سنت نفرمایند

و عبد الله بن قیس و عمرو بن العاص از علی بن ابی طالب و معاویه نیز اخذ عهد و پیمان کردند که چون

حکم ایشان مطابق قرآن و موافق سنت باشد از آن عدول ننمایند و چون این دو حکم در حکم خویش

لوازم امانت و دیانت مرعی دارند دما و اموال و اهالی و اولاد ایشان از تعرض ایمن باشند و اگر پیش

از صدور حکم یکی ازین دو حکم فوت شود متابعان امیر المومنین علی یا معاویه دیگری را از اهل

عدل و صلاح بجای او نصب فرمایند و اگر این دو حکم بر مقتضای قرآن و سنت حکم عمل نمایند امت

سید ابرار صلی الله علیه و آله الاخیار از آن حکم بیزار باشند و خون و مال ایشان را مباح دانند و تا وقت

وقوع حکم دما و اهالی و اولاد و اتباع و اشیاع جانبین از تعرض و مزاحمت ایمن باشند و اگر حکمین تا ماه

مبارک رمضان که نهایت میعاد زمان حکم است اهمال ورزیده مهم خلافت را قرار ندهند فریقین

در امر محاربه مختار باشند و هر کس که درین قصه مرتکب خلاف گردد مجموع امه در دفع شر او اتفاق

نمایند و چون آن وثیقه باختتام رسید نوشتند که شهد علی ما فی هذا الکتاب الحسن و الحسین ابنا علی

و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر بن ابی طالب و الاشعث بن قیس و همچنین جمعی از مشاهیر اصحاب

حضرت امیر علیه السلام اسامی سامی خویش بر آن صحیفه ثبت کردند و معارف اتباع معاویه نیز نام خود بر آن

تحریر نمودند و بروایت ابو حنیفه دینوری در اخر آن صلحنامه سمت تسطیر یافت که وکتب یوم الاربعاء الثلث

عشر لیلة بقیت من صفر سنه سبع و ثلثین و روایتی آنکه کاتب اسد الله الغالب عبد الله بن ابی رافع ملحقا...

[illegible]

که نوشته بود تسلیم شامیان نمود و دبیر معاویه عمر بن عباد الکلبی همان مضمون عهدنامه در قلم آورد و اصحاب
جناب ولایت مآب داد و عراقیان در وثیقه که شامیان داشتند اسامی خود نوشتند و شامیان در عهدنامه عراقیان
شهادت خود ثبت نمودند نقلست که اشعث بن قیس و بعضی دیگر از خوارج هر چند سعی کردند که مالک اشتر
نام خود بران صلح نامه نویسد قبول نکرد و میان ایشان سخنان خصومت آمیز گذشته امیر المومنین حیدر مالک
اشتر را تسکین داد و او را از ضرری که مقدر بود که ابنای اشعث باهل بیت رسد اخبار فرمود والقصه بعد از فراغ از ان
امر امیر المومنین علی علیه السلام بصوب کوفه و معاویه بطرف دمشق باز گشتند و مقرر بران شد که ابو موسی
اشعری با طایفه از اعیان حجاز و عراق و عمرو عاص نیز با معارف شام و اعراب بدومة الجندل که منزلیست
در میان عراق عرب و دیار شام مجتمع گردند و باتفاق یکدیگر در امر خلافت حکم کنند و چون ابو موسی اشعری
بشرف دستبوسی حضرت امیر المومنین علی صلوات الله علیه مشرف شد اصحاب او را بر امری که خاطر بران قرار
داده بودند مطلع گردانیده زبان بنصیحتش بگشادند و برعایت جانب حزم و احتیاط وصیت نمودند
و چون موعد حکم نزدیک رسید شاه اولیا شریح بن هانی را با پنج هزار کس از خواص خود فرمان داد
که همراه ابو موسی بدومة الجندل روند و عبد الله بن عباس را رضی الله عنهما بامامت آن جماعت مامور
گردانید و معاویه نیز ابو الاعور السلمی و شرحبیل بن السمط الکندی را با جمعی کثیر مصحوب عمرو عاص
بدانجانب روان ساخت و بعضی از مورخان گفته اند که با حکمین هشتصد کس در دومة الجندل بودند چهار صد
از جانب اسد الله الغالب و چهار صد از طرف معاویه و در اثنای طریق بکرات و مرات عبد الله بن عباس رضی
الله عنهما و احنف بن قیس ابو موسی را نصیحت کرده گفتند باید که بکلمات واهی عمرو فریفته نشوی
و چون رای شما بر امری قرار گیرد تو در اظهار ان مسابقت ننمای و ابو موسی ان سخنان را قبول
نموده ایشانرا مطمئن گردانید اما چون بدومة الجندل رسید و با عمرو عاص ملاقات کرد عمرو بمقتضای
شیوه ناستوده خویش عمل نموده قدم در وادی مکر و تزویر نهاد و در تعظیم و احترام ابو موسی کوشیده
دران باب چندان مبالغه کرد که او را فریب داد مجملی از کیفیت ان واقعه شنیعه آنکه بعد از چندگاهی که عمرو

عاص نست با ابو موسی در مقام متابعت و موافقت بسر برد و او را بمقدار مدح و ثنا گفت که مغرور شد روزی
ابو موسی با عمرو خلوت نموده گفت مهم تعیین خلیفه بدور و دراز کشید و مرا امری بخاطر گذشته که صلاح امت
و رضاء حضرت عزت مترتب بر آنست امید آنکه در بنای اتفاق نمائی عمرو گفت ان امر کدام است ابو موسی
گفت مناسب آنست که مرتضی علی و معاویه را ازین امر معاف داشته عبدالله بن عمر را که بصفت تقوی و
عفاف اتصاف دارد بخلافت تعین نمائیم عمرو گفت در شان معاویه چگوئی که ولی عثمانست
و اگر کسی ترا دران باب طعن نماید توانی گفت که من او را ولی عثمان یافتم و ایزد تعالی در کلام
مجید خود مخبر باید که من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا ابو موسی جواب داد که ای عمرو از خدای
بترس و بدانکه اگر کسی بحسب شرف مستحق خلافت گشتی بالسنی که مردم بر ریاست یکی از ابنا ابرهة
بن الصباح الحمیری اتفاق کردندی زیرا که ابرهه از اولاد و ابناء است که شرق و غرب عالم در تصرف سجهر
ایشان بود و دیگر آنکه شرف شاه بخلافت اشرف معاویه چه نسبت است و پسر ابو طالب را اما و لدهم نشد هم
مناسب و اطلاق لفظ ولی بر عمرو بن عثمان الیق و اولی است که بر معاویه عمرو گفت پسر من عبدالله
هم فضل دارد و هم صلاح و هم سبق هجرت چه شود اگر بخلافت او رضا دهی ابو موسی گفت ذیل عفت
پسر تو بلوث متابعت معاویه و اقدام بر محاربات صفین آلایش دارد و عبدالله بن عمر دامن عصمت
خود را ازین فتنه کوتاه داشته و همت بر اکتساب سعادت اخروی گماشته نوبت دیگر عمرو بزبان
آورد که ابن عمر شایسته این منصب نیست و رای صواب منحصر در آنست که هم علی و هم معاویه را از
خلافت خلع نموده این مهم را بشوری حواله کنیم تا هر کرا طوایف برایا مصلحت دانند بر سریر امامت
بنشانند و خاطر برین معنی قرار داده هر یک از حکمین بمنزل خود شتافتند راقم حروف گوید
که کیفیت این حکایت در اکثر کتب معتبره برین نهج مذکور است که مسطور شد اما صاحب ترجمه
مستقصی طریق سلوک داشته در قلم آورده که دران خلوت عمرو عاص بزبان خدیعت با ابو موسی
گفت مناسب آنست که علی و معاویه را از تصدی امور خلافت معاف داشته این کار را بعبدالله بن

عمر تفویض نمائیم و ابو موسی جواب داد که اگر ما بر سر منبر علی را خلع نموده نام ابن عمر بر زبان آوریم شیعه امیر المؤمنین
علی قصد قتل ما کنند و این معنی مهیج فتنه و فساد گردد عمرو جواب داد که لایق آنکه تو نخست بر منبر رفته بر زبان
قرار یافته که علی و معاویه در امر خلافت دخل نکنند تا ما کسی را که از اهل صلاح و تقوی بود و پدر او نیز در
سلک صحابه پیغمبر صلی الله علیه وسلم منتظم بوده باشد بر سر امامت بنشانیم آنگاه علی را خلع نمائی و از منبر فرود آئی
بعد از آن من بر منبر صعود نموده معاویه را خلع کنم و مردم را بمتابعت ابن عمر ترغیب نمایم و علی کلا التقدیرین
چون ابو موسی بافسون عمرو عاص فریفته و مغرور گشته از آن خلوت بیرون شتافت حبیسم عبد الله بن
عباس رضی الله عنهما بروی افتاد و گفت بخدا سوگند ای ابو موسی که ظن من چنانست که عمرو عاص ترا
فریب داده اکنون من نوبت دیگر ترا نصیحت نموده التماس مینمایم که اگر شما هر دو بر امری اتفاق نموده
ابتدا او را بتکلم تقدیم فرمای چه او مردی غدار است و من میترسم که اگر تو در امر متفق علیه پیش از وی
سخن بر زبان آری عمرو اظهار خلاف نماید و از این امر فسادی متولد گردد که تدارک نپذیرد ابو موسی
گفت ما بر امری اتفاق نموده ایم که بین الجانبین مخالفت واقع نخواهد شد و روز دیگر صباح ابو موسی
اشعری و عمرو بن العاص و اکثر عظماء عراق و شام مجمعی ساخته منبری نصب کردند و ابو موسی با عمرو
گفت که بر منبر صعود نمای و حدیثی را که بر آن متفق شده ایم بمسامع خلایق رسان عمرو گفت معاذ الله که من
بر تو تقدیم نمایم زیرا که تو از من اسن و افضلی و ابو موسی بر منبر بر آمده بعد از ادای ثنای الهی و درود بر مرقد
معطر حضرت رسالت پناهی بر زبان آورد که ایها الناس تفرقه احوال رعایا و منتظم امور برایا منوط و متعلق
بانست که علی مرتضی و معاویه را از تکفل مهم خلافت معاف و معذور داریم و این کار را بشوری حواله نمائیم تا اهل
اسلام هر کس را شایسته این منصب دانند اختیار فرمایند آنگاه انگشتری از انگشت بیرون آورده گفت من علی
را بقولی گفت من علی و معاویه را از خلافت بدر آوردم و چنانچه این انگشتری را از انگشت خویش و از منبر فرود
آمد و عمرو عاص بر منبر رفته گفت ایها الناس این شخص صاحب خود را از خلافت خلع کرد چنانچه مجموع استماع

فرمود که اکنون من صاحب خویش یعنی معاویه را بخلافت مقرر ساختم زیرا که او ولی عثمان و طالب خون اوست
و از شنیدن این سخن غلغله در میان مردم افتاده ابوموسی فریاد برآورد که میان ما و عمرو این معارضه نبود و عمرو
را دشنام داده او نیز زبان به تسلیم ابوموسی بگشاد و گفت چرا خلاف واقع میگوئی مهم را برین نهج قرار داده بودیم عبدالرحمن
بن ابی بکر گفت کاش ابوموسی مرده بودی و چنین حلمی ازو صادر نگشتی و عبدالله بن عباس رضی الله
عنهما گفت گناه ابوموسی نیست بلکه جرم کسی است که او را باین کار نصب کرد و شریح بن هانی تازیانه چند
بر سر عمرو زد و پیوسته تاسف میخورد که چرا بجای تازیانه شمشیر نزدم و بعضی از حاضران آواز برآوردند که لا حکم
الا الله ابوموسی اشعری و عمرو عاص را با حکم ایزدی چه اختصاص و زمره از اهل عراق خواستند که تیغ انتقام از نیام
بیرون آورده با شامیان آغاز قتال کنند اما عدی بن حاتم طائی مانع شده گفت مقاتله بی رخصت امام
جایز نیست و طایفه از قرا زبان بدشنام ابوموسی گردان ساخته گفتند که امیرالمومنین علی علیه السلام حماقت
ترا میدانست لاجرم حکومت ترا مکروه شمرد و فوجی از شیعه علی مرتضی قصد قتل موسی کردند و او روی بگریز
نهاده آورده در ترجمه مستقصی مذکور است که بعد از وقوع قضیه شنیعه مذکور مردم متفرق بچهار فرقه شدند زمره گفتند که
لا حکم الا لله و ایشان را محکمه خوانند و خوارج نیز گفتند و گروهی بر زبان آوردند که ما کار این دو مرد را بخدای
باز گذاشتیم و آن گروه را مرجیه نام نهادند و جمعی اظهار کردند که این تحکیم خطا بود و ما کسی را بامامت و خلافت احق
و اولی از علی مرتضی نمی شناسیم و رفض میکنیم هر کس را که غیر او باشد و آن جماعت بروافض مشهور شدند و فرقه گفتند
بر ما واجب نیست که کتاب رب الارباب را متابعت نمائیم و هر چه را کلام الهی زنده کند احیا کنیم و هر چیز را که اماته او بر طبق
فرمان قرآن مقرر باشد میرانیم و این فرقه را معتزله نام نهادند القصه چون عمرو عاص آن خدیعت بتقدیم رسانید مراجعت
بسایر معاونان معاویه بدمشق رفته بر معاویه بخلافت سلام کرد و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما با اصحاب حضرت
ولایت مآب بکوفه شتافته کیفیت حادثه را معروض داشتند و بروایت مستقصی بعد از استماع این واقعه امیرالمومنین
علی صلوات الله علیه السلام فرمود که بر روس منابر خطبا زبان بلعن معاویه و عمرو بن العاص و ابوالاعور السلمی و حبیب

بن مسلمه فهری و ضحاک بن قیس و ولید بن عقبه و ابو موسی بگشایند و چون این خبر بگوش معاویه رسید

امر کرد با امیرالمومنین علی و حسنین و ابن عباس و مالک اشتر را رضی الله عنهم بر منبرها ناسزا گویند

ذکر احوال مصر در ایام خلافت امیرالمومنین حیدر و بیان انتقال مالک اشتر و محمد بن ابی بکر از این عالم بعالم دیگر

چنانچه سابقا رقم کلک بیان گشت امیرالمومنین علی علیه السلام در

اوایل ایام خلافت قیس بن سعد بن عباده را که از جمله اعیان عرب بود و احتوای انواع فضل و ادب بود

بایالت ولایت مصر ارسال فرمود و چون قیس بمقصد رسید محمد بن ابی حذیفه بن عتبه بن ربیعه که در آن

اوقات بر آن دیار استیلا یافته بود و عبدالله بن سعد بن ابی سرح را عذر خواسته زمام امور حکومت را

در کف کفایت قیس نهاد و بهمین اهتمام قیس تمام مصریان با شاه مردان علیه السلام بیعت نمودند مگر اهل

قریه خربتا که در مسلک معتقدان عثمان انتظام داشتند و ایشان با قیس گفتند که بآنچه از خراج او واجب شود

ادای تمام مشروط بآنکه ما را تکلیف بیعت ننمایی تا در عاقبت این امر تامل کنیم و قیس مصلحت وقت

در قبول این ملتمس دانسته با مردم القریه که اهل قوت و شوکت بودند مدارا ازندگانی نمود که

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا و چون معاویه

از تمکین قیس بن سعد رضی الله عنهما در آن خطه خبر یافت مضطرب شده رسولان متعاقب یکدیگر

بمصر فرستاد و قیس را بمتابعت و مبایعت خویش دعوت کرد اما خدیعت او در قیس تاثیر ننمود

و ابن هند از اطاعتش مایوس گشته آغاز مکر و حیل نمود و در مجالس چنین اظهار نمود که قیس از جمله هواخواهان

ماست و دلیل بر صدق این سخن آنکه مردم قریه خربتا را که از جمله شیعه عثمان اند تکلیف بیعت شاه مردان

نمینماید و چون این حدیث بسمع اشرف امیر نجف رسید قیس را از ایالت آن مملکت معاف داشته

محمد بن ابی بکر رضی الله عنه بتکفل آن مهم نامزد شد و بعد از وصول محمد بمصر قیس بن سعد بمدینه شتافت

و بعضی از متوطنان آن بلده که اندک غباری از حیدر کرار در دل داشتند زبان بطعن و تشنیع قیس دراز

کردند و قیس علی رغم اعدا متوجه پابوس شاه اولیا گشته در صفین بموکب ظفر قرین پیوست و امیرالمومنین

حیدر مبشنر از سترا اورا منظور عین عاطفت گردانید اما محمد بن ابی بکر چون دران مملکت منفرد بامر

حکومت گشت کس نزد عثمانیه فرستاده ایشان را به بیعت شاه اولیا دعوت کرد وان مردم همان

جواب که با قیس بن سعد گفته بودند بوی پیغام دادند و محمد لشکری بر ایشان ارسال داشته ان سپاه

منهزم باز آمدند و اینمعنی تکرار یافته محمد کیفیت حال را با امیر المومنین عرضداشت کرد و دران کتابت

تصریح نمود که رای قیس بن سعد در باره این جماعت بصواب اقرب بوده امیر المومنین علی صلوات الله

علیه جواب نوشت که دیگر مزاحم ان طایفه مشو تا ان زمان که فرمان ما بتو رسد لاجرم محمد نیز با اعدا آغاز

مدارا فرمود و چون حرب صفین بنهایت انجامیده قصه حکمین واقع گردید معاویه بن حدیج که از عناد

سفاوت با شاه ولایت عداوت می ورزید دران ولایت اظهار طلب خون عثمان کرد و طایفه از رنود

و اوباش بدو پیوسته شورشی عظیم در مصر پدید آمد و محمد صورت حال را بعرض شاه اولیا رسانیده

انحضرت بمشورت مالک اشتر قیس بن سعد را رضی الله عنهما گرت دیگر نامزد ایالت مصر کرد اما قیس

از قبول ان امر استعفا جست و امیر المومنین حیدر در سنه ثمان و ثلثین مالک اشتر را مالک ان ملک ساخته

اجازت توجه فرمود و چون این خبر بگوش معاویه رسیده دود حیرت لکاخ دماغ او راه یافته جهت

تعیین میدانست که هرگاه شاه ولایت از طرف کوفه و مالک از جانب مصر متوجه او گردند در دمشق مجال

اقامتش نماند لاجرم بازور گرد مکر در برگشته بدهقانی که بر سر راه مصر توطن داشت و خود را از

جمله محبان او می شمرد نامه نوشت مضمون آنکه مالک اشتر متوجه ولایت مصر است و بی شبهه گذار او

بر منزل تو خواهد افتاد باید که او را استقبال نموده ضیافت فرمای طعام مسموم بوی دهی و دهقان

این سخن را قبول کرده چون مالک بدانجا رسید بموجب فرموده معاویه بتقدیم رسانید و مالک

سفر آخرت اختیار نموده از استماع این خبر معاویه فرحناک و مستبشر شد و بر خاطر انور امیر المومنین

حیدر حزن و الم استیلا یافت و ایالت مصر را بدستور سابق بمحمد بن ابی بکر باز گذاشته عنایت نامه

درین باب ارسال فرمود و درین اثنا آنحضرت بدفع خوارج نهروان اشتغال نموده چون این خبر
بسمع سپه‌ سالار رسید عمرو بن العاص را در سنه مذکوره با شش هزار کس بصوب مصر روان کرد تا در
نواحی آن خطه معاویه بن خدیج بعمرو پیوسته میان ایشان و محمد بن ابی بکر هم مصاف و جدال انجامید و محمد رضی الله
عنه مغلوب شده بخرابه گریخت و معاویه بعبد الله علیه بن خدیج او را بدست آورده هلاک ساخت و در جوف
حمار پای نهاده بسوخت و عمرو عاص بی مانع و مزاحمی در مصر علم حکومت برافراخت و چون خبر
شهادت محمد بن ابی بکر رضی الله عنه بسمع اشرف امیر المومنین علی علیه السلام رسید اندوه
ضمیر همایون بمرتبه از دیاد پذیرفت و دران باب رقعه بعبد الله بن عباس که بحکومت بصره
اشتغال داشت نوشت و عبد الله رضی الله عنه بعد از مطالعه آن مکتوب زیاد بن ابیه را بنیابت
خویش در بصره گذاشته جهت تسلی خاطر انور امیر المومنین حیدر علیه السلام بکوفه شتافت
و با خود قرار داد که دیگر از عتبه علیه آنحضرت مفارقت اختیار ننماید ذکر طغیان اصحاب البغی و عناد
والتهاب نایرة فتنه و فساد ارباب فضل و رشاد بنوک خامه بلاغت نژاد بر لوح بیان ثبت کرده اند
که آتش طغیان معاویه بن ابی سفیان بعد از تسخیر مصر و استماع توجه ابن عباس رضی الله عنهما از
بصره بکوفه اشتعال یافت و عبد الله بن الحضرمی را با دو هزار سوار بجانب بصره فرستاد و
عبد الله بیکناگاه بدان بلده رسید چون زیاد بن ابیه با او قوت مقاتله نداشت در گوشه
خزید و ابن حضرمی بحکومت مشغول شده حضرت مقدس امیر المومنین بعد از استماع این خبر
اعین بن مجاشع را بدفع او نامزد کرد و اعین ببصره رفته و زیاد الله بدو پیوست مستعد
قتال شدند و بعضی از اهل تقوی در مقام اصلاح آمده مقرر شد که روز دیگر ابن حضرمی طریق
مصالحت مسلوک دارد اما آن لعین همان شب عذر کرده شبخون بر سر مجاشع برد و او را

سپهبد کرد و کرت دیگر زیاد روی بگنج اختفا نهاد بعد ازان شاه مردان جاریه بن قدامه را بمدافعه
ابن حضرمی نامزد فرمود و میان ایشان حرب صعب روی نموده نوبت گریز با ابن حضرمی رسید
و جاریه از مفر او خبر یافته آتش دران مکان زد و ابن حضرمی با موافقان خود که هفتاد تن بودند
هم درین جهان بنایره عذاب معذب گشته رخت هستی بباد فنا دادند و در سنه تسع و ثلثین طغیان
معاویه بن ابی سفیان روی در ازدیاد نهاده متعاقب و متواتر جنود نکبت مآثر باطراف بلاد عراق
و حجاز میفرستاد و آن اشقیا لوای استیلا مرتفع گردانیده بهر جا که فرصت می یافتند عنان
جانب نهب می تافتند و هر کرت که شاه ولایت خبر توجه شامیان را می شنید سپاه کوفه را بحرب
ایشان تحریض میفرمود و کوفیان گاهی شرط فرمان برداری بجای آورده مقاتله لشکر معاویه را
وجهه همت می ساختند و احیاناً طریق خلاف سلوک داشته بدفع خصم نمی پرداختند و این معنی
موجب ملال خاطر انور میگشت و در باب زجر و تادیب مخالفان دعوات اجابت آیات
بر زبان الهام بیان میگذشت و درهمین سال عقیل بن ابی طالب از اسد الله الغالب رنجیده
نزد معاویه رفت سبب این معنی آنکه عقیل از بیت المال هر روز دو درم وظیفه داشت و داعیه
کرد که چیزی بران اضافه شود تا بفراغت معیشت تواند نمود و اندک طعامی ترتیب فرموده امیر المومنین
علی را علیه السلام شبی بضیافت طلبید و در اثنا گفت و شنید اظهار افلاس نموده التماس کرد
که چیزی بر وظیفه او زیاده گردانند آنحضرت پرسید که وجه این دعوت را از کجا بهم رسانیده عقیل
جواب داد که چند گاه هر روز یکدرم و نیم را صرف خود نموده نیم درم را جمع کردم و بما یحتاج این طعام
مصروف داشتم امیر المومنین علی سلام الله علیه فرموده که برین تقدیر وجه معاش ترا یکدرم و نیم کفاف
چگونه از ضیق معیشت شکایت مینمایی و عقیل نوبت دیگر مبالغه نموده امیر المومنین پنهان از او
آهنی در شعله چراغ داغ کرده ناگاه بر دست او نهاد و عقیل مضطرب گشته گفت ای برادر چرا دست

مرا سوختی آنحضرت فرمود که چون تو تحمل این قدر آتش دنیا نمی آوری چگونه روا میداری که من از حقوق

اهل اسلام زیاده بر آنچه حصه تو میشود چیزی بتو دهم و بدانجهت عیاذاً بالله بآتش اسراف بابره عقبی گرفتار

گردم و عقیل از آنجهت از حضرت امیر المومنین روی گردان شده بدمشق شتافت و این حرکت

موجب ازدیاد حزن و الم خاطر همایون امیر المومنین علی علیه السلام گشت و در ترجمه مستقصی مذکور

که بعد از وصول عقیل بدمشق معاویه در تعظیم و تبجیل او غایت مبالغه بجای آورده و در مجلسی که بسیاری

از اشراف و اعیان حاضر بودند گفت که عقیل مردیست که بواسطه ابوطالب او را بر علی تفضیل و

ترجیح می نمود عقیل گفت هیهات ای معاویه هیچ بینایی سها را بر مهر عالم آرا ترجیح ننماید و هیچ دانایی

مور ضعیف را برابر سلیمان اعتبار نفرماید ذره حقیر را با خورشید منیر چه نسبت و قطره بمقدار

را با سحاب دربار چه مناسبت ذره با آفتاب درخشان کجا رسد خود انصاف ده که در آن

زمان ما و تو بعبادت اصنام می پرداختیم علی مرتضی باقامت لوازم صلوت و جهاد قیام مینمود و آمدن

من بنزدیک تو بنا بر طمع مزخرفات دنیوی است و اگر مرا از مثوبات اخروی بهره بودی ترک ملازمت

آن قدوه اصفیا را جایز نشمردمی مصرع آزاده بنده که بود در رکاب او القصه میان عقیل و معاویه در آن

اوقات مناظرات بسیار بوقوع انجامید و تفصیل آن قال و قیل موجب اطناب است و تطویل

و در اوایل سنه اربعین از هجرت خاتم النبیین معاویه بن ابی سفیان بسر بن ارطاة را با سه هزار

مرد بجانب حجاز فرستاد تا مرمن شریفین را در تصرف آورده از آنجا بجانب یمن رود و بسر بموجب

فرموده عمل نموده ابوایوب انصاری و قثم بن عباس رضی الله عنهم که از قبل امیر المومنین علی علیه

السلام در مدینه و مکه والی بودند پنهان شدند و بسر بسبب بلای ناگهان بدان دو بلده طیبه

رسیده و از ساکنان آنجا طوعاً او کرهاً بیعت معاویه ستانده بطرف یمن شتافت و چون عبیدالله

بن عباس رضی الله عنهما که حاکم آن خطه بود از توجه آن ملعون خبر یافت و عبدالله حارثی را

بنابت خویش نقض نموده عنان بصوب فرار تافت و بسر در آن ولایت دست تعدی و فساد برآورده
عبدالله حارثی را با دو پسر عبیدالله که موسوم بعبدالرحمن و قثم بودند عرصه تیغ بیداد گردانید و این خبر
بسمع اشرف شاه نجف رسیده جاریه بن قدامه را با چهار هزار کس بدفع بسر نامزد فرمود و جاریه متوجه
حرب او گشته بعد از وصول بحدود یمن بوضوح پیوست که بسر بجانب شام شتافته است لاجرم بکوفه
مراجعت کرد و امیر المومنین تیر دعا بهدف اجابت رسانیده در شان بسر گفت اللهم اسلب
دینه و عقله بنابر دعای علی خیر البشر در آخر عمر خرف شده آغاز هذیان گفتن کرد و شمشیر طلبید بعضی از
خادمانش تیغی چوبین و مشکی پر باد در پیش آن لعین بداعتقاد نهادند و او شمشیر چوبین را بر آن
مشک میزد تا باتش دوزخ پیوست و بر ضمایر اولو الابصار مستتر نماند که قضیه خروج خوارج نهروان
بیشتر از قضایای مذکوره بوقوع انجامیده است اما قلم خجسته شیم بنابر ملاحظه ارتباط سخن نخست
خاطر از کلیات وقایع قاسطین فارغ ساخت آنگاه بتحریر شمه از حالات و مقالات مارقین
پرداخت و من الله الاعانة و الیه الانابة انه حمید مجید ذکر مجملی از احوال خوارج نهروان و کشته شدن اکثر ایشان
در صحیحین بروایت ابوسعید خدری رضی الله عنه مرویست که روزی مقدس حضرت نبوی
صلوات الله و سلامه علیه ذهیبه را که علی مرتضی علیه السلام از غنایم یمن بمدینه فرستاده بود در میان
اقرع بن حابس و عیینه بن حصن فزاری و علقمه بن علاثه عامری و زید الخیل قسمت میفرمود و حرقوص
بن زهیر تمیمی که ملقب است بذو الخویصره در آن مجلس بود در اثنای قسمت روی بدان حضرت آورده
گفت اتق الله یا محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم اصحاب را مخاطب ساخته فرمود که بدرستی که نسل این
شخص قومی پیدا شوند که قرآن قرائت کنند و قرآن از حناجر ایشان تجاوز ننماید و بکشند اهل
اسلام را و بگذارند عبده اصنام را بیرون روند از اسلام کما یمرق السهم من الرمیة اگر زمان خروج
ایشان را دریابند بکشند ایشان را و مانند قوم عاد مستاصل گردانید و چون حرقوص بن زهیر که بروایت

اکثر دو البده به عبارت از دست و سلک عطار خوارج نهروان انتظام داشت و حدیث مذکور بران طایفه
با عنه صادق می اید موزخان اثبا نزا باز رفتن کویند و کیفیت خروج ان ملاعین خبان بود که دوران
او ان که ابو موسی اشعری بجانب دومة الجندل میرفت حرقوص بن زهیر و زرعه بن مالک
بعرض امیر المومنین علی علیه السلام رسانیدند که زمام حکم خداوند را بدست ابوموسی داده و از تحکیم
اجتناب فرموده با جتماع عساکر فرمان فرمای تا با تفاق حرب اهل عناد و نفاق را وجهه همت
سازیم انحضرت کفت بمقتضای ایات بینات کلام ربانی وفا بعهد و پیمان از شرایط ایمان
است و شمه عذر و نقض میثاق سبب ناخشنودی ملک منان و من هرکز شکستن عهد روا
ندارم و نقض این امر مذموم را بر خاطر نکذارم عبدالله بن الکوا و بعضی دیکر از اشقیا جون این
کلمات استماع نمودند اواز برا وردند که لا حکم الا الله ارسال ابوموسی بدومة الجندل کناهست
ازین فعل توبه کن حضرت ولایت ماب جواب داد که این امر کناه نیست بلکه منشاء ان ضعف
وسستی رای شماست زیرا که در اثر وز که شامیان مصاحف بر روس رماح بستند و شما
دست از حرب باز داشتند من هر چند کفتم که این حیله است که معاویه و عمرو و عاص جهت
تخلص خود اندیشیده اند قبول ننمودند ناهم بصلح انجامید زرعه کفت اکر ابوموسی را از رفتن
منع نکنی و دست از تحکیم باز نداری ما با تو قتال نمائیم امیر المومنین علی سلام الله علیه فرمود
که تبالک می بینم که بزودی کشته خواهی شد جواب داد که مقصود من همین است حرقوص
کفت بکوی که اکر کناهی از من صادر شد توبه کردم امیر المومنین فرمود که از من کناهی
صدور نیافته بلکه شما کناه کارید درین اثنا شخصی معروض داشت که یا امیر المومنین این طبقه
بسیار شده اند و داعیه دارند که اکر از فرستادن ابوموسی نیز انتهای با تو حرب کنند
انحضرت فرمود که من هم با ایشان جنک کنم در کشف الغمه مسطور است که قبل از انقضای مدت

که در صلح نامه صفین مکتوب بوده و از ده هزار کس از خوارج در قریه که آنرا حرورا گویند جمع آمدند و عبد الله
بن الکوا را امیر ساخته بمخالفت شاه ولایت مبادرت نمودند و امیر المومنین علی صلوات الله
علیه نخست عبد الله بن عباس را رضی الله عنهما نزد آن قوم فرستاده ایشانرا براه راست دلالت فرمود
و چون فایده بر ارسال ابن عباس رضی الله عنهما مترتب نشد حضرت امیر بنا بر التماس ایشان بنفس
نفیس بدانجا شتافت و عبد الله بن الکوا با ده کس از خواص خود نزد آنحضرت رفته بعد از آنکه نصایح
سودمند و سخنان دلپسند شنود دانست که امیر المومنین علی صلوات الله علیه پس از انقضای
مدت موعود بمحاربه قاسطین توجه خواهد فرمود با آن ده نفر از مذهب خوارج رجوع نمود و بموکب همایون
پیوسته بقیه خارجیان متفرق شدند القصه چون خبر حکم حکمین بر نهج مسطور بکوفه رسید ضلالت خوارج از
پیشتر بیشتر شده عبد الله بن وهب الراسبی را بریاست برگزیدند و پس از تقدیم مشورت یکیک
دو دو از کوفه بنهروان شتافتند و نامه بخوارج بصره نوشته عبد الله بن سعید عبسی را بدانجانب
فرستادند تا ایشانرا بصوب نهروان روان گردانند و بعد از وصول عبد الله ببصره جمعی کثیر از آن
ولایت در حرکت آمده بعبد الله بن وهب ملحق گشتند و چون خبر اجتماع آن طایفه بسمع اشرف
امیر المومنین صلوات الله علیه رسید نامه در قلم آورده نزد ایشان روان گردانید و صورت آن
مکتوب اینست که بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله علی امیر المومنین الی عبد الله بن وهب الراسبی و یزید
بن الحصین و من تبعهما سلام علیکم فان الرجلین اللذین ارتضیتما للحکومة خالفا کتاب الله واتبعا
هواهما بغیر هدی من الله فلما لم یعملا بالسنة ولم یحکما بالقرآن تبرأنا من حکمهما ونحن علی امرنا الاول
فاقبلوا رحمکم الله الینا فانا سائرون الی عدونا وعدوکم لنعود لمحاربتهم حتی یحکم الله بیننا وهو
خیر الحاکمین و چون این مکتوب هدایت اسلوب بخوارج رسید در جواب نوشتند که تو در وقت
تحکیم رضا دادی کافر شدی اگر باز گشتی و رعایت شرایط ایمان نمائی ما در آنچه مسئول تست

نظر کنیم واگر بر جریمه خویش اصرار نمایی ترا مسلوک طریق مستقیم دعوت نماییم و هیچ شک نیست که ایزد تعالی اهل جنایت را
دوست نمیدارد و چون این جواب دور از صواب بعرض حضرت ولایت مآب رسید از اطاعت آنجماعت مایوس گشت
و مهم ایشانرا تسهیل نداشته بنخیله رایت لشکرگاه برافراخت و بعزم رزم شامیان نوای ظفر انتما او اخته باجتماع عساکر نصرت مآثر
فرمان داد و زیاده بر شصت هزار مرد مقاتل مجتمع شده قبل از توجه بصوب دمشق خبر متواتر شد که خوارج در سواد عراق
دست بفتنه و فساد برآورده اند و هر کرا که با ایشان در مذهب موافق نیست کافر میخوانند و عبدالله بن خباب بن الارت
و منکوحه او را بجرم آنکه گفته اند که نصب حکمین مخالف شریعت سید المرسلین نبوده بقتل رسانیده اند و ام سنان صیداویه
را نیز بهمین بهانه بعالم آخرت روانه کرده اند و الحالة بغارت و خون ریختن مشغول اند و امیرالمومنین علیه السلام
علی علیه بعد از استماع این اخبار بنابر استصواب اصحاب کبار دفع خوارج را اهم و اولی دانسته با عساکر نصرت شعار
بصوب نهروان روان شد و بعد از آنکه نزدیک بمعسکر مارقین رسید نوبتی بنفس شریف و کرتی بتوسط عبدالله
بن عباس رضی الله عنهما با آن طایفه معارضه نموده اعتراضات ناموجه ایشانرا جوابهای مسکت ملزم
گفت و در قضیه رضا بمصالحه معاویه و نصب حکمین بقصه صلح حدیبیه و کلمه یحکم به ذوا عدل منکم و کریمه فابعثوا حکما
من اهلها تمسک جست اما هیچ فایده بران سخنان هدایت نشان مترتب نگشت و حضرت مقدس امیرالمومنین
بتعبیه لشکر ظفر قرین پرداخته میمنه را بیمن مقدم حجر بن عدی الکندی زیب و زینت داد و در میسره
شبث بن ربعی را بازداشت و بر جمیع سواران ابو ایوب انصاری را رضی الله عنه سرور گردانید و فرمود
که تمامی پیادگان در فرمان ابو قتاده رضی الله عنه باشد و از آنجانب خوارج بترتیب صفوف قیام
نموده در میمنه یزید بن حصین رایت جنگ و شین برافراخت و میسره را بشریح بن ابی اوفی العبسی
بوجود شوم خود ملوث ساخت و حرقوص بن زهیر ریاست سواران را قبول کرد و عبدالله بن الکوا
مراسم سرداری پیادگان بجای آورد و چون هر دو لشکر در برابر یکدیگر صف آرای گشتند امیرالمومنین علی
صلواة الله علیه فرمود که رایتی در موضعی معین نصب کردند و دو هزار کس بمحافظت آن علم مامور گردانیدند

وفرمان داد تا ندا کردند که هر کس از مخالفان بسوی رایت شتابد امان یابد و هر کس بجانب کوفه رود

نیز ایمن باشد دران اثنا فروة بن نوفل اشجعی که از روسای خوارج بود با اتباع خویش گفت که من نمیدانم

که بچه جهت با علی که ولی خدا و وصی مصطفی است حرب و قتال باید کرد و با پانصد کس از ما رفتن جدا گشته

بطرف دسکره رفت و طایفه دیگر ازان قوم بکوفه شتافته فوجی در ظل رایت مذکور قرار گرفتند

در تاریخ ابو حنیفه دینوری مسطور است که واستامن الی الرایه منهم الف رجل فلم یبق مع عبد الله بن وهب

دو هزار و سیصد کس باقی ماند وان ملاعین زبان بکلمه لا حکم الا الله و لو کره المشرکین گشاده یکبار بر سپاه

نصرت شعار حمله کردند و غبار معرکه بهوا بالا گرفته و آتش قتال اشتعال پذیرفته دران اثنا کرد و فر عبد الله

بن وهب از غایت شقاوت شاه ولایت را بمبارزت خواند و بیک ضربت ذو الفقار بدار البوار

پیوسته سپاه ظفر پناه بر سایر خوارج تاختند و همه اکثر ایشان را بموجب دلخواه ساختند چنانچه ازان طایفه

زیاده از نه نفر جان بیرون نبردند و از لشکر نصرت قرین بیش از نه کس شهید نشدند و در ترجمه

مستقصی مذکور است که امیر المومنین علی صلوات الله علیه پیش از خروج خوارج فرموده بود که قومی از

دین بیرون بیرون روند چنانچه تیر از کمان بیرون رود و اگرچه قران خوانند قران از حلق ایشان نگذرد و دل ایشان را

ثبات بر احکام قران نباشد و بحق آن خدای که دانه را بشکافت و آدمی را از خزانه کرم خویش

لباس وجود پوشانید که رسول صلی الله علیه وسلم با من قرار داده و مرا اخبار فرموده که تو با ایشان

محاربه خواهی کرد و ایشان از بادیه غوایت بنهج هدایت باز نیایند مانند تیر رفته که بشست باز

نگردد و علامت اینجماعت آنکه در میان ایشان مردی باشد که بجای یک دست در منکب دوش

وی کرانه ربتی او گوشت پاره بود بسان زبان که بر سر آن موها باشد چون سلطنت کریه و

القا شاه ولایت قبل از شروع در قتل خوارج فرموده بودند که درین معرکه عدد شهدای سپاه ما

از درجه احاد بمرتبه عشرات نرسد و از مخالفان زیاده از نه نفر جان بیرون نبرند از عبیده سلمانی مرویست که

ص و ان فی تاریخ الاعثم ... رجل و در ترجمه مستقصی مذکور است که با عبد الله بن وهب

گفت چون امیر المومنین علی حدیث ولیدیه را بیان فرمود من سه نوبت انحضرت را سوگند دادم که تو این سخن را
از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم شنیدی و امیر المومنین علی ع هر نوبت قسم یاد کرد که شنیدم و چون خوارج
کشته گشتند انحضرت فرمود که ذو الثدیه را در میان کشتگان طلب کنید و جمعی هر چند او را جستند نیافتند
و بعرض رسانیدند که شخص متصف باین صفت در میان قتله نیست امیر المومنین علی صلواة الله علیه گفت بخدا سوگند
که ذو الثدیه در میان ایشان است و بار دیگر جمعی در تطلب ذو الثدیه برخاسته او را در زیر چهل قتیل یافتند هم بران صفت
که حضرت امیر گفته بود و انحضرت سجده شکر بجای اورده اصحاب را گفت که اگر سبب اعتراض شما نگشتی خبر
حضرت امیر از مهم خوارج فراغت یافت زبان باداء ثناء الهی و درود جناب رسالت پناهی برگشاد و
فرمود که چون حضرت ملک منان ابواب لطف و احسان برروی روزگار شما مفتوح گردانید و اعدای
دین را مغلوب و مقهور ساخت لایق انکه متوجه قتال اهل شام شوند و قصه قاسطین را نیز مانند
واقعه مارقین بتفصیل رسانند اشعث بن قیس باتفاق جمعی از معارف سپاه عرض کرد که یا امیر المومنین
سهام ما باتمام رسید و شمشیرها مانند گشت و نیزها شکست مارا بکوفه رسان تا تجدید و تحدید اسلحه
خود بر داریم و از سر استظهار تمام استیصال طلمه شام را پیش نهاد همت سازیم و این ملتمس درجه
قبول یافته شاه مردان عنان عزیمت بجانب کوفه انعطاف داد و بعد از وصول بنواحی ان بلده
نخیله را لشکرگاه ساخته فرمود که هر کس مهمی داشته باشد بشهر رود و دیگر توقف ننموده مراجعت
نماید تا زود تر عزیمت سفر شام با قصار سد و روز دیگر یا بعد از انقضاء چند روز علی اختلاف الروایتین
اندکی از اهل ناموس در ملازمت امام تعلق مانده سایر سپاه لشکرگاه خالی گذاشتند و راحت نفس
بر ارتکاب کارزار اختیار کردند امیر المومنین علی صلوات علیه پس از مشاهده این حالت بکوفه درآمد
و کوفیان بتمهید معذرت قیام نمودند اما مقبول نیفتاد انگاه هرگاه که شاه مردان خطبه خواندی مردم
ان خطه را توبیخ و سرزنش فرمودی و چون اظهار رنجش انحضرت مکرر شد جمعی از اعیان ان ولایت

بخدمت مبادرت جسته گفتند یا امیر المؤمنین تو بهر جانب که توجه نمائی ما از ملازمت رکاب هدایت
انتساب تخلف نخواهیم فرمود و این سخن بقبول مزاج همایون امیر المؤمنین افتاده فرمود تا حارث
همدانی ندا کرد که هر کس بصدق نیت و صفای طویت موصوفست باید که فردا در فلان موضع که
شایسته اجتماع سپاهست حاضر گردد و روز دیگر چون امیر المؤمنین حیدر بمعسکر خرامید دید که زیاده
از سیصد کس جمع نشده اند و فرمود که اگر علو انجماعت بهتر از مرشد در باره ایشان فکری می اندیشیدم
و دران منزل دو روز در غایت حزن و اندیشه بسر برده بکوفه مراجعت گردید و اکثر اهل
مورخان واقعه خوارج نهروان در سنه ثمان و ثلثین روی نمود و هم درین سال صهیب بن سنان رومی
که از جمله اهل سابق اسلام بود وفات یافت در سیر السلف مسطورست که کان صهیب من النمر بن
قاسط سبته الروم من الموصل صغیرا و صهیب بوقت فرصت از روم گریخته بمکه شتافت و پرتو
انوار اسلام بر وجنات احوالش یافت کنیتش ابو یحیی بود و فوتش در مدینه روی نمود
و هم درین سال سهل بن حنیف الانصاری الاوسی که از جمله عظمای اصحاب بدر و فضلای اتباع بود در کوفه روی
بعالم آخرت آورد و آنحضرت بروی نماز گذارده بر فوتش تأسف خورد و در سنه تسع و ثلثین
معاویه ده هزار کس فرستاد تا در راه حجاج عراق آباد و حیاض را انباشتند و همت بر منع اهل اسلام
از طواف بیت الحرام گماشتند و چون مردم ازین جهت معاویه را ملامت کردند گفت بیاران
برین فعل اقدام نمودم که مسلمانانرا در مکه ابای نیست در روایت امام یافعی آنکه در سنه مذکوره
میان موافقان شاه مردان و متابعان معاویه بن ابی سفیان در باب اقامت مناسک حج
نزاع واقع شد و باهتمام ابو سعید خدری رضی الله عنه مهم بصلح انجامید بر موجب که هیچ یک از فریقین
در امر امامت حجاج مدخل ننمایند و شیبه بن عثمان حجی مقتدا باشد تا فرق انام حج اسلام بگذارند
و در اوایل سنه اربعین خوات بن جبیر الانصاری البدری که در سلک شجعان زمان انتظام داشت در هفتاد و چهار

سالکی رایت عزیمت بصوب عالم اخرت برافراشت و درهمین سال فوت ابو مسعود عقبه بن
عمرو الانصاری که از اهل عقبه بود روی نمود و بروایتی هم درین سال ابو اسید الساعدی مالک بن ربیعه
بدری وفات یافت و قولی انکه فوت ابو اسید در سنه ستین اتفاق افتاد و مدت حیاتش هفتاد و پنج
سال بود و هم درین سال معقل الدوسی که در سلک مهاجران حبشه منتظم بود و امتداد عمرش شصت
و سه سال بود و در ماه رمضان همین سال شهادت حضرت شاه ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام
والتحیه روی نمود و کردار ذکر واقعه هایله و مصیبت شامله امیر المومنین و امام المسلمین علی ابن ابی طالب علیه السلام
سنت سنیه ایزد تعالی و لن تجد لسنه الله تبدیلا بر منوال استمرار در رفته که هر کس از راه محبت و
اخلاص بقدم نیاز و اختصاص ساحت بارگاه احدیت بپاید و بدست ارادت و بندگی ابواب
ملازمت درگاه الوهیت بر روی روزگار خود بگشاید باران غموم و بلایا از غمام محن و رزایا بر فرق
او ریزان شود و انوار ابتهاج و راحت و اثار افراح و بهجت از صفحات احوالش گریزان گردد و مرویه
صحیفه ان الله اذا احب قوما ابتلاهم موید این دعوی است و کلمه فصیحه البلاء للولاء کاللهب للذهب موکد
این معنی نظم دوستی خون از بلا چون اتش است زر خالص در دل اتش خوش است ولهذا نزول
نوایب بر اکابر انبیا که محرمان حریم کبریا اند بیشتر از سایر برایا بوده است و حلول مصایب
بر اعاظم اولیا که مقربان عالم بالا اند اکثر از جمیع خلایق روی مینموده کدام نبی است که گداخته
شعله نوب او نیست و دل کدام ولی است که نشانه سهام کرب او نیست بلکه بر اتش بلای او
در هر بادیه هزار هزار دل کباب است واز دود ابتلای او در هر زاویه هزار هزار دیده پر اب
و اندر ره ما دست خاوران سنگی نیست کز خون دل و دیده بر ان رنگی نیست در هیچ زمین و هیچ فرسنگی
نیست کز دست غمش نشسته دلتنگی نیست و مصداق این سیاق نزد علمای افاق از نامل دور و قایعی
که میان امیر المومنین و امام المسلمین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان

و شناهبان واقع شده بروجهی که شمه ازان سبق ذکر یافت کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و آشکار
میگردد زیراکه با وجود آنکه باتفاق جمیع طوایف امت آن مهر سپهر امامت خلیفه حق و امام مطلق
بود و پیش از تمامی اهل اسلام بمتابعت نبی امی علیه الصلوة والسلام اقدام فرمود و خصوصیت
نسبی و نسبتی با رسول عربی با کمال وجهی حاصل داشت و پیوسته در ملازمت آنحضرت رایت
غزو جهاد و لوای علم و اجتهاد می افراشت و در میدان شجاعت و مردانگی از مجموع مبارزان ادوار گوی
مسابقت می ربود و در ایوان سخاوت و فرزانگی بر جمیع کریمان اعصار سابق می نمود و اکثر اکابر
مهاجر و انصار غاشیه متابعتش بر دوش گرفته بودند و بیشتر اشراف بلاد و امصار حلقه متابعتش در گوش
کشیده آنحضرت را برطبق دلخواه بر معاویه بن ابی سفیان که بی سابقه اشباه طلیق بن طلیق بود و در سلک
مولفة قلوب انتظام داشت استیلا میسر نگردید و ازانجهت مدتی مدید روزگار فرخنده آثار
بانواع غصه و غم و اصناف حزن و الم گذرانید بالآخره بدرجه رفیعه شهادت رسید منقولست که نوبتی
یکی از مخصوصان شده سینه امامت و شبستان علیه علیه کرامت ازانحضرت پرسید که یا امیر المومنین
با وجود انواع فضایل صوری و معنوی و اصناف کمالات دنیوی و اخروی که ذات فایض البرکات
ترا حاصل است سبب چه بود که این هندرا مغلوب نتوانستی ساخت جواب داد که دنیا بدو پا
قایم است یکی حق و دیگری باطل من اراده کردم که بیکپا قایم گردد میسر نشد ظرفه حالتی است
که والیان ولایت هدایت بواسطه جفای دنیای بی وفا همواره در روا یاس و حرمان می نشستند و
سالکان مسالک هدایت از کج روی فلک بی سر و پا پیوسته در ریاض امال و امانی اثمار رد و
کامرانی می چیدند مقربان بارگاه سبحانی بسبب حصول سعادت جاودانی از مستلذات عالم فانی
مهجور و مردودان درگاه یزدانی بواسطه وفور تسویلات نفسانی باجرار مرادات این جهانی
مغرور نظم فلک بر خویش بجان از دها نیست بی آزار مار و راز ما سبت رساند هر کرا تکلیف لحظه

راحت نکند سایی زد بنالش جراحت * بهر اختر که دو روشن چراغیست نهاده بر دل آزاده
داغیست هزاران داغ هست و مرهمی نی * وزان بی مرهمی‌ها بجنس غمی نی * غرض ازین تسبب
مقصود ازین ترتیب ایراد واقعه مصیبت فزای شاه اولیا و قدوه اصفیاست که در سنه
اربعین از هجرت خاتم الانبیا دست داد و بدان جهت کوکب هدایت و اقبال از اوج
عزت بحضیض مذلت افتاد * بیت * دل اهل اسلام ازان غم شکست * شه چرخ چارم
بماتم نشست * قمر زان الم جیب جان چاک زد * زحل جامه در خم افلاک زد * فرشته
زسوز درون پر بسوخت * عطارد ورقهای دفتر بسوخت * مستحفظان اخبار و منهیان آثار
اگرچه اتفاق دارند که شهادت حضرت شاه ولایت بر دست عبدالله الرحمن ملجم مرادی بوقوع
رسید اما در کیفیت حال آن لعین شقاوت مآل و چگونگی وقوع آن امر شنیع اختلاف بسیار
واقع است روایتی که این ملعون از مصر بود در وقت خروج مصریان جهت قتل عثمان رضی الله عنه
با ایشان همرای نمود و بعد از آن واقعه بکوفه افتاده در ملازمت حضرت ولایت منقبت
بسر برد و قولی آنکه پس از واقعه نهروان شاه مردان به محمد بن ابی بکر نوشت که چند کس از
فرستادن مصر بدین جانب روانه سازد محمد رضی الله عنه بموجب فرموده بیست نفر از شجاعان
بکوفه ارسال داشت و یکی از انجمله عبدالرحمن بن ملجم بود و چون نظر امیرالمومنین حیدر بر آن شدید
بد اختر افتاد فرمود که * شعر * اشدد حیازیمک للموت * فان الموت لاقیکا * ولا تجزع من الموت
اذا حل بوادیکا * یعنی میان را سخت در بند از برای مرگ که مرگ بتو ملاقات خواهد کرد و
جزع مکن از مرگ چون او را بوادی تو فرود آید در روضة الشهدا مسطور است که امیرالمومنین
علی علیه السلام در وقت خروج خوارج نهروان رسولان باطراف بلدان فرستاده مدد
طلبید و از یمن ده تن بملازمت آنحضرت آمدند که عبدالرحمن ملجم داخل ایشان بود و هر یک زان

ده نفر تحفه بنظر امیر المومنین حیدر رسانیدند و قبول فرمود مگر تحفه ابن ملجم را که در حیز قبول نیفتاد
و آن شمشیری بود بغایت قیمتی و آن لعین ازین جهت غمگین شده در خلوتی بمجلس همایون
درآمد و گفت یا امیر المومنین سبب چیست که از رفقاء من هدیه قبول نمودی و شمشیر مرا که در میان
عرب شبیه ندارد نمی‌ستانی امیر فرمود که ای عبدالرحمن این تیغ را چگونه از تو بستانم و حال آنکه
مراد تو از من بدین شمشیر حاصل خواهد شد ابن ملجم از شنیدن این سخن اظهار جزع کرده بر زمین
افتاد و گفت یا امیر المومنین هیهات هیهات هرگز مباد که این صورت در خیال من گذرد و این
فکر محال در خاطرم خطور کند من بعشق ملازمت این آستان دل از وطن برداشته ام و نقش مهر
و محبت خدام این خاندان بر صحیفه ضمیر نگاشته حضرت امیر گفت این امر ثبت بودنی و صور
روی نمودنی و تو عفریت از جاده وفاق بیاد به نفاق خواهی گریخت و خاک بی مروتی
و شقاوت بر فرق دولت خواهی بیخت

این مهر و رسم وفا عادت تو نیست

ابن ملجم گفت یا امیر المومنین علی اینک من در نظر تو ایستاده ام اشارت فرمای تا دستهای
مرا قطع نمایند و اگر تحقیق فرموده که این امر از من واقع خواهد شد مرا بقصاص رسان آنحضرت فرمود
هنوز از تو فعلی صدور نیافته که مستحق عقوبت باشی چگونه بر قصاص تو اقدام نمایم امام جعفر صادق صلی الله
علیه و آله وسلم مرا ازین کار اختیار کرده است و میدانم که قول او بصدق اقتران دارد و در روایتی
آنکه ابن ملجم در سلک خوارج انتظام داشته است اما از کوفه مجال فرار نیافت و در معسکر امیر المومنین
حیدر ماند تا وقتی که مهم قوم او فیصل پذیرفت و در بعضی از روایات آمده است که چون
علی مرتضی علی المصطفی و علیه السلام از نهروان بجانب کوفه روان شد و ابن ملجم رخصت
طلبید که پیشتر بدان بلده شتابد امروز فتح و نصرت بمردم رساند و از موقف امامت اجازت
یافته چون بکوفه درآمد گرد محالات میگشت و باواز بلند خبر ظفر میگفت در آن اثنا چشمش

برجمال

بر جمیله افتاد قطامه نام که دختر اشجع تیمی بود و شیفته حسن و جمال و غنج و دلال او گشت گفت
ای آرام جان و مونس دل ناتوان از کدام قبیله جواب داد که از تیم الرباب و آن قبیله تمام خارجی بودند و جمعی کثیر
از ایشان در نهروان کشته شده بودند ابن ملجم بار دیگر پرسید که بیوه یا شوهر داری جواب داد که بیوه ام آنگاه ابن ملجم
بر زبان نیاز او را خواستگاری نموده قطامه گفت مهر من سه هزار دینار است و کنیزکی جمیله مغنیه و سر علی ابن ابیطالب
ابن ملجم گفت سه هزار دینار و کنیزک قبول دارم اما قتل حیدر کرار بغایت دشوار و چون پدر و برادر و بعضی
دیگر از خویشان قطامه که در نهروان کشته شده بودند گفت عبدالرحمن من مال و کنیزک برابر تو بخشم اما
از سر قتل علی مرتضی اعلا در نمی گذرم و چون شعله عشق در کانون درون عبدالرحمن برافروخته بود خرمن هوش
بشرار برق محبت سوخته سر قبول جنبانید و از غایت شرارت بوجهی که مذکور خواهد شد آنحضرت را بدرجه
شهادت رسانید راقم حروف گوید که این روایت در نظر واقفان هدایت ضعیف می نماید زیرا که باتفاق
مورخین واقعه نهروان در سنه ثمان و ثلثین بوقوع پیوسته و شهادت آنحضرت در سنه اربعین واقع گشته
و روایتی که اکثر مورخان والا اکثر صحت اثر ایراد کرده اند آنست که چون بعد از واقعه نهروان بعضی از خوارج
که زنده مانده بودند در اطراف بلاد متفرق گشتند عبدالرحمن بن الملجم المرادی و برک بن عبدالله التمیمی
و عمرو بن بکر السعدی در مکه مجتمع شده روزی از کشتگان نهروان یاد کردند و بر قتل آن ملاعین تاسف
خورده گفتند که اگر علی ابن ابیطالب ع و معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن العاص کشته شوند فتنه ها ساکن
و خاطر مطمئن گردد آنگاه عبدالرحمن گفت من مهم علی را بکفایت رسانم و عمرو گفت که من قلوب را بقتل عمرو
مسرور گردانم و چنان قرار دادند که صبح هفدهم ماه رمضان هر یک از ایشان آن مهم را که متقبل شده اند سرانجام
نمایند آنگاه شمشیرهای خود را بزهر آب داده هر یک متوجه مقصد گشتند و بروایت امام یافعی شخصیکه کشتن
معاویه را قبول نموده بود حجاج بن عبدالله الضمیری نام داشت و متقبل کشتن عمرو عاص موسوم بدادویه
العنبری بود القصه چون شخصیکه داعیه خون ریزی معاویه داشت بدمشق رسید در سحر روز موعود کمین کرده
در وقتیکه معاویه بنماز بیرون می آمد ضربتی بر الیه او زد و گفت کشتم ترا ای دشمن خدا و فی الحال اعوان

معاویه او را گرفته پیش آوردند و معاویه بر قتل او اشارت کرد آن شخص گفت اگر ترا خبری گویم شادمان شوی
مرا هیچ نقصی کنید معاویه پرسید که آن کدام است جواب داد که امشب برادرم عبدالرحمن علی ابن ابیطالب علیه السلام
را بقتل رسانید معاویه گفت همانا که ترا کشتن من دست نداد شاید که او را نیز میسر نشده باشد معاویه گفت
آن خارجی را بکشت آنگاه معاویه ملعون طبیب طلبیده استعلاج زخم سرین خود نمود طبیب گفت موضع
زخم را داغ باید کرد یا شربتی خورد که قاطع نسل باشد معاویه شق ثانی را اختیار کرد و آن جراحت التیام
پذیرفت اما شخصیکه اتمام امر عمرو عاص را قبول نموده بود چون بمصر رسید در شب موعود بر سر راه عمرو
عاص رفته منتظر فرصت بنشست اتفاقا در آن شب عمرو را درد شکم گرفته نماز بامداد بیرون نیامد
و خارجه عمرو عامری فرمود که بمسجد رفته امامت کند چون خارجه نزدیک مسجد رسید آن شخص بضربت
شمشیر او را بکشت و مردم قاتل را گرفته نزدیک عمرو بردند و چون چشم او بر عمرو افتاد دانست که دیگری
کشته گفت والله ای فاسق که من غیر ترا اراده نداشتم عمرو جواب داد که من بحاجت وجع البطن
از ضربت تیغ تو نجات یافتم آنگاه فرمود تا او را بکشتند اما عبدالرحمن بن ملجم چون بکوفه رسید
چنانچه مذکور شد قطامه را که در عرب بکمال حسن و جمال ضرب المثل بود طالب وصال او گردید قطامه مهر
تزویج را بقتل امیرالمومنین علی علیه السلام تعلیق نموده عبدالرحمن گفت من خود جهة این مهم بکوفه آمده‌ام
قطامه از خویشان خویش وردان را مددکاران آن نابکار ساخت و عبدالرحمن شبیث بن بجره اشجعی را
نیز با خود متفق گردانید آن مهم را باتمام رسانید بثبوت پیوسته که در آن اوان که زمان شهادت
حضرت شاه ولایت منقبت نزدیک رسید چندین کرت بکنایت و صریح از همین اخبار نمود بلکه
پیش از آنکه اوقات نیز هرگاه نفری پیش شد اظهار آن واقعه میفرمود چنانچه بعضی از ثقات روایت
کرده اند که معاویه را و بنی امیه غلغله در خاطر پیدا شده که آیا شاه اولیا پیش از مرگ از ولد خویش
اعلی خواهد خرامید یا او نیز بمقر خویش خواهد رسید در این باب تامل نموده دانست که این مشکل
را غیر علی مرتضی علیه السلام کسی حل نتواند کرد آنگاه سه نفر از اعراب را فرمود که متعاقب یکدیگر

بکوفه روند و خبر فوت او را با مردم گویند و آنچه دران باب از حضرت ولایت مآب شنیدند بگوش او رسانند
و شخص متوجه کوفه گشته در وقتیکه امیر المؤمنین علی علیه السلام در مسجد کوفه بموعظه فرق انام قیام مینمود
یکی از ایشان بدان مجلس درآمد گفت ای کوفیان بشارت باد شما را که معاویه فوت شد
یاران از شنیدن این سخن در اهتزاز آمدند اما حضرت امیر علیه السلام همچنان بر سر حرف خود بود و پس
از لحظه دیگری از آن سه عرب بمسجد رسیده همان خبر گفت و فرح اصحاب روی در ازدیاد نهاد
و عرب سیوم نیز همان ساعت بانجمن درآمد گفت معاویه هلاک شد و یلک [?] بر ملک اختیار کرد و
خروش مجلسیان مضاعف گشت و امیر نجف علیه السلام مطلقا بدان سخن التفات نفرمود و بعضی از جاهلان
گفتند یا امیر المؤمنین چرا بر فوت اینچنین دشمنی اظهار مسرت نمینمایی و درین باب هیچ نفرمایی
آنحضرت اشارت بسر لحیه مبارک خود کرد و فرمود که معاویه نمیرد تا این را ازین رنگین نه بیند در
روضة الصفا مسطور است که در هنگامی که ابن ملجم منفور گشت و او نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمده اسپی
توقع کرد آنحضرت ملتمس او را مبذول داشته فرمود اريد عطاءه و يريد قتلي يعني من اراده عطای
او میکنم و او قصد قتل من دارد و صاحب ترجمه مستقصی ابن معرا عراجنین [?] نوشته که ارید حباءه و یرید قتلی
من حیاتش خواهم و او قتل من نقلست که در ماه رمضان سنه اربعین در روزی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در مسجد کوفه بنصیحت خلایق اشتغال داشت و در امام حسن علیه السلام نظر کرد و گفت ای پسر من ازین ماه
چند روز گذشته است جواب داد که سیزده روز پس در امام حسین علیه السلام نگریست و فرمود یا بنی ازین ماه
چند باقیمانده است گفت هفده روز آنگاه شاه ولایت پناه دست بمحاسن شریف خود فرود آورده گفت
درین ماه بدبخت ترین مردم آخر الزمان لحیه مرا از خون سر من خضاب کند و بیتی بر زبان الهام
بیان راند مضمون آنکه قتل من میخواهد نامردی از قبیله مراد و من نکویی میخواهم و ابن ملجم این
سخن را شنیده مضطرب گشت و چون امیر المؤمنین حیدر از منبر فرود آمد نزد آنحضرت رفت و گفت یا امیر المؤمنین

پناه میگیرم بحضرت رب العالمین از انچه تست بمن گمان میبری و از تو درمیخواهم که اشارت فرمای
نامرا بکشند با دستها مرا ببرید امیر ع فرمود که پس از قتل قصاص باشد ولیکن رسول ص مرا خبر داده
است که کشنده تو از قبیله مراد باشد و عبد الرحمن همچنان در مقام استعفا بود شاه مردان گفت
ترا بجدا سوگند میدهم که راست بگوی که تربیت کننده تو در طفولیت یهودیه بوده گفت اری
انحضرت فرمود که ان زن یهودیه روی مرا گرفت که ای بدبخت ترا از عاقر ناقه صالح
بلی چنین بود انگاه حضرت امیر المومنین ع ساکت شد روی از وی بگردانید بصحت پیوسته
که در ماه مذکور امیر المومنین شبی در خانه امام حسین ع و شبی در خانه امام حسن ع افطار مینمود
و زیاده از سه لقمه تناول نمیفرمود و میگفت من بیش از شبی مهمان شما نیستم در ترجمه
مستقصی از امام موسی که شربت شاه ولایت بود مرویست که دران سحر که شهادت امیر المومنین
حیدر مقدر بود انحضرت دختر خود ام کلثوم را گفت که ای دختر که من چنان می بینم که این صحبت
روح پرور در میان ما عنقریب منقص میگردد و طایر نفس نفیس قفس قالب شکسته بموقف متوطنان
ملاء اعلی می پیوندد و ام کلثوم قطرات اشک از سحاب دیده فرو باریده گفت ای پدر این
چه خبر محنت اثر است و این چه حکایت پر شور و شر است این نه قصه است که بگوش هوش
توان شنود و نه غصه است که ارتکاب ان ایمن توان بود بیت از فراق تلخ میگوی سخن
هرچه خواهی کن ولیکن ان مکن امیر المومنین ع گفت ای فرزند بجان پیوند کدام دل است
که ازین اندوه پاره نیست و کدام جانست که در وقت نزول قضاء ایزد تعالی بیچاره نیست
دوش حضرت مصطفی ص را در عالم رویا مشاهده نمودم که بدست مبارک غبار از روی من
می فشاند و مرا نزد یک خود طلبیده میگفت ای علی بجانب من بیا که ترا بجانب ما نیست کرانچه
بر تو واجب بود ادا نمودی و در روایتی انکه حضرت ولایت مآب خود را بحسن مجتبی ع اظهر فرمود

واما حسن ع متاثر گشته اظهار گریه وزاری نمود در روضة الشهدا مسطور است که دران شب حضرت
ولایت انتما تا سحر بطاعت مشغول بود و مطلقا جواب نفرمود و ساعت بساعت بیرون آمده در آسمان
نگریستی وگفتی صدق رسول الله ص که هرگز رسول الله ص دروغ نگفت پس چه چیز باز میدارد کشنده مرا از
کشتن من و بر همین منوال میگذرانید تا وقتی آن آمد که بمسجد رود آنگاه تجدید وضو کرده میان همایون بست
و فرمود که اشدد حیازیمک للموت فان الموت لاقیکا ولا تجزع من الموت اذا حل بوادیکا
ای دل صبور باش که از مرگ چاره نیست ⁂ کو دل که زین مصیبت و اندوه پاره نیست ⁂ و چون
حضرت مرتضی ع از خانه بیرون آمده بمیان سرا رسید بطی چند که آنجا بودند در روی مبارک امیر ع
بانگ کردند و بقولی دامن آنحضرت را گرفتند یکی از خادمان چوبی بران مرغان زد امیر المومنین ع
فرمود که دست ازینها باز دار که اینها نوحه کنندگان اند بر من و بروایتی گفت هن صوائح انواح
آنگاه حضرت ولایت پناه بمسجد شتافته چنانچه شیوه ستوده اش بود بانگ نماز گفت و حال آنکه
ابن ملجم اشعث و وردان دران شب نزد قطام بسر برده بشرب خمر اقدام نموده بودند چون آواز
اذان بگوش آن ملعونه رسید ملاعین ثلاثه را از خواب برانگیخته اینک علی ع بانگ نماز میگوید
برخیزید و مهم علی را بکفایت رسانید وان سه بدبخت بمسجد شتافته چون در دان بر در مسجد
بنشستند وابن ملجم بدرون آن بقعه درآمد و چون امیر المومنین از ادای اذان فارغ گشته قدم
در مسجد نهاد شبث شمشیر بینداخت اما بر طاق در مسجد آمد وردان هم تیغی حمله کرد اما بر دیوار خورد
وان دو لعین گریخته ملعون سیوم تیغ بر فرق همایون آنحضرت زد و گفت الحکومة لله لا لک ولا لاصحابک
روایتی که ابن ملجم صبر کرد تا امیر ع بمحراب ایستاده احرام نماز بست و سجده اول بجای آورده چون سر از
سجده برداشته آن سیه شمشیر فرود آورد و باتفاق مورخان آن تیغ بر همان موضع آمد که روز حرب خندق
عمرو بن عبدود زخم زده بود تا مغز سر آن سرور شکافته شد مقارن آن حال امیر المومنین ع گفت فزت

برب الکعبه یعنی سوگند بپروردگار کعبه که مطلوب فایز شدم و امام حسن ع را فرمود که شرایط امامت بجا آورده
با مردم نماز گذارد و در منقبه مذکور است که بعد از آن حادثه عظمی در دان بخانه خود رفت و شخصی بحالش
وقوف یافته او را بدوزخ فرستاده است چنان نبنک با مردن برد و چون مردم جمع آمده از
امیر المومنین ع پرسیدند که ضارب این زخم کیست فرمود که خدا تعالی او را ظاهر گرداند و بطرف راست
مسجد اشارت کرد که همین ساعت ازین در درآید و ابن ملجم در آن صباح شمشیر خون آلوده بر دست
گرفته در کوچهای کوفه میدوید مردی از بنی عبد قیس پیش آمد و گفت تو کیستی گفت عبد الرحمن بن
ملجم گفت ای لعین امیر المومنین را تو زخم زده باشی خواست که انکار نماید خدا تعالی در زبانش انداخت
که آری الشخص فریاد بر آورد مردم را خبر کرد تا ابن ملجم را گرفتند و بپیش امیر المومنین ع بردند
و بروایتی که در روضة الشهدا مسطور که ابن ملجم بعد از آنکه آنحضرت را زخم زده بود بسرا ابن عم خود رفت
و سلاح از تن باز کرد درینحال صاحب برادر آمده او را مشوش دید گفت مگر قاتل امیر المومنین علی تویی
ان لعین بجای لا نعم گفت و آن شخص گریبان او را گرفته بنظر امیر المومنین حیدر رسانید و چون چشم آن
حضرت بروی افتاد گفت یا ابا حاجر مگر من بد بودم شما را گفت معاذ الله یا امیر المومنین ع پس گفت
تراچه بران داشت که اولاد مرا یتیم ساختی و رخنه در دهر جانم انداختی من با تو نیکو کرده بودم گفت
بلی اما واقع شد آنچه واقع شد و کان امر الله قدرا مقدورا و در روضة الصفا مسطور است که چون
حضرت ولایت انتما نظر بر ابن ملجم انداخت که ما کذب و ما کذب این شخص رحم رسیده مثبت
و بعد از آن او را گفت ای دشمن خدای نه تو مشمول مکرمت و احسان من بودی گفت آری یا امیر علی
گفت که چه چیز ترا باعث شد برین امر جواب داد چهل صباح شمشیر خود را تیز کرده از باری تعالی مسالت
نمودم که بدترین خلق را بآن مقتول گرداند امیر المومنین ع فرمود اراک الله مقتولا به و انت شر خلق
الله بعد از آنکه شاه مردان فرمود که عبد الرحمن ملعون را بزندان برید و طعام و شراب ازو باز مدارید اگر

من زنده مانم بمقتضای رای خود باو عملنمایم واگر بمیرم اورا یک ضربت بیش مزنید که او مرا زیاده از یک زخم نزده است انگاه شاه ولایت پناه را بر کلیمی خوابانیده بخانه بردند اولاد امجاد و سادات مکرمات و روحات طاهرات که انحضرت را بدان حالت شاهده کردند فریاد و زاری و ناله و بیقراری باوج فلک زنگاری رسانیدند و جیب شکیبای بدست اضطراب چاک زدند مضمون این مقال ورد زبان کرده بودند

شعله هجران تو جان می سوزد ۰ در فراق تو دل پیر و جوان میسوزد ۰ این چه دودیست کز و خون جگر میریزد ۰ وین چه شوریست کز و جان و جهان میسوزد ۰ وضعف انحضرت ساعت بساعت سمت تزاید میگرفت وان زخم لحظه صعت تضاعف میپذیرفت و چون زمان رحلت نزدیک امد امام حسن علی نصایح سودمند مفید برسانید و درباره ایشان دعوات اجابت ایات بر زبان همایون گذرانید و بتکرار کلمه طیبه توحید مواظبت میفرمود تا ان زمان که مرغ روح مطهرش بجانب عالم بالا پرواز نمود از مقتدای مومنین امام حسن ع مرویست که گفت بعد از رحلت شاه مردان ولایت منقبت شنیدم که هاتفی میگفت بیرون روید واین ولی خدارا نماز گذارید وچون از خانه بیرون رفتیم اواز بگوش ما رسید که محمد ص درگذشت و وصی او شهید گشت بعد ازین محافظت دین که خواهد کرد دیگری گفت هر که متابعت سیرت ان کند وچون اواز نشنین یافت بخانه درامدیم امیرالمومنین علی را سینه و درکفن بجده یافتیم و روایتی دیگر امیر در وقت ارتحال فرمود که چون نقل نمایم از راه خواهد امد مرا بدانجا بخوابانید و غسل دهید و از اسیانه پدید امد مرا بکفن و درتابوت نهید و تابوت را درمیانه و فرزندان مرا طلب نمائید تا وداع پدر خود کنند برمن نماز گذارند و چون پیش تابوت من از زمین برخیزد شما پایان تابوت بردارید و هر جا که سر تابوت بر زمین اید مرا انجا بگذارید و حفره کنید و چون تا تونی ارساج پدید اید مرا انجا دفن فرمائید

واولاد عظام بموجب فرموده انحضرت نقد بر سانیده وهمدران شب در نجف بهین مولا آنجانع که حالا

مطاف طوایف خلایق اطراف واکناف عالم است جسد مطهرش را مدفون کردانیدند لیکن بحکم

وصیت موضع قبر را با زمین هموار ساختند تا اعدا بران اطلاع نیابند و تا زمان هارون الرشید

غیر از ائمه اهل بیت هیچکس بران معنی وقوف نداشت وسبب بیرون بردم بدان مرقد عطر

وشهد مثبت ان بود که روزی هارون دران سرزمین شکار میکرد واهوی چند بجهت که مدفن امام

المسلمین بود پناه بردند وهرچند سک بران اهوان دوانید وجانور بر انیدند مطلق تعرض ننمودند

وباز کشتند هارون از مشاهده این صورت متعجب شده خواست که سر آن معنی را باز داند بعد القدیم

مراسم تفتیش پیری کفت که از قدیم پدران ما چنین رسیده که جسد مطهر امیرالمومنین ع

حیدر اینجا مدفون است لاجرم هارون ترک شکار کرده لوازم طواف مزار فایض الانوار

بجا آورد و نقل است که پس از انتقال امیرالمومنین علی ع امام حسن ع عبدالرحمن بن ملجم لعنه الله علیه

را بر ناحیه مسجد آورده کفت تو هستی که امیرالمومنین را کشته جواب داد که بلی الکافه حسن علیک

ضربت بروی زد رضی الله عنهما بلکه درچشم کشید سروا پی دست وپایش را قطع

کرده وکروهی از شیعه جسد آن می شوم را در بوریایی پیچیده بسوختند

که در باب تکفین وتدفین حضرت مقدس امیرالمومنین ع وجانه بکشور الطاف

خوفا عن الاکثار زبان باز داشت توفیقات الهی شمه از مفاخر مناقب

ان مظهر عجایب وغرایب مذکور خواهد شد درین مقام بر ذکر اولاد وازواج

انحضرت اختصار مینماید ذکر تعداد ازواج و اولاد فاطمه تربیت خیر العباد صلی الله علیه واله الی یوم التناد

بروایته حافظ ابرو وبعضی دیگر از مورخان امیرالمومنین علی ع در اوقات حیات نه زن

بحباله نکاح درآورد اول بتول عذرا فاطمه زهرا بنت خاتم الانبیا درعام وفات او ست

داشت علی مرتضی ع بمناکحت دیگری رغبت نکرد دوم ام البنین بنت حرام بن خالد بن جعفر
ربیعه کلابی سیوم اسما بنت عمیس الخثعمیه چهارم ام حبیبه بنت ربیعه التغلبیه پنجم امامه بنت العاص
بن الربیع که از زینب بنت خدیجه تولد نموده بروایت اکثر زینب دختر کلان تر خیر البشر بود
ششم خوله بنت جعفر بن قیس بن مسلمه بن یربوع الحنفیه هفتم صهبا بنت امرء القیس بن
عدی الکلابیه هشتم لیلی بن مسعود بن خالد بن ثابت بن ربعی التمیمیه نهم ام سعید بنت
عروه بن مسعود الثقفیه اما اولاد ذکور امیر المومنین ع بروایت اکثر وارشد پانزده نفر بودند
برین موجب حسن و حسین و محسن علیهما السلام ابناء فاطمه زهرا سلام الله علیها عبد الله و عثمان
و عباس و جعفر که از ام البنین متولد شده بودند و در کربلا شهید گشتند   و ابوبکر که مادر
ایشان لیلی و ایضا در کربلا بشرف شهادت فایز شد   از اسما در وجود آمدند محمد الاکبر
که بمحمد حنفیه اشتهار یافته از خوله   الاکبر از ام حبیبه در وجود آمد محمد الاوسط بروایت
مستقصی   محمد الاصغر بقول صاحب مقصد اقصی از ام ولد تولد نموده
انساب از پنج پسر حضرت ولایت منقبت نسل ماند   حسن ع اما بنات مکرمات
شاه ولایت   بروایتی هفده تن بودند با بن زینب زینب الکبری و ام کلثوم
دختر فاطمه زهرا رقیه بنت ام حبیبه ام الحسن و رمله الکبری که از ام سعید تولد نموده بودند
و مادر سایر دختران شاه مردان از کسی که در وقت تحریر این مختصر در نظر بود بوضوح نپیوست
اما اسامی ایشان اینست ام هانی میمونه ام کلثوم صغری زینب الصغری فاطمه امامه خدیجه ام الکرام
حلیمه جمانه نفیسه ام جعفر بروایت صاحب کشف الغمه بعد از وفات و قبل از انقضاء مدت حمل
از فاطمه زهرا ساقط شد و ایضا در آن کتاب مکتوبست که روز شهادت شاه ولایت علیه السلام
چهار نفر از ازواج آنحضرت زنده بودند امامه بنت ابی العاص و هی بنت زینب بنت رسول ص و لیلی

مسعود النمیمه و اسماء بنت عمیس الخثعمیه وام البنین الکلابیه و بقول بعضی از مورخین اولاد ذکور نوزده و در روایتی

انکه عدد سیاه شاه ولایت از هژده تجاوز نمود و در این اقوال دیگر وارد گشته که تفصیل ان موجب تطویل است

والله اعلم بالصواب والیه المرجع والماب الحمد لله پروردگار بخشنده و اختتام سخن بر دعا و دوام دولت

اصف جم احتشام نمود الحمد که بمساعدت توفیق ابدی و موافقت تائید سرمدی

بدیع مسطری که مدتی مدید در لباس سواد مخفی بود کسوت بیاض پوشید این مجلد ارده

لطف بکر که عهدی بعید از منصه ظهور هجران مینمود بتصحیح و حلیه تنقیح جلوه گر گردید

شکر این بکر سخن گرد عیان عارض چون افتاب تاریخ بر رب ولیست

دلنواز اهل نیاز یعنی مجلد اول از این اجزا که صحایف حکایت اهل بلاست

شرف اتمام گرفت و قسم نخستین از روایاتش فرح افزای خاطر اصحاب

افتاب زینت اختتام پذیرفت بعبارات رائقه و اشارات لائقه از شیوه تکلف

و اغلاق دور و نزدیک بسرحد وضوح و ظهور نظم سوادش نور بخش دیده حور بیاضش

از فروغ صدق پر نور سطورش جلوه گر چون عقد گوهر ز الفاظ بلیغ روح پرور عباراتش

جواب زندگانی در و بیدا جواهر اسرار معانی چو الحان اغانی بهجت افزای چو صبح کامرانی عالم آرای

وعده حمله بحسنات انکه افسران دارد بنام نامی و القاب گرامی سپهر مقداری که خورشید فالق

الانوار عدالتش چون انوار خورشید منور کاشانه عهد بدگمان مظلومست و بهار بشارت

اثار دولتش چون اثار نضارت بهار مفرح قلوب نسیم رسیدگان معموم نسایم خلق کریمش چون هوای

دوردین روحی تازه در حالت عالم دمیده و شمایم لطف عمیمش مانند نافه اهوان چین مشام عالمیان را

معطر گردانیده نظم نسیم خلق او هر که وزیده ز سنگ خاره گلها بر دمیده ز نور عدل او شد عالم افروز

زمستان

زمستان گشت چون ایام نوروز * غبار آستان مکرمت آشیانش کحل الجواهر حدقهٔ امید و نهاب
اقبال بی انقطاعش نضرت بخش حدیقهٔ سعادت جاوید نظم سپهر کرم مهر روشن ضمیر * برج
شرف آفتاب منیر * افاضل نواز و فضایل و ثار * بلطفش مباهی صغار و کبار * مشیر سلاطین
جم احتشام * انیس خواقین عالیمقام * این دولت خاقانی یکمین حامی کامرانی آصف بصفت
صافی ضمیر صاحب حشمت صایب تدبیر ناظم مناظم نامداری بانی مبانی کامکاری عالیجاه پناه عدالت
و ثار جلالت دستگاه کریم الدوله والدنیا والدین خواجه حبیب الله وابقاه و بلغه فی الدارین الی
منتهاه رجاء واثق و وثوق صادق که این صفحات بی سامان منظور نظر کیمیا اثر آنحضرت
گشته خطایای قلم برقم اشفاق اصلاح یابد و پرتو انوار عواطف از مطالع اعذار بر وجنات
احوال مولف تابد نظم هست امیدم که برغم سپهر * آصف جم قدر منوچهر چهر * مکرمت آثار
عدالت و ثار * مظهر لطف و کرم کردگار * چشم برین عقد درر افکند * جانب این نسخه نظر افکند
از سر زلات قدم بگذرد * مایده لطف و کرم گسترد * لب بگشاید پی تحسین من * شاد کند خاطر
غمگین من * تاج عنایت بنهد بر سرم * خلعت احسان فکند در برم * تا کنم از خانه گوهر نثار جیب
فلک پر در شاهوار * از رشحات قلم سحر فن * تازه کنم باغ سخن * در چمن این رقم دلنواز
بلبل طبعم چو شود نغمه ساز * بر نفس فکر نوای کنم * در سر نو ساز سرای کنم * بلکه کنم از قصبات
قلم * روی زمین رشک بهشت ارم * پاک کنم لعد صحن راز غش * در سر اخلاص کنم پیشکش
بطلبم از دهر دگر بکام * تا شود این نامه بنامش تمام * ای ز شرف مهر سپهر وجود * باطن تو مهبط انوار
جود * قبله اقبال برابروی تست * جان و تنم خاک سر کوی تست * دست نوا بر تست گر بار و گهر * نور دهنت
غیرت شمس و قمر * چون هوا داری از نور پاک * ابر کند تربیت مشک خاک * بسکه دهد از خاک طلی سرمان
بلک شود خاک چو با غمان * بسکه دهد لاله و ریحان طرز و * رشک برد روضه رضوان از و * ملک پاینده باد

دلت خوش و شاد باد ملک تو از لطف تو آباد باد کار تو از مملکت سروری تا ابد باد به هنرپروری

تا بود از خود به عالم نشان تا بود از جود به عالم نشان باد عام کف تو درفشان خلعت

اقبال به قد تو چست نامه آمال به نامت درست چون به دعا رسم بود اختتام شد سخن من

به دعا ثبت تمام بر ضمایر ناظران صحایف اخبار و خواطر واقفان مواقف آثار محجوب و مستور نماند

که تحریر این حکایت صحت اثر که مجلد اول است از کتاب حبیب السیر بمقتضای فحوای الاسماء لا تسمی والا

فقد ثبت کثرت ثالث تحریک انامل مؤلف همت پیشه گرفت کتابت این سواد سکین بستان

نژاد در اثنای سفر هندوستان که هر روز به منزلی و هر شب جایی بسر می باید برد بر طبق دلخواه وقع

صفت اختتام پذیرفت طوطی شکرین کلام قلم لباس نجار و امصار از زنگبار دوات ظلمات صفحات

جواهر ابدار در بلاد و دیار بر منصه اظهار آورد و لآلی ملای آن واقعه بر بیمنوال در سلک بیان انتظام

ببیند که هرگاه اگر تو اندیشه عقل و فطنت بینه بر صفحات کائنات نافذ باشد بتحقیق و اندکی رو در

اجسام صنف عرصه خاک و سران اجرام جسم عالم افلاک موقوف علم و ارادت صانع بیچون است

و سکون خیال شاید الارکان و حرکه بحالا دمه الجریان مطابق حکمت و مشیت خالق کن فیکون در

الوان بشر در هوای قضای مانند گوی در خم چوگان سرگردان شد و طبقات مکلفات هنرپرور در

بیداو نابد انقدر او بسان خاشاک در وقت اهتزاز تندباد بهر طرف شتابان هوالذی یصورکم فی البر

والبحر جار علی هذا المقدمه سواد این احوال در اواسط سوال نهصد و سی از وطن مألوف و مسکن معهود

یعنی دار السلطنه هرات صینت عن الآفات بجانب ولایت قندهار لازال مرجع الفضل والاخیار

اتفاق توجه افتاد و در ایام توطن در آن بلده محروسه افتتاح تحریر این سواد دست داد اما قبل از آنکه

عدد اجزای از مرتبه آحاد تجاوز نماید و زبان خامه صحایف نامه را بحلیه حلیه بلک عشره کامله بیاراید

تابد قدر گریبان جنان این ناتوان را گرفته بطرف هندوستان کشید و بتاریخ عاشر جماد الثانی

سنه

۲۰۳۶

۹۳۴

سنه اربع وثلثین وتسعمائه مرتکب السفر پر خوف وخطر گردید وبحث بعد مسافت و مس آ[فت]

از حرارت هوا وقوع بنگال و طغیان آبها مدت هفت ماه در طی اوقات گذرانید و در روز سه‌شنبه

۹۳۵

چهارم محرم الحرام سنه خمس وثلثین وتسعمائه بدار الخلافه آگره که اکنون مستقر سریر سلطنت روز

افزون است رسید بمانزور مساعدت بخت فیروز عتبه درگاه فلک اقتدار پادشاهی که بخر بر بام و القاب

نواب کامیابش در امثال این محال مناسب رعایت طریقه ادب نیست کحل الجواهر دیده

بر مدعا دیده گشت بی سابقه انتظار بتقبیل قوایم سریر سپهر مقدار سرافراز شده پایه قدر این خاکسار

از فرق فرقدین درگذشت نظم غبار کوی او را می‌شنیدم کحل بینایی بحمد الله بمردم تا بچشم خویشتن

دیدم وبعد از آنکه زمانی که در آن دیار بسر برد مزاج موفور الابتهاج از قانون اعتدال عدول نموده

و مرضی صعب قوی طبیعی را ضعف ساخته ساعت بساعت اسباب ناتوانی بیفزود و مدت سه

چهار ماه تربیت اسره و تقلیل اغذیه فایده نداد و ترکیب مفرحات و استعمال ادویه نافع نیفتاد

لاجرم نظم چنان شدم ز ضعیفی که برد باد صبا بهر نفس بدنم را بکشور دیگر تاب و تاب نماند

که تاب آتش تب گداخت جسم مرا همچو موم برانگه [?] اضر الالام حلیم علی الاطلاق از دار الشفا داد ا

فرصت فیوض [?] شربت صحت کرامت فرمود و سر عجز از بالین ناتوانی بر داشته انامل منت مسبب

الاسباب ابواب شفا بر روی روزگار این بیمار برگشود و همدران ایام در سایه اعلام ظفر پادشاه

گردون غلام خلد الله ملکه الی یوم القیام بوجه نجات ببنگاله اتفاق افتاد در هر منزل که اندک مدتی [?] بنا بر

سریع السیر قلم بی سایه سکون بنا بر الظرف نمود این اوراق حرکت میداد تا در مرحله مهابه که بر دو نیک [?]

است بمحل اجتماع آب سرو و نهر گنگ این کتاب زینت اتمام یافت و مملک سخن از آمد شد فارغ شد

فروغ اختتام بر این صفحات مسکین ارقام تافت بیمن عنایت و حسنات رعایت سعادت مندی

که بمحامد ذات و محاسن صفات و عظم شان و قدم خاندان از سایر ارباب جاه و جلال ممتاز و مستثنی گشته

[illegible] ارباب [illegible] حسن اشعار و لطف نفس و نفاست نعت [illegible] مکرر

بود [illegible] صدارت [illegible] گذشته [illegible] مراتب افضال و اصحاب

و منت [illegible] احسان [illegible] ملاحظه [illegible] برابر

دعارش در اوراق اسم علوم بدرجه کمال ترقی نموده